افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

مقالهٔ ثانیه
از کتاب تحفة
العالم

در مطبع سیدی طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

مقالهٔ دوم در ذکر اخبار جلالت آثار سلسلهٔ علیهٔ عالیهٔ آصفیه ادام الله ایام دولتهم و این مقاله مرتب است بر یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه. **مقدمه** در بیان احوال امرای عالی شان که از جانب سلاطین تیموریهٔ هندوستان بنظم و نسق این ملک پرداخته اند **باب اول** در ذکر احوال عظمت اشتمال نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه **باب دوم** در ذکر احوال سعادت اشتمال نواب سعید شهید نظام الدوله ناصر جنگ نور الله مرقده و مثواه **باب سوم** در بیان احوال مغفرت مآل غریق رحمت رب غفور امیر الممالک آصف الدوله صلابت جنگ مغفور مبرور **باب چهارم** در بیان احوال غفران مآب مشمول رحمت سبحانی نواب نظام الدوله نظام الملک آصفجاه ثانی تغمده الله بلطفه الرحمانی **باب پنجم** در ذکر احوال سعادت مهد سکندر زمان آصف دوران نظام ملک جهان سایهٔ لطف حضرت یزدان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه.

مقدمه

در بیان احوال امرای عالی شان که از جانب سلاطین تیموریهٔ هندوستان بنظم و نسق این ملک پرداخته اند — مخفی نماند که هرچند مقصود و غرض اصلی از جمع و تالیف

این کتاب مناعت انتساب ذکر اخبار جلالت مدار و بیان مکارم احوال و مآثر سلسلهٔ علیه عالیه آصفیه است لیکن چون از ابتدای افول کوکب فرمانروائی سلطان ابوالحسن که در سنه ۱۰۹۸ یک هزار و نود و هشت هجری بوقوع آمد تا طلوع نیر دولت آصفی که مبدأ آن سال یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری ست درین عرصهٔ سی و نه سال چند کس از امرای نامدار و حکام عالی مقدار از پیشگاه سلاطین تیموریه بصاحب صوبگی حیدرآباد چهرهٔ آرزو افروخته ذخیرهٔ نیکنامی اندوخته اند و بیان احوال این امرای ذی شان در ارتباط بین المقالتین بمنزلت لفظ اوسط بود بتقدیم تحریر احوال این دور برای تسلسل کلام مناسب نمود —

ذکر حکومت خان والا دودمان جان سپار خان علیه الرحمه والغفران

آورده اند که پادشاه عالمگیر بعد تسخیر قلعهٔ گولکنده نظم مملکت بیجاپور نیز بنفس نفیس پیش نهاد همت عالی نمود جان سپار خان سبزواری را برای رسانیدن سلطان ابوالحسن به قلعهٔ دولت آباد مامور و تا معاودت او روح الله خان میر بخشی را به بند و بست مملکت حیدرآباد نامزد فرمود و خان مشارالیه را بعد معاودت از قلعهٔ دولت آباد بصاحب صوبگی حیدرآباد که در آن وقت ببذل مساعی جمیلهٔ سلاطین قطب شاهیه بغایت آباد بود سرفراز نمود خان موصوف میر بهادر دل نام پسر سوم مختار خان سبزواری ست هنگامی که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بعزم انتزاع امور سلطنت از دست دارا شکوه قرین فتح و اقبال از دکن نهضت فرمود و لوای عزیمت بجانب مستقر الخلافت افراشت مشارالیه با برادر بزرگ خود میر شمس الدین مختار خان ملتزم رکاب ظفر انتساب شاهی بود و در جمیع معارک هیجا که آن شاه نصرت نصیب را با دشمنان گران سپاه اتفاق افتاد مراسم فدویت و جان سپاری بتقدیم رسانید

و بعد جنگ داراشکوه بخطاب جان سپار خان نامور گردید و از آن بعد
بکارهای بیرون نجابت چهرهٔ اعتبار را فروخته ساخت نیکو خدمتی را باقدام همواری
و حسن سلوک پیمود و نقشش روز بهی خود برنشاند و من بعد قلعداری بیدر بعزّ
اختصاص یافت و بعد از تسخیر قلعهٔ گولکنده که بصوبه داری حیدرآباد بلند پایه
گردید مدتی بحسن عمل و نیک معاملگی در آن ولایت گذرانید و در سنه ۱۱۱۳
هزار و صد و سیزده هجری به نیک نامی ازین جهان درگذشت والد ماجد خان
مشار الیه سید محمد سبزواری المخاطب به مختار خان ست از سادات بنی مختار
که از اخیار ذریت رسول مختار اند صلوات الله علیه و آله سلسلهٔ نسب این سادات
عالی درجات به ابو المختار النقیب امیر الحاج می پیوندد و نقابت مشهد منور
مرتضوی رضی الله عنه و امارت حج اسلام مدتی باکابر این خاندان عالیشان
تعلق داشت امیر شمس الدین علی ثانی نقیب النقبای ممالک عراق و
خراسان در زمان سلطنت شاه رخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در
بلدهٔ سبزوار متوطن گردید و چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث رسید
در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان قصب السبق ربوده
لوای امتیاز افراخت هنگامیکه در عهد فرمان روائی سلطان حسین میرزا
آستانهٔ بلخ که بحضرت علی امیر المومنین منسوب ست ظاهر شد میر شمس الدین
ازین سلسلهٔ علیه بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار به بلخ رفته بنقیب
النقبای آن دیار نامزد گردید و پس از رحلت آن پادشاه مغفور و ظهور
حوادث و فتن از آنجا برآمده بهند رسیده و اولادش درین ملک اقامت
ورزیدند و اوقات را بعزت بسر بردند — القصه سید محمد سبزواری
در زمان سلطنت جنت آرامگاه اعنی نور الدین محمد جهانگیر بادشاه بعطای

منصب و خطاب مختار خان لوای افتخار برافراخت و آخر عهد آن پادشاه معظم
صوبه دهلی بکمال اعتبار می پرداخت و در عهد صاحب قران ثانی شاه جهان
پادشاه باظهار جوهر جان فشانی مصدر ترددات گردیده بترقی روزافزون
کام دل اندوخت و هم در عهد آن پادشاه دین پناه سنه ۱۰۴۷ هزار و چهل
و هفت هجری رخت از جهان فانی بسرای جاودانی بربست و او را سه پسر
بودند اول آنها شمس الدین مختار خان است دوم داراب خان سوم
جان سپار خان که احوالش قلمی شد —

ذکر ایالت خان سیادت نشان مظلوم رستم دلخان خلف جان سپار خان

چون جان سپار خان سفر دار منزل بوادی خاموشان گزید پادشاه عالمگیر
خلف ارشد او رستم دل خان را که در حضور پدر بمعاملات جزئی و کلی آن ولایت
می پرداخت بعطای ایالت صوبه حیدرآباد بعنوان نیابت از جانب شاهزاده
محمد کام بخش بلند پایه گردانید و در سال یکهزار و صد و شانزده هجری از
تغییر صلابت خان بفوجداری کرناتک بیجاپور عز اختصاص بخشید و در آن
آوان داؤد خان پسر خضر خان پنی از پیشگاه خلافت برسم نیابت شاهزاده
بصوبه داری حیدرآباد مفتخر گردید و بار دیگر رستم دلخان در سنه ۱۱۱۷ یکهزار
و صد و هفده هجری بصوبه داری حیدرآباد بر سبیل نیابت شاهزاده
بلند پایگی رسیده رایت ناموری افراخت و بعد رحلت حضرت خلد مکان
بروضهٔ رضوان از کارطلبی و مآل اندیشی سپاه بسیار نوکر کرده و در تنبیه
و تادیب مفسدان کوشیده یک سال و چند ماه بنحو درائی و نحو دیگری
بحکومت آن ولایت پرداخت تا اینکه پادشاهزاده محمد کام بخش شمشیر

قلعه گولکنده و مملکت حیدرآباد توجه فرمود و خان مشار الیه را بوساطت
احسن خان عرف میر ملنگ فرامین مشتمل بر عهود و مواثیق مؤکد بسوگند قرآن
مبین فرستاده مستمال نمود و مملکت حیدرآباد را به بهبودی او متصرف گشت
آخر الامر بگفته سخن سازان فتنه طینت آن سید خالص العقیده را بی اثبات
تقصیر کشت. تفصیل این اجمال آنکه پادشاه عالمگیر سراپا فکر و تدبیر چند
روز پیش از رحلت خود شاهزاده محمد کامبخش را بصوبه داری بیجاپور کامیاب
نموده بدان صوب روانه فرمود و شقه به دستخط خاص ترقیم فرمود که بزودی
برود و رسیدن منزل مقصود بهبود و بهبود خود داند شاهزاده بمنازل طولانی
بسواد بلده بیجاپور رسیده بود و بست صوبه مذکور بصوابدید و حسن تردد احسن
خان میر ملنگ بتقدیم رسانید بعد از آن بعزم ملک گیری نهضت نموده
خان مذکور را که میر بخشی و سپه سالار بود تا کرناتک فرستاده هرچه در آن وقت
بدست افتاد مغتنم دانسته عنان عزیمت بتسخیر قلعه گولکنده و مملکت حیدرآباد
معطوف گردانید و بوساطت احسن خان فرامین عنایت تضمین مشتمل بر
مواعید دلفریب برستم دلخان صوبه دار حیدرآباد و قلعه گولکنده فرستاده
وانواع عهود و مواثیق مؤکد بسوگند قرآن بمیان آورده بساط استمالت گستر
رستم دلخان بپاس سوگند قرآن اسیر دام تزویر گشته باطمینان خاطر با
چهار پنج هزار سوار جرار باستقبال شاهزاده شتافته در سواد بلده حیدرآباد
ملازمت نمود و در آن وقت که شاهزاده در کمال بی سامانی و پریشانی
بود هرچه میخواست میتوانست کرد اما بپاس عهد جز اطاعت و انقیاد چیزی
نقد جسارتی ننمود و قلعه دار گولکنده بعد از فرمان بادشاه به تسلیم کلید
قلعه راضی نگشته سر بحلقه اطاعت در نیاورد رستم دلخان از راه فدویت

شاهزاده را به شهر در آورده باتفاق احسن خان از روی خیرسگالی و کاردانی
عرض کرد صلاح وقت در آنست که بالفعل محاصرهٔ قلعهٔ گولکنده شاید پرداخت
اول به بند و بست ملکت و تعیین عمال و ضبط محال و گردآوری محصول و تسدید
طرق مداخل جاگیر و رسد غله بر قلعدار باید پرداخت تا قلعدار خود بخود روی
عجز بر زمین انقیاد مالد و کلید قلعه بدون درخواست حاضر آرد بخوبی تدبیر
رستم دلخان و حسن تردد احسن خان اگرچه تمام ملکت حیدرآباد بقبضهٔ
تصرف کام بخش در آمد و همه تدبیرهای ایشان در بند و بست ملکت
پیش رفت لیکن حکیم محسن تقرب خان که نامزد وزارت شده بود و
ابتدا خان و میر احمد که از پیش آوردهای احسن خان بودند با دغا طینتان
که باتفاق خواجه سرایان از احسن خان غبار حسد و نفاق در دل داشتند
و احسن خان با رشد جوانی و تردد و جانفشانی که در کار خداوند نعمت
کرده بود التفاتی باصلاح مزاج ایشان نمیکرد و گاه گاه احسن خان و سیف خان
که استاد تیراندازی کام بخش بود و ارشد خان و احمد خان و رستم دلخان
همداستان گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و اکثر همدیگر را
بضیافت طلبیده انواع تحفه و هدایا تواضع میکردند ازین جهت منافقان
بدخواه باتش حسد سوخته و باتفاق کمر عداوت بر میان بسته باقسام
تمهیدات ذهن نشین کام بخش ساختند که احسن خان و رستم دلخان و
سیف خان و احمد خان باهم عقد موافقت بسته ارادهٔ فاسد دارند و قریب است
که پادشاه را دستگیر سازند شاهزاده را که به میدان افسونهای بدخواهان
مادهٔ سودا بحرکت آمده بود بمجرد استماع این سخن بی آنکه تحقیق پردازد فوراً
وقت شب برستم دلخان شقه بدستخط خاص خود نوشت که جواب نامه

نامه بهادر شاه می نویسم استصواب شما هم مطلوب است بامداد پیش از طلوع آفتاب مع قلمدان خود را باید رسانید چون خان مشار الیه بر وقت حسب الطلب حاضر گردید بادشاه فرمود که تنها در تسبیح خانه بنشینند که من حاضری خورده می آیم و برای شما نوشیدنی عنایت می کنم بعد فراغ از چیز خوردن باتفاق مسودهٔ جواب بهادر شاه بنگارش خواهد آمد رستم دلخان خالی الذهن موافق ضابطهٔ هر روز کمر وا نموده بی آنکه وسواس را بخود راه دهد به تسبیح خانه رفته بنشست و همان ساعت ملازمان کام بخش بر سر آن سید بی تقصیر هجوم آورده مع پسرانش دستگیر ساختند و چون گوش زد کام بخش نموده بودند که احسن خان و سیف خان و رستم دلخان سوال و جواب بر سبیل رسائل در باب گرفتن بادشاه دارند البته خطوط ایشان در قلمدان رستم دلخان خواهد بود بادشاه بفرمود تا جستجو کنند بعد جستجو در قلمدان خطی از طرف سیف خان بنام رستم دلخان بدین مضمون بر آمد که آنچه از طریقهٔ سلوک با مصاحبان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده اند باید که در استرضای حسن خان که سر فوج و میر بخشی و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده از احمد خان و دیگران رویهٔ سلوک مرعی دارند مطالعهٔ این رقعه از غلط فهمی بدخواهی اشخاص مذکوره بیقین پیوست و سه روز رستم دلخان را در قید داشته دست و پا بسته زیر پای فیل سواریش انداختند هر چند خواستند که پایمالش نماید اما آن حیوان دیو صورت آدم سیرت که حق شناس بود هرگز اقدام بر آن ننمود تا آنکه فیل دیگر آوردند و بدان عذاب کشته و در شهر تشهیر داده در حوالی محل مشهور که یکی از عمارات سلاطین قطب شاهیه بود و اکنون نام و نشانی از آن پیدا نیست در

در مقبره که خان مذکور در ایام حیات تعمیر نموده بود مدفون ساختند شمال
از خاندان با نام و نشان مختار خان ابن مختار خان بود به بند و بست الطفیه
خانه پرداخته با مستوراتی که در محل همراه خود داشت آماده پیکار گردید
کشته شدن و زخمی گشتن چند کس احسن خان بخانه آن ماتم زده رفته
فهمایش نمود و او از دست و پا زدن بیحاصل باز داشت پس آن ستمدیده عفیفه
مستوره مغموم را با یک پسر و برادر رستم دلخان میر حسین نام گرفته [illegible]
تمام مقید کردند و خانه را ضبط نمودند و بروایتی بعد دستگیر کردن
زن و فرزند و برادر رستم دلخان خان مشار الیه برادر و بروی اهل و
عیالش زیر پای فیل پامال ساختند پس از آن شاهزاده اکتفا بقتل
آن سید بی گناه ننموده سیفخان را که علم تیراندازی از و آموخته بود
بدستاویز رقعه مذکور که اصلا دلالت بر تقصیر نمک حرامی و فکر فاسد نمی
نمود بزعم خود دلیل نمکحرامی نموده فرمود تا دستش ببرند هر چند سیفخان
بالتجا گرایید و عرض کرد که مضمون رقعه دلالت بر خیرخواهی دین پناه نماید
سود نه بخشید سیف خان بعد بریده شدن دست شروع بسقط گفتن کرد و گفت
که این نشان کم اصلی از جانب ما و دستی را که بآن تعلیم تیراندازی
تو نموده بودم بی تقصیر حکم ببریدن آن کردی بازگفت که زبانش ببرند
درین حالت الهیه او را کشیده آوردند تا سیاست نمایند الهیه بملاحظه اینا
چنین سیاست زبان خود کشیده جان بحق تسلیم نمود و بقولی دست دیگر
[illegible] و از زخمهای منکر از جهان درگذشت و نیز

ی دکن بود سر بریدند بعد از آن حکم کرد که مقتولان را بالای جسر
د بشهر تشهیر داده در همان اهل محل نزدیک رستم دلخان مدفون سازند
هم مصلحت مقتضیه ساختن من بیشمرده باشند و بعضی همدمان احسن خان ا
جماعت داران عمده وغیره با احسن خان گفتند که پادشاه در فکر مقید نمودن د
است مصرع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد * مناسب آئین حزم
هشیاری آنکه با عیال و اطفال خود از اینجا بیرون روید که ما با سه چهار
هزار سوار جرار بجان رفیقتیم احسن خان نظر بر حسن عقیدت و نیک طینتی
خود از خواب غفلت بیدار نگشته و گفته آنها را بگوش قبول جا نداده
گفت که حضرت دین پناه در حق من بیگناه هرگز چنین خیال نخواهد کرد
چرا که من از عقیدت کیشان موروثی ام و از من بجز خیر خواهی چیزی دیگر
بوقوع نیامده هرگز گفته دشمنان در حق من مؤثر نخواهد شد بالجمله
احسن خان را نیز بحیله و تزویر گرفته مقید کردند آنگاه او بیهوشانه از
گران خواب غفلت جسته بفکر و تدبیر کار از دست رفته افتاد و بوابستگان
خانه خود گفته فرستاد که زرینه و نقد آنچه توانید جای پنهان نمائید
چنانچه وابستگان او پیش از آنکه خانه را ضبط نمایند آنچه از زیور اشرفی
و هون توانستند در صندوق گذاشته بخانه افغانی که از دوستان
صمیم و یاران قدیم احسن خان بود فرستادند بعد ضبط خانه به تجسس
مدعیان و دل باختن آن افغان صندوق مذکور بدست آمد نزد کامبخش
برده وانمودند بمشاهده خریطهای هون و اشرفی گفت که این همان
خریطهاست که رستم دل خان برای دستگیر کردن من بدو داده بود
و آتش غضب او شعله ور گردید و هر روز در تعذیبش می‌افزود و پاداش

کهچری با نمک زیاد برای خوردن او مقرر نمودند و با طوق و زنجیر عریان زیر باران و آفتاب نگاه میداشتند و دو بار سم دادند کارگر نشد غرض تا دو سه ماه او را در شکنجهٔ انواع عقوبت کشیده کشتند القصه کامبخش از امثال اینچنین حرکات که شایان شان شاهان و شهزادگان نبود باز نیامده بگفتهٔ سفهای عنادپیشهٔ بی اندیشه دولت خود برباد و خود را بکشتن داد۔

ذکر سبب ورود بادشاه غازی شاه عالم بهادر شاه در مملکت حیدرآباد و مصاف آراستن کامبخش با آن بادشاه ظل الله و کشته شدن او بفرط غرور و تهور

چون اخبار ستم آثار کامبخش بسمع اجلال بادشاه ظل الله بهادر شاه رسید بعد تنبیه اجیت سنگه و جی سنگه راجهای مسکیه مقامات مابین اجمیر و جودهپور اتفاق افتاده بود پادشاه حافظ احمد منتهی المخاطب به معتبرخان را مع خلعتهای خاصه و جواهر گران بها و فیلان دهشکوه و اسپان باد پا با فرمان تسلی عنوان و نامهٔ محبت نشان بمضمون آنکه از حضور حضرت والد ماجد فقط حکومت صوبهٔ بیجاپور بآن برادر عزیز القدر مرحمت شده بود و ما صوبهٔ حیدرآباد بر آن افزودیم و پیشکشاتی که سابق از والیان دکن بخزانهٔ بادشاهی میرسید نیز معاف فرمودیم بشرطیکه خطبه و سکه بنام نامی ما نا مور باشد باید که آن برادر قدر این عنایت دانسته و شکر این نعمت منطوق کریمه لئن شکرتم لازیدنکم و کریمه و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم بجا آورده زنهار زنهار در پی تصدیع خود و کافهٔ مسلمین نشوند و طریق سلوک و عدالت پروری و دادگستری موافق رویهٔ اجداد و آبا درباره رعایا و برایا و مفقود ساختن مفسدان و تنبیه سرکشان و اخراج ظالمان و راهزنان و فسادپیشگان پیوسته همت

خودگرداشت و دیگر کلمات شفقت آمیز محول بزبانی معتبرخان ست برسم
حجابت فرستاد چون ایلچی پادشاه مع نامه و پیام شفقت التیام نزد کام بخش
رسید از اختلاط عقل بی اتفاقی ها در حق ایلچی بحد افراط رسانید و هرزه درایان
ناعاقبت اندیش معروض داشتند که ایلچی جوقه از سپاهیان همراه آورده
ارادهٔ فاسد دارد بمجرد استماع این سخن بلا تأمل فرمود که اسم نویسی همراهان ایلچی
بسپارند که مراعات کرده شود و یومیه و نقد و خوراکی برای هر یک از سرکار ها
تقرر یابد از استشار این خبر بعضی از مردم بی بضاعت آن شهر که بوسیله حفظ
قرآن و استعداد علمی و استحقاق بخدمت ایلچی فارکوت رابطه آمد و شد بهم رسانیده
بودند اسامی خودها در زمرهٔ همراهان ایلچی نویسانیدند و قریب هشتاد کس
بشمار آمد بعد از آن گفت که برای طعام یک جا حاضر سازند خون گرفتگان
حاضر شدند بحکم آن سفاک بیباک ده ده کس در هر محله و بازار قتیل تیغ بیدریغ
ستم کشتند از انجمله دو جوان نوکتخدا بودند که مادر آنها آمده هر چند واویلا
و فریاد نمود که اینها از رفقای ایلچی نیستند نشنیدند و کسی بفریادش نرسید گویند
از ملا سعد الدین مفتی حیدرآباد که از فاضلان متدین و صاحب تقوی بود در باب
کشتن آن خون گرفتگان استفتا نمود آن مفتی خداپرست حق گو بیباکانه
در جواب گفت که موافق شرع شریف بمحض سوء ظن و گفته مدعیان سخن ساز
جرأت و اقدام بخونریزی مسلمانان نمودن باعث ندامت و موجب بازخواست
روز قیامت هست و ازین ظلم و خونریزیها اکثر فضلا و شرفا از حیدرآباد با اهل و
عیال راه غربت پیش گرفتند و هر طرف که توانستند رفتند و چون خبر فرار مردم
بسمع آن ستمکار رسید اطراف شهر چوکیها نشانید و ایلچی را بهیچ سمتی محبوس
نموده جواب نامه التفات ختامه باقتباس آیه کریمه کم من فئة قلیلة

غلبت فئة کثیرة باذن الله - بدرشتی نوشت پادشاه بعد رسیدن
چنین جواب ناصواب و دیگر اخبار توحش آثار بکوچهای طویل متوجه مهم آن تیره
بخت گشت و جمیعت سنگ واجیت سنگ از نزدیکی او چنین بهانهٔ سگال راه الکهٔ
خویش اختیار کردند پادشاه هوشمند سراپا حلم بمقتضای صلاح وقت این خبر را
کان لم یسمع نموده از برهانپور با وصف شدت بارش بیک کوچ و یک مقام از
راه ملکاپور و ناندیره دو سه منزلی حیدرآباد باجمعیت قریب هشتاد سوار و
سرداران نامی صاحب تمن نزول اجلال فرمود و مردم شکوبها در شاه یا بیشنند
شبخون شبها نمی خوابیدند با وصفی که تمام فوج کامبخش از فرط سفاکی و استیلای
سودا متفرق شده زیاده از چهارصد پانصد کس همراه نمانده بود و آنها
نیز از خوف خواری و گرسنگی که تنخواه یک ساله در سرکار داشتند بجان آمده
بودند اصلا قصوری و فتوری در ارکان استقامت آن شیر بیشهٔ شجاعت و
دلاوری و نهنگ بحر جلادت و بهادری راه نیافته بخاطر جمع و دل قوی با نشاط به
مقابلهٔ فوج دریا موج بهادرشاه نشست و چون دهم ذی القعده سنه یک
هزار و یکصد و نوزده هجری لشکر پادشاه به یک کروهی بلده رسید بعزم کارزار
برخاست و شاهزاده رفیع الشان با خانخانان و غیره سرداران نامی با جمعیت
قریب دوازده هزار سوار و جهان شاه مع امیر الامرا ذوالفقار خان و نمبا
سندهیه و داؤد خان پنی و غیره سرداران عمده با پانزده هزار سوار جهت
محاصره مرخص گشتند و تاکید شد که تا مقدور سبقت در جنگ نکنند و باسلوبی
محاصره کنند که زنده دستگیر گردد هر دو شاهزاده با فوج همراهی سوار شده
تا دو پهر انتظار حکم یورش کشیده لمحه بلمحه برای یورش و سبقت در جنگ
مردم جلدرو را فرستاده التماس اجازت میکردند و جواب میرسید که پادشا

در استراحت است و ظاهر است که همچنین جواب عمداً می شد والا چه وقت خواب
بود ذوالفقارخان که با کامبخش عنادی از مهم جنگی داشت بخانخانان پیغام مبادرت
بمبادرت می کرد کامبخش با جمعیت سه صد چهار صد کس سوار شده رستمانه پای
ثبات افشرده انتظار یورش خصم مینمود و در وقت سواری داروغه نقارخانه کامبخش
بعرض کرد که نقاره با چنگ بزنید یا بزنید بزنید نوازند یا بدستور طبل فرمود که اگر فتح
سوار شده باشد بقانون اول والا بطریق طبل چون در اصدار حکم یورش درنگ شد
ذوالفقارخان کوس جنگ نواخته یورش نمود و خانخانان نیز ناچار شده حمله آور
گردیده و نمبه سند هیه و داود خان پنی پیش قدمی نموده چون بفاصله تیر رسیدند
کامبخش سراپا دل تمام جگر چند بان و زنبورک سر داده فیل شجاعت سبیل بطرف
ایشان راند عجب تزلزل بچنین فوج دریا موج که زیاده از سی هزار سوار بود اتفاق
نزدیک شد که هزیمتی به پیش آهنگان رو دهد و به دستیاری جلادت دو ترکش
خالی نموده ملک بهادری آباد ساخت هر کس که به تیرش میرسید بملک عدم
میرسانید تا آنکه از زخمهای بی شمار ضعفی پیرامون حالش گشت و افواج خصم
از چهار طرف دایر گشته فیلش دستگیر نمودند و محی السنه پسر خورد که در خواصی
بود نیز هدف تیر و تفنگ تقدیر گردیده و محی السلطنه پسر بزرگش طرفه دلاوریها
واد و بعد کشته شدن فیلبانان خود فیل رانده ترکش ها خالی نمود و از زخمهای
کاری بیهوش در حوضه افتاد شادیانه شادی و طبل فتح و مبارک بادی در
لشکر ظفر اثر بهادر شاه بلند آوازه گشت و آن سرخروی معرکه غیرت را با دو پسر دلاور
که از زخمهای کاری بیهوش بودند نزدیک بهادر شاه حاضر ساخته حسب الحکم در خیمه
متصل محل فرود آوردند و جراحان برای معالجه تعین شدند و شوربا حاضر کردند کامبخش
اجازت معالجه نداد و شوربا نخورد اول هر چهار بادشاهزاده برای عیادت آمده

عذر خواهی ها نمودند رفیع الشان گفت که مگر حضرت ظل سبحان بصاحب
نوشتند که حکومت حیدرآباد و بیجاپور مع توابع مسلم و بحال داشته میشود
اگر بعمل می آوردند چرا چنین روز می دیدند شهنشاه ملک شجاعت با جهالت
در حالت نزع گفت آنچه ما مناسب دانستیم کردیم شما را هم روز در پیش است
همچنین خواهند کرد و درین اثنا پادشاه برای عیادت آمده نزدیک نشست
و ردائی که بر دوش داشت بر آن مدهوش بادهٔ نخوت انداخته بکمال
عنایت ادای مراسم عیادت و احوال پرسی نموده فرمود که ما نمیخواستیم که
شما را باین حالت ببینیم در جواب گفت من هم نمیخواستم که اولاد تیموریه
بعار فرار و ننگ بیغیرتی مشهور گردند و با برادر تمام دوست عاشق شو بخوبیها
با دیدهٔ پرنم وداع آن مسافر ملک عدم نمود گویند که در آن وقت بزبان
آورد که دل بی اختیار آب سرد میخواهد پادشاه گفت درین حالت
آب سرد مضرست آهسته لب جنبانید که چه وقت ترحم است رمقی بیش
نمانده اگر میدهند بهتر والا مختار اند پادشاه رحیم دل آب دیده روان
ساخته برخاست و آب خاصه فرستاد همین قدری آب خورده شربت مرگ
چشید و یک پسر خورد هم رفیق راه فنا گردید نعشها را روانه جهان آباد
نمودند که در مقبرهٔ همایون پادشاه مدفون سازند و سه روز مراسم تعزیت
از موقوفی نوبت بعمل آمد—

ذکر سرفرازی یافتن یوسف خان روزبهانی در عهد خلد منزل به صوبه داری حیدرآباد و بیان احوال نافرجام سرداری شقی و پا برای بد نهاد و سبب رحلت یوسف خان روزبهانی ازین جهان

فانی چون بند و بست قوم مرهته تمرد پیشه از دست خلد مکان با وصف کشش

وکوشش بسیار صورت نه بست رعب و مهابت آن پادشاه از دلهای مردم
بدر شد و رفته رفته در اواخر عهد وی در امور سلطنت بجایی رسید که در
نواحی هر مملکت مفسدان از زمینداران و غیرهم سر بفساد برداشتند و رهزن
طریق امن و عافیت گشتند چنانچه در جوار حیدرآباد پاپڑای بدنهاد
خانمان سوز جمعیت ولها کشت و آن شقی بموجب نوشته خافیخان از قوم
سیندی فروشان است از خواهر خود که بیوه و صاحب مایه بود بانواع سیاست
جملگی بضاعت او را انتزاع نموده قلعه کوهی ملجا و ماوای خود ساخته بکمک پشت
پیادگان پرداخته شروع برهزنی و دست اندازی باموال مردم نموده و جمعیتی
فراهم آورد و بعد از آنکه فوجداران و زمینداران اطراف برای این معنی آگهی یافته
درصدد استیصال آن شقی گردیدند راه فرار پیش گرفته نزد ونکٹ راو
زمیندار پرگنه کولاس رفته بسپاه جمعداری نوکر شد بعد چندی در آنجا نیز
با مفسدان آن ضلع بر بساط دمسازی نشست و به فساد و فتنه انگیزی خیانت
ونکٹ راو خبردار گشته او را مقید ساخت بعد دو ماه در سلک محبوسان دیگر
که ونکٹ راو رهائی آنها جهت شفای فرزند خود نذر کرده بود مخلصی یافته در
موضع شاه پور آمده با سروا نام که او نیز در آن ایام بفساد و سرکشی سر بر آورده
بود عقد موافقت بسته و جمعیت مزید بهم رسانیده بالای کریوه سنگلاخ صعب
خام بدستور گدهی جهت پناه تعمیر نموده بتاخت و تاراج اطراف پرداخت و
تا مقدور در دست درازی باموال و عرض و ناموس مردم خاصه مسلمین کوتاهی
نه کرد آخر الامر ستم دیدگان از دست تعدی او بحضور خلد مکان استغاثه
نمودند پادشاه رستم دلخان را برای تنبیه او مامور فرمود خان مشار الیه
قاسم خان افغان را که مرد کار طلب و شجاع بود بفوجداری پرگنه کلپاک که هفت

پنجشنبه کرده بی شاهپور رست مقرر نموده جهت استیصال آن شقی روانه کرد
قاسم خان به بندوبست پرگنهٔ مذکور پرداخته در پی استیصال او گردید تا آنکه
روزی آن ناپاک بر یکی از مواضع کلپاک تاخت آورد قاسم خان اطلاع یافته
پشت سر او متوجه شد بعد وقوع کارزار و کشته شدن مردم بسیار آن شقاوت
گزار فرار نموده بالای کوه قلب روان گشت قاسم خان تنها بتعاقب قدم به
قدم او میرفت که ناگاه تیر تفنگ به پیشانیش رسید او بدرجهٔ شهادت فائز
و جمعیتش دست خوش تاراجیان بعد ازین رستم دل خان بجای تنبیه او سردار
دیگر نامزد کرد و چون مهم بطول انجامید خود به تنبیه او روی توجه آورد پاپڑا
و سروا هر دو در شاهپور متحصن گشته تا دو ماه جنگیده فرار بر قرار برگزیدند
رستم دل خان پس از منهدم ساختن گڈهی شاهپور مراجعت نموده
بجا شد دیگر اشتغال ورزید آن هر دو مفسد فرصت وقت مغتنم انگاشته
بعد از آن گڈهی مذکور را بسنگ و آهک تعمیر نموده و اسباب جنگ فراهم آورده
باز نائرهٔ فساد مشتعل ساختند و کار بجائی رسید که اهالی ده بیست کروهی اطراف بدغدغه تاخت اینها
شب بخواب نمیرفتند القصه روزی میان سروا و پاپڑا و پردل خان جمعدار که نوکر
او بود گفت و گوئی بمیان آمد هر دو باهم بجنگ برخاستند پردل خان همانوقت کشته شد و سروا
بزخم کاری که برپایش رسیده بود بعد چندی داخل جهنم گشت قوت و استعداد پاپڑا بعد فوتش مزید
گردید و بار برستم دلخان بجنگ پیش آمد آخر کار رستم دلخان وارد به اصلاح وقت دانسته مبلغی
از او گرفته مراجعت نمود بعد از آن چه فسادها که نه کرد تفصیل آن موجب تطویل است
تا اینکه بعد کشته شدن کامبخش مملکت حیدرآباد در قبضهٔ اولیای دولت شاه عالم بهادر شاه درآمد
ستمدیدگان بدربار پادشاه بار بار و زبانه شعلها افروخته آمده دادخواه شدند برای استیصال آن تباه شقاوت
شعار ... تفصیل ... نموده ... پادشاه ... بعضی ... را

بعد ورود حیدرآباد و اضافه منصب سرفراز ساخته برای تنبیه و استیصال
پاپرای تمردکردار بتاکید هرچه تمامتر مامور فرمود یوسف خان بعد رسیدن
بحیدرآباد از همراهان خود دلاور خان را که از جمعداران کارطلب و شجاعان مشهور
بود با فوج شایسته و افغانان تهورپیشه برای تنبیه آن کافر لعین تعین نمود دلیران
از توجه قوم افغانان آن شقی ناپاک قصبه کلپاک را محاصره نموده کار بر زمینداران
قصبه تنگ کرده بود و مکرر عرایض آن زمینداران در باب طلب فوج و
کمک بیوسف خان میرسید بعد روانگی فوج مذکور آن تبه کار بشودخی پیش
از پیش پیش آمده و دست و پای بیحاصل زده و اکثر همراهیان خود از دست
مجاهدان واصل جهنم گردانیده دست از محاصره برداشته با توپ رام چنگی نام
که از شاه پور آورده بود خود را بشاه پور رسانید و دلاور خان کلپاک را
بدست آورده درکمین بوده انتظار وقت می کشید تا آنکه خبر پوره آن
مردود که با جمعی کثیر در قلعه بانواع شکنجه عذاب مقید بود تدبیری بخود اندیشید
روزی بزن خود که هر روز طعام برای او می آورد گفت سه چهار سوهان هم
رسانیده همراه طعام بیار زنش سوهان چند پیدا نموده زیر طعام گذاشته
آورده بشوهر خود داد او از آن سوهان شروع بریدن زنجیرهای پای خود
و محبوسان دیگر که رفیق و محرم راز او گشته بودند نموده ترتیب رهائی خود داشت
تا آنکه روزی آن متمرد مغرور برای شکار ماهی دو کرده از شاه پور رفته بود
اتفاقاً در آن روز بجز چند کس از نگهبانان محبوسان و مستحفظان دروازه
کسی دیگر در قلعه نبود متمردان خلوی وقت از رقیبان مغتنم انگاشته بر سر
آن نگاهبانان خسپند ریختند و بطرفة العین کار آنها ساخته دروازه را بدست
آوردند و جمعی کثیر از مردم دیگر که سوخته دل از بیداد آن شقی بودند نیز رفیق

ایشان کشتند و پیش از آن که آن شقی ابکار رود به مردم کلپاک ایما کرده بود
که هشیار باشید چون صدای توپ بگوش شما رسد بلا توقف خود را باجمعیتی
که توانید برسانید و هنگامیکه جاسوس این خبر بآن شقی رسید خندیده
زبانش برید پس از آنکه صدق خبر مذکور بتواتر رسید [?] سراسیمه سوار شد و وقتیکه
مقابل دروازهٔ شاهپور رسید مردم قلعه توپ را سر دادند دلاورخان
با فوج خود سوار شده همان ساعت راهی گردید و پیش از رسیدن
دلاورخان دست و پا بسیار زد و کاری پیش نبرد آخرالامر گفت که دروازه
را آتش زنند بعد سوختن تختهای دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا [?]
که آنجا بنا بر احتیاط تعبیه نموده بود بسبب پائین آمده سد راه گردید درین
اثنا فوج کلپاک در رسیده فیمابین زد و خورد عجیب واقع شد مردم پاپڑا
دست و پای لا حاصل زده هزیمت یافتند و مردم دلاورخان با فتح و
ظفر داخل قلعه شده خسپورهٔ [?] پاپڑا را مورد تحسین و آفرین ساختند و پاپڑا فرار نموده
نزدیک بشام خود را بقلعهٔ تارکینده رسانید مردم قلعه بنا بر احتیاط وقت
شب اندرون قلعه بار ندادند و بعد روشن شدن صبح داخل قلعه شده
به بند و بست آن پرداخت و فوج پراکندهٔ خود را فراهم ساخت مردم یوسف
خان سه چهار روز در قلعهٔ شاهپور بجهت گردآوری مال و بند و بست قلعه
و انتظار حکم یوسف خان توقف ورزیدند یوسف خان بمجرد استماع این خبر
میرزا علی نام را که در شجاعت و کارطلبی رستم وقت بود با پنج شش هزار سوار
جرار که حاضر الوقت بودند روانه ساخت میرزا علی بشاهپور رسیده بعد
فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم شده بود بعزم محاصرهٔ تارکینده
روانه گردید و سه چهار ماه آنچه که لازمهٔ سعی بود از دو جانبین [?]

مورچال و کندن نقب و یورش بتقدیم رسانید اما فایده بر آن مترتب نشد
بعده یوسف خان خود با پنج شش هزار سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت
باوجود محاصره دوازده هزار سوار و هشت هزار پیاده سوای جمعیت
قلعه‌داران و زمینداران آن نواح که در رکاب یوسف خان حاضر بودند
بنابر ترددات که از آن کافر بیباک بظهور میرسید تسخیر قلعه دست نداد و امتداد
محاصره به نه ماه کشید و از جانبین مردم بسیار تلف گشتند آخرکار یوسف خان
لوای قول برپا کرده و خفیه مبلغها بمردم قلعه و نوکران آن شقی فرستاده
و باضافه علوفه و انعامات دیگر امیدوار ساخته تفرقه در جمعیت او انداخت
تا اینکه مردم پاپڑا متفرق گشتند و به یوسف خان پیوستند و روز بروز
قوت پاپڑا بضعف میگرائید و ذخیرهٔ باروت قلعه نیز قریب باتمام رسید
آن وقت یوسف خان یورشهای رستمانه پیش برده و برکوته و یازده برج
اطراف قلعه را متصرف گشت پاپڑا بمشاهدهٔ آثار ادبار خود از راهی که برای
چنین روز سیاه گذاشته بود تبدیل وضع نموده بدر رفت و تا دو روز
احدی بر فرار او آگاهی نیافت و مردم قلعه جنگ می‌نمودند پاپڑا بعد فرار
از تاری کنده بنواح حسن آباد که آباد کردهٔ همان مادهٔ فساد بود بمسافت
ده منزل از تاری کنده بود با تاڑی فروشی دوچار شد درخواست
تاڑی خوب نمود هرچند لنگ و لوک بر آمده بود اما تاڑی فروش
بتفرس از اطوار گفت و گویش بشناخت و بهانهٔ مطلوب آن اجل گرفته
را متوقف ساخته خود را بجناح استعجال نزد خسر پورهٔ آن مردود که حاکم
و قوه‌دار آنجا دشمنهٔ خون آن خون گرفته بود رسانیده کیفیت حال
[illegible]

گردد آن شقی وخیم العاقبت در آن وقت هم از دست و پا زدن تقصیر نکرد
و در همین اثنا که تیر بندوق بپای او رسید دم بدم بر زمین افتاد او را گرفته نزد
یوسف خان آوردند آنجا هم از راه شقاوت بسقط گفتن آغاز کرد چند روز
برای تحقیق دفاین نگهداشته آخر الامر بند بند او جدا کرده سر او روانهٔ
حضور ساختند و دیگر اعضایش باطراف سور عبرةً للناظرین آویختند سبب
رحلت یوسف خان روز بهان از این جهان فانی چنانچه زبانی بعضی ثقات
مسموع شده آن است که چون خان مشار الیه از لذات حکمرانی و جاه که از مستلذات
روحانی است حظ مستوفی اندوخت خواست که از لذت باه که بهترین لذات
جسمانی است نیز بهرهٔ وافی اندوزد و برای ازدیاد قوت باه رجوع باطبای
زمان آورد طبیبی خوردن فادزهر حیوانی با پرهیز خاصه از مقاربت زنان
تجویز کرده او شروع بخوردن نمود چون در اثنای استعمال اثر دوا ظاهر شد
قوت بهیمیه بر قوت عاقله بنوعی غالب آمد که سررشتهٔ احتیاط بالمره از دست
رفت و در حین مقاربت خون جاری شد هر چند بمداوا پرداختند نفع نبخشید
و رخت زندگانی از این جهان فانی بسرای جاودانی کشید و از لذات روحانی
یکبارگی محروم گردید

ذکر احوال مبارز خان عماد الملک که بصوبه داری حیدرآباد اختصاص یافته بود

صاحب مآثر الامرا بزبان قلم داده که نام اصلی مشار الیه خواجه محمد است و در اوان
صبا و طفلی بهمراهی والدهٔ ماجده از موطن و مولد خویش بلخ رهگرای هندوستان
گردید و چون بگجرات پنجاب منزل گزید او را بخدمت شاه دوله مشهور که در آن ولایت
صاحب تصرف بود و سکنهٔ آنجا عموماً بخدمت او اعتقاد داشتند بردند آن
بزرگوار مژدهٔ دولت و اقبال باو داده پارچهٔ ملبوس درویشانهٔ خود با

بخشید پس از آنکه بسن رشد و تمیز رسید در پی تلاش روزکار رشد در آغاز
شباب برفاقت میرزا یار علی که باکم منصبی جاهی بسیار در مزاج پادشاهی داشت
پیوست میرزا کاغذهای دستخطی خود را حوالهٔ او می‌نمود و کارها از وی می‌گرفت
تا آنکه بشیرازه بدل التفات میرزا نسخهٔ احوالش بجمعیت گرائید و بمنصب
پادشاهی سرفرازی یافته چندی به پیشدستی بخشی‌گری سوم مامور گردید
و پس از آن به نیابت سردارخان کوتوال نامی و شهرتی پیدا کرد و در
همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان که از اکابر کشمیر است در عقد
ازدواج خویش درآورد و چارچمن حالش طراوت دیگر گرفت و نخل رونق و
شادابی تازه یافت و بافزونی منصب عز و اعتبارش افزود و بتفویض
بخشیگری سرکار شاهزاده محمد کامبخش فرق اعتبار بفلک سود و در
ایام محاصرهٔ قلعه پرناله با فوج شاهزاده میر مورچال بود و پس از آن
بفوجداری سنگمیر که محال خالصه مقرره خجسته بنیاد است نامزد شده در ازای
حسن تردد و کاردانی بخطاب امانت خان تحصیل ناموری نمود و در سال هزار
و یکصد و پانزده هجری فوجداری بیضاپور که بیست و چار کروهی اورنگ آباد
است ضمیمه شده بعطای فیل رایت کامیابی افراخت و در عهد خلد منزل
بمتصدی‌گری و فوجداری بندر مبارک سورت عنان عزیمت بجانب مقصود
منعطف ساخت و چون خان فیروزجنگ ناظم گجرات سفر آخرت برگزید
بطریق ایلغار خود را باحمدآباد رسانیده بضبط خزاین و کارخانجات او
پرداخته در حفاظت و حراست آن اولکه وسیع کوشیده از پیشگاه خلافت
و جهانبانی بافزایش منصب و صاحب صوبگی گجرات چهرهٔ اعتبار افروخت
چون نوبت فرمان روائی بجهاندارشاه رسید و صوبداری آنجا بسربلندخان

قرار یافت بوسیلهٔ کوکلتاش خان بنظم ولایت مالوه دولت افتخار اندوخت
پیش از وصول به اجین که حاکم نشین آن صوبه است زمیندار رام پوره رتن
سنگ چندراوت نام که در عهد عالمگیری به سر وطن مسلمان شده باسلام
خان مخاطب گشته درینولا بنا بر وهن وسستی سلطنت خیال سرکشی سرداری
بسر بیمغز خود راه داده انبوهی فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهی
دست تجبر برافراشته بود اگرچه مشهور است که ذوالفقار خان بنا بر عناد
که با کوکلتاش خان داشت براجهٔ مذکور اشاره نمود که خلل انداز عمل
خان مذکور شود تا بدنامی این بدنفسی بحال مربی او عاید گردد و نخست
پیامهای مصالحت داده جدید الاسلام شدید العناد از فرط نخوت و استکبار
سر از قبول آن باز زده بنیاد مخالفت نهاد و دلیر خان روهیله را که از
مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود با فوج بسیار بر سر قصبهٔ سارنگ پور
فرستاده عبدالرحیم تهانه دار آنجا را برداشت و جمع کثیر را اسیر و مقتول
کرده لوای بغی افراشت خان شهامت نشان از حمیت رسا و غیرت
بجا زیاده برین تاب ستم شریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی که همگی
بسه هزار سوار نمیرسید بعزم رزم و پیکار بسرعت هرچه تمامتر بر سر او
رسید و با بیست هزار سوار که اکثر در آن افغانان نامی بودند مثل
دوست محمد خان روهیله صف آرا گشته بمعاونی تائید یزدانی مظفر و منصور
گردید و بعد از فتح خواست که بنهب و غارت رام پوره وطن اصلی
زمیندار مقتول توجه گمارد زنش بعجز و زاری و ارسال پیشکش ازان عزم
باز گردانید جهاندار شاه بارسال فرمان تحسین و عطای خطاب شهامت
خان نواخت و در آغاز فرمانروائی خود محمد فرخ سیر بار دیگر او را

صوبه داری گجرات ساخته و مدتی از حکمرانی او منقضی نگشته بود که پادشاه
ایالت آنجا به داود خان پنی مفوض نمود و خان مذکور بخطاب مبارز خان
و تقرر صوبه داری حیدرآباد درجهٔ امتیاز پیمود و بین الثقات شهرت دارد
که خان مبارزت نشان در همان ایام شبی در رؤیا بدولت جمال پاک
جهان آرای جناب مرتضوی علیه الصلوٰة والسلام رسید که جهان منور ساخت
و آن حضرت او را بنگاه التفات بنواخت و اشاره بخزانه نمود و امر بادای
آن فرمود چون این دولت بیدار نصیب او گردید دانست که این خواب
نه از قبیل اضغاث احلام است که بخوابی و ما نحن بتأویلها بعالمین
تسکین خاطر توان نمود لاجرم مترقب ظهور اثر آن می‌بود که در همان نزدیکی
بی تمهید مقدمات بصاحب صوبگی حیدرآباد نامزد گردید و بیقین پیوست
که تعبیر خواب تعبیر همین ولایت است که نسبت اسمی بشاه ولایت علیه السلام
دارد والقصه چون رخش عزیمت بجانب مقصود راند شبی که باختیار تخمین
بعد مغرب از دروازهٔ پل داخل بلده شد تا خانهٔ رستم دل خان که در آن وقت
دار الامارة بود با وجود طول مسافت راستهٔ بازار غیر از سه دکان همه
بی‌چراغ و ویران بود اما خان مشار الیه بر طبق امر جلیل القدر جناب مرتضوی علیه
السلام کمال بذل جهد در آبادی بلدهٔ حیدرآباد و محالات آن بتقدیم
رسانید و دوازده سال کم و بیش در آن مملکت وسیع نقش تسلط درست
نشانید مطیعان را بنواخت و متمردان را برانداخت و رعایای مالگذار را
باستمالت و دلاسا پرورش می‌نمود و دایما در ترفیه احوال خلایق بوده
دمی نمی‌آسود هنگامی که امیر الامرا بنظامت دکن مامور گردیده بخجسته بنیاد
آمد خان مذکور باهنگ ملاقات او رفت امیر الامرا پس از آنکه تشخیص او

دریافت باندازهٔ قدر منزلتش سلوک پسندیده نموده مقتضی المرام رخصت
انصراف بصوبهٔ پاش ارزانی داشت و چون امیر الامرا سید حسن علیخان ناظم
دکن از حرکات ناپسندیدهٔ فرخ سیر پادشاه به تنگ آمده از دشمن خانه
اندیشیده به دشمن یگانه ساخته و بموافقت نمودن با مرهته ها پرداخته و مصالحه
با راجه ساهو مشروط بشروط قرار داده اسناد چوته و سردیسمکهی شش صوبهٔ
دکن بمهر خود حواله نموده کمایش داران او را همه جا شریک و دخیل ساخت
چنانچه بعد ازین مشروحاً نگاشته کلک بیان خواهد گردید - خان صلابت نشان
بقوت بازوی جلادت و نیروی نخبهٔ همت در صوبهٔ حیدرآباد دخل ایشان را عمل
نداده و با وجود آنکه زیاده از سه هزار سوار ملازم نمیداشت افواجهای گران
مرهته را بدستبردهای نمایان آوارهٔ دشت فرار میداشت هرکه از اشقیا
بسرحد او قدم گذاشت سر خویش مستوفی خورد و هر سردار مرهته که اراده
دست اندازی در آن دیار می نمود ضرب دست او دیده تیز پا جان
بسلامت میبرد و چون نواب مستطاب نظام الملک آصف جاه کمر دولتخواهی
خسرو زمان محمد شاه پادشاه بر میان عقیدت بسته از مالوا بدکن انتهاض
نمود از آنجا که خان مشار الیه همواره سلامت زبان موافقت داده بود از حیدرآباد
روانه شده و در ایام اقامت نواب مغفرت مآب آصف جاه به بلدهٔ خجسته بنیاد اورنگ آباد
رسیده طرح مزید اخلاص انداخت و از طرفین تجدید مواثیق یکجهتی بمیان آمد
و بتجویز منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب شجاع الملک لوای
شادکامی افراشت و خان مشار الیه تمهید شادی پسرها برانگیخته جشن طوی
و سور برآراسته و در آن ایام نواب مستطاب آصف جاه بمرضی فدویانه
خان نیک اندیش عزیمت رفتن حضور نمود و تصمیم نمود اتفاقاً بکشل فرداپور رسیده

بنا بر بعضی وجوه مراجعت فرمود و در تصویب رای خان مبارزت نشان
نامهٔ معنون بدین بیت ∴ آنچه در آینه جوان بیند ∴ پیر در خشت کهنه آن
بیند ∴ بقلم آورد و پس از آن بشورت و کنکاش یکدیگر نواب آصف جاه
بجانب ادهونی رایت توجه افراخت از سران و افغانان جنوبی پیشکش
معتد به درخواست آن خان مزاج شناس چون صرفهٔ خویش در آن
نمی دید که سرداران آن طرف محکوم نواب مستطاب شوند عذر بند و بست
تعلقهٔ خود و وعدهٔ مراجعت بمیان آورده از آنجا برخاست و بعد از آن
بایستی که با جمعیت شایسته خود را میرسانید اما با جمعیت قلیل رسید
از این جهت آنچه مطمح نظر انور نواب مستطاب بود عشر عشیر آن بظهور نرسید
و باطنها غبار آلود گردید از آن هنگام او از دیگر حکام جنوبی مطلقاً باز پس
نمیکرد و از محال سیکاکول که خالصه بود چیزی دست بر داشته گاهی
از آن داخل خزانه میکرد و در دیگر محالات آن صوبه حسب دلخواه تصرف
مینمود و چون نواب مستطاب بحضور شتافته مسند آرای وزارت گردید
هنگام پذیرائی مناصب او و پسران و همراهانش کمی و نقصان بعمل آورده
باز خواست زر خالصه نیز از وی طلب فرمود و هرگاه سخن تجویز نظامت کابل
برای شخصی بمیان آمد فضل سبحانی عرض کرد که برای این کار به از مبارز خان
دیگری نیست و پس از آنکه عوض دکن مالوه و گجرات ضمیمه وزارت آصف جاه
مقرر شد از آنکه بیگانه صوبه دار شود بهتر است که مبارز خان باشد و
فیما بین حقوق اخلاص و رعایت متحقق است بپادشاه درین باب عرض
نمود و بمشار الیه هم تسکین و تسلی فرمود اما درین ضمن عنایت الله خان خسر
که در حضور خان سامان و نائب وزارت بود و باشارهٔ خاقان زمان

از دور باغ سبز نموده تطمیع زیاده کرده و روغن قاز مالیده امیدوار بهادر
خان مشار الیه بی استصواب نواب مستطاب از جا درآمده از روی فدویت
و نمکخوارگی انقیاد اوامر پادشاهی را بخود مصمم گردانید و در محاصرهٔ گدهی
لونجر که نزدیک مچهلی بندر است و آپا راو زمیندار مفسد پیشهٔ آنجا متحصن گشته
در جنگ و پیکار داد دلیری و دلاوری میداد شش هفت ماهی گذرانیده
بود که فرمان صوبه داری دکن رسید خان مبارز نشان چند روز دیگر
صرف اوقات بر آن قلعچه نموده بمصالحت آن را گرفته علم معاودت بحیدرآباد
افراخت چون افغانان جنوبی نیز درین امر سلسله جنبان بودند بهادر خان
پنی فوجدار کرنول و ابوالفتح خان پسر عبدالنبی خان فوجدار کڑپه و عبد المجید خان
نبیرهٔ دلیر خان و متبنای او علی خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار
کرناتک پسر میر ابوطالب بدخشی با فوج شایسته رفیق گشته در عین برشکال
از متصل ناندیڑ عبور آب گنگ گوداوری نموده در سواد اونده که پرگنه ایست
از سرکار باسم بالاگهات برای خواست که موسم باران بگذراند درین ایام
نواب آصف جاه که بنابر ناسازی مردم حضور بتقریب شکار برآمده و باستماع
انتشار مرهته در مالوا از منزل سرون کنار گنگ بهاگرتی روانهٔ آن صوب
گردید و پس از اخراج اشقیا از پرگنهٔ اجین برگشته به پرگنهٔ بهور که متصل سرونج
است ورود مسعود فرمود که خط محمد غیاث خان بهادر از خجسته بنیاد رسید
بدین مضمون که باغوای مردم دور اندیش حضور و افغانان جنوبی مبارز خان
صوبه داری دکن قبول کرده بوصول فرمان عازم این طرف است و از فحوای
مشورت اینها چنان مستفاد میشود که بعد از دخل صوبه داری باعث گرد دکن متوجه
مالوا شود و جمعی را از حضور همه متعهد گردند و تکالیف مالا یطاق در میان آرند که

هم سر چیدن متعذر باشد و هم گردن نهادن متعسر بعد رسیدن این خط نواب آصف جاه اندیشه‌مند بود که خط وکیل مبارزخان مقوی مضمون خط محمد غیاث خان بدست افتاد و اندیشهٔ موهوم متیقن شد لاچار بنا بر مصلحت وقت عطف عنان بکران عزیمت بجانب دکن نموده بپای استعجال ره نورد مسافت گشته در شهر ذی قعده سال هزار و صد و سی و شش هجری رونق افزای خجسته بنیاد گشت و بر سبیل اتمام حجت نخست بواعظ و لپسند از اقدام بر جدال و قتال که موجب سفک دمار مسلمین است تحذیر فرمود اما ممتنع نگشته اصرار بر کارزار نمود و بتاریخ بیست و دوم محرم سنه هزار و یکصد و سی و هفت هجری نزدیک قصبه شکر کهیڑه مضاف صوبهٔ برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده مصاف آراسته منهزمانه مقتول گشت چنانکه بعد ازین تفصیل در احوال نواب مغفرت مآب نظام الملک آصف جاه رقم پذیر قلم وقایع رقم خواهد گردید حصار حیدرآباد بنای خان مشار الیه هست لیکن کار حصار با تمام نارسیده بنای عمرش با تمام رسید بعد از آن در عهد نواب مغفرت مآب حصار بلده مذکور صورت انصرام یافت -

باب اوّل

دربیان احوال سعادت اشتمال نواب مغفرت مآب نظام الملک آصف جاه طاب ثراه مشتمل بسه فصل

فصل اول

در ذکر نسب همایون آصف سلیمان نشان و مجملی از احوال خاندان عالی ایشان

بر دانش نژادان سلسلهٔ حقایق آگاهی و بینش نهادان دودمان باریک بینی و دقت نگاهی مخفی نخواهد بود که چون ستایش نژاد پروبال کذا ف پردازان هوای اعتبار

وتعداد اجداد مسلّم لاف بپایان اوج افتخار رسد نامه نژادی را که بتوشیح خاتم
رسالت منشور فرمانروای اقلیم والاگوهری باشد زینت تذهیب مدح
و ثنا چه کار و صحیفهٔ نسبی را که بتوقیع دیوان ولایت فرمان سروری سالاری
ملک عالی تباری باشد بنقش و نگار تحسین و اطرا کدام افتخار پس همان
بهتر که خامهٔ سخن گذار پای اندیشه را از خارخار اظهار ظاهر دست فرسود
آبله تحصیل حاصل ننماید و عنان بیان را بوادی ترتیب مقدماتی چند
منعطف گرداند که منهج انشعاب این بحر ذاخر جلالت از محیط اعظم خاندان
رسالت و انسحاب این ابر مطیر کرامت از چشمه سار دودمان ولایت باشد
مفصل این مجمل آنکه آبای کرام و اجداد عظام آن عالی مقام از قدیم الایام
در ولایت توران مرجع کافهٔ انام و ملجای خواص و عوام و پیوسته بر
ارایک جاه و اجلال بوده اند اما این گل بوستان الطاف حضرت اله
اعنی میر قمر الدین نظام الملک آصف جاه طاب ثراه از گلبن هویت خدیو
فلک بارگاه طرازندهٔ ارایک عظمت و شوکت فرازندهٔ الویهٔ ابهت و حشمت
گلشن فتح و ظفر را آب و رنگ جناب غفران مآب میر شهاب الدین غازی
الدین خان بهادر فیروز جنگ جلوه آرای گلشن ظهور گردیده و چون والدهٔ ماجده
اش از سادات صحیح النسب میر حیدری بوده سلسله انبعاث این امواج دولت
بحر ذاخر خاندان رسالت منتهی می گردد و آن گلبن افضال تا در لایزال
از حدیقهٔ ذات کرامت اشتمال رونق پیرای ریاض دولت و اقبال طراوت
افزای حدایق مکرمت و اجلال نضارت بخش گلستان شوکت و شان خواجه
عابد قلیچ خان اسکنه الله فرادیس الجنان دمیده و آن حدیقهٔ فردوس شمیم
که رشک افزای روح و ریحان و جنت نعیم است از فیض سحاب معدلت ذات

عدیم النظیر صدر آرای مسند فضل و کمال زیب افزای چار بالش جاه و جلال
رکن رکین دین متین حصن حصین شرع مبین قدوهٔ جهان و جهانیان جناب عالم
شیخ نور الله مرقده بانوار الغفران پیرایهٔ شگفتگی پوشیده و آن سحاب رحمت
حضرت وهاب از دریای فطرت عزیز الافاضت سرچشمهٔ انهار فواضل هر
جویبار فضایل رافع رایات عالیات کمالات صاحب آیات بینات مکارم
صفات مفتاح کنوز رموز و اسرار جناب الهدا و شیخ رفع الله درجته فی
مقامات الابرار اوج همای ظهور گردیده و آن دریای فیوض الٰهی منشعب از
لجهٔ هستی محیط اعظم حق پرستی و آگاهی سرخیل سالکان طریقت قافله سالار
کاروان معرفت محرم خلوتکدهٔ لاهوت باریاب محفل ملکوت آئینهٔ انوار تجلیات
گنجینهٔ اسرار تعینات پروانهٔ شمع جلال عندلیب گلشن جمال یوسف مصر
شهود و عرفان جناب عبد الرحمان شیخ الملقب بعزیزان روح الله روحه
بروایح الرحمة و الرضوان است و آن حضرت از اکابر و اجلهٔ قندوا حفاد
شیخ ارجمند اعنی سلطان الموحدین العارف الکامل المؤید بالفیض السرمدی
شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر السهروردی قدس الله سره العزیز است و نسب
شیخ بزرگوار بصدیق اکبر رضی الله عنه منتهی میگردد و جد مادری آن
مغفرت مآب علامی فهامی سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه
صاحب قران ثانی است انشاء الله تعالیٰ احوالش عنقریب بضبط قلم وقایع
رقم خواهد آمد اللهم اجعل هذه السلسلة العالیة برهانا ساطعا علی
التسلسل و نورا لامعا لا یقبل ظلمة التناهی و التبطل ـ
ذکر مجملی از احوال میمنت اشتمال رونق بخش مسند شوکت و شان
خواجه عابد قلیچ خان علیه الرحمة و الرضوان مولد آنجناب بمقام

علی آباد سه کروهی سمرقند است که والد ماجدش در آنجا توطن داشت و چون
جناب عالم شیخ علامهٔ زمان و صاحب تصانیف غرا از پیشگاه پادشاه توران بخطاب
اعلم العلما عز امتیاز داشت آن حضرت در خدمت پدر بزرگوار و دیگر علمای سمرقند
تحصیل علوم نموده به بخارا شتافت و ابتدا بمنصب قضای آنجا و پس از آن
بشیخ الاسلامی سرفرازی یافت در اواخر عهد شاه جهانی وارد هند شده بنابر
جوهر ذاتی و شرافت نسبی احراز شرف ملازمت نموده بعنایت خلعت و ششصد
روپیه نقد عز اختصاص یافته در رکاب شاهزاده اورنگ زیب بدکن آمده سرمایهٔ
اعتبار اندوخت و هنگام توجه شاهزاده در سنه یکهزار و شصت و هفت هجری
بحضور بسبب استماع اخبار اختلال آثار در امور سلطنت که عمدهٔ آن ولیعهدی داراشکوه
است و بیماری شاه جهان و متوجه شدن آن پادشاه جهت معالجه و تبدیل هوا
بصوب اکبرآباد و مقید گردیدن عیسی بیک وکیل اورنگ زیب و ضبط شدن
خانهٔ او و طلب گشتن افواج پادشاهی که برکاب عالمگیر در محاصرهٔ بیجاپور بود و
فرستادن داراشکوه راجه جیسنگه را بر سر شجاع و فرار نمودن شجاع از مقابله راجه
جیسنگه به بنگاله از راه دریا و بقتل رسانیدن داراشکوه اسیران شجاع را که دستگیر
راجه جیسنگه شده بودند و فرستادن داراشکوه مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان را
جهت تسدید طریق بر مراد بخش که در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود کرده بود و بر عالمگیر که
از دکن سبقت نکند در بلغ فرمان بارهی برهانپور باضافه منصب و خطاب خانی
چهرهٔ امتیاز افروخت و در سنه هزار و هفتاد و یک هجری بخدمت صدارت کل از تغییر
شیخ میرک که بنابر کبر سن بکار رسیدن نمیرسید سرمایهٔ اعتبار اندوخت و در سال
هزار و هفتاد و هفت هجری بعنایت خلعت و صوبه داری اجمیر لوای نام آوری
افراخت و در سال هزار و هشتاد و یک هجری از تغییر مبارز خان بصوبه داری

ملتان پرداخت و در ایامیکه خلدمکان از شولاپور باراده تسخیر بیجاپور عنان عزیمت
بدان صوب تافت خان موصوف بسعادت ملازمت رسید و پس از وصول آنحضرت
بیجاپور بعنایت ترکش کمان ممتاز گشته متعین مورچال گردید و در سال هزار و
هشتاد و پنج هجری از صوبه داری ملتان معزول گشته بحضور پادشاه رسید و در همین
سال رخصت حج یافته امیر حاج گردید و در سنه هزار و نود غایبانه بخطاب قلیچ خانی
علم مباهات افراخت و پادشاه او را بفرستادن اسپ با ساز طلا بوساطت
خلفش میر شهاب الدین خان به بندر سورت بنواخت و بعد چندی بسعادت
ملازمت فایز گشته همراه پادشاهزاده عالم بتعاقب محمد اکبر مرخص گشت و بنابر
ملال شاهزاده بمذهب تشیع ملال خاطر بهم رسانیده بی رخصت شاهزاده بحضور
بازگشت و چهار ماه بپاس خاطر شاهزاده بهم ستر که مامور بود بار ملازمت
نیافت و شانزدهم جمادی الاولی سنه هزار و نود و دو بار دیگر از انتقال
رضوی خان بخلعت صدارت کل عز اختصاص یافت و در سال هزار و نود و سه
همراه شاهزاده به یساق دکن مامور شده بمکرمت خلعت خاصه و اسپ و نقاره
معزز و مفتخر گردید و در سال هزار و نود و شش هجری سیزدهم ذی قعده بصوبه داری
ظفرآباد و عطای ماده فیل و زره به بلند پایگی رسید و در سال هزار و نود و هشت
در محاصره قلعه گولکنده چنانچه در مقاله اولی بقید قلم آمد از دست برد پنجه تقدیر
گلوله زنبورک بشانه جانب راستش رسیده دستش برد و او بپایمردی همت و
نیروی بازوی جمعیت سواره بخیمه آمد و عمدة الملک اسد خان بحکم خدیو زمان
بعیادت رفت و در آن وقت جراحان چابک دست استخوان ریزها از شانه
آن یگانه میچیدند بدستیاری همت بچار بالش استقلال نشسته بی چین جبین گرم
سخن بود و بدست دیگر قهوه میخورد و می گفت بخیه دوز دست کار بدست آمد

هرچند جراحان دستکاریها نمودند چون دست زور قضا بالا بود بعد یک روز
از دست اجل شربت ممات چشید و بسر روضهٔ رضوان خرامید و در مرقدیکه
سر کوهی حیدرآباد جانب غرب واقعست آسود عجب سرداری بادل و
دست صاحب دستگاه با وقار سراپا همت و شجاعت و شهامت بود در
مکهٔ معظمه زادالله شرفاً و تعظیماً خیرات و مبرات بسیار نمود —

ذکر احوال مجاهد اشتمال زیب افزای سجادهٔ شوکت و اقبال شیرازه
بند مجموعهٔ دانش و فرهنگ میر شهاب الدین غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ — آنجناب خلف ارشد خواجه عابد قلیج خان مغفور که والده
ماجده اش از سادات میر حیدری مشهور چنانچه گذشت مولدش ولایت
توران است بعد بلوغ بسن رشد در سال یکهزار و هفتاد و نه هجری از سمرقند
وارد هند گردیده بملازمت عالمگیر پادشاه فایز شده سپر تحفه با کلهای
مینا کار گذرانید گویند روزی سبحان قلیخان والی آنجا بسیر فالیز رفته بود میر
موصوف بوساطت خواجه یعقوب جویباری درستم بی اتالیق استدعای
رخصت هندوستان نموده خان او را طلبیده فاتحه خوانده فرمود تو بهندوستان
میروی مرد عمده خواهی شد چنانچه دولت و حشمتش بپایه رسید که ثروت
و مکنت سلاطین بلخ و بخارا در جنب آن نمودی نداشت و در سال یکهزار و
نود هجری هنگام توجه موکب اجلال بتنبیه رانا هی اودیپور که در آن حین
از حسن علی خان بهادر عالمگیر شاهی که بتعاقب رانا به کوهستان شمالی اودیپور
رفته بود خبر واقعی مسموع خاقان زمان نه میشد میر موصوف نصف شب
که با میر کشک قیام داشت حسب الحکم حضور برای خبرگیری خان مشار الیه
بصوب کوهستان مذکور روانه شد و برهنمونی اقبال با وصف عدم اطلاع

بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مسافت و خوف
راه گیران بی امداد و رفیق بلا توقف بپای استعجال رفت و بعد دو روز با
عرضه داشت خان مشار الیه در حضور آمد و این حسن خدمت موجب ترقی او گشته
همان وقت از فرط عنایت پادشاه بی استصواب بخشی بواسطه مراد خان بچوکی
خواصان باضافه منصب و خطاب خانی و عنایت فیل و ترکش کمان بلند پایگی
رسید و پس از آن به تنبیه درگداس و سونک و دیگر مفسدان راتهور با فوج شایسته
بطرف سروهی متعین گردید چون آن شورش گرایان بشاهزاده محمد اکبر پیوسته
آوارهٔ دشت ادبار گشتند شاهزاده میرک خان را که از نوکران او شناس پادشاهی بود
نزد معزی الیه فرستاد و بوساطت او تطمیع بوعده های مکرمت و رعایت
نموده پیغام رفاقت خود داد خان فدویت نشان از نیک اندیشی و عقیدت
کیشی سر از رفاقت شاهزاده تافت و با میرک خان شصت کروه مسافت اندر
دو روز پیموده و بحضور رسیده ذخیرهٔ نیکنامی اندوخته و مورد فراوان
تحسین گشته بداروغکی عرض مکرر عز اختصاص یافت و خافی خان در وقایع
سال بیست و دوم عالمگیری نوشته که چون به سبب بند و بست راجپوتان
خبر واقعی لشکر پادشاهزاده محمد اکبر بمسامع اجلال نمیرسید پادشاه
مشار الیه را برای آوردن خبر تحقیق از آن لشکر تعین فرمود و همین که مشار
الیه رو بفوج شاهزاده آورد برادر او مجاهد خان که همراه اکبر مجبور باقتضای
صلاح وقت رفیق و جویای قابو بود از استماع خبر رسیدن برادر خود
بخدمت شاهزاده عرض کرد که اگر اجازت باشد خود را ببرادر رسانیده استمالت
نموده با خود بیاورد بعد حصول رخصت آنچه از نقد و جنس توانست با خود
برداشته ببرادر خود پیوست و هر دو برادر بالاتفاق بخدمت پادشاه

در حالتی که مزاج همایون از استماع اخبار مختلف نهایت ملول بود سید
خلدمکان از فرط مسرت محمد مراد که از خانه زادان معتبر در آن وقت
حاضر بود فرمود که سید شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب به سید
شهاب الدین خان نموده تسلیم کنانند و بعد ملازمت مجاهد خان نیز مورد
عنایت گشت و حقیقت لشکر و تعداد فوج مجبور و غیر مجبور بعرض رسانید
درین ضمن مردم روشناس دیگر نیز شروع بآمدن حضور نمودند و بعرض
رسانیدند که بعد برآمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل عظیم در آن
فوج راه یافت و در سنه یکهزار و نود و سه پس از قدوم موکب پادشاهی
بدیار دکن پادشاه او را به تنبیه متمردان نواح جنیر و عطای داروغگی گرز
برداران غایبانه از تغییر مکرم خان عز امتیاز بخشید و سید اوغلان در
حضور نیامده در سرانجام این خدمت می کوشید و بقول خافی خان در سال
مذکور خلدمکان تحت مشار الیه برای تسخیر قلعه رام سیج تعین فرمود چون
قلعه دار آنجا از قوم مرهٹه مرد کار آزموده و جهاندیده بود در خبرداری و هشیاری
دقیقه نامرعی نمیداشت و ترددات خارج از قیاس بمعرض ظهور می آورد
چنانچه بسبب فقدان توپ آهنی در آن قلعه توپ از چوب ساخته و بچرم
آن را گرفته بروفت تا بوسر سیداد که کار ده توپ آهنی از آن بظهور میرسید
سعی و تردد خان موصوف در آنجا بجای نرسید از این جهت پادشاه
او را بحضور طلبیده خان جهان بهادر را برای تسخیر آن قلعه نامزد فرمود
و چون مکرر با دیرشهای سخت و ساختهای مردانه غنیم را منکوب و مغلوب
ساخت در سنه یکهزار و نود و چهار هجری بخطاب عز از الدین خان
بهادر لوای بلند رتبگی افراخت و در سنه یکهزار و نود و پنج هجری بتسخیر قلعه

را پیری که مأمن و مسکن سنبها بود مرخص گشته و باڑی آن قلعه را آتش زده
و اکثری از سرگردهای کفار را به قتل آورده مصدر فتح نمایان گردید و در
جلدوی آن بخطاب فیروزجنگ و عطای نقاره به بلند پایگی رسید و چون
در محاصرهٔ بیجاپور در فوج شاهزاده محمد اعظم شاه گرانی غله بآن درجه شده بود
که اقامت در آنجا دشوار گشته بود پادشاه آن مشمول الالطاف را بعنایت
ماهی مزید اعتبار بخشیده برای رسانیدن رسد متعین گردانید مشارالیه
موافقت بنجارها رسد فراوان بهم آورده متوجه لشکر شاهزاده شده
در اثنای راه رسدی را که پیرا نایک زمیندار شش هزار پیادهٔ جنگلی
همراه داده برای اهل بیجاپور فرستاده بود بقهر و غلبه متصرف گشته
و پیادگان را کشته مظفر و منصور با رسد موفور خود را به لشکر شاهزاده
رسانید و بموجب نوشتهٔ خافی خان چون غازالدین خان بهادر فیروزجنگ
با مجاهد خان و تیرانداز خان و دیگر امرای کارزار دیده با رسد پانزده بیست
هزار گاو نزدیک پرگنهٔ اندی پانزده شانزده کروهی بیجاپور رسید
سرداران بیجاپور که بموافقت غنیم اطراف شاهزاده محاصره نموده عرصه
بر لشکریان نهایت تنگ کرده بودند چند هزار سوار و پیاده برای محافظت
فوج شاهزاده که در اسپان فوج پادشاهی بجز پوست و استخوان نمانده
بود تا اینکه جانی بیگم محل خاص پادشاهزاده از بالای فیل هنگام حملهٔ مخالفان
بدست خود تیر میزد و در تسلی و دلاسای امرا می کوشید گذاشته با چهل
و پنجاه هزار سوار و قریب دو لک پیادهٔ جنگلی کرناتکی باستقبال غازی
الدین خان بهادر شتافتند بعد تقابل فئتین هر دو برادر یعنی غازی الدین
خان بهادر و مجاهد خان بهادر از کثرت فوج مخالفان نااندیشیده خدا

را بعظمت یاد نموده اسپها برداشتند و جنگ صعب جهان آشوب بمیان
آمد آنچنانکه لشکریان را از بیم هلاک هوش و حواس رفت آخر الامر جانفشانیهای
پیاپی بهادران خصوصاً از تردد بهادر خان بهادر هزیمت بمخالفان راه یافت
و رسد را بلا آفت بلشکر شاهزاده رسانیدند و مورد تحسین خلایق گردیدند
شاهزاده بی اختیار آفرین گویان غازی الدین خان بهادر را در کنار
گرفته بانواع نوازش و مکرمت مستثنی ساخت و حضرت خلد مکان از استماع
این خبر نصرت اثر باضافهای نمایان بنواخت و از فرط عنایت بزبان
مبارک فرمود که چنانچه حق سبحانه تعالی از طرف فیروز جنگ شرم اولاد امیر
تیموریه نگهداشت آبروی او و اولاد او تا روز قیامت نگهدارد و از راه
عنایت و نوازش موفور فتح بیجاپور بنامش تقرر کرده چنانچه در مقاله
اولی مرقوم گردیده بدستخط خاص بواقعه نگار کل ترقیم نمود که داخل وقایع
نماید که بدستیاری فرزند بی ریو و رنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
مفتوح شد بعد از آن قلعه ابراهیم گده عرف ادونی را که به فیروز گده موسوم
شده جبراً و قهراً مفتوح ساخت و در محاصره قلعه گولکنده ترددات
بهادرانه برروی کار آورده و زخمها برداشته بعد تسخیر آن قلعه بمنصب
والای هفت هزاری هفت هزار سوار لوای افتخار برافراخت پس از آن
قلعه حصین ادهونی را که موسوم باستیاز گده گردیده بمساعی جمیله از
دست سیدی مسعود بیجاپوری عادل شاهی انتزاع نموده در سال هزار
و نود و نه بامضافات آن ضمیمه ملک پادشاهی گردانید و باعلی مرتبه اختصاص
رسید و بقول خافی خان پادشاه بهادر موصوف را در سنه هزار و نود
و هشت هجری هراول شاهزاده محمد اعظم شاه نموده با جمعیت بیست و پنج هزار

سوار و تنخواه اکثر مغلیه همراهی را بنا بر عدم پایی باقی نقدی مقرر کرده مرخص
فرمود و از عقب جهت پشت گرمی پادشاهزاده را با چهل هزار سوار و توپخانهٔ
بی‌شمار و خود بدولت با فر و شکوه عالم‌ستانی بعد بندوبست نواح حیدرآباد
اوایل ربیع الثانی رایت ظفرآیت بصوب ظفرآباد بیدر برافراشت و
بهادر موصوف در سال هزار و نود و نه هجری بعد فتح قلعهٔ ادهونی از بیجاپور
باستیصال سنبها مامور گردید و بنا بر شیوع فساد هوا که کم کسی از آفتش سالم
میماند اکثری گرفتار و بستهٔ اجل میشدند و آنهائیکه جان بسلامت میبردند
عوض جان جانشین شریفین یعنی سمع و بصر را می‌باختند آفت تعطل
بصارت چشم آن بهادر رسید و آنچه که زبان‌زد مردم شده که پادشاه بر بعضی
اسرار او اطلاع یافته در آشوب چشم که عارض شده بود اظهار اشاره باعدام
بصرش نمود فروغی از راستی ندارد و قاضی عقل بکذب این خبر حکم می‌کند چه
پادشاه عالمگیر شدید الغضب و کینه‌ور بود اگر چیزی ازین قبیل ورمی‌یافت باین
شوکت و عظمت نمی‌گذاشت خیرسگالی و نیک‌اندیشی او نقش خاطر پادشاه
بود شخصی از راه عناد عرضداشت مشتمل بر مداهنه و مساهلهٔ بهادر موصوف در
تنبیه اشقیای دکن نمود در جواب دستخط شد حاشا که بر خان فیروز جنگ که از
کجا بکجا باین حال رسیده گمان کفران نعمت که دو کفر است کرده شود چنانکه
در مقالهٔ اولی مذکور شد القصه بعد نابینا شدن اگرچه از حرج حاضر شدن بدربار
موافق ضابطهٔ پادشاهی بمنطوق لیس علی الاعمی حرج استراحت یافت اما
نظر بر بصیرت باطنی که در تمشیت کارهای عمده رسائی کمال داشت بر تنبیه
سرداری و فوج‌کشی او تغییری راه نیافت و باصابت رای چون تدبیر نظم و
نسق و درست سواری بنوکر که ضابطهٔ مستمر خود میپرداخت و کوس سرداری

نامورى مينواخت و در سال يكهزار و يكصد و هفت سنتاجى ششقى را بحضور رسانيده
مورد فراوان تحسين و آفرين گشت تفصيل اين اجمال آنكه سنتاى ششقى كه وجهاى
عمده اسلام را دستخوش تاراج و امراى نامى پادشاهى را اسير و قتيل
نمود و پادشاه در حق او سنتاى شيطان همتا ميفرمود پس از تسخير قلعه جنجى را
فرا پيش گرفته باراده مخاصمت ديرينه دهنا جادو همت ستاره رفعت شكست
فاحش خورده بحال تباه آواره دشت ادبار گشته ميرفت اتفاقاً ناگاه ميان
نامى مرهته بخدعه سرش جدا كرده ميخواست كه نزد دهنا جادو برد در اثناى
راه بدست لشكريان بهادر موصوف درآمد بهادر موصوف خواجه بابا تورانى
كه در جائزه اين مژده بخوش خبر خان مخاطب گرديد بحضور ارسال داشت و
رايت بلند نامى افراشت و در سال يكهزار و يكصد و ده بهم اسلام كده عرف
ديو كده نامزد شده بود بتصرف درآورد پس از آن بمحافظت بنگاه اسلام پور
مامور شد و هنگام مراجعت رايات ظفر آيات پادشاهى از تسخير كهيلنا به بهادر
كده سون قشون يعنى محله فوج او كه از بنگاه ترتيب داده بود تا چار كروه چيرى
بملاحظه پادشاه رسانيد گويند باين شان و تزك بسامان و سرانجام هيچ
اميرى در هيچ وقت ملاحظه نداده و از هر جانب پيشكش فراوان گذرانيد پادشاه
بعد از ملاحظه اكثر توپخانه در سركار ضبط فرموده شاهزاده بيدار بخت را بارسال
سرزنش نامه بدين مضمون كه شما با وصف مداخل كثير مضاعف مخارج اين
سرانجام نداريد كه خان فيروز جنگ از خانه خود توپ و گجنال و شترنال
و كهوره نال و همه چيز آن قدر كه بايد بل نبايد دارد معاتب نمود و در سال يكهزار
و يكصد و پانزده هجرى بتعاقب بنا سنديه كه اواخر حال نوكرى
پادشاهى اختيار كرده باستقلال شاه عالم بهادر شاه آن طرف

نربدا شتافته در زمرهٔ منصبداران منسلک شد پاشنه کوب تا بالواغان
نکشیده سر جنگ مستوفی باو رسانید و بخطاب سپه سالاری نامور گردید و در
وقت رحلت خلد مکان بصوبه داری برار در ایلچپور اقامت داشت و خبر فوت
خلد مکان در عرصهٔ چهار روز از احمدنگر باو رسید هر چند با محمد اعظم شاه نهایت
مربوط بود و اظهار کمال عقیدت می نمود اما شاهزاده بغرور فطری بمراعات بایسته
وقت کمتر پرداخت و به گرفتن چنین سردار همراه رکاب خود نپرداخت گویند
وقتیکه اعظم شاه بعد از جلوس از احمدنگر روانه شد ذوالفقار خان در نواح [illegible]
ملازمت نمود در آن وقت به ذوالفقار خان فرمود که شما هم اصلح وقت عرض
کنید حسب الاشاره بعرض رسانید که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه
قبایل بدولت آباد باید گذاشت و مردم پادشاهی نهایت بی سرانجام اند دو ماهه
از خزانهٔ اندرون محل تنخواه باید داد که اسباب یساق درست نمایند و نهضت
مبارک از کوتل فردا پور نشود بل از دیول گهات بشود تا خان فیروز جنگ ملحق
گردد پادشاهزاده که مدهوش بادهٔ نخوت و غرور بود جواب داد که گذاشتن
قبایل در صورتیست که مثل دارا شکوه حریف باشد محمد معظم معلوم و فی الواقع
کار از مردم خود است مردم پادشاهی بغیر از مبارک سلامت کار نمی آیند
و برای کورنش راه بهاست گذاشتن چرا دار وچه میخیزد نظر بر اسباب بجا هر این
حرکت از شاهزاده خلاف صواب آمد که مثل خان فیروز جنگ سردار با تدبیر
صاحب جمعیت را رفیق خود نمود و الا طرفه ساز هم آوردن مردم بود که
اکثر جماعه داران اعتماد بر قول او میبودند خاصه مغلیهٔ توران که همه مطیع و منقاد
او بودند بعد عبور محمد اعظم شاه از نربدا بهادر ممدوح حسب الحکم آن شاه از برار
به برهانپور آمده اقامت گزید و پس از سریر آرایی خلد منزل یعنی بهادر شاه

هجدهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری در اکبرآباد بصوبه داری گجرات مامور گردید و خافی خان مینویسد چون چند روز در روانه شدن تعلقه ماموره توقف افتاد اراده رفاقت او با محمد کامبخش زبان زد واقعه طلبان گشت قریب زوال در لشکر شاه عالم راه یافت درینولا بعرض رسید که معزی الیه از برهانپور بصوب تعلقه ماموره خود راهی شد و در سال یکهزار و یکصد و بیست و دو هجری در احمدآباد گجرات باجل طبیعی بروضه رضوان خرامید نعش او را بدهلی برده بیرون شهر متصل اجمیری دروازه در خانقاهی که ساخته او مدفون نمودند بهادر مغفور امیری خوش خلق باوقار فتح نصیب صاحب نسق بود و دولتش رونق تمام داشت و در امرای توران امیری مثل او با جاه و جلال و علو مراتب کمتر بعرصه روزگار آمده گویند قریب دو لک روپیه متصدیان سرکار از خزانه عامره اش برآورده عوض روپیه پول سیاه در خریطه پر کرده در خزانه گذاشتند با وجود استماع این خبر چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بی آنکه پای تحقیق و تفتیش بمیان آید متصدیان اندیشه ناک گشته باز روپیه ها را آورده در خزانه گذاشته از بازپرس بی اندیشه گشتند و شقه بدستخط خاص عالمگیر پادشاه که برهان قاطع بر علو مرتبه اوست و در کلمات طیبات عالمگیری مرقوم در اینجا بزبان قلم داده میشود شقه خاص من میخواستم که برای عیادت آن دولتخواه خود بیاییم اما بچه امر و کدام نظر مشاهده نماییم لهذا سیادت خان را نیابة فرستادیم تا بچشم ما به بیند و اظهار ما فی الضمیر ما کند و از میوه های نو رسیده بهم رسید انگور است اما اطبای یونان برای آن عمده مخلصان مزاجدان مضر میگویند لهذا ما هم بر خود ناگوار کردیم انشاء الله تعالی بصحت کامل

وشفای عاجل بکجا میخوریم ـ یارب این آرزوی من چه خوش است تو بدین
آرزو مرا برسان گویند که بهادر مغفور طبع موزون داشت وگاه گاه شعر بطرز
اهل ایران میگفت واو نخست حسب الامر جلیل القدر پادشاهی صبیهٔ علامی فهامی
سعد الله خان در سلک عقد خود منتظم گردانید و بعد فوت آن عفیفهٔ
دوران دو دختر حفظ الله خان عرف منا خان را که برادر آن مرحومه بود یکی
را بعد فوت دیگری در سلک ازدواج خود کشید وازین هردو اولاد نماند واولاد
آن مغفور از بطن دختر سعد الله خان است...

ذکر احوال سعادت اشتمال مشمول رحمت سبحانی علامی فهامی سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان صاحبقران ثانی

آن وزیر عدیم النظیر جد مادری نواب عالی جناب است چنانچه گذشت نام اصلی
او شیخ سعد الله نسبش به بنی تمیم که شعبه ایست از قریش می پیوندد و موطنش
مملکت لاهور است صاحب ذهن ثاقب ورای صائب بود در اوایل حال بتحصیل
علوم عقلیه ونقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید وحسن تقریر ولطف تحریر متحلی گردید
چون در سنه هزار وچهل وهشت هجری فضایل کمال وجلایل خصال او از
علم وفضل ورسائی عقل وراستی ودرستی وامانت ودیانت بعرض شاهجهان
پادشاه رسید حکم باستحضارش فرمود وبوساطت موسی خان صدر الصدور
احراز سعادت ملازمت حضور کرده روز ملازمت در دل پادشاه جا نموده در
سلک ملازمان پادشاهی منسلک گشته بعنایت خلعت خاصه وخدمت عرض
مکرر که در آن وقت مخصوص مستعدان بود بپایهٔ قربت رسید ودر عرصهٔ یکسال
بمنصب یکهزاری وخطاب خانی وخدمت داروغگی غسلخانه که بعمده دیان
راسخ الاعتقاد اختصاص بین الاقران ممتاز گردید ودر سال هزار وپنجاه

یک هجری بخدمت خانسامانی و اضافهٔ هزاری ذخیرهٔ افتخار اندوخت و در
سال هزار و پنجاه و چهار هجری بوالا مراتب وزارت کل و منصب عمدهٔ چهار هزاری
سه هزار سوار و عنایت خلعت خاص و قلمدان مرصع چهرهٔ اعتبار افروخته
در سال هزار و پنجاه و پنج هجری باضافهٔ منصب و عنایت فیل با یراق نقره
لوای بلندرتبگی افراخت و چون پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
تعین شده بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف از راهی که معبر فوجهای
فیروزی مقرر گردیده بود و هم بسبب آنکه نظر بامتداد یساق و بُعد آن سرزمین
حکم پادشاه شده بود که نقدی سه ماهه بمنصبداران و جاگیرداران و احدیان
و تیراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده برسم مساعده از خزانه
بدهند و بعضی مردم وجه مذکور در لاهور نیافته بودند توقف داشته و علاوه
آن طفل مزاجی پادشاهزاده و تاثیر گفتار خوش آمدگویان که آخر بعد فتح بلخ
صحیح کل کرد لهذا درهمین سال هنگامی که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل
گشته بباغ صفا رسیده بود او را بگذارش بعضی مقدمات بپادشاهزاده
و دادن وجه مذکور به کسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بمنزل
مقصود پیش از وصول رایات پادشاهی بنواح کابل دستوری داده در
دو روز بکابل رسیده فراوان تردد بکار برده در عرصهٔ پنج روز که از رسیدنش
بدان بلده تا وصول موکب خسروانی فاصله بود همه کارها سربراه کرده شاهزاده
را با افواج روانه بسمت مقصود نموده در ظاهر بلده بملازمت پیوسته چون
بعد فتح بلخ شاهزاده دل بنهاد اقامت آن نواحی نشده بپدر بزرگ نگاشته که
دیگری بدان حدود تعین شود اعلیحضرت او را باوجود درازدستی و کثرت کارها
که جدائی او صورت نداشت بدان صوب روانه فرموده او از راه قبر

که دشوار گذار بود در عرصه پانزده روز به بلخ رسید و چون شاهزاده را
مشغول استیفا دید خود با نجاح امور جزوی و کلی موافق ارشاد پادشاه پرداخته
در عرصه چهار روز بعد طی پست و بلند بسیار از کابل به بلخ آمد از آنجا که کارهای
آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده شد و بست آن صوبه قرار واقعی
نموده بود با اضافه منصب درجه اعتلا پیموده و باندک فاصله از روز جشن
قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و علم و اسپ
عراقی با زین طلا باعلی مراتب سرفرازی تصاعد نمود و در سال یک هزار
و پنجاه و هفت هجری در جشن جلوس که در اماکن نو تیار دار الخلافت که
شاهجهان آباد قبل آمده او بعنایت خلعت عمده و تقرر یک هزار سوار دو اسپه
و سه اسپه بهره عزت برافروخت و در سال یکهزار و پنجاه و هشت هجری
که پادشاه متوجه شکار بود و هنگام معاودت از آنجا نوشته سعید خواص خان
قلعه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بست متضمن اخبار عزیمت شاه عباس خلف
شاه صفی بجانب قندهار رسید او که بنا بر سرانجام کارهای دیوانی دار الخلافت
مانده بود حسب الطلب بحضور آمد دو هزار سوار دیگر از سواران او دو اسپه
سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار
دستوری یافت و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعیین ملچارها و
دوانیدن نقبها و تیاری کوچه سلامت دقیقه فرو نگذاشت به دمی نیاسود از آنجا
که ایام سرما قریب رسید و فتح قلعه مذکور مقدور نشد حسب الحکم پادشاه
همراه شاهزاده معاودت نمود پادشاه او را در سال یکهزار و پنجاه و نه
دو هزار سوار دیگر از سوارانش دو اسپه و سه اسپه مقرر کرده با انعام یک
کرور دام سرفراز فرمود و در سال یکهزار و شصت و یک هجری هنگامی که پادشاه

از لاهور عزیمت کشمیر نمود و او را در وزیرآباد بنا بر دریافت احوال صوبهٔ پنجاب
که در ابتدا بسبب کمی باران و در آخر بسبب افراط آن مزارع ضایع شده
بود گذاشت و بعد چندی آمده ملحق شده در همین سال با فوج کثیر و سامان
بسیار نوبت دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به تسخیر قندهار
متعین شده پادشاهزاده از ملتان براه راست که نزدیکتر بود متوجه گردید
و او از راه کابل و غزنین که دورتر بود روانه شد و پس از وصول در آن
سرحد انواع سعی و تردد از دوانیدن نقب و غیره بظهور آورد و چون تسخیر آن
مکان صورت نه بست در سال یکهزار و شصت و پنج هجری حسب الحکم برگردید
اعلی حضرت خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی رحمة الله
علیه نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج شایسته بتخریب قلعهٔ چتور روانه
فرمود او در آنجا رسیده و تخریب زراعات متعلقه آنها و منهدم ساختن برج
و دیوار قدیم و جدید قلعهٔ مذکور پرداخته بحضور مراجعت نمود و در سال
یکهزار و شصت و نه هجری تا چهار ماه بعارضهٔ درد شکم مبتلا گشت اما تا دو ماه
بمداومی سهل پرداخته بدربار میرفت و بعد از آن که از غلبهٔ مرض صاحب
فراش گشت پادشاه از استماع این کیفیت از راه عنایت بتقریب عیادت
بخانه اش ظل مکرمت گسترده اطبای حاذق را جهت معالجه متعین کرد چون
اجل موعودش رسیده بود سود نه بخشید تا اینکه در سال مذکور مسافر
ملک عدم گردید پادشاه عیال و اطفال او را مشمول عواطف خسروانه
گردانید سعدالله خان با حلیهٔ حلم و حسن خلق و تواضع اتصاف داشت و در
انفصال معاملات براستی و درستی می کوشید و در اخذ وجوه سرکار
پادشاهی روا دار آن نبود که بر عمال و رعایا حیف و میلی رود و هندوستان

در وقت وزارت او رونق گرفت با آنکه مثل دارا شکوه حریفی داشت تا سی سال
او پیش نرفت از ابتدای ملازمت همواره در ترقی گذرانید و القاب او علامی
فهامی جملة الملکی مقرر گشت و به منتهای مراتب ترقی فایز گردید و نام نیکو
یادگار گذاشت نکته دیانت امریست محمود و پاس نمک شیوه ایست
مستحسن اما در معاملات آقا که با غربا باشد پاس اینها داشتن اهم دولتخواهی است
چه اگر درین صورت بکل نقصانی رو دهد نسبت با و جزئی خواهد بود و بحسب نظر
بحال او کلی و نقصان جزء متمم نقصان کل است فافهم سعدی علیه الرحمه میفرماید
ـه بد اندیش تست آنکه خونخوار خلق ٭ که نفع تو جوید بآزار خلق ٭ و درینجا
فقره چند مناسب این مقام از کلمات طیبات خلد مکان که بدستخط خاص خود
باعظم شاه نوشته بجنس نقل می آید تا بینندگان را انتباه افزاید۔

سواد شقهٔ خلد مکان بنام شاهزاده محمد اعظم شاه

اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که از اسباب خوشنودی خدا و ذخیرهٔ
عاقبت بگویید عرض نمود که عدالت بهشت است که در ذات اقدس حضرت است
ایضاً شخصی بسعد الله خان گفت که مردم متدین و وفاکار و دیانت دار و سلیقه شعار
در عرصه روزگار کمتر اند جواب داد که زمانه از آدم خوب پر چه هیچگاه خالی
نمی باشد صاحب خود باید تا دریابد و با اینان بسازد و گوش بر حرف
غمازان نگذارد۔ سعد الله خان سحرگاهی بعد وظایف و اوراد تا دیر
دست بر داشته بود پرسیده شد کدام حاجت باقیست گفت آدم خوب ایضاً
روزی سعد الله خان در غسلخانه دیر آمد اعلی حضرت از سبب دیر آمدن پرسیدند
عرض کرد بیاضی میخواندم نقل چند فقره برداشتم۔ افزایش مال از خیر و
احسان۔ و پیدایش اقبال از مستغنی نمودن محتاجان۔ سیر کردن گرسنه

موجب مزید نعمت - و نفقه و کسوت دادن گرسنه و برهنه باعث افزونی دولت پروردن هنر با آئین ریاست - ساختن با قوم یا خاصه کیاست طراوت گلستان سلطنت بسحاب عدل - استقامت ایوان شهرت بتربیت اهل فضل - ویرانی خانمانها از قطع رحم - کاهش دل و جان بظلم - رونق ممالک بحسن تدبیر - قلع ظلمه بهبود ملک پیشه نیکنامی حاصل زندگانی - فیض رسانی واسطه ثبات و کامرانی - آشنا پروری رسم نجبا - دل شکنی وظیفه جهلا - نواختن نیکان کار عقل - معزز داشتن سفیهان از جهل ناقدردانی آدم کار و پیشه ادبار - مهربانی با پست فطرتان حمق پرستاران

اعلی حضرت چون این فقره ها دیدند پسند خاطر پادشاهی خان مذکور شده و نیز آن کاغذ را داخل قلمدان خاص نموده و آخر روز دسته ده هزار دینار به سبیل انعام فرستادند ایضاً روزی بهار اهل دیوان برادر ناصحان دارا شکوه فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که روپیه تفاوت ایام ما بین دو سرکار والا طلب است به تنخواه آن فرمان کرده اعلی حضرت آن فرد را به سعدالله خان دادند که از دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رساند خان مذکور فی الحال عرض نمود که چنین زرها از خزانه تنخواه نمیشود تا فی الحال در مطالبه و محاسبه محسوب می گردد دارا شکوه بعد برخاست دربار با دیوان اعلی کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسل مشرف نفس نمایند در محل سرا بمسامع علیا رسید همان وقت شقه بخط خاص بدارا شکوه نوشتند و این بیت هم درج فرمودند بیت با صاف دل مجادله با خویش دشمنی است هرکس کشد تا بینه جنس خود کشد که دریافت حق باطل خاصه اینها ملوک است بهار اهل کفایت خانه شما و سعدالله خان صیانت مال مینخواهند هرگاه این

افراد و دفترها در دست بنده بود بتحقیق بایستی شود تنخواه آن از سعدالله خان
قریب الامکان نیست باید ـ ملول ساختن بنده های پادشاهی خصوص
مثل سعدالله خان بدست و بدست آوردن دلها مصالح کاران متدین
صاحب شعور واسطهٔ افزایش اقبال ـ و خوشنامی صاحب معامله ـ و آخر روز
چند تهان محمودی یک رنگ بوط زر روزی برای سعدالله خان مرحمت مینمودند
ایضاً اعلی حضرت علی مردان خان و سعدالله خان را روزی در خلوت خاص
اختصاص بخشیده بزبان گوهر فشان فرمودند که رتق و فتق امور سلطنت منوط
بعدل و انصاف نعوذ بالله اگر پادشاهی بجوهر مرتبهٔ خلافت فائز گردد
امرا و وزرای هیچ حیله را بر روی کار آورد اختلال کلی در بلاد رود و پریشانی
رعایا و بی سامانی برایا وثیقهٔ بی حاصلی و ویرانی شود و شما حسبةً لله با فقها
و فقرا بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخوانده باشید که رونق پادشاهی
نگاه دارد و حرف بی رونقی هیچکس بر زبان نیارد و بعد ما هرکه از پسران ما
فرمان روا شود و بتوفیقات خیر موفق باشد ـ بعضی اوقات اندیشه راه مییابد
نه همین پور خلافت عدوی نیکوکاران واقع شده ـ و مراد بخش با کل و
شرب وابستگی دارد ـ و شجاع جز سیرچشمی صفتی ندارد و والا عزم و شعور
اورنگ زیب اقتضای آن میکند که متحمل این امر خطیر تواند اما رکاکت که
سقم عظیم در بنی نوع انسان است در مزاج اوست ع تا دوست کرا
خواهد و میلش بکه باشد ـ

فصل دوم

دربیان تاریخ ولادت باسعادت نواب مغفرت مآب و کیفیت تربیت
آن عالی جناب از بدو فطرت تا استقرار بر مسند سلطنت دکن تقریباً ذکر بعضی وقایع دیگر

تاریخ ولادت باسعادت آن عالی جناب نظر کردهٔ حضرت دهاب چهاردهم ربیع الآخر

سنه ۱۰۸۲ یکهزار و هشتاد و دو هجری است مطابق لفظ نیکبخت بعد ولادت پادشاه
عالمگیر آن مشمول الطاف رب العزت را به میر قمر الدین موسوم نمود و چون بسن
شش سالگی رسید بعطای منصب سرفراز گردید اکثر اوقات پادشاه بر زبان
کرامت بیان خود می آورد که آثار رشد و سعادت بر جبین فرزند نجابت نشان
فیروز جنگ یافته میشود و جدة الملک اسد خان مکرر بخان موصوف می گفت
که اختر بخت بلندی بر فرق میر قمر الدین میتابد و خود میفرمود که در ایام صغر
سن اصلا رغبتی ببازی که مرغوب اطفال میباشد نداشتم و هرگاه پدر والا
قدر با اهل کنکاش جلسه میکردند در یافت آن تا نصف شب می نشستم و چون
بتاکید والده ماجده جهت خواب بر میخاستم بکنجی نشسته تمام داستان بگوش
هوش می شنیدم و در سال یکهزار و نود و هفت هجری بمرحمت شمشیر مرصع اضافه
منصب و پس از یک سال دیگر بعنایت جمدهر مرصع و خلعت خاص و اضافه
منصب و در سنه ۱۱۰۳ یکهزار و یکصد و سه هجری بخطاب چین قلیج خان بهادر و عطای
ماده فیل سربلندی یافت و در سال یکهزار و یکصد و هشت هجری بنابر مداخلت
بعضی خواجه سرایان در مزاج خان فیروز جنگ و ناگوار شدن این معنی بطبیعت
آن بلند رتبه عالی فطرت و مرتفع شدن غبار ملال فیما بین والد و ولد اقامت
نزد پدر والاگهر موافق مزاج غیورش نیامد و بدون اجازت پدر خود را بحضور
رسانید اگرچه پادشاه در باطن خوشنود گردید اما در ظاهر بپاس خاطر خان
فیروز جنگ تا یکماه بار ملازمت نداد آخر الامر بذریعه شفاعت اسد خان رخصت
ملازمت داد و فرمود که ملاقات پدر کرده شود و خود را بحضور رساند و شقه
بدستخط خاص بدین عبارت که فدوی زاده اخلاص پرور چین قلیچ خان بهادر

وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِيْن بخان فیروز جنگ
بترقیم نمود حسب فرمان واجب الاذعان بخدمت پدر رفته و در همان سال بعد
چند ماه خود را بحضور رسانید و مورد عنایات مالامال و بمرحمت کوس نیز
خاصه سال چهرهٔ اختصاص افروخت و در سنه ۱۱۰۹ یکهزار و یکصد و نه به تنبیه
مفسدان ناگوری پرداخته در همین نزدیکی به تنبیه غنیم در نواحی باگر کوته مامور
شده بعنایت کمرخنجر خاص الملک بلند نامی نواخت و بعد تنبیه غنیم لئیم در سنه ۱۱۱۰
یکهزار و یکصد و ده هجری که بحضور رسید بخشی الملک مخلص خان حسب الحکم حضور
تا دروازه برهمپوری دار السلام پوری باستقبال شتافت و باضافهٔ منصب سوار
سرفرازی یافت و در سال یکهزار و یکصد و یازده هجری باضافهٔ منصب
سوار و تعیین شدن بمورچال بیرقی و بعد یک سال بفوجداری کرناتک بیجاپور
از تغییر معمور خان و بار دیگر در همین سال که از پدر آزرده شده بحضور رسیده بود
باضافهٔ سواران و در سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری بصوبه داری بیجاپور
و عطای سرپیچ مرصع و اسپ و فیل و در همین سال بفوجداری تل کوکن
عادلخانی که ملحق بصوبه بیجاپور است و اعظم نگر بیل کانون و تهانه داری سیانه کاؤن
از تغییر سیف خان و باضافهٔ سوار و بنهایت کر دوام بپایهٔ اعتلا رسید
و سید لشکر خان را به نیابت خود مقرر گردانید و در سنه ۱۱۱۵ یکهزار و یکصد و پانزده
هجری طلب حضور شد و سیف خان ولد فقیر الله خان نائب او گشت و در سال
یکهزار و یکصد و شانزده هجری به فوجداری کرناتک از تغییر رستم دلخان و اضافهٔ
سواران و انعام پنجلک دام سربلند گردید و در همین سال بحکومت نصرت آباد
سکر و مدکل وغیره از تغییر امان الله خان ولد سرفراز خان و کاملخان [illegible]
اختصاص یافت و برای تسخیر قلعهٔ اکنکره بطریق منقلبه مرخص گشته باتفاق

محمد امین خان و ترتیب خان یاد گروهی قلعه اقامت ورزیده و در آن قلعه
دایره لشکر ظفر اثر عالمگیری بفاصله یک گروهی از قلعه بود و سحرگاه آن عالی جناب
و محمد امین خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه پشته لال ٹیکری
که سرکوب کوه نشینان بود بتصرف آوردند مخالفان بعد خبردار شدن هجوم
آورده از سنگ باران مجال اقامت بر پشته گیران تنگ کردند اگرچه پادشاه
پادشاهزاده کامبخش را به کمک فرستاد اما کاری پیش نرفت و فرمان واجب الاذعان
شرف صدور یافت که بقدر امکان در ترددنهادن نورزند در آن روز بجز نواب
عالی جناب و محمد امین خان بفاصله دو چوب کسی دیگر اقامت نکرد چون پادشاه
دیدند که کسی در آنجا نیست بنا بر صلاح وقت بر اسپان سوار شده براه دست
دیگر پیش گرفتند و در آن روز جهت تعین مورچال بدون جمعیت هردو سوار
می رفتند که گوله بهردو پای اسپ محمد امین خان و یکپای پیشین اسپ نواب
عالی جناب رسیده هردو بهادر بر زمین آمدند پادشاه از استماع این خبر کدورت
اثر اسپ عربی با ساز طلا بان هردو بهادر و یک شمامه عنبر گران سنگ جهت
نواب عالی مصحوب امیر خان ارسال نمود و دلنوازیهای بسیار فرمود و هردو بهادر
مابین لال ٹیکری و دهیڑواڑه مکان مورچال قایم کردند و بعد چندی حکم شد که
به گشت اطراف قلعه با محمد امین خان بهادر و مغلیه دیگر بروند و بعد مفتوح شدن
قلعه بحسن سعی و جلادت ذوالفقار نصرت جنگ که در آن آوان از فرط جلادت
زبان زد خاص و عام گشته لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و فرزندان
پام نایک بیدر در تعاقب او و تلاش فرار یافتن سعی موفور بکار برده از اصل و
اضافه به منصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت شمشیر میناکار و فیل خاصه مفتخر و
مباهی گشت و با جمعیت شایسته جهت استمالت رعایا که از هراس یاغیان

بعید رفته بود و تحصیل پیشکشها از پالکیران ترو بیشه که به پناه قلعچه‌ها مستحکم بکثرت
جمعیت طریق تمردی پیموده‌اند متعین شد بعد گرفتن پیشکشها و نمایان مورد هزار
آفرین گشته قرین فتح و ظفر بدارالظفر بیجاپور که صوبه‌داری آنجا تعلق باو داشت
سعادت رخصت یافت و مدت ده دوازده روز که مزاج مبارک پادشاه از
جادهٔ اعتدال انحراف ورزید و طرفه آشوبی پیرامون مردم دور و نزدیک دور
گردید باستعجال تمام خود را بحضور رسانید پادشاه بعد از افاقه ازین حرکت
مسرور گشته فی الفور بتعلقه مرخص گردانید و در سال هزار و یکصد و هجده هجری
فوجداری فیروزنگر از تغیر یوسف خان و فوجداری تاپی کوٹه از تغیر قدرت الله
خان ضمیمهٔ صوبه‌داری بیجاپور گشته پایهٔ اعتبارش افزود پادشاه انگشتری
نگین زمرد منقش باسم چین قلیچ خان بهادر بدست مبارک خود مرحمت فرمود
و در سال یکهزار و یکصد و هجده هجری که درهمین سال سراپا جلال ارتحال خلدمکان
که از عمر شریفش نود و یک سال و سیزده یوم منقضی گردیده بود و کریمهٔ روح
و ریحان و جنة نعیم از تاریخ آن ارتحال آگاهی میدهد بورود آداب
الطلب بحضور رسید و بعد چندی که سانحهٔ گذرانش پادشاه عالمگیر باعث آشوب
عالم و عالمیان گردید پادشاهزادهٔ عالیجاه محمد اعظم شاه که بیست پنجکروهی
اردوی معلی حسب فرمان واجب الاذعان که خلدمکان پنج شش روز
پیش از رحلت شقهٔ بدستخط خاص بآن شاهزاده ترقیم فرموده آهسته خرام
بلکه مخرام که زیر قدمت هزار جانست که اقامت نموده بود بسرعت سیر بعید
در عرض سه پهر و چند گهڑی رسید و طرفه بیقراریها و مراتب سوگواریها
بظهور رسانیده روز دوشنبه نعش آن پادشاه را حسب الوصیت جهت
تدفین در جوار مزار فایض الانوار قدوة السالکین شیخ زین الدین قدس سره

بروضهٔ منوره موسوم بخلد آباد که در آنجا مکانی در حین حیات با برکات
آن پادشاه احداث یافته بود روانه سفر نمود و آن پادشاهزادهٔ عالیجاه
که نسب شریفش از جانب مادر به سلسلهٔ صفویه می پیوندد و در غیرت فی سعی
کمتر از پدر والا قدر نبود بلکه بیشتر بود در روز سه شنبه سیزدهم ذیحجه به تجویز
اخترشناسان در احمدنگر جلوس نموده توجه بدار الخلافت فرمود و با نواب
عالی جناب حسن سلوکی بیش از پیش کرده پیغام اضافهٔ یکهزاری یکهزار سوار از
اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار و خطاب خان دورانی و صوبه داری
برهانپور داد و تکلیف بودن همراه رکاب کرد و آن عقیدت منزل آنگاه
تا منزل پاندهاره خود طریق مرافقت گشت من بعد نظر بر حرکات و
سکنات آن پادشاه که منافی ریاست و مشحون از نخوت و کبر بود
مراتب حزم و دوربینی مرعی داشته ترک رفاقت کرده از منزل مذکور
دوازده کروهی برهانپور با محمد امین خان بهادر نقاره کوچ نواخته بصوب
اورنگ آباد بازگشت و در آن منزل اگرچه همراهیان دست درازیها
به بنگاه اردوی پادشاهی نمودند و متصدیان جهت تعیین فوج تعاقب
بحضور عرض کردند اما اعظم شاه عمداً اغماض نمود و بمقربان فرمود
که ما را کار با اصل است بفرع توجه نداریم هرگاه اصل مستاصل گردد
فرع کجا میرود الحاصل بمنزلی که پیش نهاد همت عالی داشت رایت
توجه افراشت و چون در سواد جاجو با برادر خود شاه عالم که بشوکت
هرچه تمامتر در آنجا نزول اجلال نموده بود مستانه مصاف آرا گشته جان
بحق تسلیم نمود و نعمت خان عالی در تاریخ وفات آن شاهزاده گفته
رباعی شهزاده دیوانه وشی از دردم :: حقا که نبود هیچ از رستم کم ::

و بدیدند سر و تنش جدا گشته زهم، گفتند همه های محمد اعظم،

ذکر احوال آن عالیجناب در عهد سلطنت ظل الله شاه عالم ابو النصر قطب الدین محمد پادشاه غازی المشهور به بهادر شاه

و چون ظل الله بعد کشته شدن اعظم شاه سریر آرای چهار دانگ هندوستان گشت نواب مغفرت مآب از دکن متوجه دار الخلافت شده ادراک سعادت ملازمت نمود پادشاه خلیق کریم سلوک شاهانه پیش نموده بدستور تجویز محمد اعظم شاه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب خان دوران سرفراز فرموده بعطای صوبه داری اوده با فوجداری لکهنو که در آن ایام نو جدا علیحده از حضور مقرر میشد پایهٔ عزتش افزود میر عبد الجلیل بلگرامی مادهٔ تاریخ در لفظ خان دوران بهادر یافت و چون بنابر ترحم و فراخ حوصلگی و کشاده دستی و وسعت خلق پادشاه منصب و خطاب را وقعی نماند و در اکثر امور سلطنت رویهٔ عهد عالمگیری متبدل شد و این معنی ناگوار مزاج آن عالی جناب که تربیت یافتهٔ خلد مکان بود گردید ترک منصب و نوکری پادشاهی نموده در جهان آباد در زاویهٔ عزلت انزوا گزید هرچند پادشاه باستمالت پرداخت اما به ثبات قدمی از جا نرفته نوکری پادشاهی اقبال ننمود و خود میفرمود که در ایام انزوا بیدماغی خاطر از امور دنیا و مذکور دنیا داران کشیدگی داشت که احیاناً اگر کسی ذکر اهل دنیا میکرد صفائی وقت مبدل بکدورت می شد و لذتی که در صحبت فقرا و علما دست میداد دل را می ربود و پوشش چتر پالکی که برای ادراک سعادت زیارت بزرگان نگهداشتن آن ضرور بود از حبیب بند ساخته بودم آورده اند که روزی بسواری پالکی

کدامی بزیارت سلطان المشایخ حضرت نظام الدین اولیا قدس سره
تشریف می برد در اثنای راه سواری مهابتخان با سامان و تجمل نمایان
نمودار شد برگشتن یا کناره گرفتن شایان خود ندانسته بخدمتگارانیکه در جلو
بودند فرمود بطریقیکه میروند بروند چون اسباب ظاهری در رکاب نبود
مهابت خان را معلوم نشد که سواری آن عالی جناب است همینکه پالکی
نزدیک آمد و دانست باضطراب تمام پالکی بر زمین گذاشته خواست که پیاده پا
پیش رفته سلام نماید جلدتر از برابرش مرور نموده لبو کندها اورا فرمود
که پالکی را بردارند و روانه شوند — روزی پالکی سوار با چند خدمتگار بارادهٔ
ملاقات درویشی از کوچه مرور نمود چند طفلی که مشغول بازی بودند کناره
نگرفتند فرمود که چند کس دیگر که برای اهتمام در سواری بکار آیند نگاهدارند
و چون پادشاه بعد فراغ از مهم کامبخش از دکن به اجمیر و از آنجا بمهم
کردرایت توجه برافراخت دوازده کروهی دارالخلافت چندی مقام
نموده نواب مغفرت مآب را بوساطت عظیم الشان بمبالغه طلبید بعد حصول
شرف ملازمت از پادشاه رخصت گرفته باز بدهلی آمده در کاشانهٔ عزلت
اقامت ورزید تا اینکه پادشاه بروضهٔ رضوان خرامید و نائرهٔ نزاع
در میان چهار خلف پادشاه مشتعل گردید و کار بجدال و قتال انجامید چنانچه
بتفصیل در کتب تواریخ مرقوم است —

ذکر احوال آن عالیجناب در عهد سلطنت معز الدین الملقب بجهاندار شاه

چون جهاندارشاه سریرآرای سلطنت چند روزه گشت مکرر فرامین استمالت
آیین به نواب مغفرت مآب فرستاده ترغیب بمنصب هفت هزاری هفت
هزار سوار و خطاب فیروز جنگ بهادر با نوازشهای دیگر نمود آنها ابا

والاهمت مآل اندیشی قبول نمود و بعد از آنکه جهاندار شاه سواد دار الخلافت
را مخیم اجلال ساخت جملة الملک اسد خان آهنگ استقبال نموده نظر بر آنکه
رابطهٔ اتحاد با آن عالی جناب داشت با برام تمام برای استقبال پادشاه
همراه خود برده با امتیاز تمام بسعادت ملازمت فایز گردانید و بفرزند
خود ذو الفقار خان که با آن عالی جناب از وقت عالمگیر پادشاه گونهٔ
غبار کدورت در دل داشت برای تصفیه مبالغه ها نمود ذو الفقار خان
حسب الایمای پدر والا قدر زنگ کدورت از آئینهٔ دل زدوده تسلیمات
شش هزاری شش هزار سوار و ماهی مراتب کنانیده و پادشاه هم نزدیک
طلبیده بسیار کلمات نوازش بر زبان آورده و عمدهٔ جاگیر چند سیر
حاصل نموده با امتیاز تمام مجرا و سلام می گرفت بعد ورود بدار الخلافه
شاهزاده اعز الدین را بجمعیت قریب پنجاه هزار سوار با تالیقی خواجه حسین
بزنه کوکلتاش خان بنا بر سفها نوازی پادشاه که بخطاب خان دوران
و بخشیگری دوم عز امتیاز یافته بود برخلاف صوابدید ذو الفقار خان
به مهم فرخ سیر روانه فرمود و از جهت نادانی و بی اختیاری اعز الدین
و ناتجربه کاری و بی وقاری خواجه حسین خان و عدم دلدهی سرداران
فوج درین مهم پادشاه بمشورت ذو الفقار خان آن عالی جناب را بکمک
اعز الدین و تالیف سرداران فوج نامزد فرمود و سه لک روپیه مساعده
یک لک از حضور و دو لک از خزانهٔ اکبرآباد مرحمت نمود اعز الدین
و خواجه حسین خان و غیره بی حزم و احتیاط قطع منازل نموده متصل
کجوه رسیدند و از صولت آمد آمد محمد فرخ سیر بنا بر ناتجربه کاری سر کلاوهٔ
تدبیر و همت را گم کرده و دور لشکر حفر خندق نموده تقسیم مورچال کردند

فرخ سیر از استماع این خبر قوی دل شده با سید عبدالله خان حسین علیخان
بپای استعجال بر سر هوشش با هنگام رسیده بسر دادن گوله و بان تزلزل در
ارکان ثبات آنها انداخت آخر شب باضطرار تمام شاهزاده و اتالیق مذکور
بمشورت یکدیگر از راه جمن و دلیاشگی راه فرار پیش گرفته سوای جواهر
و چند صندوق اشرفی که به شتران بر داشته بودند همه اسباب اموال
را که خارج از شمار بود بغنیمت محمد فرخ سیر و لشکریانش دادند چون اعزالدین
بسرعت هرچه تمامتر باکبرآباد رسید نواب عالی جناب که جهت اجتماع
مردم چندی در دارالخلافت توقف ورزیده روانه شده بود و بیست
و پنج کروهی اکبرآباد از استماع خبر این سانحه در یک روز قطع مسافت
مذکور نموده خود را باکبرآباد رسانید و همانوقت با اعزالدین که از آنجا
هم میخواست بدر رود ملاقات نموده بعرض رسانید که زود بپادشاه باید
نوشت پادشاه باده نوشش مدهوش بمجرد استماع این خبر وحشت اثر
فی الجمله هوشی که داشت باخت و باستعجال بر سبیل اضطرار کوس عزیمت
بصوب اکبرآباد نواخت و قریب سکندره که محله افواج دید مع همراهیان
اعزالدین قریب هفتاد هزار سوار بی تره رسید از آنجا که خانه نفاق
خراب می شود از بی اتفاقی بخشی و وزیر که تشنه خون همه یکدیگر بودند و مقصود
استیصال هم کوشیدند خصوصا ذوالفقار خان که مجبول بحسد بود و رای
سلیم نداشت و پادشاه مدهوش رای او را قرین صواب دانسته به
رای دیگران [illegible] هیچکاره [illegible] صورت نه بست یکی مصلحت
که لشکر خصم را مهلت نباید داد که از آب بگذرد و خود دریای جمنا را پل بسته عبور
باید کرد دیگری بیان مسکر که فرخ سیر را اینطرف باید کشید که اگر از آب

کذشته جنک اندازیم اغلب که خصم بعد هزیمت راه فرار پیماید و مهم
بطول کشیده فساد دیگر رو نماید دیگری صلاح میداد که فرخ سیر از بی‌برو
سامانی و بی زری نه یارای عبور و نه طاقت اقامت آنروی دریا دارد
و فوجش خود بخود رو بانتشار می‌آرد که یکایک فرخ سیر بهمعنانی اقبال
مسافت بیست کروهی در یک روز طی کرده آنروی جهنا مقابل اکبرآباد
رسیده در صدد پیدا کردن معبر کردید و لشکریان او که کرفتار انواع
تعب بسبب بی‌برو سامانی بودند نظر به عظمت و کثرت طرف ثانی
و اندیشهٔ شبخون لجام اسپان در دست کرفته تمام شب بهوشیاری
و حیرانی بسر بردند سید عبدالله خان هراول فوج برهنمونی زمینداری
که فی الحقیقت خضر اقبال بود جای عبور پایابی متصل سرای روز بهانی
چار کروهی اکبرآباد سراغ یافته آخر شب یازدهم ذی حجه ۱۱۲۳ سنه یکهزار
و یکصد و بیست و سه هجری عبور نمود و بامدادان فرخ سیر با تمام فوج
ظفر موج از آن معبر کذشته و دهلی را پس پشت کذاشته عقب لشکر مخالف
نمودار کشت وقتیکه سیل بلا به طغیان آمد و آب از سر احتیاط و خبرداری
کذشت پادشاه و مدارکاران که بیخبر بودند خبردار شدند و نظم و نسق
افواج و توپخانه بسبب انحراف سمت برهم خورد و عجالةً و اضطراراً هراولی
و توپخانه برضا قلی خان وغیره و میمنه به ذوالفقار خان و عبدالصمد خان وغیره
و میسره به نواب عالی جناب و محمد امین خان بهادر و کوکلتاش خان و قول
براجه محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان وغیرهم و التمش به سرداران
دیکر مقرر کردند و روز چارشنبه سیزدهم ذیحجه ۱۱۲۳ سنه یکهزار و یکصد و بیست و
سه هجری قریب سه پهر سید عبدالله خان هراول فوج فرخ سیر با سادات

شجاعت آیات بارهه باستعجال هرچه تمامتر مابین هراول وطرف چپ که
سرداران توران بودند آتش کارزار مشتعل گردانید واز سفله مزاجی و
ناهنجاری پادشاه و وزیر صغیر وکبیر را نفرتی ازین سلطنت شده بود
خاصه تورانیان که سخت مستنفر بودند بنا براین چند تیر از دور انداخته
چنانکه باید تن بجنگ درندادند گویند که بمقتضای صلاح وقت ومآل اندیشی
نواب عالی جناب محمد امین خان بهادر بوساطت علی اصغر خان میوتی
بخفیه نوشت وخواند بسادات فرخ سیر داشتند القصه سید عبدالله خان
سران توران را طرح داده بهادرانه وبیباکانه بسمت دیگر ریخت ورایت
بهادری افراخت واز توپخانه گذشته فوج ملتمش را متزلزل ساخت و
از جانب دیگر حسین علیخان وصف شکن خان و فتح علی خان و میر اشرف
وغیره تهورپیشگان بمقابله ذوالفقار خان معرکه کارزار گرم ساختند واز
یک جانب خان زمان خان عرف علی اصغر خان و چهبیلی رام در برابر
کوکلتاش خان رزم آراستند الغرض جنگ صعب بمیان آمد و بهادران
جانبین داد دلاوری داده و پای شجاعت افشرده رایات جلادت
برافراختند وصف شکن خان که ردیف حسین علی خان بود فتح علیخان
داروغه توپخانه وزین الدین خان ومیر اشرف برادر میر مشرف واکثر
جمعداران نامی وسادات بارهه سرخروی معرکه نبرد گشته بعالم بقا شتافتند
وحسین علی خان چون دید که قافیه تردد تنگ گشت وکار کاری از
دست رفت بآئین بهادران هند از بالای فیل پائین آمد و بپاوری
همت با جمعی از سادات بارهه رستمانه جنگ نموده از زخمهای تیر و
گولی در رزمگاه بیخبر افتاد واوجالی خان جانشاهی ومختار خان از

فوج جهاندارشاه شربت جانفشانی چشیدند و رفقای عبدالله خان از
صدمات تیر و تفنگ متفرق گردیدند زیاده از صد و پنجاه سوار همراهش
نماند و او در مقام حیرت ماند که چه کند و کجا رود و از حال برادر هیچ خبری
نداشت که ناگهان جمعی که متفرق شده بودند باو پیوستند فی الجمله تقویت
یافته لوای استقامت افراشت خواست که به بنگاه جهاندارشاه تاخت
آرد درین اثنا فیل سواری جهاندارشاه با کوکبهٔ حشمت و نشان سلطنت
بفاصلهٔ یک تیر بنظر درآمد حال آنکه جهاندارشاه بیخبر از نیرنگی تقدیر شادیانهٔ
فتح مینواخت که خصم جا نگیرد که سید عبدالله خان با جوقی از سادات بارهه
که باج جلادت از رستم میگرفتند با دل قوی و همت درست بسر وقتش
تاخت و از سهام قضا پیام تزلزل عظیم در جمعیت جهاندارشاه انداخت
جهاندارشاه با وصف آسودگی مزاج در آن وقت بدست خود به تیر
اندازی پرداخت دفعةً آشوبی در فیلان سواری مردم محل و خواجه سرایان
راه یافت که دفعةً بنابر برگشتگی بخت فیل سواری خاصه به سبب تزلزل
فیلان دیگر باختیار فیلبانان نماند و اکثر مردم راه فرار پیش گرفتند
کوکلتاش خان خواست که درین وقت خود را به کمک رساند علی اصغر خان
و چهبیلی رام که در کمین بودند بسرش ریخته او را ربودند و بروایتی
کشته گشت و رضاقلی خان داروغهٔ توپخانه و اعظم خان برادر
کوکلتاش خان نیز هدف تیر اجل گردیدند جهاندارشاه بمعاینهٔ چنین حال
سراپا اختلال قریب شام پردهٔ ننگ و ناموس دریده بر فیل سواری
لال کنور که محبوبهٔ او بود سوار شده بصوب شاه جهان آباد راهی گشت
ذوالفقار خان با وصف استماع اخبار موحش و تنگ گردیدن عرصه

خبر ده براو از جای خود نه جنبید و بمدافعهٔ مخالفان میکوشید و مردم را تطمیع داده
متواتر فرستاد که کاش شهزاده اعز الدین را بیارند که این تعصباتیان را از
میان برمیدارم تا یک و نیم پاس تبلاش پادشاه برگشته بخت بود و چون اثر سوای
او باز ندید لاعلاج راه دارالخلافت پیمود گویند نخست کنکاش از رفقای
خود نمود که حالا چه باید کرد اکثری گفتند که بدکن باید رفت که صوبه داری
آنجا بنام نامی تعلق دارد و مثل داود خان در آنجا نائب و اکثر سرداران
مرهته و زمینداران دست گرفتهٔ نواب اند فوج و سامانی بهم رسانیده
بتدارک باید پرداخت سبها چند دیوان گفت که رحمی بر حال پیری نواب صاحبهٔ
بزرگ یعنی والدهٔ ماجدهٔ خود کرده متوجه جهان آباد باید شد الله وردی خان
بخشی گفت همین دلیل ادبارست که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسد
و برهنمونی او راه میبرد عبدالصمد خان گفت که بالفعل با محمد فرخ سیر زیاده
از چهار صد یا پانصد سوار نمانده او را از میان باید برداشت اگر خود پادشاه
شوند اول من بیعت کنم ذوالفقار خان گفت که از نمکخواران پادشاهی
نمکحرامی نخواهد شد القصه او نیز عقب جهاندارشاه بدارالخلافت راهی
شد و جهاندارشاه و ذوالفقار خان بخانهٔ آصف الدوله اسد خان فرود آمدند
و گفتند که ما بدکن یا بکابل میرویم اسد خان بدوربینی و عاقبت اندیشی
و نظر بر اوضاع جهاندارشاه و عدم اسباب بذوالفقار خان گفت که مصلحتی
سوای اطاعت فرخ سیر نیست هر که از اولاد تیموریه زیب آرای اورنگ
سلطنت گردد ما را متابعت او لازم و پادشاه برگشته بخت یعنی جهاندارشاه
را بدارالخلافت محبوس گردانید و نتیجهٔ دوربینی بنا بر حکمت تقدیر تدبیر
معکوس دید ظاهرا اگر ایشان را بمصلحت ایشان میگذاشت نمیدید آنچه کردید

الحاصل فرخ سیر بدلالت میر جمله که خانه برانداز امیران موروثی بود تسلیّ نامها
موکد بقسم قرآن مجید فرستاده ایشانرا غافل ساخت و بعد فرو نشستن نایرهٔ جنگ
و جدال حسین علیخان را که در رزمگاه زخمی افتاده بود بر داشته در پالکی سوار
کرده در خیمه داخل نمودند و چون فیلی را که شاهزاده اعزالدین برآن سوار بود
گرفته آوردند و از نظر محمد فرخ سیر گذرانیدند اعزالدین زبان بعجز و زاری گشاد
محمد فرخ سیر او را در آغوش کشیده بطریق نظربند همراه گرفته بجان امان داد
و صبح روز پنجشنبه چهار دهم ذیحجه برای عیادت بخانهٔ حسین علی خان ظل رافت
گستر و چهار دهم محرم سنه ۱۱۲۵ یکهزار و یکصد و بیست و پنج هجری در سر کوچ بارہ
پله دهلی نزول اجلال فرمود اسد خان و ذوالفقار خان غافل از بازی تقدیر
بفریب فرخ سیر عازم ملازمت شدند گویند سادات بارهه بر پیغامها
عهدنامها که فرخ سیر به پدر و پسر بوساطت میر جمله نوشته فرستاده بود
اطلاع نداشتند بعد از آنکه بر مشورت و اراده پادشاه و میر جمله اطلاع
یافتند پیغام دادند که بوساطت ما ملازمت نمایند تا سر مو مضرتی عاید بحال
شما نگردد و مدار کاران دیگر که برین معنی مطلع گشتند تقرب خانرا که از مردم
ایران بود جهت تسلی خاطر نزد ذوالفقار خان فرستاده و قسم کلام مجید بمیان
آورده خاطر نشان نمودند که ملازمت بمعرفت امیر الامرا بجز ندامت و
آفت جان و مال مثمر نخواهد شد چون تقدیر رنگی دیگر ریخته بود ذوالفقار خان
نظر برینکه در ایام حکمرانی پیش آوردهای او مثل داود خان پنی و سبها چند
بشوم طبعی برای اخذ رشوت بر مردم با نام و نشان ظلمها و اهانت نسبت
بسادات کرده بودند از جانب سادات اندیشه‌مند بود. قول او یا در نمود
و پدر و پسر بر قول و عهد و لفریب فرخ سیر اعتماد نموده رجوع بسادات

نکرده باستصواب میر جمله فساد اندیش ملازمت کردند پادشاه بکلمات عنایت
و مرحمت جواهر و خلعت مطمئن ساخته اسد خان را رخصت نمود و ذوالفقار خان
را فرمود که برای بعضی امور ضرور باشد اسد خان بفراست آثار ادبار دریافته
با چشم گریان و دل بریان بخانه آمد و پادشاه ذوالفقار خان را در خیمه نشانیده
به تلقین میر جمله که قتل امرای موروثی مطمح نظر داشت پیغامهای غضب آمیز
داد که باعث این همه فسادها و خونریزیها و کشتن شاهزاده کریم الدین بعد
پنهان شدن او بخانهٔ یکی از اهل حرفه پس از مقتولیت پدر بجز تو کسی دیگر
نبود از چنین پیغامهای غضب نشان دست از جان خود شسته بفحوای
اذا یئس الانسان طال لسانه جوابهای درشت بی ادبانه گفت تا
اینکه دستگیر گشت والاچین بیک قلماق که از پیشگاه محمد فرخ سیر بخطاب
بهادر دلخان مخاطب گشته بود بسرش رسیده تسمه بگلویش کشید و چیله ها
از اطراف هجوم آورده بزدن مشت و لگد و کارد و خنجر فرصت دست و پا
زدن نداده کارش باتمام رسانیدند چون نام اصلی اسد خان ابراهیم
و نام اصلی ذوالفقار خان اسمعیل بود و دلالت پدر مر پسر را بر اطاعت و
ملازمت فرخ سیر بمقتضای تقدیر سبب قتل او شد شخصی تاریخ قتلش
مصرع گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود؛ یافته و همان روز جهاندارشاه را
که در قلعهٔ دار الخلافت محبوس بود در پالکی کهتا توپ آورده روانهٔ دار البقا
ساختند و روز دوم آن بتاریخ هفدهم محرم سنه ۱۱۲۴ یکهزار و یکصد و بیست
و چهار فرخ سیر با دبدبه و تزک تمام داخل دار الخلافت جهان آباد شد و سر
جهاندارشاه بر نیزه سوار کرده و لاشش بالای فیل انداخته و لاشش
ذوالفقار خان بدم فیل بسته بشهر در آوردند مدت سلطنت جهاندارشاه

که موجب عبرت اولی الابصار است ده ماه و چند روز بود و اسد خان را حسب الحکم
پادشاه با مردم متعلقش در حویلی علی مردان خان نظر بند داشته مبلغ پنجهزار
روپیه و بقولی سه هزار روپیه در ماهه برای اخراجات لابد تقرر نموده
تمام اثاث البیت و کارخانجات او را بضبط در آوردند چون نواب مغفرت مآب
نظر باخلاص با اسد خان و ترحم بر حال او بخانهٔ قطب الملک عبد الله خان
که بآن عالی جناب بسیار گرم جوشیها می نمود و می گفت که ما سه برادریم
بزرگ ما نواب صاحب و ما هر دو خورد یم تشریف برده خوبی و بزرگی
اسد خان را بمعرض بیان آورده فرمود در اینوقت بهر قسم سلوک و مراعات
با اسد خان مرعی داشته ذخیرهٔ نیکنامی اندوزند قطب الملک جمیع
کارخانه داران بادرچیخانه و غیره را طلبیده پخت طعام و غیره بدستور
سابق از سرکار خود مقرر فرمود و امیر الامرا حسین علی خان خرچ پوشاک
بدستور مستمر از پیش خود معین نمود و بعد ازین حادثه اسد خان بخیال
دیگر در تنگنای زندگی ماند در جشن جلوس خلعت و جواهر از جانب پادشاه
امیر الامرا خود برده بدستور قدیم دقیقه از آداب فرو گذاشت نکرد و اسد خان
بهمان وتیره بوقت آمد و رفت دست بر سینه گذاشته و پان از دست
داده رخصت کرد خوشا حوصلهٔ حسین علی خان که نشار تسلط و دولت او را
از جا نبرد و بر رویه قدیم خود استقامت ورزید و زهی تمکین و متانت
اسد خان که از صدمات حوادث متزلزل نگشته از جای خود نجنبید
طرفه امیر باوقار سرا پا تمکین فیضرسان بود که مثل او فلک نداده اند

ذکر سبب وقوع مخالفت میان فرخ سیر و سادات بارهه و سرفرازی یافتن نواب مغفرت مآب بمنصب بلند

وخطاب ارجمند و صوبه داری دکن و فوجداری کرناتک

چون فرخ سیر عروس بیوفای سلطنت در آغوش خود دید چه سامان عشرت دنیا که بطاق غفلت نچید مردم را باضافهٔ مناصب و خطابات و خدمات نواخت و هر روز بر رهنمونی میر جمله که فکر صائب نداشت انتظام کارها برهم میخت چنانچه سادات بارهه را هر روز میرنجانید و خود هم میرنجید و رفته رفته دید آنچه دید مکافات عمل را در لباس سرمه دید آخر سیه گردش چشمش روزها خود هم کشید آخر مفصّل این مجمل آن که سید حسین علی خان بعرف سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک ظفر جنگ و یار وفادار نموده بمنصب عمده هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و خدمت والای وزارت سرفراز گردانید نخست غلطی همین بود که بسادات بارهه که سوای جواهر شجاعت و سخاوت وصف دیگر ندارند چنین کار سترگ فرمود از عهد فردوس مکان یعنی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه تا این زمان هیچ پادشاهی بسادات بارهه کار دیوانی صوبه نداده تا بوزارت چه رسد و سید حسین علی خان را مخاطب بخطاب امیر الامرا بهادر فیروز جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و خدمت اعلای میر بخشیگری عز امتیاز بخشید و نواب مغفرت مآب را بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و خطاب نظام الملک فتح جنگ که در دنیا از جناب قطب الاقطاب کبیشر باین خطاب شده بود و صوبه داری دکن مع فوجداری کرناتک که سابق برین تعلق بذو الفقار خان داشت و داود خان را که به نیابت ذو الفقار خان در خجسته بنیاد اورنگ آباد بود بصوبه داری گجرات و محمد امین خان را بخطاب اعتماد الدوله از اصل و اضافه شش هزاری

ذات و شش هزار سوار و خدمت بخشیگری دوم و خواجه محمد عاصم را اول
بخطاب اشرف خان و بعد از آن در همان نزدیکی بخطاب صمصام الدوله
بهادر خاندوران و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار بلند پایه ساخت
و قاضی عبد الله مغل تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و پیش از توجه
رایات سلطانی برای اصلاح بعضی مهام بدار الخلافت آمده بود بخطاب
خانخانان بهادر میر جمله و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار از آنجمله سه هزار
بخدمت داروغگی دیوان خاص و خواصان و ڈاک و باطن بهرازی
و دمسازی و صاحب دستخطی و احمد بیگ را که کوکه معز الدین بود بخطاب
تقرب خان و خدمت خانسامانی و غلام علی بیگ پسر حبیب الله بیگ
اعظم شاهی را به منصب پنجهزاری و خطاب ذو الفقار خان و خدمت
میر آتشی و سیف الدین خان و نجم الدین خان برادران قطب الملک و
دیگر سادات بارهه و مردم والاشاهی وغیره را که حسن خدمت و تردد شان
بمحک امتحان رسیده بود بمناصب بلند و خدمات ارجمند بنواخت و بعضی را
مثل سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عنایت الله خان مبتلا ببلای
تسمه کشتند و سید قاسم کوتوال دار الخلافت را کشتند و زبان سبها چندکه
بمردم بدزبانی میکرد بریدند و ازین قبیل مردم دیگر بسیاستها رسیدند
ازین حرکات هراس عظیم بدلهای مردم راه یافت که شب و روز الحفیظ گویان
و الحذر در زبان شان بود و نخستین سبب مخالفت که میان پادشاه و
وزیر آمد تجویز دیوانی تن بنام چهبیلی رام ناگر و صدارت کل بنام افضلخان
استاد پادشاه که غایبانه قطب الملک تجویز فرمود و چون قطب الملک بعد
رسیدن بعرض رسانید امر وزارت را که باین فدوی تفویض نموده اند قطع داد ن

آن بدست خداوند نعمت هست هنوز که امر وزارت استقلال نگرفته منظور کردهای من معزول شوند اعتبار وزارت معلوم همه جمله ده دیگر مقربان حسد پیشه خاطرنشان پادشاه کردند که پادشاهان هرچند نوکران را مختار سازند باید که حد خود را دانند و نوکران را چه یارا که بی حکم پادشاه تعیین خدمات عمده مثل دیوانی و صدارت نمایند پادشاه ناتجربه کار که تلون و جبن برخلاف جوهر خاندان تیموریه در مزاج داشت بگفته عرض گویان نائره مخالفت مشتعل ساخت و بموجب نوشته خافیخان آخر الامر صدارت بمنظوری پادشاه بنام افضل خان و دیوانی خالصه بتجویز وزیر بنام لطف الله خان صادق مقرر گشت و فی الجمله اصلاح بعمل آمد و چهبیلی رام بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و صوبه داری اکبرآباد سرفرازی یافته مرخص شد و تخم عداوت در مزرع دلهای جانبین کاشته گردید ـ

ذکر رخصت نواب مغفرت مآب بصوب دکن و آنچه که بعد آن بظهور پیوست

چون اخبار تسلط مرهته مکرر بعرض پادشاه رسید قطب الملک سرانجام و انصرام این مهم بنام نواب عالی جناب تجویز نموده از پادشاه رخصت و فیلها و خلعت خاصه با چارقب طلا دوز و سرپیچ و جیغهٔ مرصع و مالای مروارید و شمشیر و جمدهر و اسپ عربی با ساز طلا وقت رخصت از حضور مرحمت گردید و بعد رخصت قطب الملک برای تهنیت بخانهٔ نواب عالی جناب آمده پنج خوان پارچه و دو رقم جواهر و شمشیر و خنجر بقبضه مرصع و دو اسپ و یک فیل رسوم اتحاد بظهور رسید قطب الملک سوای فیل از قسم پارچه و غیره گرفته در خلوت اساس اتحاد و عهود و مواثیق مستحکم نمود و نواب عالی جناب بخانهٔ قطب الملک برای رخصت تشریف فرما شد چهار خوان

پارچه و دو رقم جواهر و یک اسپ عربی با ساز طلا و شمشیر و جمدهر مرصع
با قبضه لشمی تواضع کرد و میر جمله که برای رخصت آمده چار سپر تحفهٔ سلهٹ
جوهردار با گلهای میناکار پیشکش آورد و چون بمدرقهٔ افضال آلهی رایت
توجه بصوب دکن افراشت در اکثر منازل جمعیت سوار و پیاده نگاه میداشت
و متصل سرهند گرز برداران فرمان و الوش میوهٔ ولایتی از حضور پادشاهی
آوردند هفتصد روپیه بگرز برداران و دوصد روپیه به کهاران و غیره انعام
شد و قریب آچین بسیر و شکار اشتغال ورزیدند نیلگاو عظیم الجثه شکار
نمود یازده من و چند آثار بوزن آمد بقراول بیسکی خلعت و بقراولان
پنجاه روپیه مرحمت کردید عرض نبیرهٔ وزیرخان مع ڈالیهای میوه و غیره
از نظر فیض اثر گذشت و چندی بمزاج وهاج هوای آنجا ناسازی نمود
که بزودی بشفا گرائید و بر معسکر اکبرپور دو مقام نموده بشکار ماهی توجه نمود
وکیل زمیندار کمرائی با دو ضرب بندوق و چند ڈالی میوه ملازمت حاصل
نمود و چهار مقام پیهم متصل برهانپور اتفاق افتاد و بعد کوچ از برهانپور اکثر
مردم اهل خدمات و متعینه منزل بمنزل بسعادت ملازمت فایز میگردیدند و
بعد منازل از کتل فردا پور بخجسته بنیاد که در آن وقت دار الامارهٔ شش
صوبهٔ دکن بود نزول اجلال فرمود از آنجا که سرداران مرهٹه از نواب
مغفرت مآب والا عم جد آن عالی جناب بارها گوشمالی و تنبیه یافته بودند
و هراس در دلها داشتند بمجرد آمد آمد موکب ظفر کوکب اکثر سرداران مرهٹه
هوش و حواس باخته بجا به ها خزیدند و دست از نهب و غارت کشیدند
خاصه قوم مرهٹه نواح خجسته بنیاد و خافی خان گوید که از بیم شمشیر موروثی
و رای صائب آن عالی جناب بی آنکه پای جدال و قتال بمیان آید نسبت بایام

سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک و نهب و غارت تواغل دست داد
و فی الجمله مردم از دست تعدی آنها مطمئن گشتند اما بدستور عمل بغرض جنگ
و داؤد خان هرجا که دست آنها میرسید چوتهه میگرفتند بالجمله جناب عالی بعد
در و دنجسته بنیاد رسائل مشتمل بر مضامین محبت و دهشت و مشعر به سنگیشها
از خودسریها براجه ساهو و سرداران دیگر فرستاده فوجداران و عاملان و
ضلعداران بجمیع محالات و پرگنات صوبه باستصواب محمد غیاث خان و
شیخ محمد اعظم که بدیوانی سرکار مباهی گشته بود تعیین فرمود و برای منع تعدیها
که نائبان داؤد خان بآمیزش اشقیا از مسافرین و مترددین مبلغها بظلم
میگرفتند پروانهای تاکید مع سزاولان شد یه بجمیع محالات عز اصدار
نمود و روز سواری نماز جمعه غربا نالش گرانی غله که از مدتی بسبب آن
در شکنجه عذاب بودند نمودند بداروغه دیوانخانه تاکید شد که از کروڑه
محلکه بگیرد و الا معزول خواهد شد ضلعدارانیکه داؤد خان بمحالات و تهانجات
مقرر کرده بود آنها فوج مرهته را روکش کرده قریب بیست لک روپیه
از جمیع محالات جاگیرداران وغیره بصیغه ضلعداری وصول می نمودند و شبها
بخیر و بالسلامت و نصف لنا و نصف لکم گفته متعرض احوال آنها نمیشدند
متصدیان کفایت شعار سرکار جناب عالی خصوص کهیمکرن که از تغییر شیخ
محمد اعظم به والا پایه دیوانی رسیده موافق مرضی خدا و ندنعمت تمشیت
کارها می نمود این مقدمه را دریافته بعرض رسانید نهایت بی دماغ شده
برای بر هم زدن بنیان این بدعتها و بند و بست محالات و تهانجات محمد غیاث خان
داروغه توپخانه و کهیمکرن دیوان سرکار خود را با فوج شایسته
شاه گڈه و انبر وغیره محالات روانه فرمود و چون منهیان اخبار بعرض

رسانیدند که بعضی مرهته در نواح ینوسا جاگیر داشتند سامانی و جمعیتی
فراهم آورده طریق شوخی و تمردی لفوجدار مونگی پتن پیمودند و چند
سردار آنها از جانب احمدنگر باراده فاسد متوجه این صوب شده اند بهمعنانی
اقبال بتاریخ هفتم شهر شوال سنه ۱۱۲۶ یکهزار و یکصد و بیست و شش هجری
با جمعیت شش هزار سوار و پنجهزار پیاده و پانصد جزایر و بیست ضرب
رهکله بطرف مونگی پتن رایت ظفر آیت برافراخت و ده مقام بر کنار رود
گنگ متصل پتن نموده از بند و بست آنجا خاطر جمع ساخته از طرف شاه گده
وانبر مرور فرمود و بدبدبه نامی و صولت اسم سامی سرداران مرهته
خیره پیشه که اراده فاسد داشتند فرار را سرمایه نجات خود دانسته
بدون آنکه مقابل شوند ره نورد بادیه گریز شدند و بعد ورود مسعود بتاریخ
دهم ذیحجه در سال مذکور در بلده خجسته بنیاد و آمدن عنایت خان و کهیمکرن
در آن بلده قوم مرهته فساد پیشه گاه گاه بمسافرین و مترددین و قافله های
دور دست شروع بدست اندازی نمودند چنانچه چند اشخاص سوداگران
سورت و گجرات که با عرابه های اجناس باورنگ آباد می آمدند و در آنمیان
محمد ابراهیم تبریزی بخشی و واقعه نگار بگلانه بودند از دست آن گروه شقاوت
پیشه همه شربت شهادت چشیدند و چند پرده نشینان که در بهلی بیور و سه
بهلی سواره بسمت اورنگ آباد راهی بودند متصل کوله کا نون پرگنه اوند
کانون دست خوش تاراجیان گردیدند و دو دسته سوداگر مغل ایرانی
که جنس چهیت بندر وغیره از حیدرآباد می آوردند چند گروهی شاه گده
پامال نهب اشقیا شدند زمیندار دیوگده سلسله جنبان رسوخ قدیم گشته
یکه ودیر آمده که نسبت با همواران دیگر رنگ سفید داشت با چهار قلاده یوز

وتحایف دیگر ارسال نمود و فوجدار پٹن ماهی عظیم الجثه که یک من و بیست آثار
بوزن آمده به فرستاد و جشن ختنهٔ پسر دوم صاحبزادهٔ بلند اقبال یعنی میر محمد پناه
فیروز جنگ بهادر و میر احمد ناصر جنگ بهادر چنانچه رسم اقلیم هند است بآئین
بهین ترتیب یافت و قریب صد خلعت بملازمان رکاب مثل محمد غیاث خان
داروغهٔ توپخانه و میر مرزا خان بخشی سایر و کهیمکرن دیوان و سعد الدین خان
خانسامان و غیاث الدین خان داروغهٔ جزایر اندازان و خوشحال خان وغیره
امرای حضور و اهل خدمات بلده مثل قاضی مسعود خان وغیره مرحمت شد
شادیانهٔ شادی بالای بهرکل برزه که بلند آوازه گشت و در اواخر سال مذکور
دیوانی دکن مع دیوانی برهانپور از عزل دیانت خان ابن امانت خان که در
عهد عالمگیر پادشاه و بهادر شاه دیوانی متعلق بخاندان او بود بحیدر قلی خان
اسفراینی که میرزا محمد رضا نام داشت و سابق منشی لشکر خان ابن اسلام خان
بوده و بعد آن منشی علی مردان خان مازندرانی گشته از حضور پادشاه مقرر شد
و اختیار عزل و نصب خدمات جزو کل باو تعلق گرفت و مشار الیه که مرد
ضابطه و کاردان بود در دیوانی دکن ضبط واقعی بمعرض ظهور آورد و از آنجا
که مزاج لطافت و سلامت امتزاج مصروف بعدالت و قدرشناسی و
حفظ مراتب وضیع و شریف بود و حیدر قلی خان بعلاقهٔ دیوانی پادشاهی
و غرور توسل و اتحاد با میر جمله که دخل در مزاج پادشاه داشت بنای
سخت گیری و زجر و توبیخ بمتصدیان و کروڑیان وغیره اهل خدمات گرم نمود
ازین جهت مزاج مبارک نهایت برهم شد و او را در دیوانخانه طلب نموده
بزبانی محمد غیاث خان و سعد الدین خان خانسامان حکم فرمود که ازین کار
ناصواب و خود سریهای بی حساب باز آید و الا نتیجهٔ نیک نخواهد دید چنبر

شرط است مشار الیه باریاب حضور نشده از بیرون مرخص گردید و ازین حکم
مثل مار بر خود پیچیده و از بد وضعیها دست نکشید در همان ایام خبر انتشار
اشقیا در نواح جالنه بعرض رسید بخت بها در خان عرف ابراهیم خان
مع فوج نمایان جهت تنبیه آنها نامزد شد و بعد از ان رایات ظفر آیات
با هتزاز آمد و حیدر قلی خان هم بعد دو سه روز به تجمل هر چه تمامتر به لشکر ظفر
اثر پیوست و در روز کوچ با جمعیت همراهی خود برای مجرا ایستاده کرده
بجان نثار خان میر تزک حکم شد که بار مجرا ندهد تا آنکه دولت ملازمت
حاصل نماید خفت یافته به بلده مراجعت نمود و بعد چندی لشکر فیروزی هم
منظفر و منصور داخل بلده شد یوسف بیگ نامی را مبارز خان صوبه حیدرآباد
با تحایف آن دیار مثل چهیت های قلمکار و ظروف شیشه و چینی وغیره
فرستاد و چون چند طبقه اعلای عمارت نو کهنده دارالامارت بلده خجسته بنیاد
که ملک عنبر حبشی آنرا با دو دروازه کلان که الحال به بهڑکل خرد و کلان
شهرت دارد و تالاب و مسجد جامع و عمارت طویله که بتبر لیوی لیهه زبان زد مردم
است احداث نموده گاه گاهی برای سیر و شکار از قلعه دولت اباد و آنجا
می آمد بمرور ایام از صدمه برق ضایع شده دو سه طبقه باقی بود جناب عالی
دو طبقه دیگر را که اسلوبی نداشت منهدم ساخته فرمود تا بر یک طبقه که
الحال بجای هته خانه موجود است طرح عمارتی انداختند با تمام نرسیده بود
که نهضت بصوب دارالخلافت رو نمود حسین علی خان بعد رسیدن
بدان بلده عمارت مذکور را باتمام رسانیده بعد جنگ عالم علی خان که مرة
بعد اخری بلده فاخره بقدوم میمنت لزوم زینت و آرایش تازه یافت
عمارت ساخته حسین علی خان ناپسند خاطر عالی گشته حسب الحکم منهدم گردید

والفر نمود تا عمارت دیگر عالی شان دوروبه مشتمل بر دولتخانه وسیع تعمیر نموده مسمی بخلوت کلان کردند و در محل سرا هم بعضی عمارات دیگر تعمیر نمودند —

ذکر رخصت نمودن نونهال گلشن اقبال محمد غازی الدین خان بهادر برای تنبیه اشقیای خذلان مآل و مظفر و منصور گشتن او بتائید ایزد متعال و در ذیل این واقعهٔ فتح و فیروزی اثر بیان بعضی وقایع دیگر

بر مستبصران اخبار و مستتبعان صحایف لیل و نهار پوشیده نخواهد بود که ریاض مملکت دکن از آبیاری مساعی جمیلهٔ نواب عالی جناب رنگ نضارت و طراوت پذیرفت و از جد و جهد شبانه روزی و مشاق و محن هر ساله صورت امن و آسایش بجلوهٔ شهود در آمد اگرچه امیرالامرا پیش ازین بدادن چوتهه ممالک محروسه با مرهته قرار مدار بعمل آورده تصفیه نموده بود معهذا از دست اندازی اشقیا باهالی مملکت و رعایا و مترددین هیچگونه آرام و اطمینان دست نمیداد چنانچه در فوجداری انور خان پنی قوم مرهته در موضعی از پرگنهٔ اتهنور قلعچهٔ گلی باستحکام بنا نهاده و به توپ و توپچه مترتب ساخته ملجا و ماوای خود کردند و اکثر اوقات تاخت و تاراج اطراف و دور دست نموده پناه بدانجا میبردند چون نواب عالی جناب بار دیگر داخل خجسته بنیاد گردید از نوادر وارداتیکه در آن حین از اعجوبه کاری فلک شعبده باز بظهور رسید آن است که کنکاجی و سنتاجی سرکردهای آن قوم نواح نصرت پور و راجه پور را تاخته در قلعچهٔ مذکور آمدند و رانوجی از سرداران مرهته که با نامبرده ها موافقت نکرده بلکه مناقشه داشت نیز با جمعیت خود آمده بساط منازعت گسترد و از محمد انور خان ضلعدار اتهنور و پهولمری و بیضاپور بوساطت کالو نام که سابق کماویسدار چند پرگنه بود و بعد معزولی بتوقع نوکری حضور همراه خان موصوف تقدیم خدمت مینمود استدعای اعانت و کمک کرد انور خان باراده کمک از پهولمری روانه شد در

در اثنای راه خبر مصالحت و موافقت آن مخالفان که بحسب ظاهر باهم منازعت
برپا کرده بودند رسید خان مشار الیه که جمعیت قلیل یارای مقابلهٔ آن گروه کثیر
نداشت مراجعت نموده از ناآل اندیشی کالو مذکور را غافل ساخته دستگیر کردند
اشقیا از استماع خبر دستگیر شدن او باهم اتفاق نموده قریب سه هزار سوار
ناگهان بر سر انور خان تاختند انور خان هوش و حواس باخته کالو را از قید برآورد
اشقیا این حرکت را محمول بر ضعف خان مشار الیه نموده بجرأت پیش آمده او را
دستگیر ساخته بقلعچهٔ مذکور بردند نواب عالی جناب از استماع این خبر وحشت اثر
که هر طرف فتنهٔ خوابیده از آن رهگذر بیدار شد بلا توقف بهادر خان عرف ابراهیم
خان برادر مراد خان بهنی را با قریب چهار هزار سوار و دو هزار پیادهٔ برق انداز
برای تنبیه آنها تعیین فرمود ابراهیم خان بایلغار بر سر کفار متصل کهاٹ پلاهی
رسید چون جمعیت او نسبت بجمعیت مخالفان نهایت کم و علاوه آن شدت
باد و باران اسلحهٔ کارزار را بیکار ساخته بود عرصه بر او تنگ گشته محصور
گردید و پای استقامت افشرده از حضور درخواست کمک نمود نواب مستطاب
تمام فوج سرکار و جمعیت متعینهٔ پادشاهی بسرداری نونهال حدیقهٔ اقبال محمد
غازالدین خان بهادر جهین پور ریاست را که در آن وقت نه ساله عمر داشت
جهت کمک ابراهیم خان و تنبیه متمردکیشان با اتالیقی محمد غیاث خان داروغهٔ
توپخانه نامزد فرموده و زمام تمشیت کارها باتفاق میر مرزا خان بخشی بدست او
چون سرداران اسلام بجناح استعجال بر سر اشقیای وخیم انجام رسیدند بیمی
عظیم بدل مخالفان راه یافت و برهنمونی الوجی سرگروه مکهیهٔ قصبهٔ سینر که در
ظاهر خود را از مطیعان اسلام میشمرد و در باطن از رفقا و مددگاران اشقیا بود
یکروز بهزار صعوبت و دلباختگی بمقابلهٔ فوج ظفر موج پرداخته داد جنگ گریز داده

روز دوم راه هزیمت پیمودند بهادران اسلام مادیان های بسیار غنیمت
نموده وقت قلعچه مذکور را بغارت آورده فصیل قلعچه با خاک برابر کرده تا قریب پنجاه
کروه تعاقب آن مدبران نمودند اشقیا متفرق شده راه کوهها ی دشوار گذار
پیمودند و غنیمت فراوان از فیل و شتر و اسپ وا فتادها بدست اسلامیان
افتاد و مظفر و منصور مراجعت کردند و هرجا که مسکن و ملجای اشقیا می دیدند
میشنیدند بغارت و نهب آن پرداخته قلعچه ها مسمار نمودند محمد غیاث خان
و میر مرزا خان هنگام ملازمت تقریباً بعالی جناب نواب مستطاب معروض
داشتند که اول دفعه همین سرداری صاحبزاده بلند اقبال چنین فتح نمایان بجلوه
ظهور رسیده امید که صاحبزاده بخطاب فیروز جنگی که ضمیمه غازالدینخان است
سرفراز می یابد در جواب بزبان مبارک جاری شد که انشاء الله تعالی بعمل
خواهد آمد گویند در همان ایام آبله متصل سینه که متورم و متقیح شده مزاج مبارک
را متألم ساخته بود و معالجهٔ اطبای یونانی و هندی رو باصلاح نمی آورد بمعالجهٔ
شخصی از قوم بهره که تازه وارد از گجرات شده بود در عرض بیست روز اصلاح
پذیرفت که گویا آن نبود بهره را بمیزان عنایت سنجیدند و مبلغ پنجهزار بصله
روپیه که همسنگش بوزن آمد مع خلعت مرحمت کردند جشن روز جشن عالی با انواع
روشنی و تقسیم الوان طعام بتقدیم رسید و هرکس از صغیر و کبیر فراخور حال بخطاب
و جاگیر و خلعت و جواهر و اسپ و فیل سرفراز گردید ظاهرا بهیکو انداس نامحب
بهاسکر راو هرکاره پادشاهی صوبه خجسته بنیاد در حضور کیفیت جنگ مذکور
برخلاف واقع بدینگونه نوشت که قریب یکهزار افغان زره پوش همراهی ابراهیم
علی خان عجب تردد نمایان نمودند و ناموس کارهای پادشاهی نگاه داشتند
الا کار از دست رفته بود حالانکه ابراهیم خان کمکی فوج سرکار نواب [illegible]

از محاصرهٔ اشقیاء رهائی یافت وکیل سرکار نواب مستطاب بجنس افراد اخبار مرسله
بهیکو اندلس از آنجا بخجسته بنیاد فرستاده بملاحظهٔ افراد تادیب دروغگویان مفتریان
که آئین ریاست است بر ذمهٔ همت لازم دانسته به محمد غیاث خان فرمود که هرکارهٔ
ناکاره تمام محنت و تردد ما و فوج ما برباد داده سزاوار شدید فرستاده از خانه
کشیده بیارند و در جلوخانه تازیانه‌های سیاست زده و تدارک اخبار بیرا نشنیده
ریش و بروت او بتاش تراشیده بر خر نشانیده تشهیر سازند و بدانگونه عمل
نمودند و هنگامیکه غنایم مرسله از فیلان و اسپان مصحوب میر مرزا خان از نظر
مبارک گذشت خلعت خاصه و سرپیچ مرصع گران بها و اضافهٔ پانصدی ذات و
پانصد سوار بنام غازی الدین خان بهادر مرحمت گشت و گرز برداران که خلعت مذکور را
با فرمان عنایت توامان نزد نواب مستطاب آوردند بدستور معمول بقربان
بار می رفته و خلعت و فرمان گرفته بگرز برداران هزار و پانصد روپیه نقد و دو
خلعت مکرمت فرمودند و چون آلوجی سردسیکه قصبه سیر از کهنڈوجی و بهار
گوشمال یافته با جمعیت قریب هزار سوار بوساطت محمد غیاث خان بشرف
ملازمت رسیده بمبالغه معروض نمود که کهنڈوجی مذکور در تعلقه نکبلانه قلعچه بنا
نموده و مسکن متعلقان خود قرار داده دست تعدی دراز کرده قوافل بندر
سورت و احمدآباد و قرای آن ضلع تاخت و تاراج میسازد اگر فوج قلیل
بسرکردگی سرداری تعیین شود قدری جمعیت خاطرخواه در آن نواح در اندک
مدت بهمرسانیده به تنبیه و استیصال او میپردازد. معروضهٔ او بمعرض پذیرائی
نامبرده با عمر خان که بجمعیت قریب هزار سوار متعین گشته بود بسرعت هرچه
تمامتر شتافته قلعچه احداث کردهٔ کهنڈوجی را منهدم و متعلقانش را اسیر ساخته
خود را بحضور رسانید نواب عالی جناب او را مورد تحسین و آفرین نموده بمنصب

و جاگیر سرفراز گردانید و چندرسین پسر رهناجی جادو سیناپتی که از عمدهای قوم
مرهته بود و از عهد عالمگیر پادشاه چه حرکتها که با سرداران آن وقت نکرده در نیت
بنیاوری طالع ملازمت حاصل کرده بعطای منصب هفت هزاری هفت هزار
سوار و علم و نقاره لوای اعتبار افراخت و نواب مستطاب همراهیانش را بقدر
مراتب تجویز مناصب فرموده او را با رفقایش به تنخواه جاگیر مبلغ بیست و دو
لک روپیه در نواح بهالکی بنواخت عزت بیگ خان که به نیابت فوجداری
کرناتک سرفرازی یافته با هزار سوار روانه تعلقه گشته بود با عبدالنبی خان که جدا
معزول بیرخاش زد و خورد نموده شکست فاحش خورد نواب عالی جناب جهت
تدارک بصوب کرناتک نهضت فرموده در ان اوان که قضیه ناگزیر مغفرت پناه
فلک احتشام گردید خبر تقرر صوبه داری دکن از حضور بنام حسین علی خان از
کثرت اشتهار و از نوشته وکیل معلوم آن عالی جناب شد فسخ عزیمت صلاح وقت
دانسته به خجسته بنیاد معاودت نمود چندی نگذشته بود که فرمان طلب حضور و
تقرر صوبه داری دکن بنام حسین علی خان و تفویض میربخشیگری و سند نیابت صوبه
خجسته بنیاد بنام نجابت خان تیموری که از عزل شکرالله خان صوبه دار برهانپور
شده بود و متصدی گری مهالات بنام حیدر قلی خان دیوان دکن مصحوب شیخ
نظام الدین و نگهداشت یکهزار و دو صد سوار ببراسری سی و پنج روپیه و تنخواه
آن بر حیدر قلی خان دیوان دکن چهره وصول نمود نواب مستطاب حسب الحکم
حضور در سنه ۱۱۲۶ هزار و صد و بیست و شش هجری با تمام جمعیت عازم دارالخلافت
شده در برهانپور بر کنار تپتی چند مقام فرموده و شریف بیگ خان را که از
جانب نجابت خان صوبه دار برهانپور گشته بود بیدخل ساخته و ظفر محمد خان را
بجایش مقرر کرده روانه حضور شد مخفی نماند که اگرچه مقصود از وضع این مقاله ذکر مآثر

اقبال نواب مغفرت مآب اخلاف امجاد آن عالی جناب است و تعرض احوال
امیر الامرا مرحوم در بادی النظر جملهٔ معترضه می‌نماید لیکن چون احوال سادات
را ارتباطی بمقصود هست بلکه موقوف علیه بعضی سوانح لهذا مجملی از نیرنگیهای
احوال سادات زبان زد خامهٔ حقیقت نگار میگردد —

ذکر سبب تقرر صوبه‌داری دکن بنام امیر الامرا حسین علیخان و دیگر وقایع آن ایام اختلال انجام

گویند چون غبار کدورت میان پادشاه و وزیر و میربخشی ارتفاع پذیرفت و انواع
ناخوشیها از جانبین بظهور پیوست درین ضمن اخبار خودسریهای راجه اجیت سنگه
که پا از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده طریق تمردی پیموده و باحداث بتخانهای کلان
و تخریب اکثر مساجد و منع گاو کشی و گفتن اذان مبادرت مینمود بعرض رسید امیر الامرا
حسین علیخان که میربخشی و سپه سالار بود عهدهٔ تنبیه او بذمهٔ خود گرفته از حضور
مرخص گشت راجهٔ مذکور از صولت و سطوت او که فوج و سامان شایسته همراه
داشت هوش و حواس باخته اهل و عیال خود را با اموال بشعاب جبال دشوار گذار
روانه ساخت و وکلا فرستاده بانواع عذرخواهی پیش آمده اجرای احکام پادشاهی
و تعمیر مساجد و تخریب بتخانها و ارسال هدایا و تحف قبول نمود امیر الامرا استدعای
ملازمت حضور و صبیه‌اش برای پادشاه درخواست فرمود بعد رد و بدل
بسیار دادن صبیه و فرستادن پسر خود برای ملازمت قبول کرد امیر الامرا شایسته خان
خالوی پادشاه را برای آوردن صبیه تعین ساخته خود را بحضور رسانید بعد
چنین حسن خدمت باغوای میرجمله رنگ کدورت از خاطر پادشاه زدوده نگردید
قطب الملک و امیر الامرا بمعاینهٔ اقتدار میرجمله که روز افزون بود و پادشاه
او را نائب دستخط خود کرده میفرمود که زبان و دستخط میرجمله بجای زبان

و دستخط ماست و او عالمی را از منصب و جاگیر بی وساطت وزیر که موجب اختلال
در امر وزارت است کامیاب نمود رنجیده خاطر شدند و قطب الملک رتن چند
نام بقال را بدیوانی خود و خطاب راجه و منصب دو هزاری سرفراز ساخته در
تمام امور سلطنت وزارت مختار گردانید و او بدون گرفتن پیشکش معتد به برای
وزیر و خود تمشیت کارها نمی کرد میر جمله شکایت سادات و اراده فساد بعرض
پادشاه رسانیده پادشاه ناتجربه کار را عشریق بجز و ساوس و افکار میکردانید
اگرچه روز و شب در تدبیر دستگیر ساختن سادات میساختند اما بنا بر کثرت
جمعیت و صولت سادات حواس خود میباختند و نادر پادشاه سادات را
بنا بر عهد و پیمانیکه با ایشان داشت اطلاع از کیفیت حال میداد و بنا براین
امیر الامرا از جهت مزید تسلط صوبه داری دکن ضمیمه بخشیگری بدستور ذوالفقار
خان برای خود درخواست نمود پادشاه عطا فرمود امیر الامرا خواست که خود
در حضور باشد و داود خان پنی را نائب خود گرداند مرضی پادشاه بتلقین میر جمله
آن که خود بدکن برود و تا هیئت اجتماعی سادات از هم پاشد الحاصل از جهت
برهم زنی میر جمله معظم خان خانخانان و خاندوران صمصام الدوله فیما بین دو ولی
بطول کشید و صحبتهای هنیزه بنهایت تلخی و شوری گرائید تا بحدی که هر دو برادر
ترک آمد و رفت دربار نمودند و نگاهداشت سوار و پیاده را خود سری
نمودند بعد از آن والده پادشاه بخانه قطب الملک آمده او را مطمئن ساخت و
قرار چنان یافت که اول در قلعه بند و بست سادات شود بعد هر دو برادر
بجا بیایند حسب الاقرار بند و بست سادات شد و جابجا مردم هر دو برادر نشستند
هر دو برادر بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات خود خواستند و شکوه سوء
ظن پادشاه بمیان آورده و شمشیر از کمر وا کرده پیش پادشاه گذاشته عرض کردند

که اگر در خاطر مبارک از طرف ما فدویان بگفتهٔ غمازان وسواس راه یافته ما اینجا
حاضرایم بفرمایند که ما را بقتل رسانند یا بی منصب ساخته روانهٔ کعبه نمایند
اما به گفتهٔ درهم اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جان و مال بندگان
جانفشان خود گردیدن از طریق پادشاهان حق شناس بعید است آخر برای
دفع فتنه و فساد و بنای مصالحت بر آن قرار یافت که میرجمله و امیرالامرا هر دو
در حضور نباشند از این جهت صوبه داری دکن از عزل نواب مستطاب امیرالامرا
حسین علی خان مشروط بآنکه عزل و نصب کل خدمات دکن حتی قلعداری ها بدست
اختیار او باشد و صوبه داری عظیم آباد بمیرجمله مادهٔ فساد مقرر شد و هر دو حسب
الاقرار بتعلقهٔ خود ها روانه شدند و قول مشهور پادشاه مهر خاص طوعاً و کرهاً
بدست خود با میرالامرا سپرد تا برای مهر کردن بر فرامین بنام قلعداران و غیره
بکار آید و محتاج فرمان حضور نگردد و امیرالامرا وقت رخصت بالمواجهه عرض
نمود که اگر در غیبت من میرجمله بحضور رسد یا بتقلب الملک نوعدیگر سلوک
بعمل آید در عرض بیست روز بنده را رسیده دانند چون بمالوا رسید راجه
جیسنگه صوبه دار آنجا از سر راه کناره گزیده ملاقات واقع نشد امیرالامرا بحضور
نوشت که این حرکت او اگر بر طبق اشارهٔ حضور نیست حکم شود که بنده از همین جا
برگردد والا فردا داود خان نیز همین مسلک پیش خواهد گرفت در جواب فرمان
رسید که در ازای قباحت نافهمی جیسنگه عزل و نصب او را باختیار شما گذاشتیم
و از داود خان وقوع چنین حرکت چه احتمال دارد احیاناً اگر یارای نامناسب
پیش آید روانهٔ حضور نمایند اما از بددلی و ناعاقبت اندیشی بوساطت افغانان در آن
مخفی بداود خان تحریص مخالفت نمود اگر چه در ابتدای سلطنت محمد فرخ سیر
واسطهٔ جان بخشی داود خان سادات شده بودند با آنکه امیرالامرا صوبه داری گجرات باو

از حضور بنامش مقرر کرد و او هنگام روانگی امیرالامرا بسوی دکن از گجرات بشتاب
رسیده تمکن گزید و پیش از رسیدن او گنگاجی مرهته شهر برهانپور را محاصره کرده
با ظفر محمد خان مصاف آرا می گردید و از ظفر محمد خان مکرر ترددات نمایان بظهور
میرسید و بعد ازین که داود خان از گجرات حسب فرمان حضور وارد نواح
برهانپور شد مرهته مذکور طریق فرار پیش گرفت و چون امیرالامرا از نربدا
عبور کرد داود خان که پیش ازآن شقه های دستخط خاص پادشاه بمضمون
میر جمله معظم خان و صمصام الدوله در باب تحریص و ترغیب بر مخالفت
امیرالامرا باو رسیده بود در سلسله موافقت گسیخته خیال دیگر بخاطر خود راه داد
و با وصف رسیدن امیرالامرا به پنج شش کروهی بلده به بی اعتنایی تمام
اندرون شهر نشسته کوس جلادت میزد و نیماجی سندهیه از سرداران
عمده مرهته که در عهد بهادر شاه پادشاه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و جاگیر
سیر حاصل سرفرازی یافته در سلک بندهای پادشاهی منسلک گشته بود با
داود خان ساخته با چند مرهته های نامی دیگر از منصبداران تعینه دکن ظاهرا
بقصد ملازمت امیرالامرا و باطنا برای کمک داود خان قریب بلده اقامت
ورزیده منتظر وا بود و تماشای غالب مغلوب میشد و مردم شهر بمشاهده
این حال در فکر افتاده به شیخ نجم الدین که از اکابر شهر و از اعاظم علما بود و او را
اعتقادی باو داشت رجوع آوردند شیخ مذکور با چند مشایخ و ساکنان معتبر
شهر نزد داود خان رفت اعیان مذکور بحسن تقریر و تدبیر او را از شهر برآوردند
و او در بهادرپوره فرود آمد و منصبداران برهانپور مثل میر اعظم نایب دیوان
و قاسم علیخان بیوتات و علی یار خان بخشی و محمد انور الله خان گرد گرد باستقبال
امیرالامرا شتافتند و امیرالامرا بتاریخ چهاردهم شعبان بحشمت و شوکت تمام

داخل شهر شد و در فکر اصلاح داود خان افتاده پیغامهای مصالحت با داود مخلص
پیغامها آنکه در صورت توافق ملاقات لازم و در شق تخالف روانهٔ حضور باشد
که پای مزاحمت در میان نیست و آخر کار زبانی بسالت خان اعظم شاهی پیغامهای
موالات التیام و اقسام وعدهای جاگیر و خدمات بمبالغهٔ تمام فرستاد و داود خان
نشنید و پای جهالت افشرده کار بپرخاش رسانید امیرالامرا چار و ناچار دهم رمضان
المبارک سنه یکهزار و یکصد و هفت هجری در عین شدت بارش بقصد حرب داود خان
از شهر برآمد و یازدهم رمضان در ظاهر آن شهر آتش جدال و قتال ملتهب گشت و
جنگ صعب بمیان آمد و بسیاری از ناموران جانبین مثل رستم خان کرجی و سپاهیان
که سلطان نظر نام داشت از جانب امیرالامرا و از طرف داود خان هیرامن بکسیر
که نائب مناب و مدار المهام او بود بقتل رسیدند عاقبت کار داود خان از گولی
بندوق و ضرب چند تیر بپاداش حق ناشناسی ولی احسان خود مقتول گردید
و گویند او لاولد از جهان رفت بعده امیرالامرا سه روز بیرون شهر دایره نموده
پانزدهم رمضان داخل شهر شد و دیوانی برهانپور بطالب علیخان مختاری مقرر
فرمود و نجابت خان را نزد خود طلبیده سید اسد الله خان را نایب [illegible] علیخان
بخجسته بنیاد روانه نمود و صوبه داری برهانپور به برادر خود سیف الدین علیخان ارزانی
داشت و خود در اوایل ماه ذیحجه رایت عزیمت بصوب خجسته بنیاد برافراشت
و راجه محکم سنگه را مدار المهام امور خود ساخت و مبارز خان عماد الملک که
برای ملاقات از حیدرآباد آمده بود بحسن سلوک پیش آمده رخصت انصراف متعلقهٔ
او ارزانی داشت چنانچه سابق در احوال مبارز خان مرقوم قلم وقایع رقم گردیده
و خافی خان نوشته که چون خبر جنگ و کشته شدن داود خان بعرض پادشاه
محمد فرخ سیر رسید اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گردید و بقطب الملک فرمود که

که چنان سردار نامی با وقار را بیجا کشتند قطب الملک عرض نمود که اگر برادرم
در دست آن افغان کشته میشد باعث خوشنودی مرضی مبارک و بجا بود و صاحب
مآثر الامرا بتقید قلم آورده که بعد ازین فتح رعب افزا امیرالامرا در خجسته بنیاد
اقامت ورزیده فوجی بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشی به تنبیه کهندو دابار سیناپتی
راجه ساهو که در خاندیس قلعچه‌ها احداث کرده تهانه‌ها قایم می‌نمود و باخذ چوتهه
شورش آرای آن ضلع بود و قافله‌ها بابت راج میبردند مامور فرمود و در پرگنه تهانیر
کارزار بسبب آن آمد مرهته‌ها باندک زد و خورد موافق ضابطه خود هزیمت برگزیدند
ذوالفقار بیگ غافل از مکر آن گروه بتعاقب آنها شتافت بیکبار ناگاه آن تیغ
کاران بهیئت مجموعی برگشتند ذوالفقار بیگ از فرط تهور کشته گشت و باقی
فوج یغمائی شد بعد از آن هر چند سیف الدین خان و راجه محکم سنگه بمالش آن
گروه شقاوت پژوه تعین شدند و تا بندر سورت شتافتند و محکم سنگه تا ستاره
که مسکن ساهو بود دقیقه از تخریب و غارت فرو نگذاشت اما جبر این کسر و تلافی
شکست موافق صولت و شکوه امیرالامرا صورت نه بست و بجهت آنکه پادشاه
بتحریک و اغوای دولت براندازان خودغرض بدستور داودخان در باب
مخالفت امیرالامرا بسرداران جنوبی دکن حتی راجه ساهو بهولسله که بزور و تحکم
راجه دکن گشته بایما و صراحت کوتاهی نمی‌کرد و قطب الملک بعد روانگی امیرالامرا
بدکن بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد
و پادشاه به کنکایش اعتقادخان کشمیری که همراز و دمساز گشته بود در فکر قلع و قمع
سادات افتاده و در دهلی با قطب الملک هر روز صحبت تازه و نزاع برمی‌انگیخت
و هر ساعت صدای تکبیر و تکش بگوشها میرسید علاوه اینکه میرجمله که بعلاقه صوبه‌داری
به پتنه رفته بود بسبب فساد بعضی متمردان آنجا عمل و دخل او در جاگیرهای

سیر حاصل آن صوبه نشد و با وجود نگاهداشتن سپاه بسیار و صرف نمودن مبلغ
کلی از سرکار پادشاه وجود تسلط بر آنها نیافت و بر رعایا و سکنه پتنه از دست
مغلیه از بیست امیر سید تنگ آمده به آرزوی تقرب حضور صوبه عظیم آباد به سید بلند خان
مقرر کرده جریده در دو سه سوار از سپاه خود شده بطریق یلغار مسافت یک و نیم ماه را
در چهارده پانزده روز نوردیده در دو شنبه منزل اکبرآباد رسید و از آنجا بر کشتی سوار
شده وقت شب خفیه خود را بر در قلعه دارالخلافه رسانید هر چند که پادشاه او را
وقت ملازمت رو نداد و تشنیع از جهت خرابی ملک پتنه و بی حکم آمدن بحضور
نمود و میر جمله نیز منفعل گشته نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار خواست که
عفو جرایم خود نماید اما بزبان زد خاص و عام گردید که پادشاه میر جمله را جهت تدبیر
نمودن قطب الملک فرموده است و در همان ایام باشاره پادشاه یا بسبب اتفاق
هشت هزار منصبدار که برطرف شده بودند فراهم آمده بخانه محمد امین خان بخشی
و خاندوران نائب میرالامرا و میر جمله رفته در خواست تنخواه خود نمودند و گفتگوی
این فساد و هجوم مغلیه که زره و بکتر پوش شده محاصره خانهای امرای مذکور
کرده بودند بطول انجامید و خیال مشتهر گردید که مغلیه باشاره بخشیان قصد آن دارند
که وقت قابو میخواهند رفیق پادشاه شده بهیئت مجموعی بخانه قطب الملک
بدستاویز طلب خود آمده یورش و شورش نمایند قطب الملک از استماع
چنین اخبار در فکر فراهم آوردن فوج متفرق خود و نگاهداشتن جمعیت تازه
گشت و سید غیرت خان خویش سید عبدالله خان که در آن روزها فوجدار
نارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر که تازه از باره رسیده بودند
خود را برسانید و هر روز تا پنج روز فوج مغلیه سوار شده در راستهای
بازار مستعد کارزار میشدند و از جانب دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت

کمر بسته تا شام بر فیلان و اسپان برای مدافعه آماده می گشتند و میر جمله بمعاینه این
حال سراسیمه گشته سر کلاه تدبیر از دست داده بخانهٔ محمد امین خان آمده پناه گرفته
و از هر طرف نشانهٔ تیر ملامت گردید آخر کار چارهٔ کار درین دانست که پادشاه
او را برای دفع فتنه و فساد و تسلی خاطر قطب الملک معزول و کم منصب
از صوبه داری عظیم آباد تغییر ساخته تعینات صوبهٔ پنجاب نماید و همچنین کردند
سربلند خان را صوبه داری عظیم آباد عطا نمودند و واقعه طلبان فتنه جو شهرت
دادند که پادشاه میر جمله را مصلحتاً بصوبه پنجاب فرستاده در فکر طلبیدن و
دستگیر کردن قطب الملک هست گویند در ایامیکه بیماری مرض سفر آخرت
اسد خان بطول کشید روزی فرخ سیر پادشاه بزبانی یکی از محرمان خاص
که او را برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام داد که ما قدر شما ندانستیم و نسبت
بخاندان آن دستور العمل سلطنت آنچه نبایست بعمل آوردیم و ندامت آن
کشیدیم لیکن چه سود الحال از شما مصلحت سلوک با سادات میخواهیم در جواب گفت
این غلطی که از شما بر خلاف رویه جد و آبای شما بظهور آمده بمقتضای تقدیر الهی بود
میدانم که چنانکه وزارت از خاندان ما رفت سلطنت تیموریه هم خلل پذیر گشت
شد آنچه شد الحال که زمام اختیار سلطنت خود بدست سادات باز داده اند
صلاح دولت درین است که تا مقدور با آنها به سلوک پیش آیند و کار را بجا
نرسانند که روز بروز مادهٔ فساد و عناد زیاده آماده گردد و سر رشتهٔ اختیار
از دست رود — چو در طاس رخشنده افتاد مور، رهاننده را چاره باید نمود
و شهرت دستگیر ساختن قطب الملک چنان زبان زد خاص و عام شده بود
که هرگاه پادشاه برای شکار بیرون می آمد خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر می شد
که پادشاه بمنصوبهٔ دستگیر ساختن قطب الملک این حرکت کرده است این

جهت قطب الملک متوهم شده نگهداشت سپاه نمود و سوای سادات و
متوطنان وطن خود دیگران را کمتر نگاه میداشت الحاصل قطب الملک تنگ
آمده با میرالامرا نوشت که کار از دست رفته است پیش از آنکه چشم زخمی
بآبرو و جان برسد خود را باید رسانید امیرالامرا لاعلاج گشته از دشمن خانه
اندیشیده بدشمن بیگانه ساخته با مرهته ها موافقت نمود و در سنه ۱۱۳۰ یکهزار و
یکصد و سی هجری معرفت شنکراجی ملهار و محمد انور خان برهانپوری مصالحه با
راجه ساهو بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و ترک تعرض بشوارع و ظلم و سرقه
و نگهداشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم دکن قرار داده اسناد چوتهه و سردیسمکهی
شش صوبه دکن بمهر خود با تنخواه کوکن و غیره که راج قدیمش میپنداشتند حواله
نمود و کمایشداران او را همه جا شریک و دخیل ساخت از آنروز ضبط پادشاهی
از میان برخاست و غلبه غنیم لئیم خیره تر شد و روز بروز قوت آنها افزون تر
گردید و شوکت اسلامیان بضعف گرائید اگرچه عامیان ظاهربین داغ این بدنامی
بر ناصیه حال امیرالامرا می نهند اما محققان انصاف گزین در می یابند که منشاء
وبال این کارها بیرون تدارکیست چون مصالحه و ایفای عهد و پیمان با مرهته
و ناخوشیهای پادشاه با قطب الملک که داعی بر مصالحت مذکور و اشتهار
امیرالامرا بصوب هندوستان بود شیوع یافت و در زبان زد خاص و عام گشت
پادشاه بخیال محال برای سد راه امیرالامرا محمد امین خان بهادر را به بهانه
بندوبست مالوا که سر راه دکن است مرخص ساخت و پس از آن بوساطت
اعتقاد خان چاندکی میان شاه و وزیر صورت موافقت بمیان آمد و پادشاه
اخلاص خان را که با هردو برادر اخلاصمند گفته میشد باخلاص مزاج حسین علیخان
و باز داشتن از عزیمت حضور مرخص فرمود امیرالامرا که تصمیم عزیمت کرده بود

باستماع خبر موافقت توقف ورزیده انتظار خبر ثانی می کشید که باز خبر مخالفت مسموع
گردید و در هر هفته و ماه حرکاتیکه از جانبین بوقوع می آمد مجدداً باعث مخالفت
میشد مفصل در تاریخ خافی خان مرقوم است ذکر آن درین مقام موجب اطناب.
القصه بنابر تلون مزاج پادشاه که بر قول و موافقت او اعتماد نمانده بود امیرالامرا
غره محرم سنه هزار و صد و سی و یک با فوج دکن و جمعیت مرهته فی سوار
هشت آنه یومیه مقرر کرده بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد نهضت نمود
و معین الدین نام مجهول الحال را به پسری شاهزاده اکبر برداشته از راه اظهار
فدویت و دولتخواهی بحضور عرضداشت فرستاده که در قلعه راجه ساهو
لفنا و برداشته بود دستگیر کرده نزد خود داشته ام و در امثال این امور احتیاط
صلاح دولت دانسته خود او را بحضور می آرم اواخر ماه ربیع الاول در حوالی دار الخلافه
جانب لاث فیروزشاه دائر نموده خلاف ضابطه حضور نوبت نواخته داخل
خیمه شد و مکرر بآواز بلند گفت که من از نوکری پادشاه خود را بیرون کرده ام
و به پادشاه پیغام داد که تا بند و بست قلعه باختیار ما نباشد وسواس و اندیشه مانع
رسیدن بملازمت هست پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیرالامرا سپرد
و بعد بند و بست قلعه امیرالامرا پنجم ربیع الاخری بملازمت پادشاه رسید بعد
گذارش گله ها مشمول نوازش و مرحمتها گردیده و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن
شاهزاده عالی وارا دو ملاقات ثانی سوار شده بشهر درآمده در مکان مشهور بباره دری
که نزدیک قلعه ارک بود ورود نمود و قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگه بدستور
روز اول به بند و بست قلعه شتافتند و کلید قلعه بدست آورده احدی را در آنجا
نگذاشتند سید عبدالله خان نزد پادشاه هوش باخته باتفاق اجیت سنگه
رفته زبان شکوه کشاده تکلیف شاقه نمود چنانچه گفت بازای نزد و جانفشانیها

که در ترکا سبب جدّ شما و خدمت شما از ما فدویان بمعرض ظهور آمد سوای سوء ظن و فکر دیگر چه
که در حق ما جان نثاران بخاطر اقدس راه می یابد مشاهده نموده ایم و فرامین حضرت
که مشعر بعدم دخل و قتل ما بندگان بی تقصیر بنام داود خان افغان و دیگر سرکشان
و سرکشان و صاحب مداران دکن صدور یافته در دست داریم و در نتیجه که بید عهدی
بغایت رسیده و وسواس و هراس بی نهایت پیرامون حال ما گشته وقتی خاطر ما
مطمئن خواهد شد که اختیار کل خدمات حضور بلا قید بما تعلق گیرد پادشاه خرد دشمن
برای دفع الوقت وعده جشن پیش آورد و گفتگوی درشت بی مزه بطول انجامید
پادشاه برآشفته و تحمل را کار نفرموده اول اعتقاد خان را که مادهٔ آخر فساد او بود
و بعد قطب الملک را مخاطب ساخته دو سه کلمه عتاب آمیز بر زبان آورد قمرالدین خان
خواست که بعلت فریبی در اصلاح زند سید عبدالله خان او را دشنام داده از قلعه بدر
راند و پادشاه از مشاهده برگشتگی ایام خود را بمحل رسانید و درین بین ظلمت شب
آفاق را در گرفت و ابواب تردد بر روی مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید
و سید عبدالله خان و راجه اجیت سنگه با اعیان خویش در اندیشهٔ آنکه شب حامله تا
فردا چه زاید جابجا باحتیاطی که بایست بسر بردند و سرداران مرهته بفکر آنکه صبح چون نمایان
هنگامه دار و گیر بلند گردد دست غارت بمال و عیال مردم دراز کنند مستعد شده
تمام شب ایستادند و مردم شهر را آگهی نشد که شب در قلعه چه واقعه دست داد چون
صبح دمید و قتل قطب الملک شهرت یافت افواج پادشاهی از هر جانب خواستند
که بر سر امیرالامرا هجوم آرند و اعتقاد خان و بعضی امرا اطراف بازار سعدالله خان
خواستند که بقصد مقابله با امیرالامرا سوار شوند از شهرت سواری آنها و پیدا شدن
نشانهای محمد امین خان حسن بهادر که از راه زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت
امیرالامرا از خانه برآمده بود و فوج مرهته بی آنکه مقابله رو دهد بجبر و آنکه چهار دو پانزده

هزار نوکران خاندوران مشهور بکمبل پوش چند تیر طرف آنها انداختند مغلوب هراس
گشته ره نورد طریق فرار گشتند دریچه های بازار و تماشائیان بیکار و مغلان بی ننگ
خبردار گشته تیغها از هر طرف آخته دست بازو را گشتن و تاراج نمودن آن جماعت
بر فرجام کشادند قریب هزار و پانصد سوار و پیاده را با دو سه سردار علف تیغ بیدریغ
نموده بسیاری را زخمی کرده غنیمت فراوان از نیزه آفتاب گیری ماو یانها و همیانهای
زر سرخ و سفید که در کمر آنها بود بدست آورده و از انکه خبر کشته شدن سید عبدالله
خان در هر محله و کوچه و بازار زبان زد عام شده بود غازی الدین خان غالب جنگ و
سادات خان خسر پادشاه مع پسر و اعتقاد خان باتفاق سید صلابت خان و
میر مشرف و منوهر هزاری با دو سه هزار مردم احشام طرف بازار سعدالله خان
معرکه آرا گشتند ازین هنگامه و انتشار خبر قتل قطب الملک خلل در استقلال اکثر
نوکران عمده سادات راه یافت و چهار پنجهزار سوار که اطراف باره دری بودند
در فکر انتشار و فرار افتادند که اعتماد الدوله با جمعیت خود با امیر الامرا پیوست
استقامت تجدید یافتند و نواب عالی جناب و خاندوران بنظر دوربین فایده
در حرکت ندانسته از خانهای خود بر نیامدند از استماع اینچنین اخبار وحشت آثار
امیر الامرا نظر باینکه "تاخیر درین وقت موجب آفت است قابوی وقت را از دست
دادن باعث ندامت" به قطب الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است زود
از میان باید برداشت لاچار که چاره وقت بجز مقید کردن پادشاه نبود قطب الملک
نهم ربیع الآخر سنه ۱۱۳۱ احدی و ثلاثین و مائة و الف بقصد مقید کردن پادشاه
بدربار آمده هرچند خواست که پادشاه را با فسون و افسانه از محل برآورد بر نیامد
و کنیزان حبشی و ترکی مستعد پیکار شدند آخر الامر افغانان و چیله ها به پشت گرمی
نجم الدین علی خان و غیره بمحل درآمدند و پادشاه را جسته یافتند لاچار شده

چند زنان محل را تعذیب نمودند تا آنکه نشان دادند که در فلان گوشهٔ محل پنهان شده است
به بیچرمتی تمام کشیده برآوردند و در محبسی که بالای ترپولیه اندرون قلعه تاریک تر از
گور بود و در آنجا جز آفتابه و صراحی آب چیزی دیگر نبود مقید گردانیدند و درین وقت
آنچه از بیحرمتی زنان و تاراجی زیورشان بمعرض وقوع آمد ناگفتن اولی و بعد مقید کردن
میل در چشم او کشیده رفیع الدرجات ابن رفیع الشان ابن شاه عالم را از قید برآورده
و بسبب شورش عام و غلبهٔ ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت
شایان جلوس بتخت نیافته بهمان لباس که در بدن داشت مالهٔ مروارید در گردن
انداخته بر تخت نشانیدند و از صدای نقارهٔ جلوس او آشوبی که در شهر پا شده
بود فرونشست و تاریخ حبس فرخ سیر و جلوس رفیع الدرجات بعضی مورخان
فاعتبروا یا اولی الابصار یافته اند پس نواب عالی جناب را که از نیرنگی
اوضاع زمانه ترک آمد و رفت دربار داشت از فوجداری سنبهل مراد آباد معزول
و مبارز الملک سربلند خان را که پیش از حبس فرخ سیر کابل رخصت شده با نزدیک گرو
شهر انتظار انجام مخالفت پادشاه و وزیر میکشید باز در حضور طلب داشته و خلعت
استقلال داده مرخص ساختند و فوجداری سنبهل مراد آباد بنام زین الدین خان
برادر خود و نواب عالی جناب را بصوبهٔ مالوا مقرر فرمودند و سنکراجی ملهار را
که در عهد عالمگیر پادشاه بشرف ملازمت رسیده بود بلند پایه ساخته زمام رتق و
فتق مهمات دکن بدست او داده روانه کردند اگرچه عالم علی خان برادرزادهٔ
حقیقی حسین علی خان رئیس دکن بسبیل نیابت بود اما مدار المهام دکن سنکراجی
ملهار شد و محمد انور خان را بصوبه داری برهانپور سرفراز ساخته همراه سنکراجی ملهار
باتفاق بالاجی بسوناته مرخص فرمود و سنکراجی ملهار بدکن آمده بضبط و نسق
پرداخته و کشن را و را نزد سید عالم علی خان گذاشته خود نزد راجه ساهو رفته شرط

چند بمیان آورده بخجسته بنیاد معاودت نمود و محمد انور خان اول برای ملازمت
عالم علیخان بخجسته بنیاد رفت بعد مرخص گشته به برهانپور آمد الغرض سادات
بعد اجلاس رفیع الدرجات بعزل و نصب خدمات و پیش آوردن متوسلان خود
و برانداختن مخالفان بقدر امکان تقصیر نکردند و فرخ سیر را که بصارت چشمش از
کشیدن میل بالکل زایل نشده بود بعد چند روز که حسب ریاست دستگیر حالش بود
بر آن آورد که گاهی بسادات عذر حرکات گذشته گفته فرستاده پیغام تخت
نشانیدن و امور سلطنت بآن برادر مفوض ساختن میداد و گاه عبد الله خان
افغان که بنگاهبانی مقرر بود بتملق پیش آمده بتطمیع منصب هفت هزاری و
جاگیر سیر حاصل نموده کنکاش برآوردن خود و رسانیدن نزد راجه مهاراج جی سنگه
سوالی میکرد و او بسادات از همین اطلاع میداد ناچار برهنمونی بعضی همدمان
رهائی از قید حیات دادند اول دو بار مسموم ساختند چون اثری نبخشید آخر کار
بعد زهر دادن تسمه کشیده فارغ البال از افکار این سپنجی سرا ساخته و بعد از دو روز دو پهر
به تغسیل و تکفین پرداخته تابوت او بمقبره همایون پادشاه روانه کردند و دلاور خان
بخشی امیر الامرا و سید علیخان برادر بخشی قطب الملک را همراه تابوت تعیین
نمودند و سه هزار مرد و زن خصوصاً لچه های شهر و فقرا که از و فیض یافته بودند گریه
و نفرین کنان پا برهنه با گریبانهای چاک خاک بر سر کرده پیش پیش تابوت
میرفتند و بر پالکی و اسپان سواری همراهیان تابوت سنگ باران میکردند
و نان و زر و سیم که به فقرا میدادند نمی گرفتند روز سوم از لچه های گدا پیشه
جمعی بر سر چبوتره که پادشاه مقتول را غسل داده بودند فراهم آمده طعام بسیار
پخته بفقرا تقسیم کرده شب را بخواندن مولود و احیا نمودند اگر چه سادات
میتوانستند روزی که دستگیر کردند بقتل رسانند اما چون آن پادشاه بنیمونی

بعضی مردم خبیث طینت چند اشخاص مظلوم را تسمه کشیده و برادرانرا مکحول و اکثر
نیکنامانرا مقتول گردانید با قتضای عدالت منتقم حقیقی بپاداش آن رسید و این
بدنامی عاید حال سادات گردید رفیع الدرجات که در سلطنت بجز نام نداشت
در ایام قید بمرض دق مبتلا شده بود و بعد رسیدن به سلطنت لوازم احتیاط
مزاج را از دست و فراوان غم و الم از جهت بی دخل بودن در امور سلطنت
که ممد مرض مذکور است بمزاج خود دخل داد و بعد سه ماه و چند روز برحمت
حق پیوست بعد از ان مطابق وصیتش برادر بزرگ او رفیع الدوله را روز شنبه
بیستم ماه رجب سنه ۱۱۳۱ یکهزار و یکصد و سی و یک هجری بر سریر سلطنت جا
دادند و به شاهجهان ثانی ملقب کردند و هنوز دو ماهی نگذشته بود که نیکوسیر
پسر پادشاهزاده محمد اکبر که در قلعه اکبرآباد مقید بود بدلالت عبد السلام الملقب
بمصطفی خان و اتفاق احشام آن قلعه علم خروج برافراشت امیر الامرا بکمال
استعجال رسیده در محاصره سه ماه و چند روز بسازش هزاریهای احشام
آن قلعه مفتوح ساخت و نیکوسیر را مع برادرزاده اش هفتم رمضان سنه الیه
دستگیر کرده برای حبس بقلعه سلیم گڈه فرستاد ناگاه فتنه دیگر گل کرد جی سنگه
سوائی طبل مخالفت کوفت و قطب الملک در رکاب شاهجهان ثانی برای
دفع فساد جی سنگه بفتح پور سیکری رسید و امیر الامرا نیز با و ملحق گردید و مصالحه با
جی سنگه صورت وقوع یافت و شاهجهان ثانی نیز بعد سه ماه و چند روز بمرض
اسهال درگذشت ناگزیر روشن اختر بن جهان شاه بن شاه عالم را از دار الخلافه
طلبیده پانزدهم ذی قعده سنه ۱۱۳۱ احدی و ثلاثین و مائة والف بر اورنگ
فرمانروائی اجلاس دادند و به محمد شاه ملقب ساختند بنابر هنگامه چیله رام
امیر الامرا با پادشاه و قطب الملک از شاهجهان آباد کره معاودت نمودند تا انفصال قضیه

اقامت آنجا ناگزیر افتاد و چون برادرزاده چهبیله رام المخاطب بگرده بهادر
صوبه دار الهآباد بعد فوت خال خود طریق استکبار و سرکشی پیمود حیدر قلی خان با محمد خان
بنگش بتنبیه او متعین گشت و بوساطت راجه رتن چند صورت آشتی و مصالحت رو نمود

رسیدن نواب مغفرت مآب بدار الخلافه شاهجهان آباد و دیگر سوانح آن ایام

پیش ازین رقمزده کلک بیان شد هنگامیکه صوبه داری دکن ضمیمه میر بخشیگری بنام
امیر الامرا قرار گرفت و فرمان طلب بنام نواب عالی جناب شرف صدور یافت
آنجناب مظفر محمد خان را بحکومت برهانپور مأمور نموده روانه دار الخلافه گردیدند
چون از امیر الامرا که آخر جمادی الاولی سنه ۱۱۲۷ هزار و صد و بیست و هفت
هجری بصوب دکن راهی شده بود بفاصله دو کروهی اتفاق مرور افتاد امیر الامرا
تکلیف ملاقات نمود آن عالی جناب بپاس مرضی پادشاه و عار عزل و نصب
قبول ننموده کوچ بکوچ بدار الخلافت رسیده احراز سعادت ملازمت پادشاه
کرد و بعنایت خلعت خاصه با چارقب و کلمات عنایت تکیه بر چار بالش عزت
زده و قطب الملک برادر امیر الامرا بخانه نواب عالی جناب آمده کلمات بندگی
خواهی مبالغه بر زبان آورد که وزارت فی الحقیقت از شماست بصوبه داریها
چه رسد برای رفع بعضی مفاسد روانگی امیر الامرا بدکن ضرور افتاده حالا هم صوبه
که خواهند حاضر است چون نواب عالیجناب صحبت نفاق پادشاه و وزیر
معاینه نمود روز بروز فیمابین فتنه و فساد می افزود باقتضای صلاح وقت
فوجداری سنبهل مرادآباد با بعضی محالات دیگر برگزید و بتقریب سیر و شکار
از حضور مرخص گشته و در سنه ۱۱۳۱ یکهزار و یکصد و سی و یک هجری هرگاه امیر الامرا
سید حسین علیخان که مفصل احوال خان مذکور علیحده نگاشته کلک بیان گردیده
بر طبق ارقام و ابرام قطب الملک و حرکات ناپسندیده فرخ سیر تعیین

خانه اندیشیده با دشمن بیگانه در ساخت و به راجه ساهو سنبهر و بالاجی اسناد چوتهه
شش صوبهٔ دکن بمهر خود حواله نمودند و کمایشداران او را همه جا دخیل کرده خود
را از دکن بدار الخلافت رسانیده و بحبس پادشاه پرداخته رفیع الدرجات را
بر تخت نشانیدند سادات آن عالی جناب را که در آن وقت بحضور بود از نظر پادشاه
زمانهٔ سراسر نیرنگ ترکتاز آمد و رفت دربار داشتند از فوجداری سنبهل مراد آباد
معزول نموده بصوبه داری مالوا منصوب ساختند چون نواب عالی جناب
رنگ مجلس حضور نوعی دیگر دید بتقریب صوبه داری مالوا خود را کناره کشیده
در مالوا به بند و بست واقعی پرداخت و در سنه ۱۱۳۲ یکهزار و یکصد و سی و دو هجری
بنگاهداشت سوار و پیاده همت عالی گماشت هنوز هفت هشت ماه نگذشته
بود که دغدغه از جانب آن عالی جناب بخاطر حسین علی خان جا نمود و در فکر
آن شد که خود را ازین دغدغه فارغ البال سازد و در تثبیت امور سلطنت
بی اندیشه پردازد لهذا شروع بعزل و نصب تعلقداران نموده وابستگان خود را
منصوب میکرد و تعلقداران قدیم را معزول میساخت چنانچه مرحمت خان قلعه دار
و فوجدار ماندو و دهار را موقوف نموده خواجم قلی خان را که بیگلر بیگی خاندیس بود
مأمور فرمود چون خواجم قلی خان نزدیک آن قلعه رسید مرحمت خان بنده
انقلاب و گردش سلطنت در تسلیم قلعه تعلل ورزید سادات ازین خبر بهم
بر آمدند و وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده بنواب عالیجناب ترقیم نمودند
که منصوب را دخیل باید کرد نواب عالی جناب بپاس خاطر سادات بد اجتناب
بعمل آورده مرحمت خان را که رابطهٔ اخلاص بآن عالی جناب داشت و روی
رفتن حضور او را نمانده بود نزد خود طلبیده باعزاز تمام نگاهداشت و بساط
ملاطفت گسترد چون سرسال زمینداران مفسده پیشه صوبه مالوا سر بفساد بر داشته بقصد

قلعه وانکڈه شده بود واحکام برای تسخیر آن قلعه بنام آن عالی جناب حضور
شرف نفاذ یافت نواب مستطاب مرحمت خان را با فوج شایسته بتسخیر آن
قلعه نامزد فرمود خان مشار الیه بجناح استعجال روانه شده و بزود نمایان آن
قلعه را مسخر ساخته و کوس حسن خدمت نواخته چون این حسن خدمت نیز شفیع
جرایمش نزد سادات نگردید نواب عالی جناب در بارهٔ او مراعات بزرگانه مقرر
داشته بند و بست صوبه اکبرآباد و مالوه باو مفوض نمود از نظم و نسق و تنبیه مفسدان
قرار واقعی پرداخته چند موضع سرکشان چند پری را که مقر مفسدان بود بتاخت
آورد و فتنه جویان کیفیت فراهم آوردن جمعیت زیاده و تاخت بعضی دیهات
بمسامع سادات رسانیدند تا حسین علیخان بآن عالی جناب نوشت که ما میخواهیم
جهت بند و بست صوبجات دکن و اطراف آن صوبه بالوا مقر خود کردانیم
از چهار صوبه اکبرآباد و الهآباد و برهانپور و ملتان هر جا که خواهند بنام آن امارت
پناه مقرر نمائیم غافل از اینکه چون کارکنان کارگاه تقدیر جهت اعانت و
پایداری برگزیده خویش اسباب ریاست و کامکاری سامان دهند سنگ اندازی
بیدست و پایان عالم بیخبری ضرری نرساند و در سرانجام امری که بشیر غیب
دست حمایت برآورده در پیش بردن کارهای خارج از قیاس دلدهی نماید
از کمند حیله و تدبیر چه آید بنای دولتی که بهوشیاری حکمت بالغه اساس گرفته
است از تند باد حوادث دوران مصئون و نهال آفتابی که بآبیاری قدرت
کامله سر کشیده از خزان حرمان مامون میباشد الحاصل نواب عالی جناب زیر بار
خرج سپاه بود و محصول فصل ربیع که عظیم ترین محاصل آن ملک است از دست
میرفت و سید دلاور خان که بعد تسخیر بوندی با فوج خود در رفاقت راجه
بهیم سنگه و راجه گج سنگه در کوته سکونت داشت و باشارهٔ حسین علی خان انه باجی حضور

حرکت نموده بود مخاطرات عظیم بخاطر اقدس نواب عالی راه یافت کاهی چنان بخیال
میگذشت که متعلقان را در قلعه مستحکم گذاشته با راجه جی سنگه بسازد و علانیه علم
مخالفت سادات برافرازد چنانچه مغل علی خان را نزد راجه جی سنگه فرستاد و از مافی
الضمیر خود آگهی داد و راجه مذکور جوابیکه اطمینان بخش خاطر باشد نداد و کاهی چنین
که بدکن باید شتافت بجهت اینکه مبارز خان ناظم حیدرآباد از معتمدان خود
محمد علی نام را فرستاده پیغام داده بود که اگر بدکن تشریف فرما شوند بانتقام
خون پادشاه بکمر رفاقت بسته حاضر میشوم و چندرسین پسر مهاجادو نیز
عرضی بمضمون طلب نوشته بود و مرتضی محمد غیاث خان که از خیر سگالان نواب
بود بدین امر میلان داشت آخر الامر شق ثانی ترجیح یافت و شیخ ابوالخیر خان را
نزد مرحمت خان که در بوپاله بود فرستاده طلب نمود بعد لحوق گشتن او در منزل
کاتیا با چهار هزار سوار جرار و سرداران نامدار مثل دلیر خان وغیره نواب عالیجناب
وسط جمادی الثانی سنه ۱۱۳۲ یکهزار و یکصد و سی و دو هجری از نواح سرونج بشهرت
قصد حضور و بندوبست آن ضلع برآمده تا منزل مشهور لسرایی بهتر متوجه
شده باز مراجعت بموضع کاتیا کرده از آنجا کوچ بکوچ بصوب دکن یلغار نمود
چون بخیبری و بخل انور الله خان در دادن تنخواه احشام دهزاریان و سدیولان
قلعه اسیر از سابق بسمع شریف رسیده بود خسرو نام چیله را نزد اسلام الله خان
و جهجل سدیوال و میارام وغیره روانه گردانید خسرو بحسن تدبیر هزاریان و مردم
احشام را تطمیع نموده بکلمه انقیاد درآورده مژده فتح قلعه بعرض رسانید بعد
عبور آن عالی جناب از نربده رستم بیگ خان فوجدار سرکار بیجاگر یعنی کهرگون
و فتح سنگه زمیندار کراتی احراز شرف ملازمت نمودند و بار دیگر نیز در آنجا
چیله مذکور و میر حفیظ الله خان نزد مستحفظان قلعه بعمل آمد آنها بشرط عهد وثیق

درست کرده آمدند و چون میدان پانهار فرودگاه لشکر فیروزی اثر شد هرایان و
سدهی والان و معتمدان احتشام باستقبال شتافتند و جمعی از دولتخواهان را برای تعویض
قلعه همراه بردند طالب خان قلعدار اسیر راضی به تسلیم نشده بمخالفت پیش آمد
مرحمت خان با چهار کس صاحب فهم چرب زبان از نواب عالی جناب رخصت گرفته
نزد طالب خان رفت و پیغام داد که من آمده ام تا کلمات خیرخواهی پیش شما اظهار
کنم طالب خان گفت مضایقه ندارد با یک کس بیاید و آنچه گفتنی باشد بگوید حشمت خان
از رفقای خود سید حبیب را همراه گرفته نزد قلعدار رفت و بکلمات ترغیب و
ترهیب طوعاً و کرهاً اورا به تسلیم قلعه راضی ساخت و به تسلی و دلاسای او پرداخت
الحاصل غره رجب سال مذکور قلعهٔ آسیر بتصرف اولیای دولت درآمد روز دیگر
نواب عالی جناب از پانڈهار کوچ کرده برظاهر بنوله نزول اجلال فرمود و طالبخان
مع متعلقان از قلعه بیرون آمد محمد انوار الله خان دیوان برهانپور که نیابت محمد انورخان
ناظم آنجا نیز داشت از استماع این خبر سراسیمه گشته شروع به بند و بست برج و باره
نمود و ابواب شهر بمنصبداران و نوکران خود سپرد و محمد انورخان ناظم برهانپور
که در خجسته بنیاد نزد عالم علی خان بود رخصت گرفته به یلغار مع راو رنبها نبالکر
جهت بند و بست در عرصهٔ دو روز و یک شب به برهانپور رسید و سیزدهم رجب
سال مذکور داخل بلده شده بمحافظت شهر کوشید از یاوری طالع نواب عالیجناب
اکثر اعیان شهر و راو رنبها نبالکر نیز بوساطت محمد غیاث خان با نواب مستطاب
بخفیه در موافقت زدند و از صرافان و تاجران و اهل حرفه شهر مجتمع گشته محمد انورخان
را سراسیمه کردند لاچار مصالحت پیش آمده شب چهاردهم ماه مذکور تسلیم شهر به اولیای
دولت نمود و سید زین الدین خان کوتوال شهر حسب الحکم نواب در شهر ندای امن
بلند گردانید و بامدادان محمد انورخان همراه انوار الله خان از شهر برآمده با دل پر بیم و

امید بسعادت ملازمت رسید نواب مستطاب لعل باغ را مضرب خیام ساخته بدلاسا
و تسلی سکنهٔ شهر پرداخت و بزبان مبارک علی رؤس الاشهاد فرمود که بدل جهد با محض
تخلیص خداوند نعمت است که بدست صاحب مداران آنچنان گرفتار که بی اذن
نمی توانند برای ادای نماز جمعه روند تا بدیگر امور چه رسد از سیر چشمی و بلند همتی نواب
عالی جناب حکایت می‌کنند که در آن اوان والدهٔ سیف الدین علیخان با جواهر
اموال فراوان وارد برهانپور شده بود نواب عالی جناب با وصف نبودن خزانه
در پیش بودن مهم عظیم چشم طمع نگشوده متعرض حال او اصلا نگردید بلکه بسلوک
بزرگانه پیش آمده محمد علی پسر آقا علی خان رومی را که داروغه توپخانه سیف الدین
علیخان بود بعطای خلعت نواخته و انواع نوا که برای اطفال سیف الدین علیخان
فرستاده و دو صد سوار بدرقهٔ راه داده تا کنار نربدا رسانید و بعد تسخیر برهانپور
عزل و نصب خدمات و تعلقات بعمل آورد چنانچه صوبه‌داری برهانپور را از عزل
انور الله خان به میر علی اکبر خان و بخشی گری آن بلده از معزولی محمد واسع خان
بمحتشم خان مقرر فرمود درین اثنا عوض خان بهادر صوبه‌دار برار که عمدهٔ نواب عالی
جناب باو منسوب بود بجمعیت یکهزار و سه صد سوار باتفاق حکیم محمد تقی اصفهانی
با جمعیت پانصد سوار ملحق گردید و منهیان اخبار بعرض رسانیدند که سید عالم علیخان
باتفاق سنکراجی ملهار و فوج نو نگهداشت از پیاده و سوار و امین خان صوبه‌دار
ماندو از خجسته بنیاد با ارادهٔ کارزار عزیمت این صوب نموده است نواب مستطاب
بعضی از قبایل بقلعهٔ ارک برهانپور و برخی در حویلی فدوی خان گذاشته جمعی دیگر
را مع اموال و اثقال بقلعهٔ آسیر روانه فرمود و از سواد لعل باغ کوچ نموده و از آب
تپتی گذشته شرقی زین آباد منزل نمود درین اثنا خبر رسید که سید دلاور علیخان
برفاقت سید شمشیر خان همزاده حسین علی خان و بابر خان سرود و دست محمد خان روهیله

و راجه بهیم سنگه و گج سنگه با جمعیت هفده هزار سوار جرار حسب ایمای حسین علی خان
بطریق تعاقب رسیده عبور نربدا می کنند نواب عالیجناب بعروهٔ توکل و استقامت
اعتصام نموده مهم سید دلاور علی خان را بر مهم عالم علی خان مقدم دانسته توپخانه
را همراه محمد غیاث خان و شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان پیشتر روانه کردانید
و خود نیز از عقب کوچ بکوچ راهی گردید چون در تعلقهٔ راج گراهی رسیدند فیمابین
هر دو لشکر فاصلهٔ دو کروه ماند فرود آمده پیغام مع الاستمالت مشعر بعدم ارتکاب
جدال و قتال بسید دلاور علی خان فرستاد اما سودی نداده چاره ناچار سیزدهم ماه
شعبان از سال مذکور بعزم پیکار بتسویهٔ صفوف پرداخت و چون معلوم آن عالیجناب
شد که سید دلاور علی خان توپخانه ترتیب داده پشت به قبله ایستاده است از
فیل سواری فرود آمده وضو کرده دوگانه استمداد گزارده مجدداً سوار شده سمت
دو کروه بسرعت طی کرده از عقب فوج مخالف قبله را پس پشت خود نموده نمودار شد
سید دلاور علی خان بتصور آنکه جمعیت نواب مستطاب بمقابله نپا ورده تشکیک کرده
در آنجا ایستاده ماند که ناگاه از نمودار شدن نواب عالیجناب متردد گشته نقل
تحویل توپخانه دشوار دیده بعضی از جمعیت خود توپخانه همانجا گذاشته متوجه جنگ
شد از یک طرف عوض خان و از طرف دیگر محمد غیاث خان هراول بازار کارزار گرم
ساختند در حملهٔ اول که عوض خان بهادر پای جلادت افشرده دلاوران بارهه افغانان
داد دلاوری دادند و راجپوتان از اسپان فرود آمده نبرد مستانه کردند و زین زد و
خورد رخ فیل عوض خان برگشت و اکثر لشکریان او فرار نموده خود را به بنگاه
رسانیدند عوض خان بهادر با وصف برگشتن فیل نشان تدبیر و استقامت از
دست نداده بمدافعه میکوشید و قادر خان روستائی با وصف مجروح شدن
و برگشتن فیل او و فرار همراهیانش بسیاری را به تیر اندازی هدف سهام خون

آشام خود می گردانید دلاور علی خان اجل رسیده بگمان آنکه با نواب عالی جناب زیاده از شش صد و هفتصد سوار و دو سه هزار پیاده نمانده با چهار پنج هزار سوار جرار فیل خود رانده مقابل فیل نواب عالی جناب رسید که ناگاه گولی بندوق بالای ابروی دلاور علی خان پوست مال گذشت و او را بیهوش ساخت فیلبان رخ فیل گردانیده بفراز پشته رسانید تا او را افاقتی از غشی رو داد بار دیگر چون نواب را نزدیک دید فیل بجانب نواب رانده که دفعةً گولی بندوق جزایر به تهیگاه دلاور علی خان رسید و کارش باتمام رسانید مرحمت خان فیل دلاور علی خان را گرفته رو بروی نواب عالی جناب آورد و حکم نواختن شادیانه شرف صدور یافت طرفه بهادری بهادران دلاور علی خان که با وصف کشته شدن سردار دست از جنگ برنمیداشتند و پانصد سوار راجپوت از اسپها فرود آمده بگونه یراق عرصهٔ نبرد گرم ساختند داد مردانگی دادند — القصه چهار هزار سوار و پیاده از لشکر سید دلاور علی خان بکار آمدند و از لشکر نواب عالی جناب سوای بخشی خان و تبریز خان از مردم نامی شربت مرگ نچشیدند و عوض خان بهادر و محمد غیاث خان و عزیز بیگ خان و قادرداد خان زخمها برداشته سلامت ماندند و نواب عالیجناب درآنجا اقامت ورزیده بتعاقب مفروران نپرداخت و برای مجروحان لشکر نالف جراح و سواری فراخور حال هرکس فرستاده تا دست از تندرستی به تیمار آنها نظر توجه گماشت و با وجود تکلیف نوکری چون هیچکس قبول نکرد ناچار هر یکرا زاد و راحله داده رخصت نمود و اهل اسلام را بتجهیز و تکفین کشتگان لشکر مخالف و راجه اندرسنگه را برای سوختن نعشهای راجپوتان مامور ساخت و از نبردگاه بیست و دوم شعبان کوچ کرده قریب بباغ جسونت فرود آمده بعطای اسپ و فیل و اضافه منصب و درماهه رفقای خود را بنواخت و از غنایم سوای توپخانه و فیلان در سرکار

نذر نموده و اجناس دیگر که پیش قیمت بود از تجارتگران خرید کرده بامرای خود عطا
نمود و اسپ هر سپاهی که درین جنگ بجرحی تلف رسید قیمتش بصاحب او موافق
ضابطهٔ سرکار خود یعنی فی راس کلان صد و پنجاه روپیه و کوچک صد روپیه مقرر شده
گردید و بموجب نوشتهٔ خافی خان دو سه هزار سوار از لشکر دلاور علی خان که بعد کشته
شدن او جان بسلامت بردن را غنیمت انگاشته بعد به خجسته بنیاد نزد سید عالم علی خان
راهی شده بودند بعضی از آن در آن اثنای راه وقتی بعالم علی خان پیوستند که با
جمعیت سی هزار سوار از خجسته بنیاد برآمده بکتل فرداپور رسیده و فوج مرهته
با منصور خان هراول و قدری توپخانه از آن کتل فرود آورده در فکر فرود آوردن
بقیهٔ توپخانه و جمعیت لشکر بود عالم علیخان کیفیت کشته شدن دلاور علیخان و
متفرق گشتن لشکریان از زبانی آنها شنیده غریق بحر غم و الم گردید اولیای دولت
اکثر سرداران مرهته باتفاق معروض داشتند که مراجعت از اینجا صلاح وقت است
و تا رسیدن امیر الامرا حسین علی خان در خجسته بنیاد [illegible] ورزیده فوج
مرهته بتاخت و تاراج فوج نواب عالی جناب بدستور قزاقان تعیین باید نمود و جنگ
از روی تدبیر باید فرمود و عالم علی خان که نشئهٔ جوانی و تهور در سر و زره غیرت
در برداشت مراجعت عار دانسته قدم جرأت پیشتر نهاد و تمام فوج از کتل [illegible]
فرود آورد و نواب مستطاب که بعد فتح ببرهانپور رسیده دائره نموده بود خبر آمد آن
سید عالم علی خان از خجسته بنیاد استماع نموده تابوت دلاور علی خان و شیر علی خان
بتوقیر تمام نزد عالم علی خان روانه ساخت و مکتوب سلاست اسلوب مشتمل بر اینکه
کار بخونریزی مسلمانان نرسانند و مع قبایل نزد میر و عموی خود بروند که ازین
طرف مزاحمت نخواهد شد ارسال نمود و چون مفید نیفتاد نواب عالی جناب از
سواد برهانپور کوچ فرموده رعایت خان را در برهانپور گذاشت و محمد انور خان

دا نورالله خان و ملک مصطفی و محمود خان گجراتی را به قلعهٔ ارک فرستاده بند و بست
قلعه و شهر بواقعی نموده بعبور دریای تپتی نزدیک دریای پورنا بمسافت شانزده
هفده کروه غربی از برهانپور رسیده نزول اجلال فرمود و از آن طرف عالم علیخان
نزدیک تالاب هشت ناله که از پورنا مسافت قریب داشت دایره نموده و بنا بر
شدت بارش شبانروزی و کثرت گل و لای و طغیان آب دریا که فیما بین حایل بود
چند روز نواب مستطاب و عالم علی خان هر دو در فرودگاه خود مقام نمودند بعد
بعد نواب عالی جناب برای تبدیل مکان و تحقیق معبری که پایاب باشد هر روزه یکدو
کروه بصوب برار کنار دریا کوچ میفرمود تا که برهبری زمینداران و تردد عوض خان
بهادر در چهارده پانزده کروه مایل بسمت بالاپور صوبه برار خبر پایاب شنیده اواسط
ماه رمضان با تمام فوج از آب عبور فرمود و چون پیدا شدن چنان معبر درین
اوقات شگون فتح بود باعث خوشنودی دلها شد سید عالم علی خان از شنیدن
این خبر از مقام خود کوچ کرده برای کارزار به قصبهٔ پیپل کانون رسید نواب عالی
جناب یکروز برای ملحق گشتن باقی مردم بهیر در مقام خود اقامت ورزیده روز
دیگر کوچ نموده نزدیک سیوکانون که تعلق بصوبهٔ مذکور دارد برای مسافت یکتین
فرموده فرود آمد و بنا بر شدت باران و کثرت گل و لای چند مقام در آنجا لازم افتاد
و درین مقامات بنا بر گرانی غله و نارسیدن رسد و کمیابی کاه از جهت شوخی افواج
مرهته که اطراف لشکر تاخت و تاراج نموده میگذاشتند که بر کاهی از کهی برسد تا
برسیدن رسد چه رسد چه تصدیعات که بر آن لشکر فیروزی اثر نگذشت تا اینکه
عرصه بر سپاه نهایت تنگ گشت بعضی مردم کم مایه حوصله باخته برخاسته رفتند
و اکثر جماعه داران از شدت انواع تصدیع عاجز آمده نالش و فریاد آغاز نهادند
درین اثنا باران فی الجمله فرصت داد و از آنجا کوچ کرده سه کروهی بالاپور نزدیک

ویهی ویران اتفاق مقام افتاد واز جهت شوخی مرهته بدکردار عوض خان بهادر
ومحمد غیاث خان مع بهادران دیگر ورا درنهها بنا گر حسب الحکم از لشکر برآمده بتادیب
آنها پرداختند بعد وقوع اندک جدال وقتال مرهته موافق رویه خود راه فرار پیش
گرفت بهادران اسلام مادیانهای بسیار غنیمت گرفتند و دو سه کروه بتعاقب تیره
بختان رفته بازگشت نمودند و دو عید درآنجا توأم شد یکی عید فطر دوم عید بسیر
آمدن کاه ودانه بقدر ضرور و هنگام کوچ ازان مکان چند توپ بزرگ که
بسبب بسیاری گل ولا ولاغری کاوان همراه بردن آن متعذر بود درآن ته زمین
مدفون ساخته نزدیک بالاپور نزول فرمودند و آنجا کاه ودانه بوفور بسیر آمد
دو سه مقام برای استراحت لشکر نموده پنجم شوال بهیر و بنگاه متصل قصبه بالاپور
گذاشته بفاصله دو سه کروه مکان مقرر نموده بتسویه صفوف و ترتیب افواج
وتعین سرداران نامدار و دلیران شجاعت آثار در فوج هراول و التمش و جرنغار
و برنغار پرداختند واز جانب مقابل سید عالم علیخان با جمعیت سی چهل هزار
سوار از مرهته و فوجداران و جمعداران عمده که هرکدام از آنها خود را رستم
وقت می شمرد صف آرا گشت اما بعضی سرداران مثل امین خان برادر خان عالم
و ترکتاز خان و عمر خان بهادر نبیره داؤد خان پنی که خون عموی او وانما در جوش
جوش میزد منافقانه همراه عالم علیخان و خفیه با نواب عالی جناب عهد موافقت
بسته بودند القصه ششم ماه شوال سنه ۱۱۳۲ هزار و صد و سی و دو هجری تقابل فئتین واقع شد
و بقول مشهور پیش از آنکه عالم علی خان از جای خود حرکت نماید نواب عالی جناب
با لشکر ظفر اثر خود را مقابل فوج خصم رسانید واز جانبین معرکه رزم گرم
گردید و اول وهله دو سه گوله از لشکر عالم علی خان بلشکر نواب عالی جناب آمد
لیک حضرت جانی باحدی نرسانید گوله نخستین که از توپخانه نواب بنصرت نصیب

بفوج مقابل رسیده حوضهٔ فیل سواری لطیف خان پوار را سرنگون و حوضه‌نشین را
پیاده ساخته لشکر مخالف را متزلزل گردانید متهور خان هراول لشکر عالم‌علیخان
بمشاهدهٔ این حال با تهورپیشگان رزم‌جو در رزم‌آزمایان شعله‌خو که هفده هجده
فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار سوار جرار همراه داشت پیش از آنکه
جناب دود توپخانهٔ شرربار از میان برخیزد بر فوج هراول نواب عالی‌جناب
حمله‌آور چپ گشته پای استقامت اکثر مغلیه از جا رفت و کارزار بر محمد شاه
داروغهٔ توپخانه تنگ گردید و جمعی از دلاوران رستم‌دل پیاده پا شده
استقامت ورزیده تردد نمایان بر روی کار آوردند درین حال اختلال کلی
در فوج نواب عالی‌جناب راه یافت و محمد شاه داروغهٔ توپخانه زخم شمشیر کاری
برداشته از کار تردد باز ماند و برادر او شیخ نذر الله کشته شد و جمعی کثیر از دلاوران
زخمی شدند و زخم تیر بچشم سالم محمد غیاث خان یک‌چشمی که سردار هراول فوج نواب
عالی‌جناب بود رسیده جهان در چشم او تاریک گردانید و باقی فوج رو بهزیمت
آورد و درین اثنا شیران نبردآزما از فوج یمین و یسار بحرکت آمده در مقابل فوج
خصم آتش جدال و قتال مشتعل ساختند و قدم جلادت افشرده به تیراندازی آغاز جنگیدند
غرض زد و خورد غریب و جنگ عجیب بمیان آمد درین بین عالم‌علیخان مردانگی
را کار فرموده مانند شیر یکه از بیشه برآید برآمد و همراهیان نتوانستند در رکاب رسید
فیل سواره جلوریز بمیدان معرکه خود را رسانیده حمله‌های رستمانه و کارزار مردانه بر
روی کار آورد و بهادران فوج نواب عالی‌جناب خصوصاً عضدالدوله عوض خان
بهادر و مرحمت خان و قادرداد خان در مقابل سادات قدم جلادت افشرده آنچه
لازمهٔ شجاعت ست بظهور رسانیدند دران دار و گیر که عالم‌علیخان با وجود برداشتن
زخمهای گران چون شیر غران حمله می‌نمود و داد مردانه دلاوری میداد دستعلی خان

که با جناب عالی قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسن بود و در شجاعت گوی
سبقت از اقران خود می‌ربود فیل خود را راند و بجوهر خان و دیگر مبارزان که در مقابل او
آمدند مقابله نموده و در همان گیرودار خود از زخم تیر و گولی مجروح گشته خود را برابر فیل
سواران عالم علی خان رسانیده داد مردی و دلاوری داده زخمهای کاری برداشت
و قادر خان که بکمک متوسلان رسیده بود تیر سعی بهادرانه بظهور آورده و از جانب
عالم علی خان خسپرور که متهور خان المخاطب به تهور خان که فیلبانی عالم علیخان می‌نمود و
غیاث الدین خان داروغهٔ توپخانهٔ دکن که در حوضهٔ فیل عقب عالم علیخان نشسته بود
و غالب خان و آپاجی دیوان و شمشیر خان و سید ولی و سید عالم بارهه و غیره هشت
نه کس بعد تردد نمایان از تیر و گوله پیاده به عدم شتافتند و درین هنگامه دار و گیر مهاوت
خود را به مهیره زده بدست آنداگدی خزانهٔ اشرفی نواب عالی جناب باعانت بردو فیل
سواری عالم علیخان از صدمات تیر و سنان تاب نیاورده رخ گردانید و عالم علیخان
با زخمهای خون چکان رو بصوب فوج نواب عالی جناب گردانیده بآواز بلند می‌گفت
که رخ فیل برگشته است من برنگشته ام و از جلادت و بهادری او نقل می‌کنند که
چون تیر ترکشهای آن شیر بیشهٔ نبرد تمام شد تیرها که بجوشن و رخسار و بدن او
رسیده بود از روی جلادت برآورده بچلهٔ کمان در آورده بر فوج نواب عالیجناب
می‌انداخت و داد شجاعت و دلاوری میداد تا آنکه از رسیدن زخمهای پیاپی
جان بحق تسلیم نمود و درین کارزار چنان ترددات نمایان بظهور رسانید که دلاوری
و بهادری دلاوران بارهه بر او ختم گردید گویند زیاده بر بیست و دو سال از سنین
عمرش نگذشته بود و هفده هجده از فیل سواران نامدار و جمعی از دلاوران تهورشعار
درین جنگ همراه او کشته شدند و بسیاری زخمی گردیدند و امین خان و عمر خان و
ترکتاز خان و فدوی خان دیوان دکن و چند کس دیگر از مردم نامی بعد اتمام جنگ

بفوج جناب نواب عالیجناب پیوستند و شادیانهٔ فتح و نصرت بلندآوازه گشت -
و سنکراجی مرهته زخمی گشته اسیر شد و فیلان و توپخانه بتصرف اولیای دولت قاهره
درآمد و باقی کارخانجات بتاراج رفت و درین جنگ نیز بمردم نواب مستطاب
جز سید سلیمان از اولاد حضرت غوث الاعظم قدس سره و شیخ نوراللّٰه و دو
کس دیگر آفت جانی نرسید و متوسلخان و محمد حیات خان و محمد شاه و کامیابخان
و چند کس دیگر از مردم نامی فوج ظفر موج برداشتن زخمها لوای سرخروئی را
برافراشتند و چون این خبر خجسته نبا رسید قبایل حسین علی خان و وابستهای
عالم علی خان سراسیمه گشته رجوع به قلعه‌دار دولت‌آباد آوردند که بناه ازانجا که
از خاندان سید مبارک خان از سادات سید جلال بخاری بود با وصف خسارت یافتن
از کمی منصب وغیره در عمل حسین علیخان رعایت اخوت ملحوظ داشته قبایل آنها را
مع احمال و اثقال اندرون قلعه گرفت و درهمان ایام مبارزخان صوبه حیدرآباد
و همزلف او دلاورخان با شش هفت هزار سوار بشهرت کمک سادات از
حیدرآباد قدم شمرده می آمد و منتظر شنیدن خبر غالب مغلوب بود از شنیدن این
خبر بجناح استعجال بنواب عالیجناب پیوسته عقد رفاقت بستند -

ذکر توجه امیر الامرا حسین علیخان بقصد گرفتن انتقام از نواب عالیجناب بصوب دکن و کیفیت کشته شدن او بفریب دشمن

گویند که چون اخبار وحشت آثار یعنی کشته شدن سید دلاور علی خان و عالم علی خان
و دیگر سرداران بارهه و سالم ماندن تمام سرداران نواب مستطاب غیر از چند کس معدود
بقطب الملک و امیر الامرا رسید دست تحیر بدندان تفکر گزیده گفتند که مگر همراهان نواب
عالیجناب آبحیات خورده‌اند یا رویین تن اند که از آفت توپ و سنان سالم میمانند
غرض نهایت غم و الم پیرامون حال ایشان شد و علاوه این غم آنکه خاطر ازیشان

از جهت قبایل و وابستگان که در خجسته بنیاد بودند نهایت مشوش و متردد گشته بعد
دو هفته خبر رسید که قلعه دار دولت آباد آنها را اندرون قلعه گرفت و جان و مال محفوظ ماند
از استماع این خبر فی الجمله مطمئن گشته در صدد کشیدن انتقام شده بعد کنکاش چنان
قرار دادند که قطب الملک بدار الخلافه رفته استقامت ورزد و امیر الامرا در رکاب
پادشاه با امرای نامدار صاحب فوج بدکن متوجه گردد چنانچه امیر الامرا پادشاه را همراه
گرفته بهم ذیقعده بعزم دکن با پنجاه هزار سوار موجود سوای آنکه نگاهداشت علی
العموم شروع کرده و باطراف و جوانب نامها برای سپاه فرستاده بود از اکبرآباد کوچ
نمود سبحان الله این هر دو برادر خصوصاً امیر الامرا که از سخا و کرم و علم و مواسات فطری
داشتند و هرگز تجویز بیداد و ستم بر متنفسی نمی نمودند از حرکات ناشایسته و نابایسته
که با فرخ سیر بعمل آوردند و بعد از آن هر پادشاه را که بر تخت نشانیدند بجز نام سلطنت
هیچ امری برای او نگذاشتند و رتن چند بقال را که در نظر مردم وقعی نداشت پیش آورده
مدار المهام امور سلطنت کردند قلوب خلایق از ایشان برگشت تا بحدی که دست
گرفتهای ایشان هر چند که میدانستند که زوال دولت سادات موجب خانه خرابی
ماست با هم میگفتند که الهی این کشتی غرق شود پس از بیگانگان چه توان گفت که
چون اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر از جهت قرابت قریبه که با نواب مستطاب
داشت با وجود عهد و پیمان که با امیر الامرا از سادات متفق هم گشته در پی [illegible] و میر
حیدر کاشغری را که از ترکان دوغلات و جد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدی
همواره ملتزم رکاب بابری و همایونی و چندی بحکومت کشمیر سرفرازی داشت و از
میر شمشیری اینها را میر کوبید بر آن داشت که فتنه قابو گشته بکید و حیله بقطع رشته حیات
امیر الامرا اقدام نماید گویند سوای والده پادشاه صدر النسا محل و سعادت خان که
نیشاپوری که از فوجداری هندول و بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان دمساز گشته بود

دیگری از این سرّ بسر سپاه داده آگهی نداشت اگرچه به ثبوت رسیده شبی که حامل اینکه
بود میر جمله باظهار هواخواهی با امیرالامرا ازین مقوله اطلاع داد و در جواب گفت که من
خبر بده ام که کسی بکار روزنده اصلا التفات بسخن او نکرد بالجمله ششم ذی حجه سنه ۱۱۳۲
هزار و یکصد و سی و دو هجری منزل توره که از فتحپور سی پنج کروه غربی ست مخیم
عساکر ظفر مآثر پادشاه گردید اعتمادالدوله به بهانه توجع و بر هم زدگی دل به پیشخانه
حیدرقلی خان میرآتش فرود آمده و امیرالامرا بعد داخل شدن پادشاه بمحل سرا
برگشته پالکی سوار راه خانه گرفت همینکه متصل دروازه کلال بار رسید میر حیدر
کرد و شناس بود ورا ه حرف و حکایت داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا
داد و زبانی شروع بضعیف نالی نمود چون دید که او مشغول خواندن ست آن پنهان
بجستی و چالاکی خنجر آبدار به پهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش به آخر انجامید
نورالله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت میر
حیدر را بضرب شمشیر از پا درآورد و مغلان از هر طرف هجوم آورده نورالله خان را
کشتند و سر امیرالامرا از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند و مردم حسین علیخان
که بعد رسیدن منزل جابجا قرار گرفته غافل از بازی فلک شعبده باز بودند در آن
وقت نتوانستند رسید مگر خواجه مقبول خان ناظر ساوات دست و پا زده و دو شد
زخم کاری برداشت که از همان زخمها بعد سه روز ازین جهان درگذشت و سیف
و خاکروب حسین علی خان شرط فدویت بجا آورده با شمشیر و سنان بر آن انبوه
زده و صف هجوم را از هم دریده تا نزدیک تسبیح خانه رسیدند و از ضرب گولی
و تیر مغلیه بخاک هلاک افتادند و مصطفی خان بخشی محکم سنگه و جمعی دیگر از همراهان K.
محکم سنگه از استماع خبر خانه جنگی بی تحقیق و بدون اطلاع محکم سنگه خود را بدروازه
کلال بار رسانیده و از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف دیگر سراپچه دیوان

خاص شگافته با شمشیرهای برهنه هرزه گویان درون دیوان خاص آمدند هرچند پای
دلاوری افشرده کارزار نمودند جز ندامت سودی ندیده بعد برداشتن زخمها جان
بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانهٔ حسین علیخان از اطراف کلال بار لبسر دادن
توپ و تفنگ پرداختند و سید غیرت خان همشیره زادهٔ حسین علی خان که بخانه
آمده کمر وا نموده در فکر چیز خوردن بود بمجرد شنیدن این خبر وحشت اثر بی آنکه
بجمع مردم پردازد جلادت و تهور را کار فرموده با جمعیت قریب چارصد پانصد
سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانهٔ پادشاه گردید حیدرقلی خان بهادر کمر
اعانت پادشاه با سرداران دیگر و مغلان ایران و توران بر میان جان بسته
بمدافعت برخاست و سعادت خان بجوهر ذاتی خود و رهنمونی حیدرقلی خان بهادر
کار فرموده اعتماد الدوله کستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک سراچهٔ
محل پادشاه وقتیکه هواخواهان سادات ارادهٔ فاسد در حق پادشاه کرده بودند
رسید و نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن پادشاه از محل بود آنخان
سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته شال بر روی خود انداخته
اندرون محل آمده باظهار فدویت و رسوخ نیت دست خدیو زمان را گرفته
از محل برآورد و اعتماد الدوله بر فیل خود سوار نموده بجای خواص نشسته
در آن وقت جمعیت اعتماد الدوله و قمرالدین خان بهادر که زیاده از چهل
پنجاه مغل جانباز نبود و جمعی از مردم توپخانه که مجموع صد و دو صد سوار نمیرسید
در رکاب ظفر انتساب فراهم شد و حیدرقلی خان بهادر بتاکید طلب فیلان سواری
و کرداوری توپخانه پرداخته با همان جمعیت قلیل باتفاق قمرالدینخان بهادر و
سعادت خان سعادت نشان در مقابل غیرت خان قدم استقامت افشرده
متوجه کارزار شد و بعد بلند گشتن صدای دار و گیر دلاوران بارها یکبک غیرت خان

رسیدند و بعضی خانه‌زادان جان‌نثار پادشاهی فراهم آمده بمقابله پرداختند و
قمرالدین‌خان بهادر و حیدرقلی‌خان بهادر و سعادت‌خان و دیگر بهادران عقیدت
کیش قدم جرأت پیش نهاده دست بقبضهٔ کمان برده برفاقت برق‌اندازان
و تیراندازان قدرانداز معرکه رزم گرم ساختند و پادشاه بدست مبارک
خود تیر می‌انداخت درین اثنا تا راجیان دست بغارت بازار و کارخانجات
سادات کشادند و خیمه‌های حسین‌علی‌خان را آتش زدند و نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم پادشاه صاحب اقبال وزیدن گرفت صمصام‌الدوله خاندوران
بهادر منصورجنگ با فوج خود رسیده شریک تردد جان‌نثاران پادشاه
گشت درین حین گولی بندوق قضا به غیرت‌خان که دو زخم تیر برداشته
بود رسیده کار او را باتمام رسانید و فوج بارهه متفرق گشته شادیانهٔ فتح
و نصرت پادشاه ابوالمظفر محمدشاه پادشاه بلندآوازه گردید و اکثر کارخانجات
و اموال حسین‌علیخان که زیاده از کرور روپیه بمنزل رسیده بود همه بتاراج
رفت و جواهرخانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت تاراج محفوظ مانده بضبط
پادشاهی درآمد و بعد اطفای نائرهٔ جدال و قتال حیدرقلیخان بهادر نجم‌سنگه
را بپیغام امان جان و آبرو و بعنایت ظل سبحانی مستمال نموده نزد خود طلبیده
تسلیم عفو جرایم و عطای اضافهٔ منصب که از اصل و اضافه هفت‌هزاری شد
در حضور گذرانیده و رتن‌چند را هرچند اعتمادالدوله به پیغامهای استمالت
ساخت اما آن برگشته‌بخت اصغا ننموده آخر بدست مغلان و لچه‌های بازار
و تماشائیان گرفتار گردید و چون او را عریان ساخته بزجر و خواری نزد اعتمادالدوله
درآوردند بعجز و زاری التماس امان جان نموده اعتمادالدوله یک دست رخت
پوشیدن داده او را بسلسل و مطوق گردانیده برای سرومنداس که از نوکران

قدیم و وکیل سید عبدالله خان بود تبدیل وضع و لباس کرده و قدری نقد و جنس
کارآمدنی با خود برداشته چندروز در خیمهٔ آشنایان پنهان شده وقت فرصت
خود را نزد سید عبدالله خان رسانید و میر علی جان خدمتگار مقرب حسین علی خان
که صاحب فیل و مکنت شده داروغهٔ داغ و تصحیحهٔ فیلها گشته بود و بهره و منفعت
مال و آبرو بر باد داده گرفتار بند اسیری شده پانزده روز مقید گردید و به پیر مشرف
که پیغام استمالت و عطای اضافه و نقد دادند ابتدا بپاس نمکخوارگی ابا نموده
بعد چند روز در ظل عطوفت سبحانی درآمد پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا
که بیچارمیتی افتاده بود بالاش سید غیرت خان و نورالله خان بحکم حضور نماز جنازه
خوانده و تابوت‌ها را به زربفت گرفته خواستند روانهٔ اجمیر نمایند اما بنابر کوچ
کهاران میسر نیامدند و زربفت تابوت هم لچه‌ها کشیده بردند بعد ازان باجمیر
نقل کرده در جوار پدرش سید عبدالله خان مرحوم مدفون ساختند از ثقات
مسموع شده که پیش ازین واقعه مردی صالح در رؤیا دید که جناب سیدالشهدا
ثالث ائمهٔ اثنا عشر کرام علیه و علی آبائه السلام خطاب بامیرالامرا کرده فرمودند
بلغ وعدك و غلب عدوك پس ازان سانحه چون حساب کردند فقرهٔ مذکور
تاریخ بود و با صنعت تقلیب میر عبدالجلیل حسینی واسطی بلگرامی رحمة الله علیه
غزلی در مرثیهٔ حسین علی خان گفته با تاریخ درینجا ثبت گردید **مرثیه**

آثار کربلاست عیان از جبین هند | ز جوش خون آل نبی ص از زمین هند
شد ماتم حسین علی تازه در جهان | سادات کشته اند مصیبت نشین هند
از داغ دل زدند چراغان اشک جوش | این است نوبهار گل آتشین هند
گیتی چرا سیاه نگردد ز درد و غم | خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند
نیلی است زین معامله پیراهن عرب | وز خون گریه سرخ شده آستین هند

رستم نشان حسین علی خان شهید شد | از خنجری که بود نهان در کمین هند
آن صفدری که از قلم تیغ بارها | تحریر کرد نسخهٔ فتح مبین هند
منقاد او شدند از آن سرکشان دهر | کز داغ ضبط کردنشان بر سرین هند
تیغش بروز معرکه خصم تیره بخت | چون برق می شکافت صف آهنین هند
فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی | کز روی فخر بود بدانش همین هند
هند از شهادتش تن بی روح گشته است | یعنی که بود او نفس واپسین هند
عالم چو قیر در نظر خلق شد سیاه | افتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند
از دست این محبت ثانی شهید شد | کوفی ز کوفه است کل ماتمین هند
هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است | دیدیم داستان شهور و سنین هند
کاهیده است صبر و تنا ور شده ست غم | اینها نصیب ماست ز غیب کمین هند
ای دوستان آل و محبان اهل بیت | غمگین شوند بهر حسین حزین هند
تا حق اهل بیت رسالت ادا شود | بر رغم این جماعهٔ منصوبه بین هند
سال شهادتش قلم واسطی نوشت | قتل حسین کرد یزید لعین هند

ذکر سبب رحلت قطب الملک از جهان فانی بملک جاودا

گویند وقتیکه امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد قطب الملک با چندی امرا از جای گردهی اکبرآباد مرخص گشته متوجه دار الخلافت دهلی شد هنوز در راه بود که منهم دیگر خبر کشته شدن امیر الامرا طاقت رباگشت قطب الملک چاره این غم جانکاه بجز صبر و استقامت ندیده صلاح در توقف ندانسته متوجه شاهجهان آباد گردید اگرچه همدمان و خیر طلبان کنکاش نمودند که پیش از رسیدن فوج اطراف و گرویدن لشکر حسین علی خان بپادشاه جهت تدارک نزد و سعادت فرمایند اما نشنید فرمود چون پادشاه مستقل گشته فوج او دل شکسته است بدون توره مقابله خلاف مصلحت و بعد

رسیدن بدار الخلافت بکرد آوری سپاه و جذب قلوب امرا پرداختن آنهم پس کوچ
بکوچ بصوب دار الخلافت مرحله پیما گردید اما از انتشار این خبر میواتیان و زمینداران
مفسد از هر طرف سر بشورش برداشته در اثنای راه عقب بهیر و پیش پیشخانه
قطب الملک و جمیع سادات بارهه و متصدیان و متوسلان ایشان چه تاخت
و تاراج و خرابیها که نکردند تفصیل آن موجب اطناب است القصه قطب الملک
برای آوردن یکی از پادشاهزادها که نظر بند بودند جهت اجلاس بر سریر سلطنت
شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانه دار الخلافت نمود و در نیابت و سر
انجام مهم نگهداشت سپاه ببرادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علی خان
که بحراست شهر دهلی قیام داشت نوشت و آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر
مذکور به نجم الدین علی خان رسید پیش از آنکه بر زبانها انتشار یابد برخلاف آن
شهرت داده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال بر خانهٔ اعتماد الدوله تعیین نمود
و تا یک و نیم پاس شب اطراف حویلی او هنگامه آرا گشتند و مردم اعتماد الدوله که
از اصل مقدمه خبر نداشتند جا بجا گرد حویلی خود مورچال بسته بمدافعه پرداختند
تا اینکه در هر کوچه و محله زبان زد خاص و عام گردید و نجم الدین علی خان خود
بموجب نوشته سید عبد الله خان که در آن وقت باو رسید از خیال محاصره
حویلی محمد امین خان باز آمده جمعیت را که فرستاده بود نزد خود طلبید و در همان
شب کیسورای نام برادر رتن چند پیشکار از شنیدن این خبر قالب از جان تهی
نمود و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت و نجم الدین علی خان بعد ادای نماز عید
قربان با دل زار و چشم اشکبار فرستادهای قطب الملک را نزد فرزندان جهاندار شاه
فرستاده پیغام اختیار سریر آرائی داد چون هیچکدام از آنها قبول ننمود نیکوسیر را
تکلیف نمود او هم ابا نمود آخر الامر شاهزاده سلطان ابراهیم ابن رفیع الشان

این شاه عالم را راضی ساخته بتاریخ یازدهم ذیحجه سنه ۱۱۳۲ اثنا وثلاثین ومائة والف
برتخت دهلی اجلاس دادند و ملقب بابوالفتح ظهیرالدین محمد ابراهیم کردند و متعاقب
آن بفاصله دو روز قطب الملک نیز بدار الخلافت رسید و بملازمت سلطان ابراهیم
فایز گردیده باستمالت امرای قدیم وجدید از عطای منصب و خطابها و دادن خزینه
نقد و اضافه مواجب پرداخت و علی العموم نگاهداشت فوج بعمل آمد و آنچه در ایام
اندوخته بود از نقد و جنس که احصای آن در فهم و قیاس نه گنجد همه را صرف سپاه
و یاران و دوستان کرد و گفت اگر زنده ام باز بهم میرسانم و اگر بخواهش حق نوع
دیگر است چرا در دست دیگری افتد و از یاوری اقبال محمد شاه پادشاه حسن سلوک
او با مردم که امتیاز در آن نمانده بود بسبب بی دماغی نوکران قدیم و جدید سید عبدالله
خان و باعث ملال خاطر جماعه داران و دلاوران که جوانان با نام و نشان و
خوش اسپ و یراق بودند گردید چرا که آنها یکه اسپان بیش قیمت داشتند
بازار بها که یابوی ده پانزده روپیه خریده بداغ میرسانیدند همه را علی التسویه
هشتاد روپیه مقرر شد و اکثر مردم بی سروپا و پواج زر گرفته روپوش می شدند و
بمرتبه گرم بازاری نوکری سایر و سائر بود که یک یا دو و سه جا نوکر میشدند و با وجود
این بذل عام سبب بر بی انتظامی وابسته های خاص و پیشکاران و ناظران و محرران
و دیگر تعلقداران که همراه سواری محل سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زین
سوار می شدند بالجمله قطب الملک هفدهم ماه مذکور همراه سلطان ابراهیم بعزم مقابله
از دارالخلافت برآمده جانب عیدگاه فرود آمد درین ولا عالم علی خان از لشکر ظفر
اثر پادشاه و شهور علی خان از اکبرآباد بدان فرودگاه رسیدند غلام علی خان را
با نجابت علیخان که برادرزاده و متبنای سید عبدالله خان می شدند و سن چهارده
سالگی بود برای بند و بست شهر و قلعه شاهجهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند

و از استماع خبر توجه پادشاه از راه ملک راجپوتان بدار الخلافت سید عبد الله خان
کوچ دوم و سوم طرف درگاه شاه قطب الدین قدس سره نمود و بعد از آن که خبر توجه
خاقان زمان از راه اکبر آباد انتشار یافت قطب الملک راه فرید آباد اختیار نموده انتظار
سیف الدین علی خان و شهامت خان و سید محمد خان و ذو الفقار علیخان و دیگر فوج
بارهه توقف کنان مراحل می‌نمود و در هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان
تمندار و زمینداران فیل سوار به لشکر سلطان محمد ابراهیم می‌پیوستند و نیز از نوکران
حسین علیخان که در رساله پادشاهی نوکر بودند قابو یافته بر می‌آمدند و هر روز سیصد
و چهار صد سوار ملحق می‌شدند و چون بمنزل پلول که از شاه جهان آباد دسی پنج کروه
است رسیدند سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله خان و شهامت خان
مع پسر و برادران سید محمد خان از پسران سید اسد الله خان مشهور بنواب اولیا
که از طرف حسین علی خان به آوردن سپاه بارهه رفته بود و ذو الفقار علی خان که
او نیز برای گرد آوری سپاه اطراف مأمور شده بود با جمعیت قریب ده دوازده
هزار سوار رسیدند و زیاده از صد و پنجاه نفر ابه پر از سادات بارهه که هر یک خود را
رستم وقت میدانست تفصیل زاید از قیاس شهامت خان با خود آورد القصه
لغایت دهم محرم زیاده از نود هزار سوار بقلم آمد که از آنجمله چهارده پانزده
هزار یابو سوار بودند و بعد از آن نیز همراه چورامن جات و محکم سنگه جمعی دیگر
از نوکران حسین علی خان و زمینداران اطراف ملحق گشتند چنانچه بقول مشهور جمعیت همراه
سلطان ابراهیم از لک سوار تجاوز نموده بود و روزیکه چورامن جات با برادر خود
آمده بلشکر سلطان ابراهیم پیوست سه فیل و چند قطار شتر که از لشکر پادشاه
بقزاقی گرفته بود بطریق ره آورد بسید عبد الله خان گذرانید سید عبد الله خان باو
بخشید و این حرکت نیز بید و طالع پادشاه صاحب اقبال سبب بیدلی نوکران قدیم

سید عبدالله خان شد با وجود این همه زر ریزی یکماهه سالم تمام فوج رسیده
ده روزه باقی ماند که بعضی مردم که وسیله داشتند گرفتند بخلاف فوج پادشاه
جوان بخت که بحسن تدبیر حیدرقلی خان بهادر ناصر جنگ که در جذب قلوب مردم
توپخانه از واصل ساختن طلب سابق و حال بقدر مقدور میکوشید و بر وقت
کار بزبان خوش و بخشش انعام کار فرما می شد همه خوش دل بودند حاصل کلام
نهم یا دهم محرم از موضع شاه پور گذشته پادشاه مضرب خیام ظفر انجام نمود
امرای عظام و میر آتش با هتمام ترتیب فوج ظفر موج و پیش بردن توپخانه
جهان آشوب پرداختند و از سرداران فدویت شعار که به لشکر پادشاه پیوستند
محمد خان بنگش است که با دو سه هزار سوار بحضور رسید بدستور راجه گیراج
با سه هزار سوار و عزیز خان روهیله و ثابت خان و بایزید خان میواتی و بعضی از
زمینداران با جمعی از همراهیان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر شده علم
فدویت برافراشتند و سردار فوجی که خاطر جمعی طرف جرنغار و برنغار ازو توانند شد
بهم نرسیده دو سه سردار صاحب فوج که مصلحةً در رکاب پادشاه حاضر بودند مثل
محکم سنگه و دیگر دست گرفتهای سادات و نوشتهای آنها به سید عبدالله خان
میرسید که ما را از آن خود و بر وقت بکار رسیده دانند خاصه چورامن جات که
بنا بر مصلحت وقت در رکاب ظفر انتساب پادشاه بود و پیغام سید عبدالله خان
باو میرسید که بهمراهی کلی خود درین تماشا همه که تا مقدور بارو توپخانه پادشاهی
را آتش دهد و گاوهای توپ کشی را قزاقی نموده بفوج ما رساند آن نابکار تقدیم
این خدمت نهایت جهد بکار می برد اما از جهت هشیاری و خبرداری حیدرقلی خان
سعی او بجایی نرسید و حیدرقلیخان که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا داشت از جانب
پادشاه بجراولی مقرر گشت و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش بسرداری میمنه

وصمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان با جمعی دیگر از بهادران ثابت قدم بسرکردگی
میسره اعظم خان با چندی از مردم کارزار دیده طرح فوج مقرر گشتند و قمر الدین خان
بهادر و عظیم الله خان و طالع یار خان و ایلتمش و اعتماد الدوله وزیر الممالک و شیر افگن خان
و هادی خان با بعضی از فدویان جان باز در قلب همراه رکاب مبارک جا گرفتند و میر جمله و
میر غیاث الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه و راجه بهادر با دیگر
بندهای رزم جو برای محافظت بهیر متعین گردیدند و اسد الله خان و سیف الله خان و
مجاهد خان و امین الدین خان و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت
نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا برای کمک جرنغار و برنغار و همراه سواری خدمه محل
معین شدند و فیلان کوه پیکر گردون شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هفت نالهای صد و
سوز و شترنالهای شعله افروز با جوانان یکتاز رزم آزما عقب توپخانه جهان آشوب
مقرر شدند لشکریان سید عبد الله خان باندیشه شبخون شب را به بیداری بسر آورده
بالای فیلان بپایان میرسانیدند دوازدهم محرم الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر
پیکر بفاصله سه کروهی بود بترتیب فوج پرداختند اما بنابر بی اتفاقی سرداران که
هیچکدام برفاقت دیگری راضی نمیشد چنانچه بایست صورت انتظام نگرفت و هر که
هرجا میخواست علم سرفوجی برافراشته بمتابعت دیگری سر فرو نمی آورد و سیف الدین
علی خان و نجم الدین علی خان برادران سید عبد الله خان و شهامت خان مع پسر
و برادران و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد النبی خان و
مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که هر یک خود را کم از تهمتن نمیدانست همراه هراول
جا بجا جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیرم خان و نعمت الله خان
و اهیر خان و سید صلابت خان و عبد النبی خان و اخلاص خان و عمر خان روهیله
و دیندار خان و عبد القدیر خان و صبغة الله خان و غلام محی الدین خان و دلیر خان

و متی خان بلوی و عبد الله خان ترین با افغانان تمندار و زمینداران فیل سوار وغیره
دلیران رزم آزما زیاده از هفتاد فیل سوار صف آرای میمین و یسار گردیدند ابو الحسن خان
بخشی سرکار و سید علی خان بخشی رساله و امیر حسن بخشی مردم بارهه با بیست و پنجهزار سوار
موجودی خانگی از قدیم و جدید در قلب همراه رکاب قرار پذیرفتند و جمعی از شجاعان
بارهه که پیاده بودند و علم تهوری و بهادری می افراختند گرد و پیش فیل سواری سید
عبد الله خان قیام ورزیدند و شب سیزدهم یا چهاردهم محرم سنه ۱۱۳۳ ثلاث و ثلاثین و
مائة والف در موضع حسن پور قرار دادند که شبیخون زند دلاوران جان باز از ملاحظه شبیخون شب را
بر پشت فیلان بآخر رسانند همان شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سنگه و خدا بنده
خان و جانمرزای زخمی با هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه جدا شده به سید عبد الله
خان پیوستند و بامدادان پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت بهمعنانی
فتح و ظفر سوار شد و وقت سواری فرمود تا سر ناپاک رتن چند را که بیشتر سبب بدنامی شاه
او بود از تن جدا ساخته جهانی را از لوث وجودش پاک سازند حسب الحکم سر او را بریده
بطریق شگون پیش پای فیل سواری انداختند و بعد تقابل فتنین آتش جدال و قتال
ملتهب گردید توپخانه محمد شاهی باهتمام حیدر قلی خان میر آتش بهیم در کار بود مردم بارهه
سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حمله ها نمودند و از برگشتگی ایام فائده نه بخشید
چون شب شد از بارش گولهای توپ و زنبورک و شترنال که آنی فرصت نمیداد
فوج قطب الملک پراکنده گردید و تا دمیدن صبح معدودی چند همراه قطب الملک ماندند
همینکه آفتاب از دریچه مشرق سر بر آورد فوج محمد شاهی یورش کرد و جنگ صعب میان
آمد و بسیاری از سادات بسمل شدند و سید نجم الدین خان زخمهای کاری برداشت و جوانمین
جاٹ مکرر بر سر بهیر پادشاهی تاخت آورده و چندکس را بقتل رسانیده قریب هزار گاو
و شتر بار بردار مع چند شتر بار لنگرخانه و دفترخانه صدارت تاراج نموده در مقابل سید ها

پادشاهی نمودار گشته شوخی زیاده بکار برد و قطب الملک فیل مقابل حیدر قلی خان
را بر بهادران همراهی او به تیراندازی پرداختند آخر کار قطب الملک از بالای فیل
بعزم رزم بضابطهٔ هند فرود آمد و همراهان او در آن وقت تن در ندادند و متفرق
گشتند و زخم تیر بر پیشانی و زخم شمشیر بر دست او رسید حیدر قلی خان با جمعی بر سر
وقت قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفته نزد پادشاه آورد پادشاه در آن
وقت جان بخشی او فرمود و او را سپرد حیدر قلی خان نمود و نجم الدین علی خان که زخمها
کاری برداشته بود و سید علی خان بخشی رساله با جمعی دیگر از همراهان او دستگیر شدند
و حامد خان و عبد النبی خان و جمعی دیگر بقصد امان بفوج ظفر موج پیوستند و از فیلخانه
و خزانه و کارخانجات آنچه که بعد تاراج شدن باقی مانده بود بانضباط سرکار پادشاهی
در آمد و سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را دستگیر کرده بحضور پادشاه آوردند نظر بر آنکه
حرکت او اختیاری نبود پادشاه جان بخشی او نمودند آخر روز جمعه چهاردهم یا پانزدهم
محرم این خبر بدار السلطنه رسید مستورات و وابستگان سید عبد الله خان که زیاده
از شمار بودند هوش و حواس باخته و بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن
چوکی پادشاه هر چه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر
چندی که سیدهٔ نجیبه بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند و پادشاه بتاریخ
پانزدهم محرم بقصد کوچ از رزمگاه پیش خانه جانب دار الخلافه روانه فرمود و شانزدهم
محرم بکوچهای طولانی پیاپی نوزدهم شهر مذکور نزدیک دار الخلافه رسیده برای تهیهٔ
بعضی سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمود و سواری بدرگاه حضرت قطب الدین
قدس سره تشریف فرما شده مبلغی بخدام درگاه رسانیده مراجعت نمود و بخشیان عظام
را حکم شد که مراتب امرا و خانه زادان پادشاهی و دلاوران رکاب ظفر انتساب را
که مصدر ترددات و جانفشانی گشته اند بعرض رسانند بعد عرض هر یک را فراخور مرتبه

وحسن تردد بنواخت و باضافه خلعت و عطای فیل و جواهر سرفراز ساخت و قطب الملک
که در قید پادشاهی بود روزی بشب و شبی بروز سیاه می آورد تا اینکه مسمومش کردند
اول مرتبه خدمتگار او زهر مهره سائیده خورانید باستفراغ بسیار سمیت دفع شد روز
دوم باز خواجه سرای پادشاهی حب زهر هلاهل آورد قطب الملک تجدید وضو کرده مستقبل
قبله نشست و گفت الهی تو میدانی که این شئی حرام را باختیار خود نمی خورم همینکه از حلق
فرو رفت احوالش متغیر شد و جان بجهان آفرین سپرد و این واقعه سلخ ذیحجه سنه ۱۱۳۵ خمس و
ثلاثین و مائه والف بوقوع پیوست مرقدش در شاهجهان آباد زیارتگاه خلایق است
چون زبان قلم بذکر بعضی مقدمات سادات که موجب بدنامی ایشان شد بتقریب
بیان وقایع ملوث گشت در کفارهٔ آن ذکر محامد و محاسن سادات لازم آمد مخفی نماند
که هر آن دو سید بزرگوار از جهت کشتن فرخ سیر و اخذ رشوت و دیگر سلوکها که باعث
شکایت خلق گشته بودند فی الحقیقت همه شامت رتن چند دیوان بود که استقلال
زیاده از قدر خود یافته مصدر اینچنین حرکات که موجب بدنامی خداوندان نعمت است
میشدند و گرنه آن سادات پاک طینت بصفات پسندیده اتصاف داشتند و در رعیت
پروری و کم آزاری در حق کافهٔ انام و سپاه نوازی و همت و مروت و شجاعت و سخاوت
متفرد و ممتاز زمان بودند و تمام سکنهٔ بلاد از عمل ایشان شاکی نبودند و در فیض رسانی
و رعایت مردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمارداری مستحقان بمصداق این
قول إنّ الزمان بمثلهم لا یجود و ان وقتاً قد مضی لا یعود خصوصاً
حسین علی خان امیرالامرا که کثرت طعام سرکار او مشهور بود و عالمی از مطبخ احسان
بفیض میرسید و در ایام گرانی خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله هر روز بفقیران
بیوه زنان میرسانید و اجرای بلغور خانه از غله خام و پخته و احداث مجلس یازدهم
و دوازدهم در هر ماه در بلاد عظیمه دکن فرموده و درین مجلس با مشایخ و فقرا بخضوع و انکسار

بذات خود سعی نمود و حوض آب و مسجد در خجسته بنیاد بنا کرده اوست اگرچه عضد الدوله بهادر در وسعت و ارتفاع عمارت مسجد افزوده اما اصل بانی بنای خیر او بوده در وطن بارگاه و آثار سرا بنا نموده پیش از آمدن بدکن از مهم سازی نمیگرفت پس از آن بحکم سنکه دیگر متصدیان با اظهار کمی مداخل و افزونی خرج مزاجش برین آوردند معهذا گویند اموال ملا عبد الغفور ملک التجار بندر سورت که زیاده بر یک کرور روپیه بود حیدر قلی خان متصدی بندر مذکور با وصف آنکه وارث موجود بود ضبط نموده این مقدمه در همان ایام انقلاب سلطنت روداده عبد الحی پسر متوفی با استغاثه بحضور رسیده جهت معافی اموال پانزده لک روپیه با میر الامرا نوشته داد روزی علی الصباح او را طلبید نذر مع اموال باو بخشید و خلعت داده رخصت وطن نمود و گفت مرا امشب بر سر مال این مرد مباحثه افتاد و آخر بر نفس طامع غالب آمدم آورده اند روزی فیلبان فیل سواری خاصه از دست تعدی جمعی که فیل در محله آنها میکند فریاد آورد که مردم محله فراهم آمده سر مرا شکسته فیل را زخمی ساخته‌اند و بی تقصیری خود و تعدی مردم محله شواهد گذرانید اهل مجلس موافق رویه زمانه زبان بشکوه مردم محله کشادند امیر الامرا همه را ناشنیده انگاشته جهت قطع گفتگو جواب آن بر فردا گذاشت و وقت شب بعضی از معتمدان خود را که اعتماد بر صدق مقال او داشت بدان محله فرستاد که در آنجا رفته بغیر ضمانه بتحقیق ماجرا پردازد چون معلوم شد که نالش فیلبان از شرارت ذاتی اوست او را مغضوب ساخته و تنبیه نموده برطرف کرد و در احتیاط اوامر و نواهی الهی نهایت تقید میفرمود و سید عبد الله خان در تحمل و بردباری و وسعت خلق نظیر خود نداشت گویند نواب عالیجناب در خلا و ملا هرگاه ذکر قطب الملک بمیان می‌آمد بزبان مبارک قطب الملک را بخوبی و بی تقصیری در ماده فرخ سیر یاد می‌نمود و میفرمود که کشتن فرخ سیر از دست مدعیان دیگر شده از آثار اوست نهری که در سنه ۱۱۲۷ سبع و عشرین و مائه و الف از اصل نهر شاهجهانی بهدیه در شاه جهان آباد آورده آن خطه را پرفیض آب حیات

نمود و علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی در تاریخ آن گفته **قطعه** بحر جود و فیض قطب الملک عبد الله خان ٭ نهر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم ٭ بهر آن عبد الجلیل واسطی تاریخ گفت ٭ نهر قطب الملک نهر بحر احسان و کرم ٭ و نیز علامی مرحوم در مثنوی بمدح او میپردازد ع ارسطو فطرتی کآصف نشان ست ٭ یمین الدوله عبد الله خان ست ٭ بدیوان چون نشیند نوبهار ست ٭ بمیدان چون در آید ذوالفقار ست ٭ و قاضی شهاب الدین دولت آبادی مؤلف تفسیر بحر مواج که از افضل فضلای وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تاریخ خود نوشته که سید صحیح النسب باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی و شجاعت حیدری بهرهٔ تمام داشته باشد و دیگر نشان عاقبت بخیری سید عالی نسب آن ست که اگر باقتضای طبیعت بشری معصیت ازو صادر گردد باید که وقت رحلت امری رو دهد مثل ابتلا بمرض صعب و کشته شدن بظلم که ماحی سیئات و باعث نجات از عقوبت آخرت باشد و علامات مذکوره در آن هر دو برادر یافته شد

حشرهما الله فی یوم القیام مع اجدادهما الکرام ط

ذکر وقایعیکه بعد کشته شدن سادات در ایام اقامت نواب مستطاب در ملک دکن رو داد و بیان توجه آن عالی جناب از خجسته بنیاد حسب الطلب حضور بدار الخلافت شاهجهان آباد

چون خبر قتل حسین علی خان در نصف شب به نوید رای دیوان سرکار عالی جناب رسید و او بحضور عرض نمود نواختن شادیانه و نوبت تهنیت حکم فرمود و بامدادان شیلان کثیر الالوان کشیده بهجوم بسیار طعام خورانید و بعد از آن بتفاوت یک ماه خبر دستگیر شدن عبد الله خان و نجم الدین علی خان بسمع اشرف رسید باعث ادای شکرانهٔ بارگاه صمدیت گردید و در اوایل سنه ۱۱۳۳ یکهزار و یکصد و سی و سه نواب مستطاب بعزیمت شاهجهان آباد از خجسته بنیاد برآمده بر سر سول خیمه زد و مبارز خان ناظم صوبهٔ حیدرآباد که بعد کشته شدن عالم علی خان در خجسته بنیاد برای ملاقات نواب عالی جناب آمده بود شادی کتخدائی پسران خود بتکلف

تمام در بلدهٔ مذکور نموده و از پیشگاه نواب مستطاب بالطاف و عنایت مستمال گشته پایان
رخصت گرفته بحیدرآباد رفت و نواب عالی جناب تا کتل فرداپور رسیده بود که از استماع
خبر تقرر وزارت باعتمادالدوله محمد امین خان از بالای کتل مذکور مراجعت نمود و هرچند خان
بهادر در عین موسم باران تبرودات نمایان اگرچه بندوبست خاندیس قرار واقعی نمود
اما چون در شهر برهانپور کارپردازان او میرزا عبدالله و شیخ هدایت الله فی الجمله دست
تعدی دراز کرده بودند نواب عالی جناب خان مشارالیه را از صوبه‌داری شهر برهانپور معزول
کرده و جاگیر چهار لک روپیه بحال داشته بفوجداری بگلانه سرفراز فرمود و مشارالیه نظر بر
اشتیاق رفتن شاهجهان آباد قبول نکرد و بدارالخلافت راهی شد و نواب عالی جناب
از نظام آباد عرف اجینه کوچ فرموده بخجسته بنیاد رسید و عنان عزیمت بصوب بیجاپور
که افغانان آنجا اراده فساد و شورش نموده بودند معطوف گردانید و تفاخر خان از بنی
اعمام امیرخان و روح الله خان که قلعه‌داری بیجاپور سرفرازی داشت بر قصبهٔ اندی
نزدیک دریای بهیمرا بوساطت شاه نظام الدین که از اکابر مشایخ اورنگ آباد بود و نواب
عالی جناب حسن عقیدت بخاندان او داشت سعادت ملازمت دریافت و فوجداران و
پالهگیران آن نواح مثل ابراهیم خان پنی از کرنول و عبدالنبی خان از کرپه و عبدالغفار خان
پسر دلیرخان و غیرهم احراز شرف ملازمت نمودند و مبلغ معتدبه پیشکش گذرانیده چنانچه
تنخواه پنجماهه سپاه منجملهٔ آن مبلغ تقسیم شده و در عشرهٔ ثانی ربیع الآخر اعتمادالدوله
محمد امین خان بهادر نصرت جنگ وزیرالممالک هند بآزار اسهالی که زیاده از چهار پنج روز
نکشید از این سپنجی سرای فانی رحلت کرد و پادشاه برای تقرر وزارت بارکان دولت کنگاش
نمود و چون نواب عالی جناب در آنجا حاضر نبود معزالدوله حیدرقلی خان و برهان الملک
صمصام الدوله و مبارز الملک سربلند خان بهادر هر یک متمنی این منصب جلیل القدر گشت
ظل سبحانی امر وزارت ملتوی داشته برای اجرای امور سلطنت عنایت الله خان کشمیری را

وزارت مقرر کرده فرمان عنایت عنوان مشتمل بر طلب نواب عالی جناب فرستاد چنانچه
فرمان در اودهولی عز ورود یافت نواب عالی جناب بند و بست ضلع بیجاپور بهر نوع که
مناسب دانست بسرعت هرچه تمامتر بعمل آورده آخر ماه رجب داخل بلده فرخنده بنیاد
گردید و دیانت خان را از تغیر فدوی خان که برای رفتن مکه معظمه دستوری یافته بود
بخدمت دیوانی دکن نواخته و عضد الدوله را طلبداشته به نیابت خود در دکن مقرر
کرده عنان یکران عزیمت بدار الخلافت معطوف گردانید و در آخر ذی الحجه وارد برهانپور
شده و در عشره محرم سنه ۱۱۳۴ یکهزار و یکصد و سی و چهار از برهانپور کوچ کرده در عشره ثانی
ربیع الآخر نزدیک شاهجهان آباد خود را رسانید پادشاه بخشی الملک صمصام الدوله منصور جنگ
بهادر را باستقبال فرستاده بیست و دوم شهر مذکور احراز شرف ملازمت ظل سبحانی
نموده داخل حویلی دار الخلافت گردید و نظر بر اینکه بعضی حاسدان درهم انداز نمی خواستند
که امر وزارت بآن عالی جناب مفوض گردد سخنان دور از وهم و خیال بجهه بعرض میرسانیدند
پادشاه چندروز تأمل و کنکایش بسر برده آخر الامر پنجم جمادی الاولی از سال مذکور خلعت
وزارت مع خنجر و قلمدان مرصع و انگشتری الماس گران بها عطا فرمود و نواب عالی جناب
هرچند سعی نمود که بند و بست وزارت بنوعی نماید که خزانه با نیکنامی پادشاه گرد آید و سپاه
و رعیت آسوده حال شوند اما از خلل اندازی بدهمکاران خاصه کوکی پادشاه که زن
مزوره پرفن بوده با مقربان و خواجه سرایان و خدمتکاران حضور دمساز و همراز گشته اظهار
کفایت و فراهم آوردن خزانه مینمود و از مردم مبلغهای خطیر بنام پیشکشهای پادشاه حق
سعی خود می گرفت صورت نه بست و در رای او بعضی مقربان دیگر نیز کلمات دور از خیال
و گمان ذهن نشین پادشاه مینمودند و دخل در کار وزارت میکردند چنانچه معز الدوله حیدر
قلیخان که در خدمت میرآتشی کمال استقلال بهم رسانیده از جهت تقرب و چرب زبانی
دخل در مقدمات ملکی و مالی مینمود و چون پادشاه حسب اشاره نواب عالی جناب از دخل

نمودن در کار وزارت منع فرمود گرفته خاطر شده و از حضور برای روانگی بتعلقهٔ خود رخصت
گرفته و نایب خود در حضور گذاشته باحمدآباد که صوبداری آنجا بنام او بود راهی شد و بعد
رسیدن باحمدآباد جاگیر اکثر بندگان و مقربان پادشاهی بضبط خود در آورد و چون خبر این امر
بحضور رسید فرامین پادشاه مشتمل بر منع ضبط جاگیرهای مردم بنام او شرف صدور یافت
هرگاه از ضبط جاگیر مردم خود را باز نداشت در عوض ضبط جاگیر مردم جاگیر او که در اطراف
دار السلطنت بود بضبط در آوردند باستماع این خبر بوساطت بعضی مقربان حضور معروض
داشت که هرگاه جاگیر مرا ضبط نمودند شاید از من توقع نوکری ندارند بعده نیز فرمان
استمالت نشان بنام او ارسال یافت فایده بر آن مترتب نگردید آخر الامر پادشاه
آن عالی جناب را بصوبداری احمدآباد مقرر فرموده بعد فراغ مهم جاٹ برای بندوبست
احمدآباد و تادیب حیدرقلی خان در صورت عدم اطاعت مرخص فرمود و خلعت و جواهر و
فیل و نه لک روپیه نقد برای سامان این مهم مرحمت نمود و آن عالی جناب اوایل شهر
صفر سنه ۱۱۳۵ یکهزار و یکصد و سی و پنج متوجه آن صوب شده تا قریب جهابوعنان باز
نکشید و سرداران دکن مثل عضد الدوله نایب خجسته بنیاد و نصیر الدوله نایب برهانپور
و دیانت خان دیوان دکن و محتشم خان بخشی دکن حسب الطلب در رکاب ظفر انتساب
حاضر گشتند و جوانمرد خان و صلابت خان افغان از عمدهای احمدآباد که از حیدرقلی خان
گرفته خاطر بودند بوساطت ابو الخیر خان با نواب عالی جناب ساختند بعد رسیدن ایشان
باکبرآباد مکاتیب معذرت اسالیب حیدرقلی خان که از راه سالوسی ترقیم نموده بود رسید
و بعد ورود به سرحد مالوا از خطوط اعیان احمدآباد معلوم آنجناب گردید که از هیبت آمد آمد
آن عالی جناب بیمار گشته بیماری او بجنون انجامید و اشتهار خبر جنون بنا بر مصلحت
جعلی بود الغرض نخست پسر خود را مع عرضداشت مشتمل معذرت و عزیمت رسیدن خود
بدار الخلافت بحضور فرستاد و متعاقب آن خود نیز بدلالت راجه گرکهنا تهه داس که دیوان

او بود ابدالله اجمیر بدار الخلافت راهی شد چون این خبر از نوشته وقایع نگاران به ثبوت پیوست
نواب مستطاب که نزدیک آب نربدا هفت هشت منزلی احمدآباد رسیده بود بتعاقب
او متوجه نگشته عموی خود حامد خان بهادر را به نیابت صوبداری احمدآباد مقرر نمود و اوایل
جمادی الاخری علم معاودت بدار الخلافت افراخت و از اثنای راه سرداران دکن را
مرخص ساخت و خود از راه بهوپال روانه دار الخلافت شده و اسلام گڈه را از دست محمد
خان گرفته به نیابت صوبداری مالوا به پسر عمه خود عظیم الله خان ابن رعایت خان مقرر
نمود بعد رسیدن بحضور باز هم بسیار سعی و بذل جهد نمود که بنظم امور ملکی و مالی چنانکه
باید پردازد لیکن بنا بر برهم زنی کوکی وغیره برهم زنان بند و بست قرار واقعی صورت نه
گرفت گویند در همان ایام خبر برپا شدن فساد عظیم در ایران از غلبه محمود خان افغان
و تصرف نمودن او از اصفهان تا سرحد شیراز و محصور گردیدن شاه سلطان حسین در
اصفهان و بیرون رفتن شاهزاده طهماسپ مع برادر و پسران سلطان حسین از قلعه اصفهان
بقصد فراهم آوردن لشکر پیهم بعرض محمد شاه پادشاه میرسید روزی نواب مقدمات
چند از راه دولتخواهی بعرض رسانید که اولاً اجاره محال خالصه که باعث ویرانی ملک
است موقوف باید کرد و دوم رشوت که موسوم به پیشکش شده دور از آداب پادشاهان
است سوم جزیه بر کفار بدستور عهد حضرت خلد مکان اجرا باید نمود چهارم کمک شاه سلطان
حسین فرمانفرمای ایران از لوازم وقت ست چرا که در ایام هنگامه شیر شاه افغان
همایون پادشاه بملک ایران متوجه شده بود و آنچه در آن وقت از شاه ایران کمک و خدمتگذاری
و مراسم مهمان پرستی بمعرض وقوع آمد بر صفحه روزگار یادگار مانده در ینوقت بمقتضای
هل جزاء الاحسان الا الاحسان اگر کمک شاه سلطان حسین بوقوع پیوندد
در تواریخ نیکنامی تیموریه ثبت خواهد گردید پادشاه در جواب فرمود کیست که تا او را
با چنان مهم دور دست با چنین قلت خزانه مامور سازیم نواب عالی جناب معروض داشت

که بهر بنده از بندهای کار طلب حضور پرنور عالی خواهد شد بجا خواهد آورد و اگر کسی تأمل کند
خانه‌زاد بدین مهم مامور گردد که بدل و جان خواهد کوشید بعده محمدشاه کشایش این امر
از امرای دیگر فرمود و امرا که از روزافزونی تقرب و مرتبهٔ آن عالی جناب حسد میبردند
و از آنکه آن عالی جناب میخواست که آداب پادشاهی موافق رویهٔ سلطنت پادشاهان
هندوستان که برهم خورده بود از سر نو انتظام گیرد رنجیده خاطر بودند کلمات غرض
آمیز بعرض پادشاه رسانیدند و حسن ظن پادشاه در حق چنان وزیر بی‌نظیر سراپا
تدبیر مبدل بسوء ظن ساختند و در فکرهای فاسد انداختند و مصلحت‌ها اندیشیدند
چنانچه مخفی صوبه‌داری دکن به پیشکش مبلغی بنام عماد الملک مبارزخان ناظم حیدرآباد
قرار دادند آن عالی جناب از راه مآل‌اندیشی و نظر بر عواقب امور پاس آبرو و حفظ دولت
خود صلاح در کناره‌کشی دانسته در اواخر سنه ۱۱۳۶ یکهزار و یکصد و سی و شش هجری بهانهٔ
کسل مزاج بسبب ناسازی هوای آنجا برای تبدیل آب و هوا رخصت شکار درخواسته
از دارالخلافت برآمده تا سی چهل کروه از دارالخلافت برلب دریای گنگ رسیده تفرج
سیر و شکار مینمود امرای حضور ملال خاطر نواب عالی جناب را دریافته بمکر و شعبده حسب الاستصواب
امیرالامرا صمصام الدوله خان دوران و اعتماد الدوله و روشن الدوله مکاتیب تالیف مشعر باین
معنی که اگر ملالی بخاطر اشرف راه یافته باشد پادشاه جناب والدهٔ ماجدهٔ خود را فرستاده
طلب فرماید بنواب عالی جناب نوشتند تا بفریب طلبیده در حضور نگاه دارند نواب
بامراره نور دیدار گشته و قدم قدم ببهانهٔ سیر و شکار از کنار گنگ پیشتر میرفت و خدمهٔ محل
و کارخانجات که در شهر مانده بود بحکمت عملی طلب فرمود و درین اثنا اخبار انتشار مرهته گجرات
و دیگر مفسدان شورش روزگار در ضلع صوبهٔ احمدآباد که بنام نامی آن سپه‌سالار و در صوبهٔ مالوا
که بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف آن عالی جناب تعلق داشت زبان زد
خاص و عام گردید بنابرین رخصت رفتن بآن صوبه‌ها برای بند و بست از حضور حاصل نموده

از منزل سورون که شکارگاه مشهور بر کنار دریای گنگ است بعزم تنبیه مفسدان روی توجه آورد
و پس از تنبیه اشقیا از پرگنهٔ اجین به پرگنه بهور که متصل سرونج است نزول اجلال فرمود درین
اثنا منهیان اخبار بسمع نواب مستطاب رسانیدند که مبارز خان ناظم صوبهٔ حیدرآباد که پیش ازینها
به دو سه سال بعد از جنگ عالم علی خان خود را پیش آن عالی جناب رسانیده اظهار اخلاص عقیدت
و عهود و مواثیق واثق نموده بود که تا میان شما و پادشاه صورت موافقت و اطاعت است
من هم نوکر پادشاه ام والا از جملهٔ رفیقان خود دانند و آن عالی جناب بحضور در باب او
عرض داشت نموده منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک برای او طلبید
فرموده ماهی مراتب و پالکی جهالردار از پیش خود تواضع نمود و از جانب خود رعایت ها بعمل
آورده بر جاگیر و خدمت سابق افزوده بودند درینولا باظهار اینکه صوبه داری کل دکن بموجب
سند حضور بنام من مقرر شده از صوبهٔ حیدرآباد بر آمده با سرداران صاحب فوج از افغانان وغیره
عازم خجسته بنیاد گشته است و بعضد الدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ که به نیابت صوبه داری
دکن از طرف آن عالی جناب مامور بود و نیز بدستور بدیگر متصدیان خجسته بنیاد مکاتیب مشتمل بر
رسیدن خود و خالی نمودن دار الامارت فرستاده و محمد غیاث خان بهادر هم خطی مشعر بر تحریک وشت
مبارز خان که قبل ازین در مقدمهٔ این مقاله در احوال او قلمی شده نزد آن عالی جناب ارسال
داشت و وقایع نگاران که از جانب آن عالی جناب در حضور بودند نوشتند که پادشاه خانزادی
خان بهادر فیروز جنگ خلف آن سپه سالار با فرهنگ را از نیابت وزارت تغییر نموده وزارت
را بنام اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر مقرر فرموده و استقلال و رتبهٔ کوکی بر تشیید پیش از
پیش افزود و از امثال این وجوه که موجب اختلال کلی بود بصوبه دکن که بتمهید تبلیغ و یاوری اقبال
از دست سادات که بند و بست امور سلطنت و نظم و نسق دکن در قبضهٔ اختیار خود داشته بجای
التماهی خود میدانستند انتزاع نموده بود عنان عزیمت منعطف گردانید و در عشرهٔ ثانی
شعبان بماندو رسیده و اندرون قلعهٔ دهار بهانهٔ سیر تشریف برده خواجم قلیخان قلعه دار آنجا

را همراه

را همراه خود گرفته و ابوالخیرخان را به قلعه‌داری آنجا مقرر فرمود و بعد دخل جمعی از آن قلعه از
دریای نربدا عبور کرده اوایل رمضان داخل برهانپور گشته و بکشتی‌ها از تبتی و پورنا
گذشته اواخر رمضان المبارک خود را بخجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط نصایح بیاد دهی
عهود و مواثیق سابقه بعماد الملک قلمی فرمود و تا دو ماه بخجسته بنیاد بدفع الوقت بسر برد
مبارزخان اجل رسیده ازین خطوط از عزیمت و داعیهٔ خود باز نیامده روز بروز
در فراهم آوردن جمعیت از سوار و پیاده می‌کوشید و انمعنی باعث خلل امور مملکت
و موجب افزونی فتنه و فساد مرهطهٔ بدنهاد میشد بنا براین اواخر ذی قعده نواب مستطاب
بهمعنانی تائید سبحانی از خجسته بنیاد کوچ فرموده بر لب تالاب جسونت که نزدیک بلده
است مضرب خیام نمود و از آنجا نیز تا روزی که مصاف واقع شود متواتر نامهای
نصیحت آمیز مشعر بآنکه مصالحت خوب است و خونریزی مسلمانان خوب نیست برای
اتمام حجت بعماد الملک ترقیم مینمود اما هوای ریاست تمام مملکت دکن که در سرش پیچیده
بود هر زمان تدبیر تازه بخاطرش راه می‌یافت گاه اراده میکرد که خود را بیلغار مقابل
فوج ظفر موج رساند و گاه مصلحت می‌نمود که لشکر نواب عالی را بیک جانب گذاشته
و طی مسافت بطریق یلغار نموده خجسته بنیاد را در تصرف خود آورد چنانچه بهمین اراده
مقابل فوج ظفر موج منحرف گشته از دریای پورنا عبور نموده و جمعی از سوار و پیاده را
بسرداری یکی از دلاوران خود برای سد راه لشکر ظفر اثر بر کنار ناله صعب العبور متعین
کرد و بر سر همان ناله میان فوج متعینه مبارزخان و فوج نواب عالی جناب دو خورد
بمیان آمد و اکثری از فوج متعینه و سرداران آن گروه قتیل و اسیر گردیدند و فوج نواب
عالی جناب مظفر و منصور شد القصه نواب عالی جناب نیز برای حایل شدن او از آب دریا
پورنا گذشت و بیست و دوم محرم سنه ۱۱۳۷ یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری نزدیک قصبهٔ
شکر کهیره مضاف صوبه برار که از خجسته بنیاد چهل کروه فاصله دارد رزمگاه قرار داده

و بترتیب صفوف پرداخت قادرداد خان پسر قادرداد خان عالمگیری را که از طرف جدکی در
رشتهٔ قرابت با آن عالی جناب داشت و از بهادران و شجاعان کارطلب بود بهراولی و طالب
محی الدین خان نبیرهٔ سعدالله خان مرحوم را که پسرخال آن عالی جناب بود بسرداری جرنغار
و اسمعیل خان خویشکی را بسرکردگی برنغار و کنور خان چند بهادر پسر چهترسال بندیله را با
جوقی از بندیله‌ها همراه برق انداز خان میرآتش و عطایار خان داروغهٔ احشام و توپخانهٔ
جنسی مع توپخانه به پشت گرمی هراول و عضدالدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ با سید
جمال خان پسر آن بهادر و مقرب خان و عالم خان دکنی و مشهور خان خویشکی و عزیز بیگ خان
حارسی را با توپخانه بکمک جرنغار و ظهیرالدوله رعایت خان و محمد غیاث خان را مابین فوج
میمنه و قول و نصیرالدوله چین قلیچ خان را بتقویت برنغار و سید غضنفر خان بخشی برادر غالب
خان بهادر فیروز جنگ را با منصبداران متعینهٔ برهانپور مع رهکله‌ها و جزایرها باعانت
همدیگر و حرزالله خان را با جمعیت شایسته که در آن میان بهادر دلخان لاچین بیگ بود و
میان قول و برنغار و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نبیره‌های سعدالله خان
مرحوم را که از اقربای آن عالی جناب بودند بفاصلهٔ دو جریب از قول و هوشدار خان
المخاطب بارادت خان را بسرداری یلتمش و محتشم خان بهادر نبیرهٔ شیخ میر خوافی را با جمعی از
سرداران دیگر بطریق کمک که هر جا مطلوب شود اعانت کنند و خواجم قلی خان بهادر
تورانی و کوپال سنگه گور و تسلیم خان بامن افغان را که از جماعه داران عمده پیش قراول بجهت
نیابت قراول بیگی مامور بود با جماعت برادری قراولان و عملهٔ سرکار و رسول یار خان
افغان را در پیش فوج یلتمش مقرر فرمود و ترکتاز خان را که همیشه بسرداری و کارفرمائی فوج
مرهته میپرداخت با جمعی از ملازمان سرکار خود بسرکردگی فوج مرهته که در آن دولت
باجیراو و غیره با هفت هشت هزار سوار در رکاب ظفر انتساب بودند تعیین نمود و خود بنفس
نفیس بکمال شکوه و تمکین معتصم بحبل المتین تائید سبحانی گشته با جمعی از عمده‌های عقیدت کیش

مثل خواجه عبدالله خان وا هتداخان دیوان ورستم بیک خان ونیک نظرخان بخشی سرکار
نواب ناصرجنگ جوقی از اهل خدمات در قلب قول جا گرفته معرکه آرا گردید واز جانب مقابل
مبارزخان عماد الملک نیز به ترتیب فوج پرداخته غالب خان را که از طرف سعادت الله
خان متصدی کرناتک حیدرآباد با جمعیت شایسته رسیده خود را از زمرهٔ عقیدت کیشان
مبارزخان میدانست با حسن منورخان پسرخان زمان المعروف بشیخ نظام دکنی همراه‌ای
ودر عقب او محمدخان خال خود را که شجاع وصاحب تجربه بود بجای ملتمش وابراهیم خان
پنی مخاطب به بهادرخان برادر داؤدخان مشهور بجانب میمنه وعبدالفتح خان پسر عبدالنبی خان
میانه را که از شجاعان مشهور بجاپور بود بطرف میسره علی خان نامی متبنای میرخان را با
فرزندان خود خواجه محمودخان وخواجه اسعدخان وخواجه مسعودخان وحامدالله خان بیک
قول متعین کرد وخود با خان زمان پسرخانخانان بهادرشاهی ومنورخان وقزلباش خان
وفایق خان دیوان سرکار خود وعزت بیک خان ومیر یوسف خان وجمعی دیگر از دلاوران
رزم آزما در قول قدم افشرده رو بکارزار آورد وبعد تقابل فئتین نواب عالی جناب موافق
ضابطهٔ پسندیدهٔ خود سبقت در جنگ نفرمود ومبارزخان که استعجال درین کار داشت
بنگاه خود را بتفاوت دو سه کروه گذاشته با وجود حایل بودن نالهٔ صعب العبور خود را برابر
لشکر نواب عالی جناب رسانید وآتش جدال وقتال مشتعل گردانید وجنگی بغایت صعب بود داد
که تفصیل آن موجب اطناب ومحمول بر اغراق است غرض از جانبین سرداران نامدار ودلاوران
کامگار داد دلاوری وتهوری دادند وقریب سی چهل فیل سوار از جانبین هدف تیر وتفنگ
گردیدند مقرب خان پسر امین خان دکنی که با پدر نقاضی داشت وامین خان پیش از جنگ از
فوج نواب عالی جناب برخاسته نزد مبارزخان رفته بود روز جنگ با پدر مقابل شده بجنگ
شمشیر پیش آمد اگرچه امین خان از دست دیگر کشته گردید لیکن زبان زد مردم چنان است که پسر
پدر را بقتل رسانید الحاصل از حمله های پیاپی فوج مبارزخان قریب سیزده چهارده فیل با کهوده

نشان وغیره از فوج نواب عالی جناب رخ گردانید و اکثر دکنیان دل باخته از جاهای خود متزلزل
گشتند و عجب زلزلهٔ عظیم رو داد بنگاه که عقب فوج نواب مستطاب ایستاده بود نزدیک بآن شده
که پای استقامتش بلغزد درین بین دیانت خان دیوان دکن که درآن روزها بپای اعتراضی
آمده و از عارضه بیماری بجای چنداول فوج با پنجاه شصت سوار و همراهان دیگر عقب بهیر
مانده بود از مشاهده تزلزل مردم بهیر مانع متفرق شدن آنها گردید و درین حال مبارزخان
بعد مقتولیت هر دو پسر او مسعود خان و اسد خان با جمع دیگر از فیل سواران با نام و نشان
و دستگیر گشتن دو پسر دیگر یعنی محمود خان و حامد الله خان بعد برداشتن زخمهای نمایان از فیل
فیلبان سواری از رسیدن زخمهای کاری لباس مرقع غنایتی مشتاه ود الا که در احوال
مبارزخان مذکور شد در بر کرده فیلبانی میمنو و از رسیدن زخمهای کاری راه عدم پیموده
صدای شادیانهٔ فتح از فوج نواب مستطاب بلند آوازه گشت و در روز دیگر که بتعداد مقتولان
مبارزخان پرداختند زیاده از سه هزار کس تخمیناً بشمار درآمد و اسپان از صدمات گولهٔ بان
بالای هم آنقدر افتاده بود که تعداد آنها میسر نشد و از سرداران افغنه وغیره که از حکام
و کارفرمایان و صاحبان تمن بودند مثل غالب خان و حسین منور خان و کمال خان دکنی و
بهادر خان بنی و عبد الفتح خان پسر ارشد عبد النبی خان که فی الحقیقت تمام صوبه بیجاپور در
تصرف خود داشت زیاده از ده دوازده نامور بقتل رسیدند و سوای آن جمعی کثیر از نامیان
مثل خان زمان خان پسر خانخانان و احسن خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان پسر
میر امام و فایق خان وغیرهم از رفاقت مبارزخان ره نورد طریق آخرت گشتند و از فوج
نواب عالی جناب سوای رعایت خان که زخم تیر بحلقش رسیده بود و سلیمان خان خویشگی
و سید غضنفر خان و چند کس دیگر غیر مشهور آفت جانی بمردم نامی نرسید و نواب مستطاب بر
تکفین و تدفین مقتولان و تیمارداری محمود خان که باسیری درآمده بود خصوصاً هر دو پسر
مبارزخان و همراهان او دلاور خان و خالوی او محمد یوسف خان امر فرمود و جمعی دیگر را که سوای تلف

شدن مال زخم ظاهر آبها رسیده بود مثل حکیم عزت طالب خان و قزلباش خان و میر ابوالفضل
خان و رضا خان دیوان قمرنگر و آقا ابوالحسن سوانح نگار چهپلی بندر وغیرهم نیز ببذر و پرداخت
و عنایت خود اختصاص بخشید اگرچه بیشتری از مردم اعیان را خدا و دوا از سرکار فیض آثار
میرسید اما جمعی کثیر را هیبت‌الله خان دیوان بفرمان آن عالی جناب که مرد موافق بخیر بود
تیمارداری و تداوی میخود و سوای او دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را
برسانیدن زر نقد و خوراک اعانت میکرد و مبلغ کلی از جنس جواهر وا قمشه بابت پسران
مبارز خان و دلاور خان و کاظم علی خان پسر حاجی محمد منصور وغیره مردم که بضبط سرکار در آمده
بود برای مستر د ساختن آنها نواب عالی جناب حکم فرمود و بعد از فراغ ازین جنگ سه چهار
روز در آنجا توقف ورزیده بعد از آن بهمعنانی فتح و نصرت متوجه خجسته بنیاد گردید چون خبر
کشته شدن مبارز خان بعرض پادشاه فردوس آرامگاه رسید صوبداریهای ممالک دیگر
و قلعداری های بعضی قلاع از تغیری نواب عالی جناب بامرای دیگر عطا فرمود چنانچه صوبداری
مالوا به گردهر بهادر المشهور به دیا بهادر برادرزاده چهبیلی رام ناگر و قلعداری دهارور نامی
به قطب الدین علی خان بنگوری و صوبداری گجرات بنام مهاراز الملک سربلند خان بهادر
دلاور جنگ مقرر نمود و سند نیابت صوبداری گجرات بنام شجاعت خان عرف معصوم علی
بیگ پسر کاظم بیگ خان شجاعت خانی که از پیش آوردهای حیدر قلی خان و از شجاعان
مشهور بود و از سابق نقش تسلط در آن مملکت داشت و همیشه زمینداران آن سر حد
را تنبیه قرار واقعی مینمود ارسال فرمود چون گردهر بهادر و قطب الدین علی خان از حضور
رخصت گرفته عازم تعاقب خود گشتند عظیم الله خان بهادر که از جانب نواب عالی جناب در
اوجین بجمعیت چهار هزار سوار نیابت می افراخت و ابوالخیر خان در ماندو دهار با
یکهزار سوار و دو هزار پیاده بقلعداری میپرداخت خواستند بجا نعمت پیش آیند که نوشته
صمصام الدوله بعظیم الله خان رسید که عوض صوبداری مالوا صوبداری اجمیر اصالةً از حضور

پادشاه بآن خان سمو المکان مرحمت خواهد شد بنا برین خان مذکور دست از ممانعت کشیده
روانهٔ حضور گردید و ابو الخیر خان حسب الارشاد نواب عالی جناب قلعهٔ مذکور را به قطب الدین
علی خان تسلیم نموده خود را بملازمت نواب عالی جناب رسانید و چون سند نیابت صوبه‌داری
گجرات به شجاعت خان رسید حامد خان بهادر که به نیابت نواب مستطاب در آنجا
اقامت داشت بنا بر عدم فوج و سامان جنگ صرفه در جنگ ندیده از احمد آباد برخاسته
بموضع دیگر رفته اقامت ورزیده بگرد آوری افواج غنیم پرداخت و جواهر و اجناس
نزد هزار بهار رهن داشته سه لک روپیه قرض سودی گرفت و براس کنتا باند که او را
بکمک طلبیده بود فرستاد و مومی الیه از راه ماندو دهار رسیده رفیق شد و جمعیتی فراهم
آمد حامد خان بهادر بعزم رزم بصوب گجرات متوجه شد و شجاعت خان از گجرات برآمده مقابل
گردید بعد اشتعال نائرهٔ جنگ و جدال کار بجایی رسید که فیلان سواری هر دو سردار
نزدیک هم رسیده باهم آویختند فیل حامد خان بهادر بر فیل شجاعت خان غالب آمد درین
اثنا حامد خان بهادر تیری بسینهٔ شجاعت خان زد و شیخ هدایت الله خواهر حامد خان
نیزه بشجاعت خان زده کار او بآخر رسانید خواص شجاعت خان که مرد ضعیف البنیه بود
شمشیری به نیروی دلاوری بحامد خان انداخت که کمان او را بریده زخم بر خنصر رسید حامد خان
دست تهور دراز کرده گردنش گرفته بر زمین افکند و جهت محافظت او بمردمان تاکید نمود و
شادیانهٔ فتح بلند آوازه گشت حامد خان بفتح و فیروزی داخل احمد آباد شد ابراهیم علی خان
بهادر برادر شجاعت خان که در گجرات بود و جمعیتی همراه نداشت اندیشناک گشته خانه نشین
شد حامد خان محمد علی خان را جهت استمالت او فرستاد و برای آمدن بمجرا با دو سه کس
پروانگی داد چون خبر قتل شجاعت خان به برادر که رضا علی خان نام داشت و متصدی بکری
بندر سورت باو متعلق بود رسید جهان در چشمش تاریک گردید و بمقتضای غیرت و تهور
تصمیم عزم محاربه نموده بگرد آوری سپاه ازا مرا و زمینداران که راه و رسم با بهادر داشت پرداخت

وازپیلاجی کایکواڑ که سردار مرهٹه بود استمداد نموده فوج فراوان فراهم ساخت و برادر خود
ابراهیم علی خان که در گجرات بمجرد وسلام حامدخان میرفت نوشت که جمعیت خاندان
گذاشته زندگی را بزنام وننگ ترجیح دادی ابراهیم علی خان بملاحظه مکتوب پیچ و تاب خورده
و عرق غیرتش بحرکت آمده محمد علی خان راکه شفیع او نزد حامدخان شده بود طلبیده معذرت
خواست و با نود کس از رفقای خود لباس زعفرانی که علامت جانفشانی است پوشیده
دراول روز بدارالامارت رسید واز صولت او جمعیت مستحفظان دروازه حامدخان
پراکنده گردید و بدیوان خانه درآمده تهارامل برادرزاده نوندرای راکه متصدی سرکار
نواب عالی جناب بود زخمی ساخت بمشاهده این حالت مردمان حاضروقت رو بگریز نهادند
آن بهادر از جان گذشته بمحل درآمد و حامدخان دست پسر خود مرحمت خان را گرفته از
راه دیگر که در محل بود برآمده ملحق بفوج خود گردید ابراهیم علیخان در تفتیش او بود که از چهار
طرف برق اندازان و تیراندازان بر دیوارهای حویلی محل سر برآمده از گولی و تیر کار او
و همراهانش را باتمام رسانیدند بعد ازآن برادر آن مقتول رستم علی خان از استماع
این خبر ملالت اثر قریب بیست هزار سوار از قدیم وجدید فراهم آورده باتفاق پیلاجی
کایکواڑ از سورت برآمده بکوچهای متوالی هر روز سه چهار کروه طی مسافت نموده تا کنار
دریای مهنی رسید و حامدخان بهادر نیز باتفاق کهنٹا پاند بهمان قدر جمعیت از گجرات
برکنار دریای مذکور مضرب خیام گردانید فوج رستم علی خان بنابر پشت گرمی گولیها
که در فن دزدی و غارتگری ید طولی دارند خیرگی و لشکر حامدخان هراسان بود القصه
روزی در موضع اراس کنار دریای مهنی تقابل فریقین رو داد و زد و خورد عظیم بمیان
آمد و فوج مرهٹه دست تاراج بهر دو سو گشاد اگرچه پیلاجی کایکواڑ بظاهر رفیق رستم علی خان
بود اما بباطن بنابر موافقت با کنٹا باند که نوکر حامدخان بود سازش با حامدخان داشت
آخر روز شکست بانجام نرسید هر دو لشکر شب بحفاظت بسر بردند روز دیگر که جنگ بمیان آمد شکست

فتح بر پرچم لوای حامدخان وزید مرهته از دست درازی بهره دو جانب غنیمت اندوز گردید
و حامدخان بهادر با فتح و ظفر متوجه گجرات شد و جهت هنگامه سپاه که طلب ایشان زیاده
از حد شده بود حامدخان روا دار ظلم بحال رعایا گردید و اکثر ساکنان آن بلده جلا وطن شدند
و احمدآباد آنچنان رو به ویرانی آورد که تا حال روی آبادی ندید ظل سبحانی باستماع این خبر
پیچ و تاب خورده سربلندخان را بصوب گجرات مرخص فرمود و مبلغ پنجاه لک روپیه
نقد برای سامان جنگ مبارزالملک مرحمت نمود و سید نجم الدین علی خان برادر سید
عبدالله خان را از قید رها نموده با جمعی از امرا تعیناتی سربلندخان گردانید سربلندخان
دو سه ماه در آنجا بگرد آوری سپاه پرداخته در سنه ۱۱۳۸ یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری
با فوج فراوان عازم گجرات گشت حامدخان برفاقت غنیم بقصد محاربه برخاست چند
سربلندخان به پتن رسیده پیغام مصالحت داد و نواب عالی جناب هم برای دخل دادن
سربلندخان قلمی فرمود اما نشنید تا آنکه بعد محاربه بدبختی حامدخان که هراول فوج بود کشته
گردید اگرچه مردم بسیار از فوج سربلندخان بقتل رسیدند لیکن از تردد شجیع الدیار که سر فوج
مبارزالملک بود و در عین گرمی کارزار از راه دیگر بگجرات رسید و داخل قلعه شد سربلندخان
غالب گشت و حامدخان بصلاح میر نهتو و صلابت خان وغیره جماعه داران مالوا از جنگ
کناره گرفته راه خجسته بنیاد گرفت و در آنجا فیما بین حامدخان و عضدالدوله ناخوشی رو نمود
و اکثر حامدخان غائبانه عضدالدوله را بنام اصلی او که خواجه کمال بود یاد می نمود و نوکران
حامدخان از اندیشه ناخوشی عضدالدوله رفاقت حامدخان گذاشته بدر رفتند —

فصل سوم

در احوال حشمت اشتمال آن عالی جناب از بعد کشته شدن مبارزخان که
فرمانفرمای کل ممالک دکن گردید تا آنکه بروضه رضوان خرامید و ذکر
شمه از محامد و مناقب آن جناب مستطاب برگزیده حضرت [illegible]

چون نواب عالی جناب بعد کشته شدن مبارز خان خجسته بنیاد را بورود مسعود خود رونق
تازه وزیب وزینت بی اندازه بخشید واز نوشته سهیان اخبار وسوانح نگار حیدرآباد
میمنت آثار بظهور رسید که خواجه احمد خان المشهور بشهامت خان پسر مبارز خان
که بنیابت پدر در حیدرآباد بود وقلعه محمد نگر عرف گولکنده را بساخت هزاره‌ها از دست
خواجه سرا صندل خان نام که به نیابت پسر دیگر مبارز خان قلعه دار آنجا بود انتزاع نموده
مال ومتاع خود را داخل آن قلعه کرده به بند وبست قلعه مذکور پرداخته است نواب
عالی جناب بعد بند وبست شهر خجسته بنیاد واطراف آن عنان عزیمت بصوب حیدرآباد
منعطف نمود ودر آخر ربیع الثانی سنه ۱۱۳۷ یکهزار ویکصد وسی وهفت هجری بفرخی وفیروزی
بحوالی حیدرآباد رسیده باغ کوشه محل را مضرب خیام ساخت وبتعیین عمال وبند وبست
آن ضلع پرداخت خواجه احمد خان بوساوس دور از خیال نسبت بخود ووابسته‌های
مبارز خان مرحوم به پشت گرمی قلعه وموجودیت خزانه وذخیره تا مدت یک سال لشهرت
آنکه فرمان صوبه داری وقلعه داری از حضور بنام او میرسد در تسلیم قلعه تعلل ورزید وجابجا
به قلعه داران وزمینداران اطراف نامها نوشته وافواج برای کمک فرستاده در عمل دخل
عمال نواب عالی جناب خلل انداز گردید وبعضی مفسدان را که از مدتها در قلعه مذکور مقید ومحبوس
بودند برای مزید فساد انگیزی از قلعه برآورده مطلق العنان گردانید چنانچه ازین فساد انگیزی
کاظم علی خان ولد حاجی منصور فوجدار بهونگیر که جوان رشید وسپاهی کار طلب بود با جمعی
بقتل رسید وآخر کار چون دید که انواع الطاف واحسانهای نواب عالی جناب نسبت
بحال وابستگان مبارز خان مرحوم از عطای اضافه‌های نمایان وجاگیرهای سیر حاصل و
خطابات موروثی چنانچه خواجه احمد خان را مخاطب بشهامت خان وخواجه محمود خان را
مخاطب بمبارز خان نموده بجاگیرهای سیر حاصل کامیاب گردانیده بمعرض ظهور رسید
تدابیر او بجایی نرسید در سنه ۱۱۳۸ یکهزار ویکصد وسی وهشت کلید قلعه تسلیم اولیای دولت

نموده در ظل رأفت آن عالی جناب در آمد من بعد آن عالی جناب بندوبست ملک و تنبیه
مفسدان و تادیب سرکشان و تفقد حال زیردستان پرداخت و فسادی که در عمل سابق
از جانب مرهته بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارزخان مرحوم چوته مرهته موافق
قرارداد و ساداب نمیداد و در تنبیه و تادیب سرکشان مرهته ترددهای نمایان بظهور می آورد
اما هرگاه هرجا که منصوبان غنیم قابو می یافتند زیاده از چوته میگرفتند و اکثر طرق
و شوارع از اندیشهٔ دست درازی غنیم مخوف بود و نواب عالی جناب هرجا که
مفسد پیشه دید به تنبیه و تادیب او قرار واقعی رسید چنانچه زمیندار واکنکیره که در عهد
خلد مکان چه مفسده ها که نکرده بود و دیگر مفسدان نواح کوهیر و پرگنات قوال
و سرکار اِلکندل وغیره که از سرکشی ایشان و متمردی کوه نشینان عمل واقعی در آن
اماکن نمیشد در اندک مدت مطیع و منقاد نمود و ظلمت ظلم و تعدی آنها از آن اماکن
زدوده و طرق که در عهد صوبه داران سابق پرخطر بود بنظم و نسق آن عالی جناب
مامون گردید و عشیم که از جاگیرداران بانواع ظلم چوته میگرفت و سوای آن فی صد
ده روپیه بنام سردیسمکهی از زمینداران و رعایا بتحصیل می آورد و گماشتگان او که
در هر هفته و ماه تغییر و تبدیل می یافتند و فرمایشهای زیاده از وسع رعایا مینمودند
و این معنی باعث تصدیع و تکلیف رعایا و جاگیرداران و خفت عمال میشد برای دفع
این بدعتها آن عالی جناب چنان مقرر نمود که عوض زر چوته صوبهٔ حیدرآباد زر نقد
از خزانهٔ عامره آنقدر که دست برداشته دهند بگیرد و ده روپیه سر صد بابت سردیسمکهی
و نیز راهداری که مسافرین و مترددین را اذیت کمال عاید حال میشد همه را موقوف فرمود
چون خبر تسخیر مملکت حیدرآباد و تسلط آن عالی جناب بر جمیع صوبجات دکن بعرض
فردوس آرامگاه رسید نظر بر اینکه پیش از جنگ مبارزخان اعتمادالدوله قمرالدین
خان بهادر را بخلعت و قلمدان وزارت از تغییر آن عالی جناب سرفراز ساخته بود

و بعد کشته شدن مبارز خان صوبهٔ مالوا و گجرات که بنام آن عالی جناب بود
بامرای دیگر مقرر فرمود و از مآل کار اندیشیده استمالت مصلحت وقت دانسته نواب
مستطاب را بارسال فرمان عنایت عنوان مشعر بتقرر صوبه‌داری دکن و وکالت مع
خلعت و فیل و جواهر و خطاب آصف جاهی بنواخت و آن عالی جناب به بندوبست
ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و تفقد حال ضعفا و غربا پرداخت و درین
سال یعنی یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری میر علی اکبر خان دیوان برهانپور را که بنزد
خود طلبیده به نیابت ارادت خان دیوان دکن و محمد عاقل خان کنبوه را بدیوانی
برهانپور مامور فرمود و حامد خان را که از گجرات بدکن آمده بود بصوبه‌داری ناندیر
نامزد نمود و در سنه ۱۱۳۹ یکهزار و یکصد و سی و نه از حرکات ناشایست باجیراؤ
گوشمال او پیش نهاد همت عالی ساخته خواست که ساهو راجه را که باجیراؤ به نیابت
او میپرداخت از سرداری قوم مرهٹه معزول نموده بجای او سنبها ابن رام راج
ابن سیوا را منصوب سازد و بوساطت چندرسین که سابق سیناپتی بود و من بعد
بملازمت نواب عالی جناب رسیده نوکر پادشاهی شد سنبها را طلبیده سرداری
مرهٹه و سرولیکهی بنام او مقرر ساخت و او گماشتگان خود جابجا بطریق تکا
داران فرستاده عمل و دخل کرد و مکاسه‌داران که از طرف باجیراؤ جابجا نشسته بودند
برخاستند و چون ایام برشکال بود حرکتی از باجیراو بوقوع نیامد و بعد انقضای
موسم برشکال در سنه ۱۱۴۰ یکهزار و یکصد و چهل گردآوری افواج نموده بر جالنه بعزم
مقابله رسید نواب ظفر رکاب راجه سنبها را همراه گرفته با افواج سرکار خود و
هراولی عضد الدوله عوض خان بهادر متوجه تنبیه باجیراو گردید و دوم ربیع الآخر
از سال مذکور مقابله بمیان آمد باجیراؤ تاب جنگ نیاورده راه گریز پیش گرفت
و نواب عالی جناب عضد الدوله را بتعاقب او مامور ساخته خود هم به پشت گرمی از عقب

روان شد باجیراو تا برهانپور عنان بازکشید و خستگی تمام بلشکر او راه یافت نواب
عالی جناب چند کروه جانب شمال برهانپور تعاقب نمود و بعد استماع خبر رفتن
باجیراو بجانب گجرات معاودت ببرهانپور فرمود و دو مقام جهت استراحت مردم و
سامان سپاه بر لعل باغ برهانپور نموده عاقل خان را از دیوانی برهانپور معزول
کرده بار دیگر علی اکبر خان را منصوب ساخت و نیابت دیوانی دکن که بعلی اکبر خان
بود بعاقل خان و بیوتاتی شهر از عزل حاجی نقد علی خان به شرف الدین خان و او
بعزم تعاقب باجیراو قریب سورت بکوههای طولانی رسیده مضرب خیام نمود و
ازین حرکت مبارز الملک سربلند خان ناظم گجرات بگمان آنکه آن عالی جناب با
باجیراو موافقت نموده اراده تسخیر این مملکت دارد مضطرب و متردد گشت تا اینکه
باجیراو قریب بگجرات رسیده رجعت قهقری نمود و نواب عالی جناب عنان
عزیمت از تعاقب منعطف گردانیده روی توجه برای تخریب مکان سکونت او
بسوی پونا آورد تا احمد نگر رسیده بود که منهیان اخبار بعرض رسانیدند که باجیراو
اراده رفتن خجسته بنیاد دارد بنا برین متوجه خجسته بنیاد شد و باجیراو از کتل کساری
بگاندا پور و بیضاپور رسید هنگامه آرا گردید اطراف لشکر تاخت و تاراج می‌کرد و از
رسیدن رسد غله ممانعت می‌نمود و هرگاه ناله آبی در اثنای راه می‌آمد مزاحمت مردم
لشکر میرسانید و هنگام مقابله جنگ گریز میکرد و عوض بجنگ قزاقی که شیوه مرهته است
پیش می‌آمد و بهادران لشکر فیروزی وقت جنگ بدلاوری و شمشیرزنی پیش میبردند
آخر کار باجیراو صرفه در جنگ ندیده بوساطت عضد الدوله بهادر پیغام صلح داد و نواب
عالی جناب نظر براینکه از قزاقی آن بدکردار فرار شعار تصدیع و تکلیف بردم لشکر میرسید
مایل مصالحت شد اما به دو شرط یکی آنکه باراجه سنبها ره نور و طریق عداوت نگردد
دوم آنکه از چهارم حصه خود زیاده طلبی نکند بعد انعقاد صلح مکاسه داران باجیراو جابجا قایم

شدند و نواب عالی جناب بصوب حیدرآباد لوای عزیمت افراشت و در سنه ۱۱۴۱ هجری
یک هزار و یک صد و چهل و یک امر عالی شرف صدور یافت که شهرپناه برهانپور ریخته تعمیر
سازند و اول بعهده این کار علیم الله خان داروغه کچهری مقرر گشت و تعمیر حصار از سمت
ناگچهری که شرقی شهر و کنار تپتی است شروع شد من بعد از محمد عظیم پسر خواجه عبد الرشید
کشمیری داروغه نصف تعمیر گردید و بعد دو سال تغیری آن هر دو احمد بیر خان خلف
علی اکبر خان را بداروغگی تعمیر حصار شهرپناه سرفراز گردانید و در همین سال طرح آبادی
نظام آباد بالای کتل فردا پور که ویرانه محض بود ریختند و مسجد و کاروان سرا و دولتخانه
و پل باهتمام خاندان قلی خان صورت تعمیر یافت و کتبه اِجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا
تاریخ احداث این معموره است و در سنه ۱۱۴۲ یکهزار و یکصد و چهل و دو حامد خان بهادر
در صوبه داری نانده بدار البقا شتافت و در اوائل سنه ۱۱۴۳ یکهزار و یکصد و چهل و
سه عضد الدوله عوض خان بهادر که نائب نواب عالی جناب بود در خجسته بنیاد داعی
مسافر راه عدم گردید نواب عالی جناب از استماع این خبر مغموم و متاسف گشته
از حیدرآباد عازم خجسته بنیاد شد آورده اند که عضد الدوله مرحوم نظر بقرابت و خصوصیات
دیگر که با نواب عالی جناب داشت تمشیت اکثر امور آن مملکت بدون اطلاع
آن عالی جناب از پیش خود می نمود بنا برین نواب بعد فوت او بر زبان مبارک
آورد که حالا صوبه دار کل دکن شدم الغرض بعد وصول باورنگ آباد سید جمال خان
بهادر پسر عضد الدوله مرحوم را که نائب صوبهٔ برار از جانب پدر بود معزول کرده
شجاعت خان را منصوب ساخت و نصیر الدوله بهادر را از برهانپور طلب فرمود
چون بکتل فردا پور رسید بجای او حفیظ الدین خان بهادر را که قرابتی با آنجناب
داشت بصوبه داری برهانپور بنواخت و چون نصیر الدوله وارد لشکر فیروزی
شد بحفیظ الدین خان بهادر حکم عالی شرف صدور یافت که نوبت نواخته از رود

خیمهٔ نصیر الدوله روانه برهانپور شد و حفیظ الدین خان بهادر داخل شهر مذکور شد و بعد
چندی جهت تسخیر ملک موهن سنگه زمیندار هراولی روانه گردید و در آن آوان محمد خان
بنگش از حضور پادشاه بصوبه‌داری مالوا عز اختصاص یافته با اوجین رسید نواب
عالی جناب نیز اواسط شعبان بدار السرور برهانپور رونق افزا شده برای تنبیه موهن سنگه
متوجه شد بعد رسیدن بکتل اکبرپور موهن سنگه تاب مقاومت در خود ندیده
در پناه جبل دشوار گذار فرو رفت و بقبول پیشکش مصالحت نمود و محمد خان بنگش
بکنار نربدا آمده بملاقات نواب عالی جناب فائز گردید و دو سه روز بطریق
مهمان در لشکر فیروزی بود بعد رخصت او نواب عالی جناب نیز از نربدا عبور کرده
بطریق باز دید ظل مکرمت بمکان او گستردند و در شهر رمضان المبارک در باب یومیه
داران برهانپور حکم فرمود که هر که آرزوی فرمان خلد مکان یومیه داشته باشد یک حصه
از آن موقوف نمایند و دو حصه بحال دارند و هر که بدستاویز اسناد دیگران میگیرد
باید که یک حصه بگیرد و دو حصه در سرکار ضبط شود و در روز عید فطر از اکبرپور کوچ لشکر فیروزی
شد و حفیظ الدین خان بهادر تا راجپور همراه رکاب بوده مرخص گشت و ابو الخیر خان
بهادر و میر علی اکبر خان دیوان و صارم علی خان بیوتات را با منصب داران دیگر رخصت
انصراف بسوی برهانپور ارزانی داشت و خود از راه کوهستان برای تادیب باجیراو
که در آن جا سر بشورش و فساد برداشته بود بخاندیس در آمده بتعاقب او تا ملک بگلانه
عنان باز نکشید او هیچو غلام گریزپا که فرار جبلت دارد بجانب گجرات فرار نمود و نواب
عنان عزیمت از تعاقب او کشیده بخجسته بنیاد مراجعت فرمود و حفیظ الدین خان
بهادر و ابو الخیر خان بهادر همراه قبایل نواب عالی جناب از برهانپور تا قریب کتل
رسیده مرخص گشتند و در سنه ۱۱۴۵ یکهزار و یکصد و چهل و پنج فاطمه بیگم عمهٔ نواب عالی جناب
المخاطب ظهیر الدوله و رعایت خان حسب الایمای نواب مستطاب صبیهٔ روشن الدوله

ظفرخان بهادر بخشی سوم حضور پادشاه را که با میر اشرف خان بهادر ناصر جنگ منسوب شده بود
همراه گرفته بقصد شادی مواصلت از دار الخلافت برآمد و روشن الدوله [illegible]
کشمیری را که داروغهٔ قورخانهٔ پادشاهی بود با ساز و سامان امیرانه و جهاز دولتمندانه
همراه داد و از پیشگاه نواب مستطاب محتشم خان بخشی و اکثر رساله داران مثل بدیع الزمان خان
برای استقبال روانه شدند و حفیظ الدین خان بهادر و ابو الخیر خان بهادر از برهانپور
و خواجم قلی خان از کهرکون نیز پیشوا رفتند محتشم خان و حفیظ الدین خان تا خجسته بنیاد
همراه آمدند و ابو الخیر خان بهادر تا برهانپور همراه بوده در آنجا توقف ورزیده و درین
ایام دلپت بهوکیه غنیم دست تعدی بر رعایای آسیر وغیره دراز کرد ابو الخیر خان
حسب استدعای انند روپ عامل آنجا با سه صد سوار مع نور الدین خان کوتوال
بلده پانزده کروه را در چهار پاس طی کرده بر سر آن غنیم تاخت آورد و قریب صد
نفر او را بقتل رسانید و او راه فرار و ابو الخیر خان بهادر سالماً و غانماً راه
معاودت پیش گرفتند در سنه ۱۱۴۷ یکهزار و یکصد و چهل و هفت هجری نواب عالیجناب
از برهانپور که در آنجا باستماع آمد آمد مظفر خان برادر صمصام الدوله که از حضور پادشاه
به تنبیه غنیم مامور شده بود و نواب مستطاب بگمان رسیدن او تا برهانپور تشریف داشت
و او بدون حرب از سرونج بشاهجهان آباد برگشت توقف ورزیده بود متوجه
خجسته بنیاد شد و در همین سال غرهٔ شوال فیروزی فال تولد نونهال گلشن دولت
و اقبال یعنی نواب غفران مآب نظام علیخان آصف جاه ثانی بظهور آمد و این مصرعه
تاریخ آن است **مصرعه** طلوع آفتاب از صبح دولت و در سنه ۱۱۴۸ یکهزار و یکصد
چهل و هشت هجری صوبه داری مالوا از حضور پادشاه بنام باجیراو مقرر شد و نواب
عالیجناب صوبه داری برهانپور از تغیر حفیظ الدین خان بهادر به نصیر الدوله مرحمت
فرمود و حفیظ الدین خان بهادر را بصوب بگلانه روانه نمود و در سنه ۱۱۴۹ یکهزار و یکصد و

چهل و نهه باجیراو با فوج بسیار از مقر خود حرکت نموده بمالوا رسید و چندی در آنجا توقف
ورزیده و با نتظام قرار واقعی آنجا پرداخته بسمت بند ورشتافت و با راجهٔ آنجا
آویخته موضع ایتیر را که دار المقر آن راجه و مکان مستحکم بود و بعد محاصره و مشقت تمام
تسخیر نموده و راجهٔ آنجا در شعاب جبال صعب المسالک خزیده و بعد از آن باجیراو و
پیلاجی جادو را هراول خود ساخته بمقابلهٔ برهان الملک فرستاده و او بعد عبور جمنا نحکرو هی
اکبرآباد بکارزار پیش آمده مردم بسیار از طرفین بکار آمدند آخر الامر پیلاجی جادو و شکست
یافته تا تال کتوره عنان باز نه کشید و هیچکس از امرای پادشاهی بمزاحمت او
برنخاست مگر حسن خان کوکه که مزاحم شده بود مجروح گردید و بعد نهب و غارت
ممالک اعتماد الدوله و صمصام الدوله جهت دفع فساد او از شاهجهان آباد بر آمدند
او صرفه در جنگ ندیده راه فرار پیموده امرا بتعاقب نه پرداختند از امثال این
امور خلل کلی در سلطنت راه یافت و بی اعتدالی آن متمرد و تغافل امرا بسمع نادرشاه
که در قندهار بود رسید و باعث ورود او درین مملکت گردید و درین ایام نواب
عالی جناب از سفر سوندا و مدنور معاودت نموده آخر شعبان وارد برهانپور شده
سه و نیم ماه در دولت خانه باستراحت بسر برد و حفیظ الدین خان رخصت گرفته در ماه
شوال بدار الخلافت روانه شد و فوجداری بگلانه از تغیر حفیظ الدین خان بهادر بمتوسلخان
بهادر که خویش نواب عالی جناب و هم نسبتی حفیظ الدین خان بهادر بود تقرر یافت

ذکر توجه نواب مستطاب از دکن حسب الطلب حضور لامع النور بر دار الخلافت شاهجهان آباد و گذاشتن خلف الصدق خود نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ را بنیابت صوبه داری دکن در خجسته بنیاد

آورده‌اند که در اواخر سنه یکهزار و یکصد و چهل و نه هجری مکرر فرامین پادشاه فردوس
آرامگاه بنام نواب عالی جناب در باب رسیدن بحضور عز صدور یافت بنا برین نواب

مستطاب هفتم ذی الحجه از سال مذکور در خیامی که بر نهر اوتالی نصب شده بود داخل گردیده نوزدهم شهر مذکور
کوچ فرموده میر علی اکبر خان دیوان برهان پور را بر سبیل نیابت نصیر الدوله بصوبه داری آنجا
سرفراز و از منزل راجوره خواجه عبدالله خان و حرز الله خان بهادر را مرخص نمود و استقلال
نیابت صوبه داری دکن که بخلف ارجمند نظام الدوله میر احمد خان بهادر ناصر جنگ وقت آمدن
از خجسته بنیاد مفوض کرده بود ارسال فرموده و احکام متابعت صاحبزاده بنام امرای تعینه صدور
یافت بعد از آن کوچ بکوچ بسرونج رسیده و چند مقام در آنجا کرده با باجیراو عهد و پیمان تازه
نموده نصیر الدوله و سید جمال خان و وزارت خان دیوان و محتشم خان بخشی و منصور خان
و جانوجی و سلطانجی نبالکر وغیره سرداران را با افواج دکن که همراه رکاب بودند رخصت
انصراف ارزانی داشته در اواخر ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه وارد
شاه جهان آباد شده بملازمت پادشاه فایز گردید و فضل علیخان نامی در تاریخ قدوم این کامیاب
گذرانیده و بصله یکهزار روپیه نقد و اسپ با ساز نقره بکام دل رسید. رباعی صد شکر که نواب
دین پناهی آمد رونق ده ملک پادشاهی آمد تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف گفت آیت
رحمت الهی آمد پادشاه بدلداری ارکان دولت آصفیه و متابعت قرار واقعی پرداخته
و نواب عالیجناب را صوبه داری اکبرآباد از تغیر راجه جیسنگ و صوبه داری مالوا از عزل باجیراو
برای رفع شر راو مذکور خواسته شد نواب مستطاب برای بندوبست تعلقات متوجه گردیده و از
راه سرکرده باکبرآباد رسیده چند روز در آنجا توقف ورزید و بعد از آن محی الدین قلیخان پسر
محمد خلیل الحسنی طباطبائی عنایت خان پسر لطف الله خان ابن سعدالله خان را که برادر علاتی حفیظ الدین
خان بهادر بود به نیابت صوبه داری اکبرآباد مقرر کرده عبور جمنا نمود و سیر کنان تا اتاوه
رسیده بندوبست آن ملک که ضمیمه صوبه داری اکبرآباد بود چنانچه باید فرمود و پس از آن به کالپی
رسیده بار دیگر از جمنا عبور نموده به امونی آمده چند روز در آنجا متوقف گشت و افواج بندیله
را همراه گرفته به بهوپال مسکن یار محمد خان پسر دوست محمد خان رسید باجیراو هم با جمعیت

فراوان بصوب مالوا روان شد و ملهارجی هولکر که در مالوا بود پیش از آنکه لشکر فیروزی
عباجی را رسید مصدر فتنه وفساد گردید و با میر مغانی خان که بر جاگیرات سرکار
دتان صوبه عامل بود و جمعیتی زیاده از سه صد چهار صد سوار همراه خود نداشت پیکار
نموده او را شهید ساخت باجیراو دو سه کروهی بهوپال رسیده و راه رسید
غله بسته گرد اطراف لشکر شروع تاخت وتاراج نمود از جهت تکلیف کمال
بمردم لشکر فیروزی عاید حال گردید تا یکماه جنگ توپ و تفنگ بود آخر کار نواب
عالیجناب بتسویه صفوف پرداخته و هراولی و چنداولی و میمنه و میسره با مرای خود مفوض
نموده در عظیم بهوپال که ده کروه از لشکر ظفر اثر کوچ فرمود و باجیراو افواج خود را دو حصه
کرده یکی را بر هراول و دیگری را بر چنداول فوج منصور فرستاد و آتش کارزار مشتعل
گردیده جنگ عظیم بمیان آمد و بسیاری از مردم کشته گشتند آخر الامر فوج ظفر موج به یک
دو روزی نزدیک قلعه بهوپال رسید و فوج مرهته بر سر سردار چنداول که ایسر سنگ
راجه بوندی بود بوقت فرود آمدن در خیمه ریخت و جنگ عظیم شد نواب عالی جناب
بمدد چنداول پرداخته محافظت همه جانب می نمود بوقت شام داخل خیمه شده بحراست
لشکر از فرستادن طلایه امر فرمود و در آنجا هم فیما بین یکماه کامل جنگ و جدال بود و از
سبب کمی غله و فقدان ذخیره که یک آثار گندم بل یک آثار جوار بیکروپیه میسر نمی شد
نهایت تکلیف و تصدیع بمردم لشکر رو نمود و آخر الامر نواب عالیجناب باقتضای صلاح
وقت که خبر آمدن نادرشاه گرم شده بود بمصالحه پرداخت و لوای عزیمت بصوب
شاهجهان آباد افراخت رگهوجی بهونسله که از بنی اعمام راجه ساهو و متکاسه دار صوبه برار بود
فرصت وقت غنیمت داشته با شجاعت خان ناظم برار در ماه رمضان مصاف آراسته او را
شهید ساخت و مطلقا الطریق نعل بندی از قصبه ایلچپور گرفته و حاجی در نواح برهانپور بر پنجم
جا تمکه پنجم کامه آرا گشت و نصیر الدوله ناظم برهانپور باستحکام برج و باره شهر پرداخت

نواب نظام الدوله مبادرت بامر جنگ از استماع خبر مناقشهٔ نواب عالیجناب با جیراو افواج
دکن فراهم نموده بقصد کمک از خجسته بنیاد برآمده به یلغار بر کتل فرداپور رسید که
خبر مصالحت با جیراو مستحضر گردید و درین اثنا عنایت نامهٔ نواب عالیجناب هم مشعر
بوقوع مصالحت شرف ورود نمود از آنجا مراجعت بخجسته بنیاد فرمود ذکر رسیدن
ایلچی نادرشاه قبل از رسیدن نادرشاه بشاهجهان آباد و ظهور
تزلزل عظیم در آن بلاد و محاربه بعضی سرداران محمدشاهی با فوج
نادرشاه و آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست صاحب تاریخ نادری آورده که
نادرشاه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه علی مردانخان شاملو را بحجابت روانهٔ هندوستان نمود
و بحضرت شاه والاجاه محمدشاه پادشاه پیغام داد که چون تنبیه افاغنهٔ قندهار مطمح نظر است بناظم
صوبه کابل و سرداران آن نواحی حکم شود که سد راه افاغنه نمایند پادشاه والاجاه در
جواب آن نوشت که خزانه و فوج فرستاده بصوبه‌داران فرامین تاکید ارسال گردید که سر راه
بر مفسدان قندهار گیرند و بعد از مراجعت ایلچی مذکور برای تجدید یادآوری محمد علیخان قولرا
قاسی ولد اصلانخان را که از عمده های ایران بود بسفارت فرستاد پادشاه والاجاه
همان جواب سابق داد و در اوایل کار قندهار که افاغنهٔ آن دیار بسمت کابل آغاز فرار کرده
بودند و کسی از جانب پادشاه هندوستان مانع مرور آن فراریان نگشت بنابراین نادرشاه
محمدخان ترکمان را برسم سفارت برای استفسار خلاف وعده فرستاده خود بتاریخ یازدهم محرم
از راه سند متوجه دیار هند شد و سفیر مذکور را تاکید بلیغ نمود که زیاده بر چهل روز در آن ولایت
مکث نکرده زود خود را بحضور رساند محمدخان وارد هند شده ابلاغ نامهٔ نادرشاه کرد پادشاه
والاجاه که شب و روز بعیش و عشرت مشتغل بود از جواب تجاهل و از مرخص ساختن ایلچی تغافل نموده
او را رخصت انصراف نداد چون یکسال کامل از رفتن محمدخان منقضی شد در اوایل محرم سنه
یکهزار و پنجاه و یک بعد فتح قندهار فرمان موکد بمحمدخان عز صدور یافت که بوصول حکم اشرف

مرخص گشته هر نوع جوابیکه از دولت علیه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رسانند و آن فرمان را مصحوب
سه نفر جلودار بجاپاری از راه سند روانه ساخت پس بغزنین متوجه شد در قراباغ شش فرسخی غزنین نزول
اجلال نموده از انجا شاهزاده نصرالله میرزا را بتنبیه افاغنه غوربند و بامیان مامور فرمود حاکم غزنین
از غلبه آمدن نادرشاه مغلوب هراس گشته فرار نمود و قضاة و علما و رؤسای غزنین با عجز و نیاز و
پیشکشهای لایق پیش آمده مشمول عنایت گشتند و از انجا روی توجه بجانب غزنین آورد و درین
حین فوجی از افواج ظفر قرین بتنبیه هزاره جات مامور گشته و تمام مساکن و اوطان آنها را پایمال ستم
ستور و بسیاری از رجال را مقتول و نسوان را ماسور ساخت و بعد از آن سارا را مطلق العنان
ساخته و فوجی از افاغنه و هزاره جات کوهستان غزنین را در رکاب گرفته و از تقصیر هر که بحلقه انقیاد
آمد درگذشته از انجا لوای توجه بدار الملک کابل افراخته اعزه و اهالی کابل دو منزل طریق استقبال
پیموده ملازمت نمودند ملتمس ایشان را که به ایشان داده مرخص ساخت بعد از مراجعت ایشان جمعی از افاغنه
و سپاهیان کابل سر از انقیاد پیچیده در پناه حصار ناوانی درآمده بقلعه داری پرداختند سوم شهر
ربیع الاول که پیشخانه نادرشاه در حوالی قلعه رسید جمعی از قلعگیان آغاز ستیز و معارضه کردند عاملان
پیشخانه چون مامور بجنگ نبودند بحال ایشان نپرداخته نصب خیام بفاصله نیم فرسخی سمت شرقی
شهر نمودند و کوکبه کشورگشا بعد یکروز وارد آن مکان شد و نادرشاه بتاریخ پنجم ماه مذکور بقصد سیر سواد
شهر بجانب کوه سیاه و سنگ نشان توجه معطوف ساخت قلعگیان باز هوای رو نشستن بازدهام
تمام از قلعه برآمده معاودت بجنگ و شروع بانداختن توپ و تفنگ کردند و از همین متهم باد
غضب سلطانی گشت جمعی را که در آن وقت در رکاب حاضر بودند بتنبیه آنجماعه اشاره نموده
مامورین بجانب آنها اسپها برانگیخته و شمشیر آخته بآنجماعه درآویخته تا پای قلعه سرافشانی کردند
و همانروز حسب الحکم اطراف قلعه را محاصره کردند و نایره جنگ مشتعل ساختند بعد چند روز که اهل
قلعه تاب و توان را از خود مسلوب دیدند و از دهم ماه مذکور بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی
بحضور آمدند و اعتراف بقصور نافرمانی کردند و مضمون اتهلکنا بما فعل السفهاء منا

نزبان عجز بیان نموده قلعه را سپردند و پیشکش های لایق از پیشگاه نظر گذرانیدند جمیع اسباب
پادشاهی آن قلعه را متصرف شده غنایم بیرون نادرشاه درآمد نصرالله میرزا که سابقاً از ملیبار
قراباغ به تنبیه سرکشان افاغنه مأمور گشته بود دشمنان را تنبیه واقعی نموده قلعه جات
ایشان را به تصرف آنجا عهد را تجویز ده اطاعت درآورده بیست و چهارم ماه مذکور بشهر لاهور رسید
مقارن اینحال عرایض محمدخان ترکمان بوساطت قاصد مخصوص بنظر نادرشاه گذشت مضمونش آنکه از
دولت گورکانیه جواب نرسیده و نه رخصت یافته بنابراین چندی از ایلچیان والا دیوان آنجا باری
تعیین شده فرمان نادرشاه به پادشاه والاجاه نگارش یافت بدین مضمون که قبل ازین علی مردان
و بعد از وی محمدخان ترکمان قولر آقاسی بسفارت روانه دربار سپهر اقتدار شده در خصوص سد راه فراریان
با آن شاه والاجاه را شما روانه و از جانب آنحضرت نیز تعهد انسداد طرق بعمل آمده بود بنابر وعده آن پادشاه
دیندار کوکبه عزیمت ما وارد قندهار گشته و بعد از آنکه خلاف وعده ظاهر شد ایلچی دیگر برای تجدید
کرده روانه ساختیم یکسال تمام در آنجا توقف کرده و انگیه داشته بجواب نامه نپرداختند اولا در آن
باب وعده کردن و ثانیا خلف وعده بعمل آوردن و ثالثا آن ایلچی را برخلاف قانون سلف
نگه داشتن و جواب مکتوب همایون را در عقده تعویق گذاشتن همانا ناشی از مخالفت یگانگی و منافی آثار دوستی
خواهد بود و بعد از فتح و تسخیر قندهار چون در همین وقت جمعی از افاغنه با ایران حدود رسانیده بود زیاده برآن
بر ممالک هندوستان واقع شده مضمونش آن بود که البته تنبیه آن طایفه مرضی اقدس شاهی باشد و عنایتاً
هر دو دولت را خواه یکدیگر میدانستیم بنابرین بتوجه تنبیه آنجماعه گشتیم هر دم عزیمت از جانب
درآمده مشمول نوازشات گشتند اما اهالی کابل قطع نظر از اینکه بایستی در رایات نصرت آیات مغتنم
انگاشته دعا بلتجا و بنیاد الدولتین ملوازم خدمتگزاری و اعانت پرداخته در سعادت بر روی خویش
بسته با افاغنه اتفاق و اظهار مراسم نفاق و شقاق کردند چون این حرکت منافی طریقه ادب و
پاسداری دولت شوکت ظفر کوکب بود از راه یگانگی که بین الحضرتین تحقق داشت در مقام تادیب
آن طایفه درآمدیم ثانی الحال که بر منهای ... نیاز روی امید بدرگاه معدلت طراز آورده

بنا بر پاس آن پادشاه دیجاه مورد عفو و مشمول احسان ساخته مقرر فرمودیم که احدی متعرض حال و
مال ایشان نگردد و ما را از مبادی حال الی الآن سوای تنبیه افاغنه منظوری نبود و باز همان دوستی
ها منظور نظر میباشد بعد از نوشتن این نامه چاپار مزبور را با چند نفر از اعیان دار الملک کابل بیست
و ششم ماه مذکور روانه شاهجهان آباد ساخت که یساول بوساطت نامه همایون فال و کابلیان
بزبان مقال حقیقت حال را مفهوم پادشاه سلیمان اجلال سازند و بعد از ورود کابلیان
بجلال آباد حاکم الملک ممانعت پیش آمده راجع ساخت و یساول را که بچاپاری میرفت
افغانی در اثنای راه کشت بعد از آن دوازدهم ربیع الثانی بنا بر قلت کاه و غله از کابل
برخاسته و فوجی بمزاحمت قلعه ارک مامور ساخته بقصبه باریکاب نزول اجلال نموده
سرکشان آن ناحیه را گوشمال داده و متمردان آنجا را باطاعت در آورده و بیست و دوم جمادی الاولی
لوای توجه بجانب گندمک که مکانی خوش آب و هوا بود افراخت افاغنه آن سرزمین نیز
جمعیت کرده در قلعه کوه باستحکام اساس خود داری پرداختند و چون تاب مقاومت در
خود ندیدند طالب امان گشته مشمول عواطف گشتند و فوج بحر موج که مامور بتسخیر ارک
بود مهمات خود را بانجام رسانیدند و جمعی از اولاد آن طایفه را در سلک غلامان انتظام داده در
بیست و ششم ماه مذکور بحضور رسیدند و از آنجا جمعی به تسخیر قلعه جلال آباد و تادیب افغانی
که مرتکب قتل یساول شده بود مامور گشتند حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلیان شده بود و قاتل
یساول هر دو فرار نمودند و باقی اهالی آن دیار طریق اطاعت پیموده روز پنجشنبه سیوم جمادی الاخری
باقدام استقبال پیش آمده قلعه را بتصرف اولیای دولت آوردند و بعد از آن قاتل یساول
که در پناه کوه متحصن شده بود دستگیر و باسیری در آمد و چون مملکت کابل از حوزه تصرف گورکانیه بدر رفت
ناصرخان در حدود پیشاور جمعیت فراهم آورده و مشغول خود داری شده و در حینیکه اعیان کابل با فرمان
نادرشاه عازم شاهجهان آباد شدند منشور نادرشاه در باب روانه کردن ایشان باسم ناصرخان
عز صدور یافت ناصرخان بپاس حقوق خداوند خود امتثال امر نادرشاه ننموده متعلل ساختن

آتش جدال پرداخت و بعلاوه این معنی هشت هزار نفر افاغنه خیبر و پیشاور را در ناحیه جمرود اجتماع
داده بمحافظت دربند خیبر اشتغال ورزیده و روز دوازدهم شهر مذکور بنه را در موکب نصیرالدوله میرزا
گذاشته خود طرف عصر از راهی که کوتاه بانند و بس صعب و دشوار بود با فوجی از دلیران نیزه‌گذار
جریده بعزم تنبیه ناصرخان ایلغار کرده صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشته سی و نه فرسخ
راه طی کرده ازبلی را به هم بسبر وقت آنجا عنقه رسید ناصرخان از آمدن شاه خبردار گشته
بتهیه جنگ برخاست و صفوف لشکر آراست پیش تازان سپاه جلو ریز قلب ایشان ریخته
در طرفة العین جمعیت ایشان را پراگنده ساخته و جمع کثیر را بقتل رسانیدند ناصرخان را با جمعی
روسای هندیه زنده دستگیر ساختند و بقیه راه فرار پیش گرفتند و بعد از سه روز که بنه به
لشکر ظفر اثر پیوست متوجه پیشاور شده افغان و ملک آنجا را بتصرف خود آوردند و هر که از
کوهستانیان سر شورش برداشت سر خنجاب خورد و در پانزدهم رمضان پرچم اعلام نصرت
انجام بجانب شاهجهان آباد اهتزاز یافته و اصر تا لوبن بقرصد و مقرون بنشاد که رود اتک را
جسر بستنی بسته افواج قاهره از آن معبر عبور نمایند اگرچه تا حال معلوم نزدیک و دور
نگشته که در هیچ موسم از رودخانهای پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما بر نهمای
اقبال نادری در هر یک از این رودخانه‌ها که نمونه بحر زخار و شعبه دریای خونخوار بود معبر
و گذر پیدا شده سواران و دواب با بار و اسباب از آب گذشتند و پنجشش هزار کس از سپاه لاهور
که رایت تمردی افراخته بودند قراولان فوج پادشاهی بعد از ایشان پرداخته غارت کردند
متعاقب پادشاه نیز عبور نموده مقارن اینحال فوج کثیر از جنود هندیه بسرکردگی زمیندار ونیه
بیگخان سلسله جمعیت را انعقاد داده بامداد ذکریاخان ناظم لاهور می‌آمد در شش گروهی
لاهور مقابل قراولان فوج پادشاه گشته بغارت آمدند ابتدا از رو موکب نادرشاه
بحوالی لاهور در باغ شالامار ذکریاخان که تاب مقاومت در خود ندید کفایت خان
وکیل مهمات خود را بطلب امان بحضور فرستاده خود نیز روز دیگر علازمت فائز گشته

بیست لک روپیه نقد و زنجیر فیل کوه پیکر با نفائس و هدایای دیگر برسم پیشکش گذرانیده
لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانیدند نادرشاه بخلاع فاخره خسروانی و اسپ تازی
نژاد با زین زرّین و کمر خنجر و شمشیر مرصع و نوازشات دیگر او را مشمول عواطف خود گردانید
و فخر الدوله ناظم صوبه کشمیر را که مردم کشمیر او را از حکومت کنار کرده بودند و بی سر و سامان در لاهور
توقف داشت باز بایالت الملک سرفراز ساخته روانه آن ولایت نمود و ناصر خان صوبه دار
را که از جمله گرفتاران در رکاب نصرت قران بود مجدداً بصوبه داری پیشاور و کابل سرفراز
کرده فوجی را تعیین نمود که بمحافظت معبر و ضبط کشتی های پنجاب پرداخته مترددین را
روانه اردوی ظفر قرین نماید القصه پادشاه هندوستان آنوقت از خواب غفلت
بیدار شدند که نادرشاه به پیشاور رسید پس سی لک روپیه نقد بنواب عالیجناب و بیست
لک روپیه باعتماد الدوله وزیر و بیست لک روپیه بصمصام الدوله بخشی عطا فرمود و سرداری
لشکر بنواب عالیجناب مفوض کرده نواب ناصر جنگ را که در دکن به نیابت پدری می پرداخت
بخطاب نظام الدوله سرفراز فرمود و نواب عالیجناب بغرّه رمضان خیمه بیرون کرد که خبر
رسید که نادرشاه از آب اتک عبور نمود و زکریا خان صوبه دار لاهور و پنجاب و ملتان
چون نیروی مقاومت در خود نیافت چاره بجز تسلیم ملک و متابعت ندید و نادرشاه
سفاک بعزم رزم و خونریزی متوجه شاهجهان آباد گردید درینوقت لاعلاج محمد شاه هفدهم
شهر شوال بعزم جنگ برآمده بنابر استعجال در سواد پانی پت ورود نمود در هراولی
نواب عالیجناب را و در میمنه صمصام الدوله میر بخشی را و در میسره اعتماد الدوله وزیر را
و دلتمیش مبارز الملک سربلند خان و مظفر خان و محمد خان بنگش را مقرر فرمود و منهیان بعرض
نادرشاه که بیست و ششم شوال از لاهور نهضت نموده از رودخانهای ژرف عبور کرده
هفتم ذیقعده وارد سرهند شده بود رسانیدند که محمد شاه پادشاه با سیصد هزار مرد ماسی
و دو هزار فیل جنگی و سه هزار عراده توپ اژدر دهان برق آهنگ و اسباب و اثاثه رزم

بیست

وآلات جنگ به کرنال پته پنج منزل شاهجهان آباد نزول اجلال نمود و چون رودخانهٔ فیض
که علی مردان خان آنرا بشاهجهان آباد جاری کرده از یک جانب کرنال روان و جانب
دیگرش بجنگل پیوسته است آنمکان را حصن حصین دانسته و افواج را ترتیب داده و توپخانه
را محیط اردوی خود ساخته بعزم مقابله در آنجا توقف ورزیده است نادرشاه باستماع
این خبر شش هزار سوار قراولان پیشتر فرستاد تا حوالی اردوی محمدشاه رفته دست بردی
نموده و تحقیق احوال کرده چگونگی بعرض رسانند و بعد روانه ساختن ایشان بروز هشتم خود
نیز از سرهند حرکت نموده بمنزل راجپیر دوازده کروهی از سرهند آمد و نهم ماه مذکور روانهٔ
قصبهٔ انباله هشت کروهی که تا کرنال سی کروه مسافت داشت گشته قبایل و بنه خود را
بسرکردگی فتح علیخان افشار در آنجا گذاشته و هم آنماه از انباله کوچ کرده پانزده کروه
را طی کرده در محفل شاه آباد فرود آمد و قراولان همان شب بحوالی اردوی محمدشاه
رسیده و جنگ قزاقی کرده جمعی را قتیل و چندکس را زنده دستگیر ساخته بسرای عظیم آباد
هشت کروه برگشته توقف نمودند و شب یازدهم دو ساعت از شب گذشته چندکس از
قراولان اسارا بحضور نادرشاه آوردند که تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آید پس مجدد
آنها را روانه سرای عظیم آباد نموده بقراولان تاکید فرمود که همان سرا توقف ورزند و جمعی
از یکه تازان جلادت نشان در آنحوالی از روی حزم و ثبات بقراولی پردازند چون
از سرای مذکور تا کرنال شش فرسخ مسافت و چهار کروه آن تمام بجنگل مشتمل بر یکراه باریک
و دو کروه دیگر فی الجمله خالی از بیشه و راهش هموار بود سرکردگان قراولان را دو دسته
کرده از جانب شرقی و غربی اردوی محمدشاه فرستاد تا مکان نزول و همواری زمین
و کیفیت جنگل و میدان جنگ را تشخیص نموده در سرای عظیم آباد مراجعت کرده حقیقت حال
بعرض رسانند و بتاریخ دوازدهم آنماه کوچ دوازده کروهی نمود و بتاریخ سیزدهم در قول
شاهزاده نصرالله میرزا با جمعی از خوانین جا داده و خود فوجی از دلاوران را همراه گرفته بهنگام

صبح از آنجا کوچ کرده یک ساعت و نیم از روز گذشته وارد عظیم آباد شده و در آنجا سرکردگان قراول
به وفق فرمان حاضر گشته دوازده نفر را که از اردوی محمدشاه دستگیر کرده بودند بحضور آورده و
از استخبار آنها بوضوح پیوست که محمدشاه از دست برد قراولان تا پای حصن کرنال کشیده
و بهمان مکان که جای محکم است مأمن عافیت ساخت و سرکردگان قراول که ملاحظه سمت
شرقی و شمالی اردوی محمدشاه کرده بودند بعرض رسانیدند که هر دو طرف بسته است و زمین طرح نه
شائسته نزول لشکر فیروزی و قابل میدان جنگ بادشاهی نیست و راهی که به اردوی محمدشاه
سپرده شود مشتمل بر جنگل صعب است نادرشاه باستماع این کیفیت چنان قرار داد که سمت شرقی
اردوی محمدشاه متوجه گشته در طرف پانی پت که مابین کرنال و شاهجهان آباد واقع است
و میدان وسیع و هموار دارد دو سه روز نصب رایات باید نمود اگر محمدشاه بمقابله
آید بجنگ باید پرداخت والا بهمان راه رایت بسمت شاهجهان آباد باید افراخت چنانچه
چهاردهم آن ماه پیش از طلوع آفتاب از منزل مزبور حرکت کرده از رودخانه فیض گذشته
در دو فرسنگی اردوی محمدشاه در مکان هموار سطح خیام فلک احتشام زد و خود با جمعی
از دلاوران ظفر انجام تا نزدیک معسکر محمدشاه جائیکه علمها و بیرقها و توپخانه ایشان
نمودار بود بادپای جهان نورد در اسپ رفتار ساخته بلشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته
بخیمه خود بازگشت و هنگام شب بعرض رسید که برهان الملک سعادت خان صوبه‌دار
اوده و پورب با جمعیت سی هزار یا بیست هزار و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد
محمدشاه وارد پانی پت شده فی الفور جمعی از سپاه بمقابله او نامزد نمود اگرچه همه جا
بفاصله نیم فرسنگ کم و بیش اطراف اردوی محمدشاه جولانگاه سپاه نادرشاه بود
اما باز فوجی را بهمان شب بر سر معسکر برهان الملک فرستاد و پانزدهم آن ماه از آن منزل
حرکت کرده و قشون خود را سه قول قرار داده شهزاده نصرالله میرزا را فرمود که از
جانب شمالی دریای جمنا تا حوالی کرنال آمده رایت قرار افرازد و خود مابین رودخانه

فیض و جمنا را سیر کرده این گردون نظیر ساخته با جمعی برای ملاحظه فرودگاه و موضع جنگ عازم اردوی
محمدشاه شد در عرض راه قراولان که شب بر سر برهان الملک حسب الحکم رفته بودند خبر آوردند
که سعادت خان که بفاصله یک منزل طولانی از لشکر محمدشاه رسیده بود از آنجا جریده گشته
و خزانه و بنگاه را عقب گذاشته در نیم شب از بیراهه خود را باردوی محمدشاه رسانید
و قراولان شاهی تعقیب او رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را قتیل و اسیر و غارت
نمودند پس نادرشاه برابر محاذات معسکر محمدشاه گذشته شرقی اردوی او را بفاصله یک فرسخ
که میدان مسطح بود برای نزول اختیار نمود و نصیر الله میرزا حسب الامر با قول نادرشاه ملحق
گشت و در آن موضع نصب الویه قرار یافت و چون بمهیان خبر تلف گشتن عقب ماندگان
و تاراج خزانه و اسباب از دست برد بهشتی یاران جنود نادرشاهی به برهان الملک رسانیدند
عرق غیرت و شجاعت او بحرکت آمد و از راه غرور آماده جنگ گشته بلا توقف جهت انتقام
استدعای رخصت از محمدشاه نمود پادشاه بجانب امیرالامرا نگریسته آن جناب امیر الامرا بعرض رسانید که در مقدمات
خصوصا در امر کارزار حضرت جهان پناه بصوابدید نظام الملک آصفجاه عمل میفرمایند و ما نیز بکار
لازم که بهمه جهت پیروی رای صواب نمای آن نواب سراپا تدبیر اقتضا نمائیم عین صواب است پادشاه
نیز بر زبان آورد که الحق چنان است آنگاه اشاره بجانب نواب عالیجناب نمودند که درین باب
چه میفرمایند نواب مستطاب مخاطب با برهان الملک شده فرمود که با وجود قرب جنبان دشمن قوی
از بی پروائی بنگاه را عقب گذاشته بتعجیل تمام خود را بحضور رسانیدن مناسب نبود بهر
حال آنچه شدنی بود شد فی الحال در منزل خود رفته فرود باید آمد تا سپاه از تعب راه آسوده
شوند فردا العنوان عنایت ایزدی باتفاق همدیگر تدارک باید پرداخت برهان الملک
غرور آکار فرموده جواب داد که توقف در تدارک محمول بر جبن میشود نه دوی پادشاه و تا بفضل
یازده هزار سوار جرار جنگ آزموده با توپخانه بسیار موجود دارد و اقدام کاران در کارزار به سعی
و کوشش بجا میآرد که از احدی الحسنیین خالی نیست یا بتائید ایزدی مظفر و منصور گشته

بدرگاه والا سرخروئی حاصل نماید و یا از طعن مردم و نسبت جبن رهائی می یابد غرض برهان الملک
قول آن عالی جناب نشنید و بهمان لحظه رخصت گرفته بی توقف در مقابل فوج نادرشاهی نبرد آزما
گردید که قضارا تیر تفنگ باو رسید و بیهوش شده از فیل افتاد و بمعاینه اینحال تفرقه بسپاهش
رو داد و پسر غلام علی آزاد در خزانه عامره آورده که برهان الملک با آنکه در پای او زخمی کل کرده
منجر باستسقا فلوس یعنی بطل حس آن موضع و مفسد گوشت اطراف آن شده بود بالای فیل برآمده
سپاه او در یلغار اکثر منزل بمنزل عقب ماندند و جمعی که همراه رسیده بودند از کوچهای
طولانی متواتر طاقت حرکت نداشتند و بسبب آنکه نیم شب داخل عسکر شدند اکثری
در خواب بودند و چون برهان الملک بملازمت پادشاه رفت همراهیان او که تازه آمده بودند
خبر جنگ و قرب سپاه قزلباش اصلا نداشتند نقیبان هرچند فریاد میزدند که نواب بجنگ
رفت سوار شوید کسی باور نمیکرد بهر کیف برهان الملک با چهارصد پانصد سوار و همین قدر پیاده
متوجه جنگ قزلباش شد و تا کنار لشکرگاه قریب سه چهار هزار سوار و یکهزار پیاده ملحق گردید
و با این جمعیت قلیل با قهرمان ایران که با چهل هزار سوار معرکه آرا بود مقابل شده بذات خود
آنقدر پایداری و کوشش بتقدیم رسانید که مزیدی بر آن در عالم شجاعت متصور نباشد
و نادرشاه نیز بر پایداری او تحسین و آفرین میکرد و قضارا فیل سواری شیر جنگ برادر
زاده او که مست بود جانب فیل سواری برهان الملک دویده او را در پیش انداخته بلشکر قزلباش
رسانید هرچند فیلبانان او کجک زدند بر سر راه نیامد باین روش برهان الملک با دو سه کس
از اقوام خود و چند کس از رفقا زنده دستگیر شد و دو زخم برداشت یکی از تیر تفنگ و دیگری
از نیزه و مرض استسقا فلوس علاوه نادرشاه او را به مصطفی خان شاملو سپرد و روز بروز مورد
عنایات ساخت و بخلاع فاخره و باریابی محفل خاص و عرض مطالب بالمشافه عز اختصاص بخشید
باستصواب او مصالحت با فردوس آرامگاه قرار گرفت و ملاقات هر دو پادشاه بوقوع
آمد و صاحب تاریخ جهانگشا معروف بتاریخ نادری مینویسد که از ابتدای ظهر تا انقضای چهار

پنج ساعت نایرهٔ جدال وقتال مشتعل بود که ناگاه لشکریان هندرو برتافته یکباره بجانب انهزام شتافتند برهان الملک و نثار محمد خان برادرزادهٔ او که در هودج فیل قرار داشتند بهمان نوع با اقربا و اتباع خود زنده گرفتار گشتند. بالجمله محمد شاه پادشاه از استماع اینخبر امیرالامرا خاندوران خان بهادر را با پانزده هزار سوار خونخوار جهت تدارک فرستاد چون امیرالامرا روانه شد نواب عالیجناب رقعه بدو نوشت بدین مضمون که از آب نهر قدم پیشتر نباید گذاشت امیرالامرا بعد دریافت مضمون رقعه جواب داد که فرصت نوشتن جواب نیست زبانی ظاهر کنند که فیل نشان و هراول فوج از نهر گذشته الحال نمیتوانم که ازین عزیمت خود را بازدارم و مظفر خان برادر صمصام الدوله خاندوران که در پیش بود از استماع اینخبر عقب صمصام الدوله روان شد و نواب عالیجناب بترتیب سپاه خود پرداخته صارم علیخان داروغهٔ فیلخانه را در خواصی خود نشانده و در جلوخانهٔ خود ایستاده درین اثنا منهیان خبر آوردند که صمصام الدوله بعد عبور از نهر با فوج نادرشاه در آویخت و دلاوران هندوستان بشمشیر کارزار نموده بسیاری از فوج نادرشاه را بقتل رسانیدند و تا اردوی نادرشاه رسیدند نواب عالیجناب از شنیدن اینخبر بپادشاه و وزیر گفته فرستاد که الحال جلد سوار باید شد که آماده جنگ ایم پادشاه و وزیر سوار شده آهسته آهسته فیل را میراندند و نواب عالیجناب از کنار نهر روان شده نزدیک توپخانهٔ برهان الملک رسیده بود که آفتاب غروب کرد و درینوقت متحقق شد که نادرشاه باستماع خبر دلاوری و پیشقدمی بهادران هند بیست هزار سوار منتخب جرار یکه فوج خود فرستاد و جنگ صعب رو داد و تا اینکه امیرالامرا چند زخم کاری برداشت فیلبانان امیرالامرا تا خیمه گاه او رسانیدند و روز دیگر آن رخت هستی بربست و بقول صاحب تاریخ جهان کشا درین جنگ نادرشاه خود با مبارزان جرار و بهادران خونخوار و توپخانه جلو متوجه میدان نبرد و عازم معرکه رزم و نبرد گشته مظفر خان و سپهدار خان و غیره بهادران

در معرکهٔ قتال کشته شدند و غنائم بیحد و فیلان کوه پیکر و توپخانهٔ پادشاهی و اسباب بسیار
بحیطهٔ تصرف نادرشاه در آمد و تا عصر عرصهٔ میدان از وجود سپاه هند خالی و باجساد کشتگان
مشحون گردید محمدشاه پادشاه با نظام الملک و قمرالدین خان وزیر اعظم چون قریب
باردوی خود تسویهٔ صفوف و اعلای اعلام صولت نموده بود بمعسکر خود برگشته دست
باذیل تحصین زد و نواب عالیجناب از وقوع اینچنین شکست و رسیدن ثاقب
عریضهٔ مجملی فرستاد متضمن اینکه الحال وقت جنگ نمانده مناسب بجاست که خود استحکامات
ورزیده فردا ترتیب فوج داده تدارک باید کوشید و این رای صواب نما پسند
شاه و وزیر و جمیع اعیان گردید و بعد از آن پادشاه اعتماد الدوله قمرالدین خان وزیر
و دیگر اعیان و ارکان را طلب فرموده کنکاش نموده هر کس صلاح جنگ بعرض رسانید
والا نواب عالیجناب که صلاح در جنگ ندیدند و عرض نمود که صلاح در مصالحت
است برهان الملک و امیرالامرا اگر چه بغیرت و حمیت و شجاعت جان نثار شدند
لیکن سخن ناشنوی کار کلی حضرت ولی نعمت را ضایع کردند الحال استعداد جنگ آنچنانکه
است بر حضرت مخفی نیست بالفعل صلاح منحصر در اینست که دست از جنگ باز داشته
بارسال پیام صلح اطفای نائرهٔ فتنه باید نمود اگر بحسن کردار و لطف گفتار صورت مصالحه
رو نمود فهو المقصود و الا متوکل علی الله ارادهٔ جنگ باید بست پادشاه فرمود همین صلاح
مستحسن و محض صواب است صاحب تاریخ جهان کشا بزبان قلم داده که بعد از وقوع
اینچنین فتح نمایان چون محمدشاه اطراف خود بورچال و خندق و توپخانه استحکام داده بود
نادرشاه سپاه خود را اذن یورش نداده از چهار طرف بمحاصرهٔ اردوی محمدشاه مامور ساخته
بتسدید راه فرار هندیان پرداخت چون کار محمدشاه بدانجا انجامید روز سیوم خلع سلطنت
از خود کرده و افسر سروری از سر بر گرفته با خوانین و امرا باستظهار تمام پیش نادرشاه
آمد بهر صورت چون محمدشاه برای ملاقات نزد نادرشاه رفت نادرشاه شاهزاده نصرالله میرزا

را تا خارج اردوی خود باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال فرستاد و هنگام ورود خود
نیز تا بیرون خیمه استقبال نموده بتعظیم و تکریم پیش آمده و دست آنحضرت را از روی لطف
گرفته بر مسند همنشین خویشتن ساخت و محمدشاه چاشت آن روز در خیمه نادرشاه تناول نموده
بعد ظهر بعسکر خود مراجعت کرد اما افواج نادرشاه بهمان نهج دست از محاصره باز نداشتند
محمدشاه روز ثانی با امرای حضور و مردم محل از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی
نادرشاه شده در حوالی معسکر او قرار گرفت عبدالباقی خان زنگنه که از اعظم امرای
نادرشاهی بود با جمعی مامور گردید که همه جا بهمراهی رکاب آن پادشاه بوده بلوازم
مهمانداری و شرایط خدمتگذاری پردازد و نادرشاه برهان الملک را وکیل مطلق
دولتین و صاحب اختیار فرموده مقرر کرد و طهماسب خان جلایر با چهار هزار سوار
باتفاق برهان الملک قبل از ورود موکب شاهی بشاهجهان آباد رفته به نظم و نسق شهر پردازد
و در قلعه پادشاهی محل نزول شاه مقرر نماید برهان الملک بشاهجهان آباد شتافته احکام
شاهی بعمل آورد و بعد از آن نادرشاه غره ذیحجه از آنجا کوچ نموده متوجه شاهجهان آباد شد
و هفتم ماه باغ شعله باغ مقر کوکبه نادریه گردید روز دیگر در آنجا توقف ورزید و شاه
والاجاه محمدشاه برای تیاری لوازم مهمانی مرخص شده پیشتر روانه شهر گردید و نهم
آن ماه از باغ مذکور سوار شده و غازیان از ابتدای باغ تا در دولتسرای پادشاهی
صفها بستند و پا اندازهای قیمتی از زربفت های گران بها و اقمشه نفیسه از سرکار
پادشاهی انداخته شد و قلعه را که از مستحدثات پادشاه معدلت نشان شاهجهان بود و از
سلاطین دوائر هندوستان بود مقر کوکبه دولت ساخته محمدشاه را نیز در آن قلعه جا داد
و چون جناب محمدشاه سفره ضیافت گسترد و نادرشاه بعد انقضای مجلس بدلجوئی آنحضرت
پرداخته فرمود که موافق عهدیکه از روز اول قرار یافته سلطنت هندوستان کماکان بجناب
پادشاه تعلق دارد آنچه امداد و رسم وداد هست بمقتضای ربط ترکمانی در باره دولت

ابد پیوند گورکانی بعمل خواهد آمد محمد شاه بشکرانه این عاطفت که تاج بخشی را علاوه جان بخشی یافت افراد جواهر
وخزاین واثاثه پادشاهی بنظر نادرشاه درآورد و هرچند که نادرشاه بنابر علو همت از قبول
ابا نمود اما بنابر مبالغه و پاس خاطر پادشاه والاجاه قبول نموده معتمدان امین بضبط خزاین
و بیوتات تعین فرمود و در روز عید که نادرشاه طرف عصر منزل محمد شاه درآمد تمام آن روز
دهر دورنگ فتنه عجیب ریخت و نقش طرفه برانگیخت تبیین این مقال و تفصیل این اجمال
آنکه شب یازدهم بدون اینکه از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف معارف تحریکی واقع
شود شخصی از اوباش شاهجهان آباد از پایین قلعه باواز بلند گفت که نادرشاه در قلعه از
دست خواجه سرای پادشاهی کشته گردید اوباشان شهر چون شنیدند آنجمله با مردم فوج نادرشاه
که در شهر فرود آمده بودند درآویخته در مراسم دست درازی کوتاهی نکرده و قریب دو
سه هزار کس از لشکر قزلباش را به تیغ نافرمانی و خنجر نادانی و پنجه قربانی ساخته خون ایشان
را حنای شب عید و خضاب دست امید نموده سرپنجه دلیری را بهمان کشتی رنگین کردند
و از آنجا بپای تهور بر سر فیلخانه نادرشاه رفته فیلبانان را کشته فیلان را متصرف گشتند چون
پرده شب حائل بود نادرشاه در آن وقت حکم نمود که دلیران سپاه از مقام خود حرکت
نکنند و دیده از خواب بسته در اماکن خود ثابت قدم باشند تا فردا آنچه مقرر گردد
عمل نمایند و علی الصباح که خورشید جهانتاب تیغ از نیام مشرق کشید با هیئت خشمگین
و صولت سهمگین از قلعه برآمده در مسجد روشن الدوله نشست و بعد از تحقیق اینکه حرکات
ناشایسته از کدام محله و چه جماعت صادر شده امر بتنبیه آن کرده و قتل عام المحلات
فرمود و سپاه نادرشاه از جمیع اصناف چه قزلباش و چه ترکمان و چه ازبک و چه
بلوچ و چه افغان دست قتل کشادند و هر ذیحیات را که دیدند کشتند از کشته ها
پشته ها شد و تا یک پاس بازار قتل عام گرم بود و صدای بزن و بکش بلند و از امرا
سید نیاز خان داماد اعتماد الدوله خسر پوره نواب عالیجناب محی الدین علیخان و غیره

بقتل رسید. ندیعیکه پاس نواب عالیجناب بنابر ترحم بر حال خلق نادرشاه در وقت قهر او کسی را
یارای عرض نبود بتقدیم جرئت پیش آمده بعجز و انکسار و تقریر بعبارت در مطلب امان نمود
نادرشاه گفت بپاس خاطرت امان دادم همینکه جمادی الامان از زبان نسقچی برآمد در طرفة العین
آتش قتل فرو نشست و دست هر کس هر جا که رسیده بود همانجا خشک گشت لله العظمة
والقدرة تا که بنده از بندگان خود را بچه پایه میرساند که نفاذ حکمش بدینپایه در چه رسد و صاحب
تاریخ جهان گشای نادری مینویسد الحاصل قتل عام از دروازه اجمیری تا مسجد جامع شد و چند
مردم محله دیگر نیز از صغیر و کبیر ته تیغ شدند و از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب
در قتل و نهب و اسر تقصیری واقع نشد و قریب سی هزار کس از خورد و بزرگ کشته گردید
در هنگام شام اهالی آنجا در مقام استیمان و پادشاه دیجاه بوساطت نواب نظام الملک
قمرالدین خان در صدد شفاعت درآمد پس التهاب آتش قهر پادشاهی بزلال عفو و بخشش
فرو نشست و حکم باسترداد اسیران نفاذ یافت و چون در شب شورش سید نیاز خان داماد قمرالدین خان
و شهسوار خان که از اعاظم هند بودند بر سر فیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبانان ناتنی و بردن فیلان
شاهی بیرون حصار شهر رفته در جای متحصن گشته بودند عظیم الله خان و فولاد خان که از اعیان
دولت گورکانیه بودند بحکم والا مامور بگرفتن ایشان گشته مومی الیهما را با چهارصد و هفتاد
نفر گرفته بحضور آوردند و همگنان را بتیغ انتقام کشتند و صاحب خزانه عامره بزبان قلم داده
که چون هر دو پادشاه روز عرفه نهم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری شاهجهان آباد
مرکز نزول ساختند برهان الملک آنروز تا شام در خانه خود امور فرموده شاه را سربراه
میکرد لاکن از استیلای وجع شقاقلوس بر پایش تقیه داشت گاهی غشی میکرد و گاهی در
افاقه می آمد شب عید قربان قبل نفس برآوردن صبح نفس او از پیکر عنصری برآمد
شبیکه انتقال کرد نواب نظام الملک آصفجاه برای عیادت رفت و شخصی را پیش
فرستاد که بتعظیم قیام ننماید قبول نکرد و چون نواب آصفجاه آمد باعانت خدام قیام نمود و

یعنی بر آن بکمال استقلال برهان الملک است و چون نادرشاه از سر خون مسلمانان بتقریر مصادره
در گذشت مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ را برای اخذ زر مصادره مامور ساخت
مبارز الملک چار و ناچار بامتثال امر پرداخت و این آفت مصادره بر سر اهل شهر تا مراجعت
نادرشاه از شاهجهان آباد امتداد کشید و صاحب تاریخ جهان کشا بزبان قلم میدهد
که نادرشاه مخدره سراپرده گورکانیه را یعنی قطبی بیگم دختر محمد کام بخش را بجهت شاهزاده
نصیر الله میرزا خطبه کرد و تا یکهفته بتهیه اسباب مورد آرایش بزم سرور پرداخت و بیست
و پنجم ماه مذکور شاهزاده نصیر الله میرزا به بدن شاه والا جاه رفت و بعد انقضای مجلس اعطای
جواهر گران بها و سه زنجیر فیل و پنج راس اسپ با ساز مرصع و خلاع شاهانه مراسم ضیافت
و اتحاد بعمل آمد و چون معتمدان که برای ضبط خزاین و بیوتات مامور شده بودند آنقدر
ظروف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه بضبط در آوردند
که محاسبان و دفتر نویسان از حصر و احصای آن عاجز آمدند و از آنجمله تخت طاوسی بود
که کنوز کیکاوسی و خزانه قیانوسی رونمائی جواهر شاهوار آن را می شایست در ایام
سلاطین سابقه هندوستان دو کرور روپیه صرف ترصیع آن شده بود و همچنین لالی
غلطان و الماس های درخشان که نظیر آن در خزانه هیچیک از ملوک و سلاطین سلف و عهد
وجود نداشت بخزن دولت نادریه منتقل شد و امرا و خوانین دولت و اعیان دار الخلافت
و رایان خودرائی و صوبه داران ممالک آرای نیز کرورها و لکها از نقود و جواهر و مرصع آلات
و نفایس اسباب برسم پیشکش بنادرشاه رسانیدند و بعد از فوت سعادتخان محصل
صوبه آوده لکهنو فرستاده یک کرور زر که باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد
با فیلان کوه توان و اسباب بیکران از صوبه مذکوره که متعلق بسعادتخان بود تحصیل نمود
غرض در ایام توقف از خزاین سلطنت و پیشکش امرا و صوبه داران دور و نزدیک مسکوک
پانزده کرور بسرکار نادرشاه انتقال یافت و از جواهر و خزاین و اسباب و کارخانجات

و اثاثه سلطنت که شایسته سلطنت تیموریه باشد بسرکار پادشاه والاجاه گذاشته باین وسیله ابواب
بسته بر روی بیوتات عامره گورکانیه گشود و بعطایا و روسای لشکر که مصدر خدمات شده بودند و غازیان
و ملازمان ظفر قرین و خدمتگاران اردوی همایون علی العموم فراخور رتبه انعامات شایان عنایت
نمود و فرامین عنایت تضمین بهمگی والایات ایران عز صدور یافت که مال و جهات سه ساله ایران
عموماً بتخفیف مقرر گشت و روز سه شنبه سیوم ماه بهمگی امرا و خوانین دولت گورکانیه خلاع فاخره
و شمشیر و کارد مرصع و اسپان تازی نژاد مرحمت شد و مجلس خسروانه آراسته و استدعای
قدوم محمد شاه نموده بدست خود تارک شاه جمجاه را بافسر سلطنت و کمر آنصاحب را بجواهر و شمشیر
مرصع و دوش آن زیبنده تاج و نگین را بجواهر گران بها چنانچه معتاد سلاطین هندوستان زیب
و زینت تازه داد و نگین پادشاهی هندوستان را کما کان بحضرتش تفویض کرد و محمد شاه
ممالک طرف آب اتک و دریای سند از حد تبت و کشمیر تا جائی که آب دریای مزبور بدریای
محیط اتصال می یابد با علاوه ولایات تهته و بنادر و قلعه جات تابعه را برسم ضیافت بنادر شاه
مفوض فرمود و چون اکثر ممالک سمت شمالی و غربی اتک از قبیل غزنین و کابل همیشه داخل ممالک
خراسان شمرده میشد نادرشاه نیز قبول نمود و در همان مجلس همگی امرا و اعیان دولت
گورکانیه را بخدمت گذاری و رضا جوئی خاطر اقدس پادشاه والا جاه ترغیب و لآلی شاهوار
از نصایح مشفقانه که بکار دولت و ملک آید و رسم و راه سلطنت را شاید آویزه گوش هوش
پادشاه و اعیان آن دولت ساخته فرمان داد که سکه و خطبه را که تا این زمان در ممالک هندوستان
بنام ما رواج یافته بود باز بنام نامی محمد شاه تازگی رواج یابد و احکام مطاعه مشعر به خدمت
و انقیاد آنحضرت بصوبه داران اطراف و راجهای اکناف فرستاد و محمد شاه را بر اورنگ
دارائی تمکین داده و جمعی از بهادران و ارباب جمعیت هندوستان را بملازمت رکاب خود گرفته روز سه شنبه
هفتم ماه صفر رایت فتح و ظفر از شاهجهان آباد برافراشته مراجعت افراخت باغ شعله ماه را مقر نزول ساخت و بهیچ جهت پنجاه و نه روز
توقف نادر شاه در شاهجهان آباد باتفاق افتاد نقل است روزی نادر شاه و محمد شاه یکجا نشسته بودند که وقت میل قهوه رسید و میر خانگی که بآئین هندوستان مامور بود

قهوه دان برداشت و فنجان پر کرد و متأمل شد که اول بکدام پادشاه بدهم اگر بخداوند خود بدهم
محتمل که نادرشاه را بد گذرد و عرق قهرش بحرکت آید و اگر بآن قهار بدهم چون نوکر او نیستم سوء ادب
می شود چه آقای خود را گذاشتن و خدمت دیگری بجا آوردن و آداب نوکران و ملازمان نیست
و نادرشاه که خیلی تیزهوش بود در آن وقت از گوشه چشم نگاهی بسوی او کرد و امیرخان قهوه بدست
محمد شاه داده عرض نمود که حضرت این فنجان را به شاهنشاه از دست خود تواضع کنند که شاهنشاه
مهمان حضرت اند و خاطر مهمان عزیز نادرشاه حرکت او را بپسندید و بمحمد شاه گفت که با وجود
بودن اینچنین مردم ذوی فراست زوال به سلطنت شما چرا رسید محمد شاه گفت از نااتفاقی
ارکان دولت نادرشاه گفت آری این منجانب الله است که هرگاه اراده الهی متعلق بزوال
دولت کسی میشود نفاق در ارکان دولت او پیدا میگردد و نقل میکنند که صولت نادرشاه
آنچنان بود که زهره شیران بیشه دلاوری در محفل او آب میشد کسی را یارای عرض معروض
در حضور او نبود مگر نواب عالیجناب بی باکانه کلمه و کلام مینمود و نادرشاه هم بجز محمد شاه
با نواب بکسی دیگر مخاطب نمی شد و در محفلی که محمد شاه و نادرشاه یکجا نشستند زیاده از
سی چهل کس از مردم جانبین در آن محفل باریاب نمیشدند و نواب را پروانگی بود که با دو
کس یکی خدمتگار و دیگری نعلین بردار در حضور بیاید نواب عالیجناب یکی و امیر صاحب
فراست و جلالت را بجای این دو عهده بردار قرار داده همراه خود میبرد غرض هرکه در آن
مجلس باریاب میگشت دور استاده میشد و از نزدیکان تخت هر دو پادشاه دو سه کس
می بودند و در آنگاه قلیچ خان بهادر سالار جنگ که امیری بود ذیشان صاحب عقل و فراست
و لطائف گو و بذله سنج حکایت میکرد و شب بیگه بر کار ده آمده خفیه بمن گفت که فردا کوچ نادرشاه است
و چون ضبط او بمرتبه بود که کسی را یارای آن نبود که افشای اخبار کند من بگوشت نواب
عالیجناب گفتم که النادر کالمعدوم نواب از این لطیفه بسیار محظوظ شد
چه لفظ کل بکاف عربی مفتوح در هندی بمعنی فرداست پس بنظر معنیش چنان شد که نادرشاه

فرود از این جهان معدوم میشود آمدیم بر سر وقایع دکن که در ایام هرج و مرج نادرشاه در
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک بوقوع آمد آورده اند که کوپال راو زمیندار برار قلعهٔ ماهور
را که قلعه دار آنجا عزیز الله خان بهادر بود بمکر و فریب در قبض و تصرف خود آورد و در محرم
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو بالاجی راو در نواح برهان پور جاگیرهای جاگیرداران
ضبط نموده رایت فتنه و فساد برافراخت نصیر الدوله چین قلیچ بهادر باستحکام برج و باره
شهر پرداخت و آخر کار از استماع خبر مراجعت نادرشاه و پیغام نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ
که بوساطت غلام نقشبند خان کرده بود دست از ضبطی جاگیرها برداشته چهارم ربیع
الاول از نواح برهان پور به جانب پونا روان شد و بعد چندی با نواب ناصر جنگ
بهادر بنا قشه بر خاسته جنگ کرده صلح نمود چنانچه در باب دوم در احوال نواب ناصر جنگ
مفصلاً بزبان قلم داده خواهد شد و بتاریخ دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه
باجیراو در نواح برهانپور بنابر سر خجلگی که از دست نواب ناصر جنگ خورده بود غصه گیر
شد و نواب عالیجناب باستماع خبر مخالفت میان ناصر جنگ و باجیراو اندیشه مند شده
بقصد دکن از شاهجهان آباد برآمده داخله خیمه گردید و چون خبر مصالحت رسید باز
بدار الخلافت مراجعت فرمود ذکر سبب توجه نواب مغفرت مآب بصوب
دکن از شاهجهان آباد و آنچه بعد ورود در دکن فیما بین آنمغفرت‌پناه
و نواب ناصر جنگ رو داد آورده اند که نواب ناصر جنگ بعد فوت باجیراو ملک دکن
را خالی از متمردان دانسته پا از اندازه دراز کرده از نشاء حکمرانی و جوانی از جای خود رفته سر از
اطاعت پدر بزرگوار پیچید و عزل و نصب خدمات و جاگیرها بحکم والا ماجد بعمل آورده از
خجسته بنیاد بصوب حیدرآباد عازم گردید انوار الله خان دیوان چاره بجز انقیاد ندیده
تمشیت امور بموافق مرضی صاحبزاده مینمود رفته رفته کار بجائی رسید که باغوای بعضی
جلیسان مثل عبد العزیز خان و فتح یاب خان و سید جمال خان وغیرهم جاگیرهای خالصه هر که

بخواست عنایت مبذول بوده طالب محی الدین خان نبیرهٔ سعد الله خان را که پسر خال نواب عالیجناب
و برادر شوهر سلطان و خواهر زاده سعد الله خان بیشد و بظاهر فوجداری ادهونی و در حقیقت صوبه داری بیجاپور داشت
تربیت و محاسبه کشیده و باهمین خویشی مرعی داشته بمرتبه رسانید که او از خطاب جنگ آبرو خود را موسوم
گردانیده و نواب ناصر جنگ پروای این امر نکرده خدمات او را بهمت یار خان خال خود مرحمت
نمود و نصیر الدوله جمیع مقدمات بی کم و کاست بطور اخبار بنواب عالیجناب می نوشت بنا برین
نواب ناصر جنگ و سیادت خان در فکر استیصال او شدند نواب عالیجناب بر سرکشی
پسر آگاهی یافته از پادشاه مرخص گشته عزیمت دکن فرمود و از راه اکبرآباد و سمت ملک
راجپوتان گذشته در عین موسم برشکال مسافت راه پیموده عبور نربدا کرده بسلخ شعبان
وارد برهانپور شده قریب دو ماه در دار السرور توقف فرمود نواب ناصر جنگ باغوای بعضی
مفسدان و تمکان آنکه مرج مرج نادرشاهی و متاعب سفر دور و دراز نواب مغفرت
مآب را ضعیف الحال گردانیده سر باطاعت نیاورده بوساطت عبد الحسین خان که سابق
خانسامان نواب عالیجناب بود و میر علی اکبر میرزاده پیغام بعضی تکالیف شاقه به پدر والا
گهر نمود نواب آگاه دل بر مکنون ضمیر فرزند خود اطلاع یافته روز عید فطر بکمال تجمل و شوکت
برای نماز عید سوار شد سلیم خان با بهمن و تهور خان بملازمت نواب مستطاب شتافتند و همت
یار خان که ذو الوجهین بود بوساطت نصیر الدوله نیز ملازمت نمود و اکثر سرداران دیگر که نخست
عقد نفاق با نواب ناصر جنگ بسته بودند در شوقت از استماع شوکت و صولت نواب مستطاب
حواس گم کرده نواب ناصر جنگ جواب صاف دادند که ما را یارای مقابله با خداوند نعمت
خود نیست و محال است که رو بروی کسی که سالها نمک او خورده باشیم شمشیر کشیم بعضی مردم
کم عقل طرف ناصر جنگ اختیار کردند و نواب عالیجناب بنگهداشت جاری نموده با جمعیت
دلخواه و ثروت تمام بداعیهٔ تادیب پسر و تنبیه مغویان از برهانپور برآمد نواب ناصر جنگ
از استماع این خبر و مشاهدهٔ رنگ فوج خود از عزمی که داشت باز آمده ترک لباس دنیوی نموده

[illegible]

بارفقای چند در روضهٔ شاه برهان الدین غریب آمده بکمال غربت عزلت گرفت و نواب عالیجناب
عرضداشت متضمن کیفیت حال بحضور نوشت که بجنسه درینجا ترقیم می یابد نقل عرضی نواب عالیجناب
بحضور محمد شاه پادشاه درین مدت چهار سال که عقیدت سرشت شرف اندوز عتبهٔ اقبال
بود طرفه انقلابی و عجب اختلالی در قلمرو صوبه جات دکن راه یافت جمعی را که همراه امیر [illegible]
گذاشته بود از خبث باطن باعث اغوا شده و آن ناتجربه کار که نیک و بد زمانه نیازموده ساحت میان
دوست و دشمن بقدم امتحان نه پیموده خود را کارفرمای مستقل دانسته بعد رسیدن با اراده
پرخاش نمود و از حیدرآباد خطوط مطلب مرقوم نوشت چنانچه سید جمال خان پسر عضدالدوله مرحوم
که با وجود نیابت صوبه داری برار تنخواه محالات ماهواری ده لک روپیه نقد و یازده لک روپیه محالات
دیگر از جاگیر فدوی به بهانه نگاه داشت سپاه عبدالعزیز خان را محالات بیست و دو لک دیده
بتقریب صوبه داری خجسته بنیاد و سوای آن مناصب و جاگیرات برای پسران و خویشان
و متوسلان خود و خان عالم و خان نوجه و غیره بانواع تدبیر و تلبیس جاگیرهای خاطرخواه
گرفته بودند و خیالات چند در سر داشتند و با جمعیت جمعیت خود از اماکن متعلقه حرکت
نموده رفیق غریق بحر تحیر می شدند همگی اراده فتنه کیشان آنکه با فدوی درگاه آسمان
جاه بمقابله و مجادله پیش آیند و ابواب ناکامی بر روی خود کشایند و آن ناتجربه کار تحیر
از نیرنگ سازی روزگار این خدعت پرستان شعار را رفیق همدم و معتقد دست تقدیم داشته
با وصف رعایت اضافه جاگیر و زرها که سابق کرده بود تجاوز یاد درین ایام به تطمیع
مناصب نامناسب و خطابهای بیجا و جاگیرات خارج از حد حساب مهیای شورش
ساخت غافل ازینکه بهر طرف چشم زخم رسد قباحت کلی دارد و بالفرض اگر داعیه فاسد
او پیش رود از دست حرام خواران حق ناشناس کی امان می یابد که سلامت ماند و تقسیم
مملکت در اندک فرصت قابلیت مداخلت و علت تقاضای سپاه جابجا شود هرچند
فدوی به تحریر کلمات نصایح و تهدید از اطراف قبایح پرداخت چون آنجا را دیده چشم

عقل او را کور ساخته بود نظر دوربین برهان صفایح صواب قرین نینداخته از راه جهالت
بادیه پیمائی ضلالت گردیده با سی هزار سوار جرار و توپخانه بسیار بعزم رزم بالاے
کتل فردا پور بفاصله سی کروه از بلده برهانپور توقف کرده اول منور خان را بسم
رسالت فرستاده پیغام نمود که رتق و فتق مهمات دکن بکف اختیار و قبضه اقتدار او باشد
و فدوی رجعت القهقری نموده عازم حضور ساطع النور شود جواب های شافی که متضمن صلاح و فلاح
او بود گفته شد و خان مذکور هم نوشت از وفور غرور نشنید و مرتبه ثانی عبد الحسین خان میر سامان
خود را فرستاده اعاده همان سخن نمود فدوی چون دید که مزاج فاسدش بهیچ داروی تدبیر
اصلاح پذیر نیست بقانون آخر الدوا الکی بفراهم آوردن اسباب مدافعه پرداخت و در فرصت
قلیل جمعیت کثیر فراهم آورده مقرر نمود که از برهانپور روانه پیشتر شده بتادیب مایه فساد آن
کوته اندیش پردازد و باستماع این معنی رعب تمام در بواطن خود کامان شقاوت فرجام راه یافت
و از خیال حرب و قتال باز آمده موافق رای خسران انضمام خود ها مشورت و مصلحت زدند نظام
الدوله چون دید که ورق عزم باطل ایشان برگشت و کار از فکر و تدبیر برفت بباطن آیه یاس
خوانده و بظاهر لباس درویشان در بر کرده بروضه منوره قدوة الواصلین حضرت شاه برهان الدین
رحمة الله علیه رفته خود را در پناه آن حضرت کشید محتشم خان بخشی منصبداران دکن با خان عالم
و سه هزاری و غیره منصبداران افواج شعبه نظام الدوله و توپخانه و غیره نیز بفدوی درگاه
رسید الحمد لله والمنه که غبار فساد عظیم که موجب تفرقه و تشویش عالم بود بآبیاری فضل الهی فرو
نشست اما هنوز قلاع حصینه مثل ورنگده و قلعه جیر و دیگر حصون در دست فتح یاب خان و دیگر
مخالفان است و در حیدرآباد متعاهیر صوبه را خالی دیده سر بفساد برداشته اند و در کوه مقهور که
تبارگی ملک کرناتک در تصرف خود آورده جمعیت سنگین بهم رسانیده انتشار بجانب حیدرآباد دارد
ازین جهت اراده فدوی مصمم برای رفتن بصوبه مذکور و انتظام و انتساق کارهای آنجاست بعد ازین هرچه
بعمل خواهد آمد معروض خواهد داشت انتهی و بعد از آن نواب عالیجناب بیست و هشتم شوال عبور

دریای تپتی نمود و تا دوازده روز بر ساحل آب پورنا بود و در حین زمستان که باران بی هنگام
بارید محتشم خان و غیره امرای دکن احراز شرف ملازمت نمودند نواب عالیجناب حکم فرمود که
لشکر دکن آنطرف آب پورنا بر عادل آباد فرود آید حسب الحکم فرود آمد و انوار الله خان دیوان از
جانب حیدرآباد بشرف ملازمت فایز گردید درینضمن بالاجی راو پسر باجی راو متوفی که بقصد مالوا
برآمده بود درخواست ملازمت نمود نواب مستطاب عم خود نصیر الدوله را باستقبال او فرستاد
و در اثنا مشار الیه با جمیع سرداران خود مثل بیلاجی جادو و دهولکر و کوتریا و غیره بملازمت رسیده
و دو سه روز بر کنار پورنا مقام کرده روانه مالوا شد و نواب عالیجناب از اینجا ابوالخیر خان را
با دو هزار و سه صد سوار رخصت تعلقه فرمود و بتاریخ یازدهم ذیقعده سنه یکهزار و یکصد
و پنجاه و سه نصیر الدوله را نیز به برهانپور مرخص نمود و خود بدولت از پورنا عبور نموده بسمت
خاندیس متوجه شده قریب کتل کساری رسیده قلعه تینکه را که متصل گلشن آباد بود مفتوح ساخته
بفتح مبین موسوم کرده باز بجانب کتل فردا پور مراجعت نموده روانه خجسته بنیاد شد و در سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار رونق افزای خجسته بنیاد گشت نواب ناصر جنگ باندیشه و در اخیال
از روضه بقلعه ملهیر که فتحیاب خان بمکر و حیله آن قلعه را از متوسلخان گرفته بود روانه شد نواب
عالیجناب بموافق قاعده مستمر خود در موسم برشکال افواج بیجا آگاه و اماکن رخصت فرموده
خود جریده باورنگ آباد اقامت ورزید نواب ناصر جنگ بتحریک واقعه طلبان و قابوجویان
جمعیت قریب هفت هزار سوار در ملهیر فراهم آورده به یلغار از کتل کساری فرود آمده
نوزدهم جمادی الاولی روز چهارشنبه متصل روضه حضرت برهان الدین اولیا رسیده
مستعد جنگ شد و نواب عالیجناب بتاریخ مذکور از استماع این خبر با مردم حاضر الوقت و توپخانه
سوار شده جانب عیدگاه را مضرب خیام نموده از باده نهضت فرمود و در آن روز بنابر قلت
جمعیت و بی سامانی بدلهای مردم لشکر و شهر خوف و هراس راه یافت و نواب عالیجناب
متوسلخان و خواجم قلیخان را هراول و جمیل بیگخان و رحیم الله خان را دست راست و ابوالخیر خان را

دست چپ و منهور خان را و سلیم خان را جنگ مقرر فرموده چون گاوان توپ کشی نبود گاوان
اهل حرفه شهر را گرفته توپها را کشیده به لشکر آوردند و در آن روز ناصر جنگ در روضه منوره برای
طواف مزارات بزرگان رفت نواب عالیجناب بجای خود استقامت ورزیده و روز دوم آن ستم
جمادی الاولی ناصر جنگ بعزم رزم سوار شده بصوب خجسته بنیاد راهی گردید و نهیبان خبر رسانیدند که ناصر جنگ سوار شده از راه کمی ها
فرود آید چون این لفظ از زبان سرکاره بگوش آن عالیجناب رسید از لفظ کمی ها تفؤل بجسته دو مرتبه همین لفظ بر زبان
مبارک خود راند و شروع بخواندن ادعیه حرز نمود و هنگام عصر چون آلام فوج ناصر جنگ نمودار
گردید از جانب نواب توپهای برق دم بغرش در آمد و بانگهای رعد آوازش پیام جان ستانی رسانید
و تا وقت شام جنگ در میان بود و بعد از ان از ظلمت شام و گرد و غبار سواران
و دود توپها هراس بدلهای لشکر ناصر جنگ راه یافت و جهان در چشم ایشان تاریک
گشت تا اینکه همگی راه فرار پیش گرفتند و فیلبانان ناصر جنگ از ضرب تیر و بندوق بر زمین
آمد و نواب ناصر جنگ فیل را رانده با معدودی چند خود را قریب فیل نواب عالیجناب
رسانید درین عرصه دو زخم تیر بر دست و بال نواب ناصر جنگ رسید و تو سلطان بخانه
کمان در آمده خواست که از یک تیر کار ناصر جنگ را باتمام رساند پسر او هدایت محی الدین خان
مانع آمد غرض از چهار طرف دلاوران فوج نواب فیل ناصر جنگ را مرکز وار در میان گرفتند
که سید لشکر خان بهادر تیز روی را کار فرموده فیل خود را نزدیک فیل ناصر جنگ رسانید
و تکلیف کرد که بر این فیل سوار باید شد ناصر جنگ از فیل خود بر فیل سید لشکر خان آمد و
شادیانه فتح از لشکر نواب عالیجناب بلند آوازه گشت گویند در آن وقت حفیظ الله خان
نبیره سعدالله خان وزیر با صمصام الدوله شاهنواز خان مرحوم بنا بر پاس آشنائی گفت پسر
خود بخانه پدر میرود شما کجا میروید آنچه شرط رفاقت بود بجا آوردید خود را ازین مهلکه کناره
باید کرد مشار الیه بمنطوق کریمه لا تلقوا از فیل فرود آمده خود را کناره کشیده عزلت
گزید و تا پنج سال مصاحب نواب عالیجناب گردید و در ایام عزلت بتحریر و تسوید مآثر الامرا افتاد

اشتغال ورزیدم من بعد درسنه یکهزار یکصد و شصت نواب مستطاب بعفو جرائم نموده باستدعای
او بخدمت دیوانی برادر سرفراز گردانید چون کیفیت دستگیر کردن نواب ناصرجنگ بعرض عالیجناب سید نور موتمن ناصرجنگ را اشتیه
درخیمه علیحده بحفاظت نگاه داشتند و بامداد آن روز جمعه بیست و یکم شهر مذکور بشهر رونق افزا
شده ناصرجنگ را در حویلی عبدالعزیز خان المشهور بمقبول عالم بطریق نظربند نگاه داشتند
و چوکی بر حویلی عبدالحسین خان نشانیدند و سید جمال خان را خانه نشین ساختند و ابراهیم علیخان
پسر حاجی محمد علیخان و میرزا حسن علی المخاطب بناصر قلیخان که بقلعه دولت آباد رفته پناه گرفته
بودند و مردم دیگر که جاهای دیگر مختفی شده بودند متعرض حال آنها نگشتند و سید لشکر خان را
در جلدوی خدمت شایسته که از وی بظهور رسید بخطاب نصیرجنگ نواختند و حکم شد که کسی
ناصرجنگ را در حضور عالیجناب یاد نکند و اگر ضرورة نامش ذکر کنند باید که نام اصلی او میر احمد خان را
بزبان آرد و خدمات و خطابات اشخاصی که ساخته پرداخته او بود موقوف گویند که نواب عالیجناب
بعد این فتح از ملازمان خود دو نذر گرفت یکی نذر فتح و دوم نذر سلامتی نواب ناصرجنگ حکایت
چون قلمدان خاص نواب ناصرجنگ بحضور نواب عالیجناب آوردند به موسوی خان که منشی
معتمد و رازدار بود حواله کردند او قلمدان را کشاده سی و هشت قطعه عرضی بمهر و خط ارکان
دولت نواب عالیجناب که از آنجمله چندکس در آن وقت بحضور حاضر بودند برآورده بعرض رسانید
که عرائض ملازمان سرکار اینقدر برآمده آن عالیجناب نخست تغافل را کار فرموده هیچ نفرمود
و چون نوبت دوم موسوی خان یک عرضی را واکرده خواست که بخواند نواب عالیجناب فرمود
تصدیع نباید کشید و فرمود که تا علی رؤس الاشهاد آنهمه عرائض را در آب شستند و بعد
از آن فرمود که این مردم چه بد کردند نخست بنابر مصلحت وقت با فرزند من ساختند نه با غیر
و چون ما بدولت متوجه تادیب او شدیم باظهار صولت و سطوت ما هراسی در دل او انداختند
و جمعیت او را پراگنده ساختند تا اینکه فرزند ما زنده بدست ما آمد بالفرض اگر میان پادشاه
یکی از دست شاهزاده ها اینچنین معاملات روبکار شده باشد البته نظر بدنیا سازی با شاهزاده مسالمت

ارتکاب اینچنین امور بنا بر مصلحت وقت مضائقه ندارد آمدیم بر سر مطلب ناصر جنگ بعد دستگیر
گشتن مدتی باریاب سلام و مجری نشد و هر چند در دل نواب عالیجناب مهربانی جوشش میزد
اما استقلال و تمکین را کار فرموده ضبط خود مینمود و اکثر اوقات در دربار بزبان خود میفرمود
که چون میر احمد را چیچک بر آمده و نهایت بیتابی داشت ما بگفته بعضی مردم مخل بیجیکه شایان
ما نبود کردیم یعنی دانه بجز خورانیدیم و جهت شفای او تضرع و زاری بسیار بدرگاه مفضل
حقیقی نمودیم اینهمان میر احمد است که با من چنین سلوک پیش آورد نعم ماقال اولادنا اکبادنا
صغارهم امرائنا کبارهم اعداءنا الغرض نواب عالیجناب بموسم برشکال
در خجسته بنیاد بسر برده بقصد تسخیر ملهیر ناصر جنگ را همراه گرفته نهضت فرمود و اواخر شعبان
کوچ نمود و بعد رسیدن بملهیر جلال الدین حسین خان صوبه دار بنگاله را که نسبت دامادی
با شجاع الدوله داشت برای تسخیر قلعه مامور ساخت و او در اندک زمانی تزلزل در قلعه
انداخت تا آنکه قلعگیان قلعه را تسلیم اولیای دولت نمودند نواب عالیجناب میر بزرگ
نامی که پیش ازین بفوجداری نذربار و سلطانپور نامزد بود قلعه مذکور تفویض نموده
فوجداری بگلانه بخواجم قلیخان مقرر کرده مراجعت نمود از پایین گهاٹ تا فرداپور
رسیده عازم حیدرآباد شد و چون به نانڈیر رسید عنان توجه بجانب قندهار
حاجی سیاح منعطف گردانید و راجه گوپال سنگه قلعدار آن قلعه را معزول ساخت
و برق انداز خان را بقلعداری آنجا بنواخت و ناصر جنگ را در قلعه قندهار گذاشته متوجه
ناندیر شد و چون مردم مخل تشفیع ناصر جنگ شدند و مهر پدری بجوشش آمد عفو تقصیرات نموده
باز طلب فرمود ناصر جنگ بعجز و الحاح تمام آمده بر قدم مبارک افتاد و نواب عالیجناب
او را در آغوش مهربانی جا داده و جوهای اشک از چشمان پدر و پسر روان گشت و غبار ناخوشی فرو
نشست و درهمین ایام انوار الله خان دیوان سرکار آنعالیجناب که بیمار شده بود رخصت گرفته
به برهانپور رفت و بعد رسیدن آنجا هر چند بمعالجه پرداخت لیکن سودمند نیامد در ماه صفر از جهان

رخت سفر آخرت بر بست و در روضهٔ حضرت شاه برهان راز الهی قدس سره مدفون گشت نواب
عالیجناب بعد انتقال او خدمت دیوانی بخدابنده خان ابن امیر الامرا شایسته خان که خال
حضرت خلد مکان بود تفویض نمود الحاصل نواب عالیجناب بعد انتقال او در سنه یکهزار و
یکصد و پنجاه و پنج داخل حیدرآباد شده بعزل و نصب تعلقداران آنجا موافق ضابطهٔ خود که زیاده
بر یکسال و دو سال یک شخص را بیک تعلقه بحال نمیداشت تا حصهٔ دولت بدیگری رسد و هیچکس از
فیض آن عالیجناب محروم نماند پرداخت و خواجه مومن خان پسر عضد الدوله را بصوبه داری
حیدرآباد و حرز الله خان پسر خال خود را بصوبه داری ناندیر ممتاز ساخت و همت یار خان را
بفوجداری ادهونی و رایچور وغیره مضافات بیجاپور بدستور عمل ناصر جنگ بحال و
برقرار داشته و از آن خجسته بنیاد علم مراجعت افراشت درین آوان مرزا ابو علیخان
داماد مرشد قلیخان که او داماد شجاع الدوله ناظم بنگاله بود و اخراز سعادت ملازمت
نمود و پس از چند روز مرشد قلیخان نیز رسیده معزز و مکرم گردید و دختر شجاع الدوله
مشهور به بنگالی بیگم زوجهٔ مرشد قلیخان نیز وارد شده بخطاب جهان بیگم عز اختصاص یافت
و نواب عالیجناب بعد چهاونی در خجسته بنیاد عنان عزیمت بملک کرناتک تافت و برای
نیابت نظامت اورنگ آباد نصیر الدوله عموی خود را از برهانپور طلبیده بدستور عوض خان
مرحوم مامور ساخت و نجابت خان پسر نصیر الدوله را به نیابت نظامت برهانپور نواخته و بخشید
دیوان سرکار نصیر الدوله بهادر برای انتظام جاگیرهای بهادر درخانگور در برهانپور توقف
ورزید و نواب عالیجناب بعد جمعیت از اورنگ آباد و نواب ناصر جنگ را همراه گرفته عازم
ملک کرناتک و ارکات گردید درین اثنا منهیان بعرض اشرف رسانیدند که همت یار خان
صوبه دار ادونی که بیجاپور بدست افاغنه کشته شد و کیفیتش آنکه همت خان ابن الف خان
ابن ابراهیم خان پنی قلعه دار و فوجدار کرنول پنجاه هزار روپیه سالیانه بطریق پیشکش

نادرشاه بشاهجهان آباد تشریف برد همت خان در رسانیدن زر پیشکش نهایت تهاون
نمود نواب عالیجناب هنگام نهضت بشاهجهان آباد همت یار خان را فرموده بود که زر
پیشکش چندساله بر ذمه همتخان هست استحصال خواهند کرد همت یار خان بهمین اراده
فوج بسیار نگاهداشت و به همت خان پیغام فرستاده که زر سرکار زود واصل نماید
والا عنقریب زنان افاغنه به اسیری گرفته لشکریان خود را خواهم داد همت خان در
ظاهر طلبیت ولعل پرداخته یکهزار سوار و دو هزار پیاده فراهم آورده از کرنول برآمده
باستقبال همت یار خان بعزم مقابله شتافت اگرچه همت یار خان جمعیت ده دوازده
هزار سوار و پیاده با خود داشت اما همگنان از ترشرویی و تنگگیری و درشتگویی
او که وضیع و شریف را بدشنام یاد میکرد رنجیده خاطر بودند وقت جنگ قصور کردند
تا اینکه همت یار خان بر دست افاغنه کشته شد نواب عالیجناب بعد استماع این خبر نواب
ناصر جنگ را در خلوت طلبیده استشاره شریک کنکاش نموده روانه آن سمت گردیده و در
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش بعزم بندوبست کرناتک بنواح ادهونی رسید
همتخان که بنابر قتل همت یار خان خائف و هراسان بود عرایض مشعر بعفو تقصیرات
نمود و بحضور نواب خطابخش و پوزش پذیر فرستاد نواب سراپا حلم و کرم بی اعتنا الیها
او را بذیل عفو پوشیده و نواب ناصر جنگ را هم فهمانیده از سر خطابخشی درگذشت
و چون عزیمت کرناتک و تنبیه رگهو مرهته پیشنهاد همت عالی داشت کرنول را الیها
سی کروه گذاشته بصوب کرناتک روان گشت همت خان آمده احراز شرف
ملازمت نمود تقصیرات او را معاف نموده بکرنول رخصت فرمود و چون بنواح ارکات
رسید متوجه تسخیر قلعه ترچناپلی که در دست مرهته بود گردیده در ایام محاصره خبر
وفات نصیرالدوله بتاریخ بیست و یکم ربیع الآخر که نیابت نظامت اورنگ آباد بوی
تعلق داشت بسمع شریف نواب عالیجناب رسید بجایش چون پسر نصیرالدوله که بسبب

نیابت ناظم برهان پور بود به نیابت خود عبدالوهاب خان و خواجه محمد اشرف خان را در آنجا گذاشته
و باورنگ آباد خود را رسانیده به تمشیت امور آنجا پرداخت نواب عالیجناب از استماع این خبر
علی اکبر خان را بصوبه داری و متصدیگری جاگیرهای سرکار سرفراز ساخت و عنایت نامه
در باب عمل دخل او بنام نائبان صوبه برهان پور عز صدور یافت نخست مجاهد خان و
عبدالوهاب خان در عمل دادن صوبه دار مشار الیه ایستادگی کردند و آخر کار از امتثال امر نموده
عمل دادند و نواب عالیجناب بعد تسخیر قلعه ترچناپلی ملک آرکات را از دست قوم نوایت
که از مدتی متصرف آن ملک بودند انتزاع نموده بخواجه عبدالله خان که او را پنجهزاری و خطاب
نوبت نموده بود عطا فرمود و بعد پوشیدن خلعت صوبه داری شادی مرگ شد لهذا برای تجویز
حکومت آنجا خدا بنده خان دیوان و انورالدین خان بهادر و دیگر مقربان حضور را امر فرمود و
انورالدین خان بهادر شهامت جنگ که خیلی شجاع و رسا و تیز فهم و صاحب عزم بود به جرأت
عرض کرد که بخاطر من چنین می رسد که برای حکومت اینجا بهتر از کسی دیگر نیست نواب عالیجناب
فرمود آن کیست گفت فدوی این درگاه انورالدین خان دولتخواه نواب قدردان تبسم فرمود
بعطای خلعت خان مشار الیه را سرفراز ساخت و در سنه یکهزار یکصد و پنجاه و هفت هجری
بعد ولیت امور خجسته بنیاد و برهانپور را رایت مراجعت از ترچناپلی بصوب خجسته بنیاد افراشت
و درین اوان منهیان اخبار بعرض رسانیدند که عبدالعزیز خان عرف مقبول عالم از حضور
پادشاه بصوبه داری گجرات مباهی گشته در خیبر نگاه بداشت فوج و تهیه سامان صوبه داری می پردازد
و فتحیاب خان پسر نجابت خان و دیگر رفقای نواب ناصر جنگ مثل ابراهیم علیخان و ناصر
قلیخان و محمد تقی خان کمر رفاقت او بر میان بسته اند و متعاقب آن خبر رسید که مقبول عالم
قریب قصبه اکلیسر ورود نمود آباجی کایکوار مرهته که از مفسدان آن اوکه بود بمبارزت رفقا
و در ماه ذیقعده فیما بین جنگ صعب شد و عبدالعزیز خان شکست خورد و انچنانکه مفقود الخبر گردید
و فتحیاب خان بقتل رسید و بقیة السیف بهزار خرابی فرار نموده نجات یافتند و در سنه یکهزار

ویکصد و پنجاه و هفت نواب عالیجناب وارد خجسته بنیاد شده ابو الخیر خان را با جمعیت فراوان
برای تنبیه بابو نایک سردار مرهته که سر بشورش برداشته بود فرستاد خانمذکور گوشمال او پرداخته
سالماً و غانماً معاودت نمود نواب عالیجناب او را رخصت برهانپور داد و در سنه یکهزار یکصد و
پنجاه و هشت اندک عارضه جسمانی بنواب عالیجناب عاید نمود و درهمین سال مساز الملک سربلند خان
بهادر دلاور جنگ که نام اصلی او میرزا محمد رفیع بود ودیعت حیات بقابض ارواح سپرد و در
سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه قلعه بالکنده از توابع حیدرآباد که در دست بعضی امرائی دکنی بود
بعد محاصره در اندک مدت تسخیر فرمود و درین سال اکثری از امرای نامدار مثل محتشم خان بهادر
و مهور خان و سید جمال خان و چندرسین جادو وغیرهم که احوال آنها در ماثر الامرا در نسخه قدیم
و جدید مفصلاً مرقوم است رخت هستی بربستند و در سنه یکهزار و یکصد و شصت نواب عالیجناب
نظامت برهانپور که ابو الخیر خان به نیابت مجاهد خان سرانجام میداد بخواجه مومن خان پسر عمدة الدوله
مکرمت فرمود و فوجداری بکلانه به ابو الخیر خان که پیش ازین از تغیر خواجم قلیخان باو عطا فرموده
بود بحال داشت گویند درین سال ازکمی باران قحط غله در خجسته بنیاد و بندر سورت و احمد آباد
و گجرات و اکثر ممالک جنوبی بان درجه رسید که قیمت یک پله غله بهشتاد روپیه کشید و در سال
مذکور نواب عالیجناب بنابر خبر آمد آمد احمد خان ابدالی جانب شاهجهان آباد با وصف
تکسل مزاج مبارک بقصد کمک بادشاه از خجسته بنیاد کوچ نموده تا برهانپور رسید و درینجا
از روی اخبار معلوم آنجناب شد که احمد خان ابدالی از دست احمد شاه خلف محمد شاه
هزیمت یافته معاودت بدیار خود نمود ذکر آمدن احمد خان ابدالی در قلمرو
هندوستان و شکست یافتن او از لشکر پادشاه نصرت نشان و
رحلت پادشاه فردوس آرامگاه بجوار رحمت اله و آنچه بعد از
آن بوقوع پیوست آورده اند که چون احمد شاه ابدالی از زمره دلاوران
نادرشاه که در حضور نادرشاه بلنگ باشی [illegible] [illegible] اگر [illegible]

سکه و خطبه بنام خود کرده بود و در سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک از قندهار لشکر بصوب
هند کشیده سیر بحلوری الحال طلب شاهنوازخان پسر زکریا خان ناظم لاهور تاب مقاومت در خود ندیده
از لاهور برآمده ره نورد وادی فرار گردید احمدخان ابدالی لاهور را تاخت و تاراج نموده رایت
توجه بصوب شاهجهان آباد افراخت فردوس آرامگاه بنا بر مرض استسقا بنفس نفیس خود
از دار الخلافت نهضت ننموده فرزند خود احمدشاه را با اعتماد الدوله قمرالدین خان وزیر و ابو المنصور خان
صفدر جنگ و راجه های اجمیر و دیگر ارکان با فرهنگ بمدافعه ابدالی روانه ساخت شاهزاده
از سرهند گذشته کنار دریای ستلج بر گذر ماچی واره نزول اجلال فرمود ابدالی باستماع
این خبر صولت اثر منحرف از مقابله گشته با سی هزار سوار از راه لودهانه بسرهند ورود نمود و
سیزدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک دست بتاراج شهر کشاد و هر که شمشیر کشید
او را باد فنا داد شاهزاده احمدشاه از شنیدن این خبر عنان عزیمت بجانب سرهند معطوف
گردانید و بعد وصول لشکر فیروزی بتاریخ پانزدهم ربیع الاول آتش جدال و قتال ملتهب گردید
قضا را بیست و دوم ماه مذکور روز جمعه قمرالدین خان وزیر در خیمه نماز چاشت میخواند که
گوله توپ از لشکر مخالف رسید کارش بانجام رسانید و وقت واپسین همینقدر گفت چنان
نشود که در تعزیه من از دشمن غافل شوید با هشیار بوده بمدافعه آن پردازند راجه ایسر سنگ
پسر جی سنگه سوائی و دیگر راجه های صوبه اجمیر از کشته شدن وزیر هراسان گشته با جمعیت
قریب دوازده هزار سوار راه گریز بخانه خود پیش گرفتند شاهزاده و معین الملک و دیگر پسران
وزیر و صفدر جنگ پای ثبات افشرده بجنگ رستمانه پرداختند و تا بیست و ششم شهر مذکور
بازار کارزار گرم بود احمدخان توپخانه را که پر از آلات آتشبازی بود بدست آورد اتفاقا
از آتش گرفت و بسیار از لشکریان درانی را بسوخت و شاه درانی هزیمت یافته راه کابل
پیش گرفت و آفت رفت ماده تاریخ است شاهزاده و امرا مسافتی بتعاقب پرداختند درین
اثنا خبر ن پادشاه بدین مضمون که مزاج ما بسیار نا سازست هرگاه فتح رود بزودتر مراجعت

نمایند غرض صدور یافت نوشتهای وکلا مضمون فرمان تحقیق انجامید بنابرین پادشاه زاده
معین الملک را برای بندوبست صوبه پنجاب در لاهور گذاشته متوجه دار الخلافت گردید
و پیش از رسیدن شاهزاده منهیان بسمع اجلال شاهزاده رسانیدند که بسبب وخیم
شهر مذکور محمد شاه پادشاه بفردوس برین آرامگاه ساخت آورده اند که ملکه زمانی
دختر محمد فرخ سیر زوجه پادشاه فردوس آرامگاه این امر را اخفا نموده ناقه سریع السیر
بجانب احمد شاه فرستاد و تا سه روز این خبر مخفی ماند بعد از آن بر ملا شد آنگاه امرا به
تکفین و تدفین پرداختند و در لشکر پادشاه زاده این خبر اول با ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ
ترتیب منزل کرنال و پانی پت رسید ابو المنصور خان سامان جلوس ترتیب داده همانجا
احمد شاه را بر سریر سلطنت نشانیدند و جمیع ارکان دولت آداب تهنیت بجا آوردند روز
دوم از آنجا کوچ نموده متوجه دار الخلافه شدند گویند بلند اختر پسر جهان شاه المعروف
با چهجی صاحب برادر فردوس آرامگاه سپر و شمشیر در دست گرفته از مجلس شهزادگان برون
آمده مترصد آن شد که امرا او را بر تخت نشانند ملکه زمانی اطلاع یافته روز افزون خان
خواجه سرا فرمود تا او را گرفته و در حبس در آورده زیاده از سابق بر او تقید نمود چنانچه
ابو النصر احمد شاه پادشاه در نزول اجلال به دار الخلافت فرمود و ابو المنصور خان را مختار امور
سلطنت گردانید و چون خبر کشته شدن اعتماد الدوله و انتقال پادشاه بفردوس برین
بتقدیم و تاخیر نواب عالیجناب که در آن وقت بقصبه شاه جهان آباد نیلا سر برهان پور نه
رسیده بود در رسید بنهایت غم و الم بپایدن حال گشته داخل برهانپور گردید و در تعزیه
هر یک از پادشاه و وزیر سه روز نواختن نوبت منع فرمود و بعد از آن از استماع
خبر جلوس احمد شاه پادشاه بر سریر سلطنت حکم نواختن نوبت جشن جلوس شاهی فرمود
و در آن ایام که مزاج مبارک از جاده اعتدال انحراف ورزیده بود اطبا بمعالجه پرداختند
و اکثر آن عالیجناب بسواری پالکی سوار شده سیر کرده که بکل آنرا [illegible] کرده بودند [illegible]

بلیغ التفات می فرمود و چند روز همانجا توقف نمود و چون اخبار اختلال آثار صوبه حیدرآباد
و نانڈیر به سمع اشرف رسید جهت بند و بست آن هر دو صوبه با وصف بیماری مهلک و شدت
ضعف از برهانپور برآمده در خیمه که جانب جنوبی زین آباد به سمت خجسته بنیاد ایستاده کرده بودند
داخل شده ناصر جنگ را موافق معمول همراه گرفت درینجا باران همه موسم بشدت بارید از گذرگه
گل ولای از آنجا کوچ کرده برکنار دریای تپتی قریب موهن ناله فرود آمد روز بروز قوت ضعیف
و ضعف قوی میشد تا اینکه سررشته اعتدال مزاج از دست رفت و آثار سفر آخرت هویدا گشت
پس بتاریخ چهارم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری نواب ناصر جنگ
را طلبداشته بکلمات مواعظ ارشاد نمود **ارشاد اول** آنکه رئیس دکن را لازم که با
مرهته که زمیندار این ملک است آشتی ورزد **دوم** اینکه در هدم بنیاد بنی آدم که بنیاد
رب العالمین است تامل کند و مجرم واجب القتل را بقاضی که حاکم شرع است تفویض نماید
سیوم آنکه استراحت دوست نباشد و ترک سفر نکند که بسا انتظام منوط بالسفر است و چه جای
جهت استراحت خلایق ضرور داند و تعیناتی مردم سپاه متقاریب باوطان آنها تا قطع نسل
نشود لابد شناسد **چهارم** آنکه اوقات شبانه روزی را برای بندگی خدا و انجاح کار
خلق الله و استراحت خود توزیع نماید که هیچگاه معطل ننشیند **پنجم** آنکه در مهمات استمداد
از نفایس همت بزرگان و درویشان نموده باشد **ششم** آنکه اتلاف حق کسی نکند
و ملازمان خدمتگذار را بتقریبات تجددات نواخته باشد و بعد یکسال دو سال بعزل
یکی دیگری را مورد سازد اما ادنی پایکار را اعلی و اعلی را ادنی مقرر نسازد **هفتم**
آنکه عدو هر کس نگاه دارد و برادران صغیر را مثل فرزندان داند و ارذال را در محفل خود بار
نگذارد و آداب ... سپاهیگری که خداوند نعمت انداز دست ندهد نادرشاه والی ایران از
غایت ... رسید و ... ابتدا ... سلطنت هندوستان اشعار کرد فی الفور
عرضی کردیم که ما مردم نوکر ... مشهور ... نخواهیم شد ... شهرت

خواهند داد محظوظ شد و آفرین گفت هشتم آنکه تا ممکن و مقدور در جنگ از خود اقدام نکند
که جمعیت طرف ثانی کم باشد و چون طرف متقابل مبادرت نماید استمداد از خدا نموده بمدافعه پردازد
و با آنکه در صلح زند جنگ نجوید نهم آنکه قید مورو پندت و رامداس را که رهزن دولت
و محبوس در قلعه محمدنگر اند رها نکند که قید اینها موجب انتظام امور ریاست است بعد از این
ارشادات فرمود که بروید و بند و بست کارخانجات پردازید که مهلت زیاده یافته نمی‌شود
بخدا سپردم که هدایت بدهد و خدا معین شما است نواب ناصر جنگ پس از استماع این کلمات
گریه و زاری آغاز نهاد نواب فرمود که این وقت گریه نیست بیرون رفته بتنظیم امور باید
پرداخت نواب ناصر جنگ حسب الامر با چشم گریان و دل بریان بیرون آمد شروع به تنظیم
و تنسیق امور نمود که نواب عالیجناب متوجه بهشت شد و همین فقره یعنی متوجه بهشت تاریخ
رحلت آن عالیجناب است لاش را شب همچنان گذاشتند و بامداد آن در جائی که قبض ارواح
شده بود به تغسیل و تکفین پرداختند و جسد شریف را در تابوت گذاشته و نماز گذارده
روانه خجسته بنیاد نمودند و بعد رسیدن تابوت در آنجا در روضه حضرت برهان الدین غریب
قدس سره بخاک سپردند و در همین سال فردوس آرامگاه محمد شاه و وزیر او اعتماد الدوله
قمر الدین خان از جهان فانی بعالم جاودانی شتافتند میر آزاد در بیت گفت تاریخ چون
کشید صد آه   موت شاه و وزیر آصفجاه   و هم از دست قطعه شد رکن مملکت هند از جهان
رفتند   فتاد حیف سه دُرّ یگانه از کف دهر   برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ
نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر   مخفی نماند که اول قمر الدین خان وزیر بتاریخ
بیست و دویم ماه ربیع الاول و بعد از آن فردوس آرامگاه تقریباً یکماه و چند روز
در اواخر ماه ربیع الثانی و بعد سی و هفت روز نواب مغفرت مآب بروضه رضوان
خرامیدند و سنین عمر شریف نواب مغفرت مآب هفتاد و نه سال بود از آنجمله بیست سال
در خدمت پدر بزرگوار خود و بیست و نه سال با امارت و کامرانی گذرانیده و قریب بیست سال

بریاست شش صوبه دکن سپری گردانید و میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره بزبان
قلم داده که نواب مغفرت مآب وقت رحلت شش پسر والاگهر گذاشت یکی میر محمد پناه
امیر الامرا فیروز جنگ دوم میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ و این هر دو برادر از بطن
یک مادر سیوم میر سید محمد امیر الممالک صلابت جنگ چهارم آصفجاه ثانی میر نظام
علیخان بهادر اسد جنگ پنجم میر محمد شریف بسالت جنگ برهان الملک که من بعد بخطاب
شجاع الملک مخاطب گشت ششم میر مغل علی ناصر الملک و امهات این چهار فرزند
جداگانه اند ذکر محامد آن عالیجناب نظر کردهٔ حضرت وهاب آنجناب
مستطاب از اعظم امرای دولت تیموریه و تربیت یافتهٔ حضرت خلد مکان بود و جمیع امرا
فردوس آرامگاه عیال او بودند و آداب فرزندانه بتقدیم میرسانیدند و در امور معاش
و معاد صاحب رای صایب و فکر ثاقب بود عدالت گستر و انصاف گزین ذو صولت
صاحب تمکین تمشیت امور بر طبق فرمودهٔ خدا و رسول که سراپا عدالت است می نمود و از تبذیر
و تقصیر که ممنوع و منهی عنه است نهایت بری بود حکایت میکنند که دیوانی سرکار فیض
مدار خود با پانصد روپیه درماهه بخدابنده خان نبیرهٔ امیر الامرا شایسته خان که خال حضرت
خلد مکان بود تقرر فرمود خان معزی الیه که امیر کبیر بود و مخارج کثیر داشت بوساطت بعضی
امرا بعرض رسانید که ادنی متصدی دیوانی حضرت آنقدر مداخل دارد که هفت هشت
شتر جهت باربرداری نگاه میدارد فدوی که دیوان سرکار عالی بود اقلاً پنجاه شتر
باربرداری در کارخانه خود داشته باشد درماهه پانصد روپیه بخیال اخراجات کجا کفاف
میکند نواب عدل گستر خلق پرور فرمود که متصدیان از سرکار زیاده از هفت هشت
روپیه درماهه نمی یابند مگر از اهل مطالب بحسن سلوک برای کارروای خود باسترضا پنجیره
یا نیم پنجیره برسم حق تحریر میگیرند خدابنده خان میخواهد که از سرکار ما وجه اخراجات کارخانه
خود گیرد این امر هیچگونه موافقت نخواهد کرد باز واسطه بجرأت عرض نمود که خدابنده خان مرد

شده بین است آنچه از سرکار مقرر خواهد شد در آن کار روائی خود نموده کار سرکار به دیانت سرانجام خواهد کرد
استماع این سخن آنکه گرفته نزده نشسته بودند به دو زانو شده ابنیف فرمود که این چه توصیف است
که میگوید جوهر دیانت این ستون خیمه هم دارد مرد کار روا آن باید که بسلیقه کار روائی زر پیدا کند و خود
و نیز باز آید ... روا دار نقصان مال سرکار گردد و معلوم شد که سلیقه کار ندارد و بعد از آن فرمود که
میر محمد حسین خان وقت مغرب بر ڈیوڑھی محل حاضر شود چنانچه خان مشار الیه حسب الحکم در آن وقت
حاضر شد و از ڈیوڑھی منظر برآمده که خود بدولت در آنجا رونق افزا میشوند چراغی زیاده
از معمول در آنجا افروخته بعد استماع خبر حاضر شدن خان مذکور برآمد و ناگاه نگاه بر آن
چراغ افتاد فرمود که این چراغ زاید که افروخته است عرض کردند که ناظر ڈیوڑھی منظر برای
آمدن جناب عالی فرمود که ما هرگاه برآمد میکنیم روشنی همراه می باشد این چراغ زاید
چرا در کار است جناب میرزا خان مشار الیه عرض کرد که در سرکار لکها خرچ میشود و این مردم
هم بتصدق حضرت هزارها پیدا می کنند اگر برای روغن چراغ یک پیسه خرچ شد مضایقه
ندارد حضرت بفقره عبارت او فرمایند بعد شنیدن این عرض فرمود خرچ لکهای بجا مضایقه
ندارد و پیسه بیجا بمنطوق کریمه اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِیْنَ ممنوع و منهی عنه است
و این مردم که هزارها بکد یمین و عرق جبین بهم میرسانند حق زن و فرزندان اینها است
ما روا دار این نیستیم که از حق اهل و عیال ایشان پیسه ای در سرکار ما خرچ شود و بعد این گفتگو
بمحل تشریف فرما شدند غرض از امثال این سخن تعلیم مراتب دیوانی بود و خالی از حکمت نبود
چنانچه خدا شد خان بعد اطلاع برین ماجرا بامداد آن دربار رسید مذکور راضی گردید و استعفا
خدمت دیوانی کرده خلعت پوشید و دیگر به نزول دربار ... کنج تخلیه سپری نمود تا که برای پیسه
بود چنانچه خافیخان نوشته در ایامیکه آن ابر مطیر فیض ... به نوکری و منصب پادشاهی
نموده عزلت گزیده بود مشرف و ... نمک حرام جواهرخانه جواهر گران بها را از زیور جواهر
مرصع آلات برآورده بجای آن جواهر دیگر بهمان رنگ و چهره درست کرده نصب نمودند

بعد از آنکه منصب پادشاهی برگزیده صاحب اقتدار گردید هرچند متصدیان سرکار خود خواهند
که از آن متغلبان بچشم نمائی مواخذه و بازخواست کنند آن آیه رحمت الهی پاس آبرو
و حرمت مردم هرگز تجویز بازخواست نشد و نیز خافیخان بزبان قلم داده که متصدیان
بعرض رسانیدند که داود خان پنی در عمل خود قریب بیست لکه روپیه بابت ضابطه داری
و فوجداری و راهداری از زمینداران و رعایای پرگنات صوبه خاندیس و بالاگهات باتفاق
غنیم که با هم بچو شیر و شکر آمیز بودند در سرکار خویش میگرفت الحال هرچه ارشاد شود جواب
فرمود که ما معاف کردیم و همیشه بدیوانیان تاکید بلیغ مینمود که در پرگنات محالات عمال
و جاگیرداران بنگارند که از ابواب ضابطه داری و فوجداری و راهداری و دیگر ابواب
که حکام ظالم عمال بدمآل بنای آن گذاشته اند دامی و درمی نگیرند که ما این مهمات موقوف
کرده ایم و رعایا را معاف نموده ایم و ترحم در مزاج عالی تا آن حد بود که هرگز حکم بقطع ید سارق
و قصاص نمی نمود و با احکام شرع شریف بیشتر مینمود که موجب حکم شرع عمل نمایند علما و صلحا و زهاد و فقرا
دوست بود همیشه [illegible] بدرگاه والای او از دور و نزدیک بوساطت صدر می آمدند و فراخور قسمت
فیضیاب گشته میرفتند و اعتقاد فقرای صاحب کمال و مشایخ صاحب حال داشته اکثر بزیارت
ایشان میرفت و استمداد مینمود و پیوسته بچو ملک مکان جویا و طلبکار مردم نیک سیرت کارطلب
و اهل کمال بود و مردم لایق را بیکار نمیداشت حکایت روزی اعلیحضرت با چند تن از
مردم در موسم برسات [illegible] بر بالای بام دولتخانه نشسته بود که جوقی از کبوتران [illegible]
از نزدیکی گذشت آنچنانکه هوای پرهای آن کبوتران ببدن مبارک رسید فرمود این جوق کبوتر از
کیست و کدام بیکار [illegible] تضییع اوقات گرانمایه خود میکند حاضران مجلس بعرض نمودند که [illegible]
بقریب جوانان [illegible] و اکثر اوقات بلهو و لعب میگذرانند و چون در آن ایام [illegible]
نواب ناصر جنگ صاحب [illegible] گشته خانه نشین شده بود فرمود تصور ما است که این [illegible]
طالب را معطل و بیکار رسیده ایم اگر در ایام بیکاری بموجب قول حکما که فرموده اند [illegible]

ان لم تشغلها تشغلک باینچنین مهمات اشتغال نورزد چند روز دویم خان مذکور را طلبیده آهسته
بخدمت خانسامانی سرافراز نمود و آنعالیجناب نهایت متحمل و رستم دل و سراپا کوه حلم و وقار
با عظمت و شوکت و اقتدار بود و مغلوب کشتن تهوران بتیغ نبرد و قتل سادات بارهه مبارزخان
و مقابله او برهان کمال شجاعت آن عالیجناب هست و از شواهد حلم و تمکین آنچه که نقل میکنند
که روزی متهورخان نام سید عالم علیخان با لفظ شهید بر زبان آورد نواب عالیجناب فرمود
که مسلمانی اگر بدست مسلمان کشته شود آنرا شهید نمی گویند متهورخان بیباکانه گفت و شهید بود
حضرت امام حسین علیه السلام نیز شهید نیست نواب سراپا حلم و تمکین سکوت ورزید و گاه گاهی
با بعضی امرا و باریافتگان محفل خاص بطریق مباسطت آنچنانکه سنة الرسول الکرام لطیفه میگفت
گویند سید شریف خان تنباکو بسیار میکشید چون در حضور موافقت نمیکرد از مجلس برخاسته
بیرون میرفت تنباکو کشیده باز در مجلس می‌آمد نواب عالیجناب اینمعنی را دریافته روزی بطریق
لطیفه فرمود که مردم ملت محمدی اگرچه بلاشک بهشتی اند لیکن چون خوی تنباکو کشیدن دارند
البته در آنجا محتاج آتش خواهند شد و آتش در بهشت نیست پس اینها را دیدن روی دوزخ
برای آتش ضرور خواهد افتاد سید شریف در جواب گفت که با مردم حضور جناب عالی فکر
این امر نداریم چرا که منتقله برای قهوه در آنجا خواهد آمد یکدو اخگر از آن گرفته بر چلم خود خواهیم
گذاشت و در روز جشن تنزئین لباس و آرایش اساس دولت از تکلف در فرش و مسند
و پوشیدن جواهر سپر داشت و در باقی ایام بلباس بی تکلفانه مثل پوشاک خلدمکان
میساخت و تقسیم اوقات بابرکات باین قسم نموده بود که بعد ادای نماز صبح
و فراغ اوراد تا دوپهر یکبار روبار امور ریاست اشتغال میورزید و در امور جزوی و کلی خود
بنفس نفیس متوجه میگردید تا سه پهر بعد ادای نماز فریضه تلاوت کلام الله و استماع حدیث
شریف و همکلامی با اهل کمال و صلحا و فقرا مشتغل میبود و گاه گاه بصاحب طبعان سخن سنج
اختلاط مینمود و اگر شاعری در مدح او قصیده و شعری گفته میگذرانید خوشنود آن می گردید

واگر شعری قابل صله بودی صله آن بقدر قدر و منزلت عطا فرمودی و تعصب در مزاج نداشت
و بجناب حضرات ائمه معصومین علیهم السلام اعتقاد خاص داشت غرض محامد آن عالیجناب زیاده بر حیز
تحریر و تقریر بعد تخلص همه مناقب آنکه مجبول بخیر بود والسعید سعید فی بطن امّه
از آثار یادگاری آن عالی جناب است حصار شهر پناه برهانپور که در سنه احدی و اربعین و مائه
والف بنای آن گذاشت و بزودی باتمام رسید و نیز در سنه مذکور احداث آبادی نظام آباد
بالای کتل فردا پور است که در ویرانه محض طرح آبادی انداخت و مسجد و کاروان سرا
و دولتخانه و پل تعمیر ساخت و از جمله آن آثار اتمام حصار شهر پناه حیدرآباد است چنانچه
پیش ازین بزبان قلم داده شد و از آنجمله نهر مسمول است که در شهر اورنگ آباد آورده و چون بنابر
امتداد اعصار و مرور دهور و بی پروائی حکام مرمت آن رو بخرابی و شکست آورده
بود درین زمان که سنه یکهزار و دوصد و بیست و دو هجری است مؤلف این کتاب نیازمند
بارگاه الهی نظر برین که ابقای آن موجب یادگاری و باعث استراحت خلائق است
تجدید مرمت آن نماید چنانچه شیخ الاسلام خان قاضی بلده خجسته بنیاد را بر عهده این
خدمت بابرکت مامور ساخته است و نیز از یادگار نواب مغفرت مآب دیوانی است
مشحون باشعار آبدار اول شاکر تخلص میفرمود و بعد از آن آصف تخلص داشت او هم کلام
بترقیم چند از اشعار از طبع زاد آن والا تبار نموده میشود ع چون گل بوی یار گریبان دریده نیست
آهی ز سوز سینه بریان کشیدنی است ز نخار دل منقش و گلها جهان مبند رنگی
که دیده برخ گل پدید نیست تا کرد برنگ برق زین عرصه خیال دامن ز خویشتن
برزده یکره دو دیده نیست و له تا مقابل کرد با خود حسن یار آئینه را آمد آب تازه بر
روی کار آئینه را و له به که تصویر کشی هیئت انسانی را تا تماشا کنی این پیکر فانی را
ای بسا کار که غفلت بسر انجام آرد خواب بیدار کند یوسف کنعانی را و له
ز شور تحیر کرد فهمیده نجیب بیا آتش را ببا مال فنا می خود مصفا شو چو آتش را چه سوختن داغم

محبت دل دیوانهٔ ما   شمع گردید بگرد سر پروانهٔ ما   طرح کاشانهٔ ما ریخته رنگ فنا است
عرق آلوده رو و سیل زد ویرانهٔ ما   **وله** میکنم روی طلب هر جا که میخوانی مرا + پایلم
همچون ورق هر سو که گردانی مرا   در طلب بهدست و پایم هستی ای درد دل   تا برد
سیلاب اشک انجا آسانی مرا   سیر گلزار ندامت هم تماشا داشته است   می برد در
عالم دیگر پشیمانی مرا   **وله** به بشم نشو دهمت عاشق قانع   نیم ساغر بود تشنگی مستانرا
وله آصف ز حدیث نبوی می کشد انجام   بیمهر علی آب ز کوثر نتوان خورد

باب دویم در بیان احوال مشمول رحمت رب مجید نواب نظام الدوله میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهید و بعضی وقایع دیگر که بعد شهادت آن مغفور سمت وقوع پیوست مشتمل بر سه فصل

فصل اول در ذکر احوال آن نیر سپهر عظمت و شوکت من ابتدای طلوع از افق ولادت با سعادت تا رسیدن باوج ریاست و در ذیل آن بیان احوال هر شه فسا و اندیشه تمرد پیشه بزبانی ثقات مسموم شد که نواب مغفرت مآب صبیه بعضی مشایخ گلبرگه را که از بطن سیدهٔ عفیفه بود و بجمال صورت وکمال معنی که عبارت از حسن سیرت است اتصاف داشت بعد فوت پدرش نظر بعلو نسب او جهت سیادت بوساطت بعضی محرمان خاص خواستگاری نموده بعقد ازدواج خود در آورد و از بطن آن سیدهٔ عفیفه صحیح النسب دو فرزند ارجمند متولد شد یکی میر محمد پناه المخاطب با میر الامرا فیروز جنگ که در حضور پادشاه به نیابت پدر بزرگوار خود بود دوم میر احمد المخاطب نظام الدوله ناصر جنگ گویند چون این آفتاب سپهر دولت یعنی میر احمد از افق ولادت طلوع کرد نواب عالیجناب جشن دولتمندانه ترتیب داده بساط انبساط و نشاط گستر و وارکان دولت را بانعام و اکرام فراخور حال نواخت و عنان عطوفت به پرورش آن مولود مسعود معطوف ساخت و چون سن حیاتش چهار سال چهار ماه و چهار روز رسید شادی بسم الله

چنانچه رسم این مملکت است بتکلف هرچه تمامتر ترتیب داده و آن قرة العین خود را پیش استاد
ادیب و دانشمند فرستاد تا مراتب علم و آداب اکتساب نماید و بعد از آنکه بسن رشد و تمیز رسید
و از علوم و فنونیکه دانستن آن رؤسا را لازم بهره اندوز گردید نواب مغفرت مآب نهایت مسرور
گشته در دل خود آن قرة العین را جا داد تا اینکه هنگام توجه رایات بجهان آباد در سنه خمسین و مائه
و الف رتق و فتق صوبجات دکن نیابتاً بآن فرزند ارجمند تفویض فرمود و آن والاگهر در تنظیم
و تنسیق امور مملکت و امنیت بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامهٔ خلائق تدابیر صائبه و مساعی
جمیله مبذول نمود و صمصام الدوله شاهنواز خان را پیش آورده بدیوانی سرکار خود و دیوانی
پادشاهی سرفراز ساخت و وضیع و شریف منتسبان دولت عظمی را ببذل انعامات و عطای
مناصب و خطابات و جاگیرات بنواخت و غنیم مرهته را که در دکن تسلط بهم رسانیده و صوبهٔ مالوا
را بتصرف در آورده تا حوالی دار الخلافت دست تاراج میکشاد گوشمال واقعی داد مفصل
این مجمل آنکه چون وهنی در سلطنت هندوستان از ورود نادرشاه یافت باجیراو بضبط
جاگیرات منصبداران دکن که از جانب پادشاه و نواب مغفرت مآب آصفجاه مقرر بود پرداخت
و بعد مراجعت نادرشاه از هند بولایت خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ سفیری نزد باجیراو
فرستاده بساط پیغامهای وعید گسترد باجیراو در آن وقت دست از ضبط جاگیرات کشید و بعد
دو سال در سنه اثنین و خمسین و مائه و الف اعلام مخالفت با نظام الدوله ناصر جنگ برافراشته
در صدد انتزاع مملکت دکن از دست آن رئیس الاسلام در آمد و فوجی فراهم آورده در حوالی
سواد اورنگ آباد نزول نمود نواب نظام الدوله با جمعیتی که در شهر داشت بعزم جهاد و تخریب
دار الحرب پونا از خجسته بنیاد نهضت فرمود و بعد مقابله غالب آمده و غنیم را زده آنطرف دریای
گنگ اعلام نصرت افراشت و از بیست و هشتم شوال تا قریب عید قربان که یکماه و چند روز قریب
مردم بوده و نایرهٔ جدال و قتال اشتعال داشت با آنکه فوج غنیم پنجاه هزار سوار بود و فوج
اسلام بده هزار نمیکشید هر روز غازیان اسلام چیره دستی نموده کفار را پسپا میکردند باجیراو

صرفه خود در جنگ ندیده و بصلح گرائیده و آمده با نظام الدوله احراز شرف ملازمت کرد و نواب
نظام الدوله جهت تاسیس بنای موافقت سرکار کرکون و سرکار راچندیه بجاگیر او
عطا فرمود و با جمیع او بعد مصالحه مغلوبانه متوجه بالوا شده تا کنار نربدا رسید و دوازدهم
شهر صفر سنه ثلاث و خمسین و مائه و الف بعلت عقد مرگی چنانچه پیش ازین در ذکر احوال
نواب مغفرت مآب بر زبان قلم داده شد اسیر سرپنجه اجل گردید الغرض نواب نظام الدوله بهادر
عرصه دکن را در ایام نیابت از ترکتاز حوادث محفوظ و مصئون داشته چون در سال مذکور
نواب مغفرت مآب از دار الخلافت دهلی الویه معاودت بدکن افراشته صوبه‌داری نظام الدوله ایشان را بر سر تا
آورده تا اینکه صوبه‌دار چرکاتی شد که پیش ازین در احوال نواب مغفرت مآب بر زبان قلم گذشت
و در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و شش در حیدرآباد او را مورد عنایت ساخته و بعطای
صوبه‌داری خجسته بنیاد نواخته بدان صوبه مرخص فرمود و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و نه چون
نواب عالیجناب از حیدرآباد بدار و برسیدن والا گهر را از اورنگ‌آباد نزد خود طلب نمود نواب
نظام الدوله بعد رسیدن بحضور همراه پدر بزرگوار بجانب دانکره روی توجه آورد و از آنجا
بوالا حکم والد ماجد خود بصوبه سرنگ پتن که دار الامارت راجه میسور بود جهت گرفتن پیشکش
متوجه شد و بعد رسیدن آنجا پیشکش معتدبه از راجه کورگ گرفته خود را پیش نواب مغفرت
مآب رسانید و مورد تحسین و آفرین گردید و بعد از آن نواب عالیجناب نواب ناصر جنگ بهادر
را همراه گرفته بصوبه دار السرور برهانپور نهضت فرمود و چندی در برهانپور اقامت ورزیده نواب
مغفرت مآب از دار السرور راهی متوجه دار السرور جا و دالی شد **فصل دوم در احوال**
نواب ناصر جنگ شهید از زمان جلوس بر مسند فرمانروائی
دکن تا رحلت ازین سرای پرکلفت و محن آورده‌اند که بعد توجه نواب
مغفرت مآب به بهشت برین نواب نظام الدوله ناصر جنگ مسند ایالت دکن را بالاستقلال
زیب و زینت بخشیده و تا سه روز تعزیه بتعویق و نوبت را معطل آورده روز سیوم موافق ضابطه تحتیم

کلام الهی و فاتحه پرداخته روز چهارم که نهم جمادی الاخری بود نوبت نواخته از برهانپور نهضت نموده
شد و به خجسته بنیاد گردید و میر احمد خان دیوان را از تغیر خواجه مومن خان بصوبداری برهانپور سرفراز
بخشید و او یک منزل همراه رکاب بوده از منزل دوم رخصت انصراف یافته داخل برهانپور شد
و خان معزول از تنگ کامی تنخواه داران تنگ آمده لا علاج اثاث البیت را فروخته در تنخواه آنها داده رهائی
یافت و نواب ناصر جنگ از راه تنکر کهیره روان گشته رونق افزای بلده خجسته بنیاد گردیده و ایام
برشکال در آنجا گذرانید و پورنچند را از دیوانی معزول نموده میر عبدالرزاق خان ابن کاظم خان
را مخاطب بشاهنواز خان کرده بخدمت دیوانی نواخته و مورد پیشدست را مخاطب به راسته
بشنداس نموده به پیشکاری خان موصوف بلند پایه ساخت و میر عبدالحسین خان ابن حکیم
نقی خان را از تغیر دلیر خان بخدمت میر آتشی و عرض مکرر سرفراز بخشید و قاضی محمد دایم را که سابق
از رفقای خواجم قلیخان بود و بهره از علم و ذوقی از سخن داشت و صوفی تخلص میکرد بخطاب
هزاریی امتیاز داده صدر دکن گردانید و عوض بیگ خانسامان سرکار خود را مخاطب
بشاه بیگ خان کرده از تغیر ابوتراب خان ابن بهرام جنگ خانسامان کل ساخت
شاه بیگ خان استقلال تمام یافته با اکثر متصدیان سرکار به مناقشه پرداخت و اکثر را بعجز
خطاب و عتاب آورد و سعد الله خان بهادر مظفر جنگ را که سابق مخاطب به هدایت محی الدین
خان بود و پسر متوسلان و نسبت نواب مغفرت مآب میشد بحضور طلب فرمود او درین امر
متابعت ننموده گفت که حکومت این ملک حضرت من ارزانی فرموده مرا معاف دارند و این معنی
باعث آزردگی و ناخوشی نواب ناصر جنگ شد لیکن چون در آن اوان عزیمت هندوستان
حسب الطلب پادشاه نموده بود تحمل را کار فرموده تدارک را بوقت دیگر انداخت و سبب
طلب پادشاه آن بود که چون خبر واقعه هائله نواب مغفرت مآب بعرض پادشاه رسید متاسف
و غمگین گردیده عماد الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف الصدق نواب مغفرت
مآب را که در دار الخلافت بود بحضور طلبداشته خلعت ماتمی عطا نمود و بعد چهارم فرزند بدست

وزارت که تا این هنگام (؟) بانتظار رسیدن نواب مغفرت مآب ملتوی داشته بود با ابو المنصور خان
مرحمت فرمود و او را بخطاب برهان الملک و منصب نه هزاری نه هزار سوار سربلند ساخت
و سید صلابت خان را بخطاب امیر الامرائی و داود خان بهادر ذوالفقار جنگ نموده بمنصب
هشت هزار سوار و خدمت میر بخشیگیری نواخت و جاوید خان خواجه سرا را که طلب نموده
بها درگر دانید و بداروغگی دیوان خاص و صاحب اختیاری عز امتیاز بخشید و بعد چندی
بنابر رعونت مزاج برهان الملک وزیر مزاج ظل سبحانی ازو منحرف گردید و بوساطت
جاوید خان خواجه سرا که نفاذی با وزیر داشت شقه بادشاه بخط خاص مشعر بطلب بنام
نواب ناصر جنگ بخفیه بشرف صدور یافت و خواجه سرای مذکور نیز نوشت که بهر نوع بشاه
جهان آباد باید شتافت که انتظام امور سلطنت منوط برسیدن آنجناب است بنابرین
نواب ناصر جنگ در سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو با وصف موانع از وجود منابعه
دکن و وسواس یعنی هدایت محی الدین بمحض امتثال حکم ظل سبحانی و اصلاح کارهای
پادشاهی با فوج گران و توپخانه فراوان عازم هند و ستان شد و قاضی محمد دایم را از عزل
ابو الخیر خان بفوجداری بگلانه و ابو الخیر خان را با وصف معزول نمودن با فزونی خطاب شمشیر بهادر
و سید شریف خان صوبه دار برار را بخطاب شجاعت جنگ نواخته و سیادت شکر خان را مخاطب
به نصیر جنگ کرده به نیابت خود در خجسته بنیاد گذاشته بصوب شاهجهان آباد کوچ فرمود و از
راه ظفرآباد که التمغای داود خان پنی و وابستگان او بود روانه شد و در اثنای راه از
ظفرآباد وصف شکن خان بتهمت آنکه کنیز بعضی افاغنه باشاره او گریخته است از دست افاغنه بقتل
رسید و نواب ناصر جنگ با کوکبه تمام در ماه جمادی الاولی وارد برهانپور شد و از آنجا شاهنواز خان
را با دو هزار سوار جانب اورنگ آباد روانه نمود و بروایتی هنگام برآمدن از خجسته بنیاد شاه
نواز خان را که خدمت دیوانی داشت برای بندوبست امور دکن گذاشته وقت وداع
انگشتری خود را عنایت کرده فرمود این مهر سلیمانیست قدر این باید دانست و خود برناله

پانزدهار برای عرس نواب مغفرت مآب چهار روز مقام کرده بصوب شاهجهان آباد کوچ فرمود
و بعضی از همه منقل را بهمراهی منصب داران برانپور باورنگ آباد روانه ساخته تا کنار نربدا
جلو ریز خود را رسانید درین اثنا شقه دستخط پادشاه ناسخ عزیمت حضور رونمود و از سر رشته
ولی اعتمادی بنابت سیف الدین خان نیز متواتر رسید بنابرین نواب ناصر جنگ مراجعت به
اورنگ آباد تصمیم نموده عرضی بحضور فرستاده اعلام معاودت افراخته و خواجم قلی خان بهادر
را بنظامت دار السرور نواخته نقل عرضی نواب ناصر جنگ پیش از رسیدن بحضور
اقدس اشرف رسانیده که بمجرد ورود شقه قدسی محض ارادت و صرف اعتقاد و نظر بعواقب
و منافع نه کرده از خجسته بنیاد روانه شد بنابر ترتیب افواج و تعین جمعیت صوبجات
و تهیه سفر و استعداد داد و استرداد و دفع ادای دیون دولت و قلت زر نواحی امراوتی نمود
بعد فراغت از مهام مذکور بدار السرور رسید و بعد تشخیص دیگر اقطاع داران و تهیه ساز
و سامان بکار خدمت بسیار کرد که امضای احکام والا با قضای کامل و شگال تواند بعزم آستان
بوس روانه شد و از کثرت مصارف که درین عزیمت لاحق شده و بالکوک انجا میدانند نموده
و سپاه را قاطبةً اضافه و رفقا را مساعده داده طی مراحل متوالی کرده بر دریای نربدا رسید
و متهیه عبور بود و از فرط فرح قرب قدمبوس در هر منزل بر خود می بالید و بخیال این بهتر
سر باوج فلک میرسانید و چون کل ولای مالوه از شدت باد و باران برسات مسافت بعید
کرده بخاطر نمی آورد و یک منزل می انگاشت که بتاریخ هم جمادی الاخری کنار نربدا که فردا دیگر
آن عبور مقرر بود شقه قدسی موشح بخط خاص کرامت اختصاص ورود و مسعود سربلند
ساخت از آنجا که محتوی بر بشارت صدور فرمان والاشان مرحمت عنوان متضمن تفویض
صوبجات دکن و دیگر عطیات سراپا برکات بود موجب ادای آداب شکر و سپاس گردید و
بدستور حضور بتقدیم رسید و مضمون معاودت که پیام دوری و حکم مهجوری بعاشق شیفته که مشغوف
آستان بوسی و مشتاق تقبیل عتبه عالیست رسانید دل را بیتاب و دیده را بیخواب ساخت

نظر بر آنکه یرلیغ قضا تبلیغ مفروض الامتثال و واجب الاتباع است و مذهب فدوی صادق
و مشرب فدائی عاشق تجاوز از اوامر منهی و محذورست بر سنت سنیه حضرت یعقوب فصبر جمیل
والله المستعان گوش بر مراجعت حضور امید بفضل الهی و تفضلات مقدس معلی قویست که
دعای فدوی مستجاب خواهد شد و دیده بسعادت دیدار مستسعد خواهد گردید ان الله تعالی
علی کل شیء قدیر سلخ اواخر جمادی الآخری از کنار دریای نربدا عبور کرده از
دریای تپتی بنابر شدت باران بجد و جهد بسیار عبور فرمود و بعد از آن نهر [illegible] بسبب
کثرت باران بجسته نیامد و رسیدن موسم برشکال در آنجا توقف گزید ذکر توجه مظفر جنگ به
صوبه ارکاث بعزم تسخیر و کشته شدن انورالدین خان بهادر بحکم
تقدیر و متوجه شدن نواب ناصر جنگ شهید بصوبه ارکاث برای
تنبیه باغیان و سعادت یافتن بر دست طاغیان چون سعدالله خان ابن
مظفر جنگ بعد عزیمت نواب ناصر جنگ بجانب شاهجهان آباد و رسیدن تا برهانپور اطلاع
یافته و حسین دوست خان عرف چندا صاحب از روسای نوایت که نبیره سعادت الله خان
و داماد علی دوست خان فوجدار و دیوان آرکاث بود بدو پیوسته تحریص تسخیر ملک کرناتک
و شهر ارکاث نمود و هرچند شاهنواز خان و سید لشکر خان بر عزیمت مظفر جنگ آگهی یافته خطوط
مواعظت و اندرز نوشتند و نواب ناصر جنگ را رفقا که از جهت رعونتی که در مزاج داشت و فراخور
رتبه هر کس سلوک نمی نمود ناخوش بودند از حقیقت حال گاهی اطلاع نمی دادند بالجمله مظفر جنگ
باتفاق چندا صاحب بصوبه آرکاث بعزم تسخیر روانه شد و انورالدین خان بهادر گوپاموی المخاطب
بشهامت جنگ که ایالت آن اولکه از عهد آن نواب مغفرت مآب بکمال استقلال [illegible]
داشت بعزم مقابله مظفر جنگ از ارکاث برآمده چند مراحل طی کرده اعلام استقامت افراشت
مظفر جنگ بدلالت چندا صاحب از راه دیگر خود را بارکاث رسانیده شهر را بدست آورد و
بعد حصول دخل کلی از بندوبست شهر با جم غفیر از فرنگیان فرانسیس ساکن بندر پهلچری که توپ بات

چندا صاحب با مظفر جنگ ملحق شده بودند بسر انور الدین خان رسیده شانزدهم شعبان
سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو مصاف آرا گردید و حسب تقدیر انور الدین خان بقتل رسید
و نواب ناصر جنگ باستماع اینخبر وحشت اثر بگرد آوری افواج و اجتماع سرداران نامی و کمی
و تهیه اسباب جنگ گشته و نظامت خجسته بنیاد به ابو الخیر خان شمشیر خان بهادر مفوض ساخته
در ماه شوال از اورنگ آباد برآمده با هفتاد هزار سوار جرار و توپخانه بسیار و یک لک پیاده
بعزم تنبیه باغیان متوجه شده و بکوچهای متواتر در عرصه قلیل قریب ادهونی و رایچور رسیده
درین اثنا معروضات نامجات مظفر جنگ متضمن اینکه آنچه زر واجبی از دیگران بسرکار داخل
میکرد از اینجا نهب گرفته همچو مردم دیگر عامل القصو در فرمانید و دست از منازعت بردارند
نواب ناصر جنگ در جواب آن زبان خود را بجز الفاظ تهدید و حرفهای خشونت آشنا نساخت
لاعلاج مظفر جنگ آماده پیکار گشته و به قلعه داران متعلقه خود که در تصرف او بود مثل قلعه دار
ادهونی و رایچور برای محافظت تاکید نوشت قلعه داران سعی بلیغ در حراست قلعه نمودند
نواب ناصر جنگ ملتفت به تسخیر قلاع نگشته مهم مظفر جنگ را مقدم دانسته در سنه یکهزار و یکصد
و شصت و سه هجری با لشکر کوپ نگر با لشکر رسید مظفر جنگ با افواج فرانسیس که بمعرفت چندا
صاحب ملازم گشته بود از آرکاٹ برآمده و چون فوج نواب ناصر جنگ اضعاف مضاعف
جمعیت او بود اندیشه مند گشته قبایل خود را به قلعه پهولچری که نهایت استحکام داشت برده
و در آنجا گذاشته بتاریخ بیست و ششم ربیع الآخر از قلعه بیرون آمده با نواب ناصر جنگ
که بفاصله دو سه کروه از آن قلعه نزول اجلال فرموده بود مصاف آرا گشت و تمام
آن روز جنگ توپها نبود و چون آفتاب غروب کرد آتش جدال و قتال فرونشست
و تمام شب باندیشه شبخون فرنگ از بیدار باش و هوشیار باش گذشت روز دوم آن
نواب ناصر جنگ شاهنواز خان و محمد انور خان را که در سحر بیانی و تدبیر عدیل و نظیر نداشتند
نزد مظفر جنگ فرستاد و اینها با فسونگری مظفر جنگ را در لشکر نواب ناصر جنگ آوردند

وچندا صاحب و مظفرخان کاردی اندیشناک گشته بقلعه پهلچری رفته بودند و نسبت آن ... خفتند
نواب ناصر جنگ نهایت مسرور شده از نظر ترحم و رعایت صله رحم هدایت محی الدین خان را زنده
نظربند ساخت و مصاحبان و لشکریان او را از جان و مال امان بخشید و دولتخواهان هر چند
بعرض رسانیدند که بقای هدایت محی الدین خان موجب فتنه و فساد هست او را از میان باید
برداشت اما نواب بنا بر ترحم هرگز قبول راضی نشده و مردم برای تقدیم لوازم خدمت تعیین
ساخته و شاهنواز خان را برای حفاظت نامزد کرده او را تحت نظر نگهداشت و حکم نواختن
شادیانه فتح نموده نامها باطراف و جوانب بشرح فتح و سرور و نواختن شادیانه فرستاد
چنانچه در جمیع بلاد دکن حسب الحکم شادیانه نواختند غرض نهایت مسرور گشته درین باب
غزلی از طبع زاد خود گفت غزل دمید کوکب مسعود اوج دولت ما   نواخته شد برین
نه رواق نوبت ما   عدو بجنبش ما دستها بخاطر شد   چو رفت طاقت بازوی او ز هیبت ما
گر نگشت فوج فضا را زدولت ما   نمود تا و فرنگ افتاد ز هیبت ما   ز آتش غضب ما بسوخته
فوج عدو بسان ... تا بسرا زار دست ما   سپاه فتح و ظفر پیش پیش می آید   بهر طرف
که حضرت ... رایت ما   از این ظفر که تا بنای غیب جلوه نمود   رسید همت آفاق ...
شوکت ما ... که ... فضل الهی همین همت ما   القصه
فرنگیان که در پهلچری رفته بودند مصدر انواع شورش و خیره سری گردیدند و بغرور
قلع ریشه فساد توقف در آن سرزمین واجب دانسته توجه ارکات شد و فوجی بدافع
آن گروه باطل پژوه تعیین نمود از نیرنگی قضا و قدر ... بقیه اسلام رسید و قلعه
نصرت گشته ... که پای تخت او ... کرناتک است ... نواب ارکال
خیریت و جمعیت ... و مراعات رسم و آئین ملک داری ... براهمری باید ...
... افزای ... کرده با ... اشکال ...
... و ... و انقطاع ... نظم ... گشت

وسید شریف‌خان را بصوبه‌داری برار و سید لشکرخان را به نیابت صوبه‌داری خجسته‌بنیاد از عزل ابوالخیرخان سرفراز نمود آنها کوچ کرده از پنج‌تهلکه بدر شدند و ابوالخیرخان برای قبایل خود که در برهانپور بودند از خجسته‌بنیاد در برهانپور آمده نشست و یازدهم شوال سنه ثلاث و ستین و مائه والف از ارکات کوچ فرمود و ابدالیان در ماه مذکور پیش از شهادت باشاره درویشی از جمیع منهیات توبه کرده از نفس و اسپین بر حالت توبه ماند از آنجا که فلک شعبده‌باز در هر جزو زمان نقش تازه بر روی کار می‌آرد سرداران افاغنه کرناتک که ملازم رکاب بودند با وصف مشمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک‌خوردگی و ولی‌نعمت ندانسته و از قهر و غضب منتقم حقیقی نه اندیشیده بطمع ملک و مال باطناً با فرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند و بعضی از کافرنعمتان دیگر را هم همراه خود ساختند و جواهر خود فرستاده فرنگیان را که زیر قلعه چنجی اجتماعی داشتند بقصد شبخون طلبیدند هرکاره‌های سرکار خبر رسانیدند که امشب فوج فرنگ اراده شبخون دارد نواب ناصرجنگ حکم کرد که امرا و سرداران همه هوشیار بوده همه آماده و مهیای جنگ باشند چون هر روز همین معامله بود و از مشقت شب‌بیداری تنها عاجز و تنگ آمده بودند این شب را هم چو شبهای دیگر تصور نمود و تا پاسی از شب گذشته ترنم‌های در تردد کردند تا آنکه آخر شب سیزدهم محرم بحساب منجم سنه اربع و ستین و مائه والف فوج فرنگ با گاردیان بر لشکر ریختند و از توپخانه گذشته نزدیک دولتخانه رسیدند اگرچه افاغنه تقویت

نصارای بدکیش پرداختند اما یارای آن نداشتند که انجا برسند بعضی دولتخواهان پیش ازین نواب رسانیدند که افاغنه با نصارا بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتبار نکرده فرمود که من با ایشان چه بد کردم تا بجنگ بدی کنند و در آن وقت بر فیل سوار شده فیل را تنها جانب افاغنه راند که باتفاق ایشان دفع شر فرنگیان نماید چون فیل نواب قریب فیل همت‌خان سردار افاغنه رسید نواب تواضعاً استمالة پیش از جرأت او دست پیش گذاشت و چون از آن طرف ادای تحیة الاسلام یا ادب مسنون نرسیده بود نواب این حرکت او را محمول بر آن کرد که بسبب هراسی یا بنابر تاریکی شب مراعات ... درین اثنا مرزا از عماری ابن کده به آواز بلند گفتا

برادر وقت کوشش و مردانگی است مهیای دفع دشمن باید شد آنها دو شخص دیگر که در خواصی
او نشسته بود و آن هر دو تفنگهای پر بار در دست داشتند و منتظر همچنین وقت بودند نواب را هدف
تفنگ ساخته معاً سر دادند هر دو تیر تفنگ به سینه نواب رسید بروضه رضوان خرامید همت بهادر
تعجیل هرچه تمامتر فیل خود را نزدیک فیل نواب رسانیده سر نواب برید و افاغنه آن سر را بر نوک
نیزه کردند انا لله و انا الیه راجعون مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق کرده در تابوت نهاده روانه
خجسته بنیاد نمودند و بعد رسیدن آنجا پائین مرقد شاه برهان الدین غریب قدس سره نزدیک مرقد نواب
مغفرت مآب زیر خاک سپردند شهادت نواب شهید قریب قلعه چنچی بفاصله بیست کروه از بهو پچری واقع شد
مدت ریاست نواب شهید دو سال و شش ماه و چند روز است میر غلام علی آزاد بلگرامی در تاریخ
شهادت نواب شهید گفته ع نواب عدل گستر عالیجناب رفت فرصت نداد تیغ حوادث
شتاب رفت در هفدهم ماه محرم شهید شد تاریخ گفت نوحه گری آفتاب رفت
و نیز مصرعه کور در سر و آزاد بر زبان قلم داده در آن شب که آبستن صبح قیامت بود فقیر تمام
شب نزد نواب حاضر بود وقت دستار بستن آیینه طلبید و بدستار بستن مشغول شد در آنحال
بفقیر خود مکرر خطاب کرد که ای میر احمد خدا حافظ تست وقت سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت
تجدید وضو نمود و سبحه گردان و ادعیه خوان بر فیل سوار شد و معمول نواب بود که تکاربات از سر تا پا آهن
می پوشید در آن شب جز جامه کتانی هیچ نپوشیده سوار شد و بهمین حالت بمرتبه علیای شهادت
فایز گردید حافظ محمد سعید مکی که عالم و مرد متقی بود خصوص در علم حدیث و فقه و استقامت دین
و سلوک جاده شریعت مستقیم نظیر خود نداشت ذکر نمود که بخاطر من گذشت که شهادت نواب نظام الدوله
عفی الله چه نوع باشد روز هفتم از شهادت بعد فراغ از نماز صبح مستقبل قبله نشسته بودم که غنود
دست داد همین الیوم والتعینه مشاهده میکنم که دو شخص بلباس عرب یکی در یمین من و دیگر
در یسار شخص یمین بشخص یسار گفت کیف شهادة نظام الدوله جواب داد
انه الشهید والله اعلم فانا چون با فاقه آمدم منتشر که بخاطر راه یافته بود

رفع شد و صحت شهادت بیقین پیوست باز بخاطر گذشت که تاریخی برای شهادت این امیر
فکر باید کرد با خود گفتم این عبارت را حساب باید نمود شاید بتغییر و تبدیلی تاریخ شود چون حساب
کردم عبارت مذکور بزیادت و نقصان تاریخ برآمد و بزیور موصوف حسن خاتمه ماده تاریخ
یافته در رشته نظم منسلک گردانید قطعه نواب آفتاب جهانتاب معدلت محشور
با جناب حسین ابن فاطمه تاریخ خواستم ز برای شهادتش ارشاد کرد پیر خرد حسن خاتمه
ذکر عنایت نواب شهید مغفور میر رحیم میر غلام علی آزاد بلگرامی رحمة الله
در سرو آزاد بزبان قلم داده که نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید طاب ثراه
امیری بود دین پرور عدالت گستر صاحب عزم صف آرای بزم و رزم در اجرای احکام شریعت
غرا جهد وافی می نمود و در فریادرسی عاجزان بیدست و پا از جهد دلی میورزید و در فصاحت
تقریر او را که لطایف سخن گوش یکتائی مینواخت و بکمیت تیغ سایة السلاطین اولو العزم
گوش مستمعان را لبریز گوهر میساخت و مشق سخن بتتبع میرزا صائب بپایه رسانیده بود
که موشکافان دقایق معانی و رموز یابان لطایف سخندانی نمی توانستند راهی با مقتضای
تحقیق از تقلید کشود و از بدو شعور بمقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای کشورگشائی
در سر داشت و رایت عزم و بلندی می افراشت و بسیار رحم دل بود روزی در سیر
از کاوش شکار آهوئی که قراولان موافق ضابطه دام کرده بودند متوجه شد چون قراولان
آهو را زیر خیمه قریب مسند آورده نشانیدند از حضار مجلس استفسار فرمود که این صید
باید کرد یا آزاد حاضران مجلس گفتند که اگر مزاج مبارک مایل شکار است بعرض رسانیدند
که شکار را باید کرد بعد از آن از میر غلام علی آزاد پرسید که چه باید کرد میر مذکور گفت
نقلی بیاد آمده اگر حکم شود التماس نماید بعد حصول اجازت شروع بحکایت کرد و گفت
پادشاهی بقتل اسیری حکم کرد چون اراده قتلش کردند موافق ضابطه از و پرسید
که دلت چه میخواهد و چه آرزو داری گفت همین آرزو دارم که یکمرتبه در مجلس سلطانی بار یابم

شوم ملازمان بارگاه بعرض پادشاه رسانیدند درجه پذیرائی یافت چنانچه ببارگاه حاضر ساختند و پرسیده اند که عرضی داری گفت بخیر و قتیکه پادشاه از مجلس برخاست اسیر بعرض رسانید که این گنهگار اگرچه واجب القتل هست اما حق صحبت بر پادشاه ثابت کرده است پادشاه را این حسن ادای او خوش آمد و از سر خونش درگذشت حالا این آهو هم حق صحبتی بر پادشاه ثابت کرده هست بشنیدن هرچه درجنی مبارک نواب لب به تبسم شیرین کرده آن آهو را آزاد ساخت مرزا جلال اسیر حرف با مزه میگوید بیت مزه کباب آهو کباب خلاصی اوست اگر از حق مروت قدحی کشیده باشی گویند علم موسیقی و فن تصویر کشی نیکو میدانست غرض جامع کمالات بود و شعر هائیکه بهندی خوب میفهمید و اشعار هندی و فارسی آبدار میگفت از فرط ذکا و سرعت اندیشه درلمحه غزل طولانی ابدار بنظم می آورد روزی از علو مزاج خود با امیر موصوف حرف زد که هرگاه غزلی در زمین استادی از استادان پیشین فکر کرده میشود دل میخواهد که قوافی تازه بهم رسد امیر موصوف گفت قافیه ایجز شرکت اشتراک قوافی هیچ مضائقه ندارد و بسیار مسرور شد آورده اند که نواب پیشتر بتوسط و سایط بحضور نواب مغفرتمآب در باب افزونی مدارج خود عرضداشت نمود و بعرض پذیرائی نرسید بعد دو سه روز شعری از طبعزاد خود که اشعار بمافی الضمیر میکند بحضور نواب عالیجناب خواند و آن شعر اینست ؎ مرنجان خاطرم جانان فراجی نازکی دارم تو گر از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم نواب عالیجناب فرمود که نسبت غرور با عاشق خوب نیست فی البدیهه در جواب گفت بخیر ما عاشق معشوق مزاجیم نواب عالیجناب تبسم فرموده سکوت ورزید و چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهادت نصیب بود هرگاه مضمون شهادت در دلش الهام میشد و آنرا در رشته نظم میکشید وجدی بر آن مینمود و از جمله اشعار مضمون شهادت این شعر است ؎ گر ترا خواهش قتل است بیا بسم الله دم شمشیر تو و گردن ما بسم الله روزی این شعر که از نتیجه اجل نهر آیم بیجگاه

ناف خود به تیغ شهادت بریده ایم بخاطر شهادت طلب او اتفاقاً شاعر بسیار ذوق
و وجد کرده روزی در محفل معلای نواب شهید امرا و شعرای صاحب کمال مثل شاهنواز خان
و موسی خان جرأت و مرزا جان رسا تخلص و نقد علیخان ایما تخلص که هر یکی از ایشان در
آن عصر یکتای روزگار بود حاضر بودند نواب شروع بخواندن غزلی کرد و در شعری از آن
غزل سرو خرامان بمعنی درخت سرو آزاد آورده بود جرأت بجرأت عرض کرد که مصداق
سرو خرامان قامت معشوق است نه درخت سرو که خرامان نیست نواب بسوی میر غلام علی
آزاد بلگرامی نگاه کرد میر مذکور گفت که مرزا صائب از سرو خرامان درخت سرو آزاده
میکند و می گوید ــه یکره برآر از آستین دست نگارین در چمن   تا دستها پنهان
کند سرو خرامان در بغل   نواب عجب بشاشتی کرد و بیت را یاد گرفت جرأت گفت عجب از مرزا
که درخت زمین گیر را خرامان گفته میر آزاد گفت بنای شعر بر تخیل است حرکتی که از تحریک نسیم میکند گویا
منجر امید چنانچه سلمان ساوجی تصریح باین معنی کرده میگوید ــه سرو از صبا گرد چمان تا
چون قد تست باشد روان   هر چند نخرامد بآن سرو خرامان کی رسد   و در عرف عصر مباس
و شجر بیاد بسیار است میاس و میاد هر دو بمعنی خرامان باشد الحال از اشعار آن
شهادت مرتبت که میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره و سرو آزاد بقید قلم آورده
دراینجا رقم پذیر خامهٔ تحریر می گردد ــه دور از محفل مرو شتانیست سوزاندن مرا
شمع من ظلمت کده سر گردانیدن مرا   ای یوسف عزیزم آغوش من درآ   بوی
خوشت رسید تو هم در وطن درآ   وله که خضر که صرفه ز اسکندر آب خویش   خضر خط
تو آب بقا میدهد مرا   وله سیم شکوفه شاخ جوانی نه میوه یافت   دست کرم نوید
ثمر میدهد مرا   وله رنگ زردم گر از حالت دل گوید حرف   پیش آن آئینه رو تاب
نفس نیست مرا   وله نگاه و انتخابی هیچکی بر من بحسرت کردم   تو ای جان از کجا آموختی
این قدردانی را   نه امروز است ما را زین قفس آهنگ آزادی   درون بیضه میکردم

عشق پرفشانی را ولہ در یک نفس چو صبح بتاراج رفته ایم دریافتیم چاشنی نوشخند را ولہ
با همه یکسان بود آمیزش روشندلان برخورد آیینه بریک وجه زشت و خوب را چشم
عاشق را نباشد احتیاج توتیا بوی پیراهن جواهر سرمه شد یعقوب را ولہ تلخ روی را
مذاق طفل دوزخ بود زناپیدایان هست پیدا چهره دلشادش را ولہ دید تا آن جانجان آیینه را
داد عمر جاودان آیینه را ولہ نمی دانم چه باشد از گلستان نفع گلچین را که میبارد
روان از چشم بلبل اشک خونین را ولہ ناسبکروحان اسیر جسم خاکی نیستیم محو بوی خم
برآمد خم افلاطون ما ولہ ناصر از همنفسی بال کبوتر فارغیم می برد تا یار رنگ رفته
مکتوب مرا ولہ اگر تن را نباشد دل منور زیر خاکش کن نباشد در شبستان غرقی فانوس
خالی را ولہ ایکه در آمدن خویش حجابی داری گر شب ماه نیایی بشب تار بیا ولہ شیر گیر
در بیشه باید دیدنی زنجیره امتحان مردان به عرصه پیکارها ولہ چه قدرها نمود دلسوزی
داغ عشق تو قدردانی نیست ولہ آمدی دیوانه از صحرا بشهر زخم سنگ کودکان جلوه گشت
ولہ از گریبان تا کشیدم دست روشن شد جهان داغ سودا بر کفم من شمع اعجاز بست
ولہ این چنین هما دنبالا دست در عالم کجا هست بستر خورشید بر فتراک کار زلف کیست
ولہ تا بود آهن جو را جدا از خاک سیاه اسب چوبین از آهن ربا نباید داشت ولہ
ناصر از بس بود محو نگاه مست او جای صندل لای می بر چهره باید گرفت ولہ
سحر که چه تو عسس تو از نقاب گذشت عرق ز جامه زرین آفتاب گذشت ببیل
هیچ میسر نشد بجز خجلت [illegible] ز این خانه خراب گذشت ولہ دو دیده کرد از خاطر
غبار شکوه را صفحه آیینه دل در خور زنگار نیست ولہ مسکین سحر در علاج دلم نرگس
یار گرچه بیمار است ولہ تبسم پیشه او با دعا دست از دامن تو شسته
ولہ ابر امسال ز بستانها رانده است از شگوفه شاخ آشفته دستار آمده ولہ
قربان بوسه گرچه خلش گرفته ایم حکم جدید از لب خندان آرزو است ولہ دامن شب

نتوان وا وز غفلت از دست   شانهٔ زلف ال دست دعای سحر است ولهٔ بوستان
پر اچه آزرده خاطر می شوید   عندلیب از فکر آشیان بخاسته است ولهٔ خانقاه و
مسجد و بتخانه را کردیم سیر   هیچ جا کیفیتی چون خانهٔ خمار نیست ولهٔ کی بود در بازار تا جر
متاع خوش قماش   آنکه یوسف میفروشد کاروان دیگر است ولهٔ خاموشان را نیست جز
احتیاج عرض حال   گریهٔ طفل بیزبان را ترجمان دیگر است ولهٔ نیست در هیچ سر
خواهش سودا ورنه   این زمان هم جهان یوسف و بازاری هست ولهٔ ضعفا را بحقارت
نتوان کرد نظر   دفتر حسن به شیرازه زموی کمر است ولهٔ تنگی جا نه کند تنگ دل روشن را
سنگ خلوتکدهٔ خاص برای شرر است ولهٔ در محفل سپهر ندیدیم هستیان   بر آفتاب و ماه چل
راتقدم است ولهٔ نتوان شکوه زبیداد نگاهش کردن   چشم با داعی او مهر دهن ساخته اند
ولهٔ آهی گذشت از دل مجروح ما بلند   از جیب بشکسته نگر دو صدا بلند ولهٔ مرا شوقها
نظر بازیست از معشوق محجوبی   که گر از دور چشمی وا کنم ابرو بگرداند ولهٔ بر دل شکنی
صرف بود همت خوبان   این سنگدلان در صدد شیشه گران اند ولهٔ مکن بجز بهر میل موسم
پیری   که وقت کار سهان موسم جوانی بود ولهٔ رشتهٔ عمر ابد شاید بدست آورده است که
هر کسی بر مرگ دشمن شادمانی میکند   این همه تعجیل در کشتن عاشق چرا   عاقبت با تیغ تو روزی
جان فشانی میکند ولهٔ نا صر کسی که معترف از سهو خود نشد   فرزند خاص حضرت آدم نمی شود
ولهٔ اگر بوی آن گل صبا میرساند   بزخم دل ما دوا میرساند   فلک گرچه دارد تلاش جدائی
بهم دوستان را خدا میرساند   دل از من رباید بکاکل سپارد   بجائی قسا ند بجا میرساند
ولهٔ جانب شعلهٔ آتش نظری باید کرد   سفر گرم روان جانب بالا باشد ولهٔ دیده ام تیغ
زبان ما چون شمع   کشته تیغ زبان میباشند ولهٔ مرا اگر رخ زردی سبان زر بخشند
از آن خوش است که زر را بسیر بخشند ولهٔ هر کجا شمشیر آن مغرور میگردد بلند   گردن
نخچیرها از دور میگردد بلند ولهٔ ابر دریا دل بدست گوهر افشان میرسد   ای صدف

دامن کشا کارت بپایان میرسد ولـه کدام گل بچمن گوشه نقاب شکست که شبنم آئینه
بروی آفتاب شکست ولـه ای دل ز زلف یار ندمیتوان گرفت سر رشته
ز عمر ابد نتوان گرفت گر بنجوی ببیکده فال سفر زند از چشم مست یار بدمیتوان گرفت
ولـه ای شوخ هوای خدنگن تیز نگهدار این ناوک بیداد بکار دگری کن ولـه از گل
گوشه دستار بخود میبالد قد او تازه نهالیست که من میدانم فصل و هم در ذکر
وقایعیکه بعد شهادت نواب شهید مغفور بمعرض وقوع
رسید و موجب عبرت اولی الابصار گردید آورده اند که بعد شهادت
نواب نظام الدوله با وجود فرزندان نواب مغفرت مآب امیر الممالک صلابت جنگ و آصفجاه
ثانی میر نظام علیخان بهادر و بسالت جنگ و شجاع الملک بسالت جنگ و ناصر الملک میر مغل علیخان
بهادر در آنوقت در لشکر حاضر بودند افاغنه و نصارا بهدایت محی الدینخان را نظر بکبر سن
و لیاقت از جهت علم و فضل و شجاعت برداشته بریاست او راضی گشتند و منادی
امن بنام او زدند و همه مردم چه اهل اسلام چه از نصارا را اطاعت نمودند و افاغنه در جلدوی
این حرکت که ناصر جنگ را کشتند و او را بجایش نشانیدند قلاع بسیار از و نوشته گرفتند
هدایت محی الدین خان مظفر جنگ بعد جلوس بمسند ریاست راما داس را براجه رکهناته داس
مخاطب ساخته بدیوانی خود بلند پایه گردانید اگرچه راما داس که برهمن سیاه فام ساکن
سیکاکول و رذیل هندویان بود که نواب نظام الدوله نوکر بود چندان رتبه نداشت لیکن
چون در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار نمود و از محبت مظفر جنگ بگردن خود آمد
مظفر جنگ او را باین رتبه رسانید و بعد چند روز افاغنه را همراه گرفته به پهولچری رفته
به کپتان یعنی حاکم آنجا ملاقات کرد و برای مصلحت ملکی چند روز در آنجا توقف نموده جمعی از
سپاه نصارا را همراه گرفته عازم حیدرآباد شد و از ارکاٹ گذشته ملک افاغنه در آمد قضا و قدر
اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت افاغنه جهالت پیشه که از قتل نواب نظام الدوله

جنگ

ونشانیدن او بر مسند ریاست از جای خود رفته شروع بتمرد نمود خصوص همت بهادر المخاطب
به بهادر خان قاتل نواب ناصر جنگ که بنواب هدایت محی الدین خان پیغام داد که اموال نواب
ناصر جنگ بهادر علی التسویه قسمت نماید هدایت محی الدین خان که مرد غیور و شجاع بود ازین پیغام
بهم برآمده تادیب او بر ذمت همت لازم دانست و هفدهم ربیع الاول در سرزمین لکی ریتی
از یکطرف مظفر جنگ و لشکر او و از طرف دیگر همت خان و سایر سرداران افاغنه صف آرای قتال
گردیدند از جانب مظفر جنگ یعقوب محمد خان رساله دار و میر مظفر خان که از مردم بنگاله بود بقتل
رسیدند و نعمت خان و جلال الدین حسین خان زخمی گشتند و زخم تیر بر چهره مبارک آصفجاه ثانی میر
نظام علیخان بهادر رسید اما مالش بخیر شد و از زخم تیر که در حدقه چشم مظفر جنگ رسید
کارش تا مغز بجا رسید میر محمد حسین خان دیوان دکن بندوقیکه در دست داشت بجانب بهادر خان
سر داد گولی بندوق بر سینه بهادر خان رسیده کارش تمام ساخت و دیگر سرداران افاغنه
نیز مقتول شدند گویند وقتیکه تیر بر چشم مظفر جنگ رسیده کارش با تمام رسانید راجه رگهناتهه
داس که دولتخواهی بود طرفه تدبیری بعمل آورد که جسد مظفر جنگ بعد از پرواز روح در میان هر
دو دست گرفته چنان نمود که مظفر جنگ زنده هست و از سرگوشی لحظه بلحظه و طلب آب خاصه
و بیره پان و اشاره دست بقتل مخالفان حیات مظفر جنگ خاطر نشین مردم ساخت و تا انفصال
جنگ کسی را خبر نشد که قالب مظفر جنگ تهی از روح است تا افاغنه رو بوادی فرار آوردند
و اعیان لشکر همت خان و سر دیگر سرداران افاغنه بریده بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته
داخل خیام گردیدند آنوقت معلوم شد که مظفر جنگ از شربت مرگ سیراب گشته است القصه
کسانیکه با نواب شهید بدعا پیش آمدند و مشیر یکه قتل او شدند در عرض شصت روز همه بسزا رسیدند
و مقتول گردیدند مصرع دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند
آورده اند که روز جنگ یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد و روز دوم آن جسدهم
شهر مذکور از معرکه بر داشتند و در صحرای لق و دق مسکن وحوش و سباع مدفون ساختند و تا توزک

نظام الدوله در همین تاریخ به روضهٔ مقدسه رسید و بعد غرب در جوار شاه برهان الدین غریب
قدس سره مدفون گردید لله العظمة والقدرة که قاتلان نواب اینش آن که جسدش
مدفون کرده و بقتل رسانیده در زمین خون گردانید و بعد از آن نواب را زیر زمین بجوار تربت
خود کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار و هیچ جا در آشنائی راه تابوت نواب شهید را
گذاشتند بجز دو مکانی و آنجا ترتیب داده زیارتگاه ساختند از جمله سرداران افاغنه که
با نواب شهید طریق دغا پیموده عبدالمجید خان است که جانشین عبدالکریم میانه از عمده امرای سلاطین
بیجاپور بود و اولاد او مدتی بحکومت سکاپور و غیره از توابع کرناتک می پرداختند تا آنکه
در وقت تسلط حیدرعلیخان مشهور بحیدر نایک تابع رفتند عبدالمجید خان پسر خود بهلول خان
را با لیقی نصیب یاور خان ظاهرا در رکاب نواب فرستاد اما باطنا پسر خود و دیگر سرداران
افاغنه را براه غدر دلالت میکرد و منصوبهٔ شطرنج دغا بازیانه می باخت و همچنان که نواب را
بتنها وقت رسانید پسر الفخان بن ابراهیم خان بن خضر خان مدار کار عبدالکریم میانه مذکور بود
داود خان پنی که با امیر الامرا حسین علیخان بیوفائی کرد و جنگیده کشته شد پسر خضر خان است
چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان پسر اسد خان وزیر تفویض یافت و نیابت
به داود خان مرحمت شده داود خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد و چون
حسین علیخان وزیر در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد ابراهیم خان را بفوجداری کرنول مامور ساخت
از آن وقت کرنول در دست اولاد ابراهیم خان است در جنگ مظفر جنگ همت خان و دیوان
او امانت الله خان که تخم این همه فساد کشته او بود و بهلول خان و نصیب یاور خان و دیگر یاغیان
با نتقام رسیدند و چون لشکر امیر الممالک صلابت جنگ بسر کرنول آمد شهر را غارت کردند و اهل
و عیال همت خان باسیری درآمدند و از شامت عملی که از آن همت ابدا در شد جان و آبرو همه
بر باد رفت حالت دنیا خود این است مآل عقبی چه خواهد بود وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون و حسین دوست خان عرف چندا صاحب هم بعد چندی بتیغ انتقام

مذبوح گردید و سرش بنوک نیزه رسید تبعین انتقال آنکه محمد علی خان پسر انورالدین خان
گوپاموی بعد شهادت پدر در قلعه ترچناپلی را قایم کرد چون نواب نظام الدوله در نواح ارکات
نزول اجلال فرمود محمد علی خان آمده دولت ملازمت دریافته بخطاب پدر سرفرازی حاصل نمود
و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعه ترچناپلی برد و درینوقت ریاست ارکات بچندا که در
پهلچری نشسته بود عاید شد و همان جماعه نصارا فرانسیس را که بر نواب نظام الدوله شبخون آورده
بودند همراه گرفته با فوجی دیگر بر سر ترچناپلی رفت انورالدین خان فوج خود و فرنگیان انگریز را
ولونایکن را با خود متفق ساخته بمقابله بر آمد چندی آتش حرب مشتعل بود آخر انورالدین خان
غالب آمد و چندا زنده دستگیر شد غره شعبان سنه خمس و ستین و مائه الف چندا را مذبوح
ساختند و سرش را بنوک نیزه تشهیر نمودند همچنین سرداران فرانسیس با قوم خود هزار کس از
فرنگی سفید پوست ولایت سوای فرقه کارتوی زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب نظام الدوله
جماعتیکه شبخون آورده بودند اصلا روی آسایش ندیدند و در ایام حکومت مظفر جنگ که دو ماه
بیش نبود بالاجی راو پسر باجی راو سرکرده راجه ساهو فرصت وقت غنیمت دانسته بضبط جاگیرات
امرا و منصبداران دکن دست تطاول دراز کرد و باورنگ آباد رسید و هنگامه آرا گشت
سید لشکر خان تاب مقاومت در خود ندید بر مبلغ پانزده لک روپیه مصالحت کرده ملک را از ضبط او
باز داشت و برهانپور را اعیان آنجا نگاه داشت افواج محفوظ داشتند گویند که هدایت محی الدین خان
نهایت شجاع و ذکی طبع و دقت پسند و از حدت ذهن بیشتر راغب بعلوم معقول بود و تهذیب
منطق از بر داشت و بشعر راغب نبود ازین جهت با میر غلام علی آزاد بلگرامی که بنابر سهل پسندی
تمام عمر گرانمایه خود را در فن شعر و عروض و قافیه صرف نمود صحبت کوک نشد و مظفر جنگ
کیفیت اول که بعد شهادت نواب نظام الدوله نصارای فرانسیس را نوکر کرده جهت اعتضاد خود
بطرف دیار اسلام آورد پیش ازین نصارا در بنادر خود بودند بیرون نگذاشتند و بعد کشته شدن
مظفر جنگ نصارای مذکور بجمعیت نوکری در سرکار امیر الممالک شده چه اقتدار که بهم نرسانیدند

و آخر بجز خرابی بدر نشد نه که بعد ازین رقم پذیر قلم وقایع رقم خواهد گردید ان فی ذالک
لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید، چون اختتام عمر نواب
بشهادت شد اختتام این باب بر لفظ شهید مناسب افتاد، ذکر احوال مرهته از انجا
که فن تاریخ برای معرفت احوال پیشینیان موضوع گشته و اطلاع سوانح گذشته سرمایه پیش
آیندگان است در مطاوی تحریر جلایل آثار نواب عالیجناب وفا صرجنگ شهید و غفران
مآب که مؤلف در صدد آنست بنابر قرب جوار و معاملات شبانه روزی ذکر مرهته بزبان
قلم می‌آید لهذا بیان مبادی نشو نمای سرداری اینها که در دکن و ریشه کردن اینها
درین سرزمین بنام وطن ضرور نمود اول بسواران برگی مشهور بودند و ثانیاً بغنیم
ملقب گشتند و از آن پس چون دولت از آن دودمان رو گردانید و با بهانه کوکن از دست
دگر بیان شد درین سرکار با راو نیشاپرده‌ها عز امتیاز یافتند و جاهای دیگر خود را سرنشینه راتو
نیشاپرده‌ها نامیدند. ابتدا ساهوجی نام ملازم برهان نظام شاه والی احمدنگر و طبقهٔ ثانیه
بعادل شاهیه پیوستند و بمرور قلاع پادشاهی ملک کوکن بتصرف و تغلب بدست آورده
بقزاقی و رهزنی میگذرانیدند چون مایهٔ جمعیت اینها پریشانی و دستگاه کامرانی منحصر
در سرگردانی است یعنی دهقانی که دوسه گاوی از مزرعهٔ زندگانی بدست آورده گرده
مادیانی ترتیب نموده نیزه چوبی بهم رسانید بر سپاهی سپاه اینها افزود و مدار اوقات اسپ
و سوار خوشته جوار است خواه پخته باشد یا خام و بیشتر در فصل بهار برمی‌آیند ساده و برگی مهیا
دارند چنانچه بهشی چوز نیز یکی از القاب ایشان است چون رفته رفته کار بالا گرفت بدار الخلافت
شاهجهان آباد مستولی شدند بسبب ابتدا و دولت با سلسله ریاست آصفیه که قریب صد
سال میشود امید که انشاء الله تعالی بدایح شوکت و کامرانی این دولت خداداد چون مراتب
اعداد با دوار از ناشنوهای ممدود و بفیض فضل الهی شمول باد مساهمت بلکه دلیل ساخت
قایم دارند از چندی در نوشتن عرضه داشت و گذرانیدن نذر اغماض نموده پا از اندازه

خودستایی بیرون نهاده اند اما در سایر امور شیوهٔ بزرگواری مسلوک میداشتند تنبیه و تأدیب
و گوشمال نواب مغفرت مآب و لت کردن نواب ناصرجنگ شهید برین گروه انبوه یکطرف غفرانمآب
بهاکوشش و کوشش بسیار و سوختن پونا و برافروختن نایرهٔ جدال و قتال صرفه در مخالفت ندید
بتالیف و تدبیر جهت مشارکت چوتهه قایم نموده پیوسته لازم رکاب میداشتند و اگر مهمی در بکار
می شد در تعیین سرداری قرار می یافت پنجاه و شصت هزار سوار از اینها تعیین سردار میگردید و بود
بهرحال از ضوابط پسندیدهٔ اینها یکی آنکه در تمامی قلمرو که از کنار دریای جنوبی تا اقصای هندوستان
وجه طلب تصرف اینها بود دزد و رهزن و خانه جنگ در امصار و بلدان نبود و کسی زهرهٔ آن
نداشت که کارد و خنجر و شمشیر را با دیها از نیام برآرد و مسکرات و ممنوعات بود و با اینهمه
تساهل و حکمرانی ادنی برهمنی مفلوک گدا پیشه را عرضی مینوشتند و خود را سیوک که عبارت از
بندهٔ پرستار است مرقوم مینمودند لیکن تا زمان سنه هو بالاجی راو مساعدت ایام ترقی
بانجام رسید و اصلا نوبت با دبیر راو پیشوا انقطاع پذیرفت الملک واحد القهار
میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره در ذیل احوال نواب مغفرت مآب بزبان قلم داده
از باستانی نامها خبر رسیده که از قدیم الایام فرمانروایان هند پیش از عهد اسلام و بعد آن بر اهل
دکن چیره دست بودند همیشه افواج قاهره فرستاده تمام قلمرو دکن تا لنکا در سر انجام زیر
و زبر مینمودند و رفته رفته نوبت بجایی رسید که قضیه منعکس گردید یعنی قوم مرهته مجموع
کشور دکن و مالوا و گجرات و اکثر صوبجات هندوستان بتصرف آوردند و بیشتر ممالک
فسیح المسالک هندوستان را زیر و زبر گردانیدند مگر صوبهٔ اوده که بسبب حایل بودن دریای
گنگ و مدافعهٔ برهان الملک و اخلاف او از شر آنها محفوظ ماند و صوبه ملتان و صوبه تهته
بسبب دور دست بودن از دکن بحیطهٔ تصرف آنها نیامد اگر چه نایب غنیم در ملتان هم فتنه
بود اما از ورود موکب شاه درانی دخل نیافت و در صوبه بهار و بنگاله اگرچه دخل کردند اما
محل چنانکه باید نیافتند ناظم بنگاله بعد محاربات مصالحت برین قرار داد که هرسال پیشکش

مقرری میفرستاده باشد چنانچه میفرستاد و مرهت عبارت از دیوگیر یعنی قلعه دولت آباد و اطراف
آنست و ساکنان این سرزمین را مرهته می گویند و زبان مرهتی مخصوص این اولکه هست و در ابتدا
ریاست عظیم در قوم بهونسله بود و بعد از آن بدست زنّار داران درآمد و نسب بهونسله براجهای
اودیپور میرسد و راجهای مذکور سرآمد راجهای سرزمین راجپوتانه اند از راجهای دیگر هر راجه
که بر مسند راج یعنی حکومت می نشست راجه اودیپور قشقه برای او میفرستاد و او قشقه را بر پیشانی
خود کشیده تکیه بر مسند راج میزد و لقب راجه اودیپور را رانا هست گویند نسبش بنوشیروان عادل
میرسد چون سعد وقاص تسخیر ایران کرد اولاد نوشیروان آواره و منتشر شدند یکی از اجداد
رانا بهند و مده بمرتبه راجگی رسید و بعد از آن یکی از اولاد رانا که از بطن دختر تجار متولد شده بود
بنابر ناموافقت برادران از اودیپور بصوب دکن برآمده در نواح کرناتک ساکن گردید و از
جهت عمدگی خاندان خود با عمده های دکن خویشی بهم رسانید و اولاد او منشعب شدند یکی از آن جمله
دوم بهونسله از قوم بهونسله ساهوجی اوّلاً نوکری برهان نظام شاه برگزیده و تا بنیاد ابراهیم
عادل شاه پیوسته نوکری او کرد و بعد ابراهیم عادلشاه در اواخر عهد خود دیگر پونا و غیره
جاگیر ساهوجی مقرر ساخت ساهوجی آنجا برسم زمینداران طرح توطن انداخت و چندی خانشیه
نوکری صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه نیز کرد و پسرش خدمت گرفته خود در حضور می بود و
پسرش سیوا در جاگیر قیام می نمود و چون ابراهیم عادلشاه را عارضه موت تا دو سال امتداد
کشید اختلالات بسیار در مملکت او روداد و کرد و بدو اکثر سپاه کوکن برخاسته به بیجاپور آمد
و آن ولایت و قلاع آنجا از لشکر عادلشاهی خالی ماند درین هنگام سیوا که رب النوع غنیم بود
از هوشیاری و حیله سازی و سپاه گری بهره وافر داشت و اکثر قلاع را که از وجود حارسان
و اسباب قلعه داری تهی بود بتصرف خود درآورد درین اثنا ابراهیم عادلشاه رخت هستی بربست
و پسرش علی عادلشاه بر سریر فرمانروائی نشست و بنابر ابتدای سلطنت و صغر سن استقلال
بهم نرسانیده بود که خلل عظیم در سلطنت او روداد و سیوا روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع

کوکن استیلا یافت و حصون تازه بنفس خود احداث نموده باستظهار این حصون و جبل قلعه
پادشاهی که متصرف آن گشته بود و کوه و جنگل بفراغ خاطر سر از اطاعت عادل شاه پیچیده و علانیه
جادهٔ خلاف نوردید و افضل خان را که رکن رکین سلطنت عادل شاه بود بدغا کشته و فوج او را
ایغا نمود و رستم خان را که او هم از عمده های آن دولت بود شکست فاحش داده و خاطر از غدغهٔ عادلشاهیه
بالکل فارغ ساخته شروع در قزاقی و تاراج اطراف و نواحی کوکن کرد و چون مملکت کوکن متصل
بدریای شور است بعضی بنادر را در تصرف آورده راه زنی بحر را ضمیمه راهزنی بر ساخت و در
بعضی احیان که قابو می یافت بر برخی مواضع پادشاهیه یعنی خاصه مکان نیز می تاخت چون این خبر
بسمع اجلال خلد مکان رسید بتعیین والا به امیر الامرا شایسته خان صوبه دار دکن در باب تنبیه
سیوا اشرف صدور یافت و مهاراجه جسونت سنگهه نیز باتفاق امیر الامرا برین مهم مامور شد اگرچه امیر الامرا
جد و جهد بلیغ در تنبیه سیوا و تخریب ولایت او بتقدیم رسانید لیکن چون سیوا در سن یکهزار و هفتاد
و سه در اردوی امیر الامرا شبخون آورده پسر ابو الفتح را شهید گردانید پادشاه امیر الامرا را معزول
نموده صوبه داری دکن بشاهزاده محمد معظم تفویض فرمود و راجه جسونت را که از تردد نمایان بظهور
نرسیده بود بحضور طلبید و بجای او راجه جی سنگه نامزد گردید راجه جیسنگه سیوا را گوشمالهای واقعی
آنچنان داد که سیوا جز اطاعت چاره ندیده بی سلاح آمده با راجه ملاقی شده و استدعای
عفو جرایم نموده بیست و سه قلعه و ملک ده لکهون در سرکار پادشاهی داد و بموجب التماس
راجه جیسنگه فرمان پادشاهی مشتمل بر عفو جرایم سیوا و تقرر منصب پنجهزاری بنام پسرش سنبها
صادر شد پسر و پدر باراده تقبیل عتبه خلافت بیست هم ذیقعده سن یکهزار و هفتاد و شش باکبرآباد
رسیده دولت زمین بوس اندوختند و مورد عنایات خسروانه گشتند اما سیوا بنابر دهقانیت
و عدم ادراک صحبت سلاطین که عنایت پادشاهی زیاده بر مرتبه خود توقع داشت بگوشه رفته بارام
پسر راجه جیسنگه اظهار رنجش کرد و گفت که من بعد از دولت باریابی محروم باشد و محافظان بپاسداری
او تعین شدند اما پسرش سنبها که بی تقصیر بود از باریابی ممنوع نشد و مرکوز خاطر پادشاه بود که بعد

چندی سپاه را از تعلیم خانهٔ ادب برآورده و مشمول عواطف ساخته رخصت انصراف
ارزانی فرمایند آن کم حوصله دریافت این معنی نداشته بعد یک ماه و نیم و نیز بیست و ششم صفر
وضع خود تغییر داده با سپاه پاره‌ای از دولت‌خواهی گذشته و بدکن رسیده هنگامه آرای فساد بود
و صوبه‌داران دکن تنبیه او می‌پرداختند تا آنکه بیست و چهارم ربیع الآخر سنه یکهزار و نود و یک
از این جهان درگذشت پسر او سنبها بجائی او نشست [illegible] بر [illegible] حضرت خلد مکان
خلد مکان [illegible] سنه [illegible] ربیع الاول سنه یکهزار و نود و سه هجری بنیاد
نزول اجلال فرمود تا آخر عمر مدت بیست و چهار سال در گوشمال این فرقه اقامت نمود اما از
تهاون بعضی امرا که برای اغراض نفسانی خود انفصال این مهم نمی‌خواستند استیصال این فرقه صورت
نبست و در اواخر عهد خلد مکان مصالحت مشروط بآنکه سر [illegible] از محصول ملکی ده روپیه بعنوان سردیسمکهی
حصهٔ غنیم مقرر شود و تقرر یافت پادشاه حسن خان عرف میر ملنگ را با اسناد سردیسمکهی نزد غنیم
فرستاد که عهد و پیمان موثق نموده سرداران غنیم را ملازمت پادشاهی بیاورد و بعد بردارگی
[illegible] پادشاه گفتند از این امر باز داشت و میر ملنگ [illegible] اسناد
را تفویض غنیم نکرده [illegible] و در عهد شاه عالم سر چهار ده روپیه سردیسمکهی از حصهٔ
رعایا به غنیم مقرر شده سند پادشاهی بنفوذ گذشت شاه عالم بعد فراغ از مهم کامبخش در سنه
هزار یکصد و بیست و یک رایات عزیمت هندوستان افراخت و صوبه‌داری دکن با امیر الامرا
ذو الفقار خان تفویض ساخت ذو الفقار خان داود خان پنی را به نیابت خود در دکن گذاشت
داود خان با غنیم در موافقت و مصالحت باز ده مقرر کرد که آنچه از ملک وصول شود سه حصه
سرکار پادشاهی باشد و چهارم از غنیم سوای و هم حصهٔ سردیسمکهی از حصهٔ رعایا که سابق تقرر یافته
بود اگر چه این تقسیم جاری و ساری شد اما سند آن از پیشگاه خلافت به غنیم تفویض نشد
و در عهد فرخ سیر امیر الامرا حسین علی خان باندیشهٔ مخالفت پادشاه در سنه [illegible] و عشرین
و مائه و الف با باجی راو بوساطت محمد انور خان برهان پوری [illegible] طریق

مصالحت گشت و شروط چند از عدم تاخت و تاراج ممالک و عدم قطع طریق و نگاه داشتن
پانزده هزار سوار در رکاب ناظم دکن بمیان آورده اسناد چوتهه و سردیسمکهی شش صوبه دکن
بمهر خود با تنخواه کوکن و غیره ملکی که راج قدیمش نامند حواله نمود و بالاجی بن بیشوناتهه از برای جمع
کوکن بوکالت راجه ساهو مقرر گشته چنانچه پیش ازین در احوال ساداته مفصلاً گذشت
و بعد ما جلاس رفیع الدرجات در سنه یکهزار و یکصد و سی و سنکراجی ملهار صاحب اختیار دکن
گردیده باتفاق بالاجی بیشوناتهه بدکن نزد عالم علیخان آمده و آنجا از تسلط بهم رسانید که از
عالم علیخان نامی بیش نبود و در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت که فردوس آرامگاه صوبه دار
مالوا بگردهر بهادر از قوم ناگر مقرر نمود و بعد یکسال و کسری در سنه تسع و ثلثین و مائه و الف
ملهار از قوم ... باتفاق باجیراو پسر بالاجی بیشوناتهه که بعد فوت پدر بجای او قایم شده بود
از دکن به مالوا رفته و گردهر بهادر در مصاف او کشته گردید و دیا بهادر کشته گشت و تا آمدن صوبه دار
دیگر از حضور از دون دکن دهر بهادر محافظت شهر اوجین میکردند و در سنه یکهزار و یکصد و
چهل ... بصوبه داری مالوا سرفرازی یافته به اوجین رسید اما از غلبه غنیم که نتیجه
تاخت و تاراج میپرداخته نقش او درست نه نشست و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و پنج بصوبه داری
مالوا از تغیر خان مشار الیه راجه جیسنگه مقرر گشت و او بنا بر جنسیت کفر و تقویت باجیراو پیش
از پیش کوشید و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و شش باجیراو از دکن بتاخت هندوستان
عازم گردید و از دارالخلافت مظفر خان برادر صمصام الدوله خان دوران بدفع او نامزد شد
مظفر خان بملک مالوا در آمده تا سرونج رسید باجیراو صرفه در جنگ ندیده بدکن بازگردید باز
در سال یکهزار و یکصد و چهل و هفت اراده هندوستان کرد و اعتماد الدوله قمرالدین خان
وزیر الممالک و امیر الامرا صمصام الدوله از حضور بتنبیه او تعین شدند و با کوکبه هر چه تمامتر
هرکدام بتفاوت ... بیست و پاسی کروه ممالک مالوا در آمدند باجی راو فوج خود را دو جوق کرده
جوقی بسرداری بیلاجی داده در مقابل وزیر الممالک فرستاد و ... فیما بین جنگ شد

و هر بار وزیرالممالک او را هزیمت داد و جوقی دیگر بسرداری هولکر در مقابله امیر الامرا روانه ساخت
امیر الامرا بر عزم اعتماد الدوله طرح صلح انداخت راجه جی سنگه برای تقویت کفر میخواست که صوبه داری
مالوا از تغیر خود بنام باجیراو مقرر شود متواتر عرایض بدرگاه فردوس آرامگاه بوساطت امیر الامرا
فرستاد امیر الامرا در سنه یکهزار و چهل و هشت هجری مبارک پادشاه برین آورد که صوبه داری
مالوا بباجیراو به هرچه داد و ازآن روز اسلامیان نهایت ضعیف شدند و در سنه یکهزار و
یکصد و چهل و نه باجیراو با فوج فراوان از دکن عازم مالوا شده و بنظم و نسق انجا پرداخته
بر سر راجه ... او رفت و بعد ازان انچه که رو داد و پیش ازین بزبان قلم داده شد القصه در عهد
نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید با ساهو راجه قواعد صلح تاسیس یافت و تا آخر عهد نواب
شهید که دو و نیم سال و کسری بود صلح بحال و برقرار ماند و بعد شهادت نظام الدوله و فوت
راجه ساهو در سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه کار راجگی بالا گرفت و سداسیو را عرف بهاو
عم زاده بالاجی مدار المهام گشته بعد فوت ساهو راجه مهام مالی و ملکی بدست زنار داران آمد و سرداران
قدیم مرهته معطل شده منقاد گشتند و بجای ساهو راجه کسی را بر مسند راج ننشانیدند بلکه بنام نشانیده
در قید نگاه داشتند تسلطی که برهمه دکن را بعد شهادت نواب نظام الدوله و فوت ساهو راجه
در دکن و هندوستان دست داد و بعد ازین در ضمن احوال اولاد امجاد نواب مغفرت مآب
رقم پذیر قلم تحریر خواهد شد و ازان وقتیکه جانارخان فوج غنیم را بکمک طلبیده همراه امان بیگ
بخشی خود بحرب مبارز الملک فرستاد سرایت در ملک گجرات نموده رفته رفته عمل بادشاهی
بالکل بر خاست و ظلمت کفر تمام صوبه را فرو گرفت و میر حبیب از دستهای بخشی مرشد قلیخان
در مملکت بنگاله دخل داد و تفصیل این اجمال آنکه شجاع الدوله ناظم بنگاله بسیزدهم ذی حجه
سنه احدی و خمسین و مایه و الف رخت زندگانی از جهان فانی بربست پسرش سرفراز خان
بجای او نشست اما بسبب بخل طبیعت که منافی ریاست است اکثر سپاه را از طرف کرد
آمده و مردی خان مهابت جنگ که از نوکران شجاع الدوله بود از جانب او به نیابت صوبه

پٹنه می‌پرداخت بقصد تسخیر بنگاله با فوج سنگین بتقریب حصول ملازمت سرفراز خان عازم
مرشدآباد شد. و چون قریب رسید سرفراز خان از خواب غفلت بیدار شده باراده محاربه جنگ
اطلاع یافت و با مردم قلیل از مرشدآباد برآمده بمقابله شتافت و حرکت مذبوحی کرده بقتل
رسید مرشد قلیخان مخمور تخلص داماد شجاع الدوله که در آن وقت ناظم اودیسه بود فوجی
فراهم آورده بمحاربه مهابتجنگ متوجه شد و شکست یافته خود را بدکن پیش نواب مغفرتمآب
رسانید میرحبیب اردستانی که بخشی مرشد قلیخان بود در رکهوجی بهونسله مکاسه‌دار صوبه برار
رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود رکهوجی بفوج سنگین بسرداری باسکر پندت دیوان خود
و علی قراول که سردار عمده از رفقای او بودند همراه میرحبیب کرده بر سر مهابتجنگ
به بنگاله فرستاد و قریب یکماه جدال و قتال طول کشید آخر الامر مهابتجنگ سلسله صلح
جنبانیده باسکر پندت و علی قراول را با بیست و دو سردار بتقریب ضیافت در خیمه
خود طلبیده همه را علف تیغ بیدریغ گردانید اگرچه مرهته و میرحبیب خائب و خاسر از تسخیر
بنگاله گشتند اما صوبه کتک را بتصرف خود درآوردند و هر سال فوج مرهته بتاخت و تاراج
بنگاله میرفت تا آنکه مهابتجنگ هر سال پیشکش برای رکهو مقرر کرده ملک را از خرابی مصئون
داشت خافیخان در تاریخ خود نوشته که آنچه از ثقات دکن در قوم مرهته در نسب سیوا
مسموع شده اینست که رشته اصل اجداد او بسلسله رانای جیتپور میرسد چون میان
قوم راجپوتان و همه هنود مقرر است که فرزندی که از بطن زن غیر قوم اگرچه در قوم خود اصیل
و نجیب باشد متولد شود او را حقیر و شوم دانسته داخل خانه‌زادان از کنیز و غلام میکنند و باو
ترکه پدر نمیرسد و نسبت کدخدائی او در قوم خود نمیکنند و او را ولد الزنا انگاشته
باهم مثل او نسبت و وصلت کدخدائی نمی‌کنند گویند در زمان پیشین یکی از اجداد اودیپور
با قبیله کهوسله در اطراف ملک برار سکونت داشت و با یکی از زنان غیر قوم باصل عشق شکار
بهم رسانیده بدون عقد که میان آن قوم معمول است آن زن را مدخوله خود ساخته و از دلبری

متولد شد از اندیشهٔ طعن خویش و بنابر آن مولود را در گوشهٔ کنار مرضعه که برای او مقرر کرده بود
نگاه داشته پنهان از مردم پرورش او میکرد و هر چند مادر و پدر او خواستند که کدخدائی
او میان قوم خود نمایند اما بنابر دلبستگی که بآن زن مرغوبه داشت قبول ننمود و بعد از آنکه
طشت محبت او از بام افتاد و پرورش یافتن پسر معلوم همگنان گردید آن مولود را از مکانی
که پنهان نموده بود بتجهیه برآورده با والدهٔ او برداشته روانهٔ دکن شد چون عالم بیگانه رسید
بشهرت آنکه فرزند ذکور از بطن زن قوم راوت با زنی از قوم مرهته که آنها خود را نیز از راجپوتان
غیر مشهور می شمارند کتخدائی او نمود و بسبب اینکه نسبتش بگهوسله به هفت یا هشت پشت
بآن حلال زاده میرسد و موجب تسمیه گهوسله برائی آنکه بزبان هندی چونکه گهوسله مکانی
را گویند که بسیار کوچک و تنگ باشد و چون آن حلال زاده را مخفی از مردم در چنان
مکان بپرورش نگاه داشته پرورش نمود ملقب بگهوسله گردید و بعضی میگویند که لقبش گهوسله
نیست بل بهوسله است و وجه این ملقب بعد از این بوقوع خواهد انجامید و بعضی مترجمان کتب
هندی که ترجمه آن نارسی کرده اند شرح کیفیت حال مرهته از نسب و غیره بدین ایشان رقم
قلم داده اند که رانا بهیم کارفرمای خطه اودی پور که بمزید شوکت و رعایا پروری اعلام
مباهات می افراشت زنان بسیار داشت از انجمله با زنی که در حسن صورت و سیرت
ممتاز اقران بود دلبستگی تام بهم رسانید و از بطن او دو پسر متولد شد یکی را به رام و دویم
را بهاگ سنگه موسوم گردانید و چون بسن تمیز رسیدند راجه مذکور بساط هستی در نوردید
و رام سنگه که پسر بزرگ بود بر مسند راج تمکن گزید و برادر کوچک او بهاگ سنگه متابعت
برادر ناگوار مزاج خود دیده روزی بتقریب شکار بر آمده متصل دریای نربدا نزدیک
راجه الی موهن آمده مشمول الطاف او گشته اقامت ورزید بعد چندی که راجه الی موهن زمام
نظم و نسق امور مملکت خود منظر بر اینکه پسرش صغیر السن بود بدست بهاگ سنگه داد و ره نورد
وادی عدم گردید نظم و نسق راج او چنانکه باید پرداخت چون پسر موهی الیه بسن شعور

و تمیز رسید بهاگ سنگ حسب الوصیت پدر راوراج باو مفوض ساخت و بسوی دکن راهی
شد و چون در ایام حکمرانی خود بعد فوت راجه الی موهن بتشبیه و تادیب متمردان قرار واقعی
کوشیده بود وانمعنی خار دل مفسدان و رهزنان که این فریق از گروه زمینداران باشند
گشته مشهور به بهاگ بهوسله شد چه بزبان هندی بهو بمعنی زمین است و سله بمعنی خار یعنی خار
سینه زمین و بعد ورود دکهن در دکن نزدیک پونا بموضع دیول گانون مقیم گردید و برای قوت
بسری که ناگزیر است کشتکار زراعت برگزید و ازو دو پسر متولد شد یکی بالوجی و دیگر نبوجی
و از صلب بالوجی نیز دو پسر بوجود آمد سمهاجی و شرفاجی و از صلب نبوجی هشت پسر کهلوجی
و مناجی و غیره بهم متولد گشتند و آنها بعد رسیدن بسن تمیز پیش کول کرن راجه بیجاپور رفته
نوکر شدند تا آنکه خداوندکاران آنها را بپاداش جرمی که از ایشان بمعرض ظهور آمده بود در شکنجه کشید
و بالوجی بهوسله و نبوجی بهوسله به سبب مناقشه زمینداری دیول گانون آن موضع را گذاشته
با اهل و عیال متصل دولت آباد در موضع دلوندا آمده به کشتکار اشتغال ورزیده طرح
توطن ریختند و بعد چندی برای تلاش معاش در قصبه سنده کهیر پیش لکهوجی جادوراو که
دلیمکه سرکار دولت آباد که از پیشگاه نظام شاه منصب سپهگری دوازده هزار سوار داشت
رفته بصیغه بارگیری نوکر گشتند و چون بنابر افراط فربهی نمیتوانستند که سوار اسپ شوند
بنگاهبانی ڈیوڑھی متعین شدند از انجا که سمهاجی پسر بالوجی طفل صاحب جمال بود و جادوراو
نیز دختر نیکو داشت روزی از روزهای جشن هولی در حالت مستی شراب هر دو را بزانو نشانده
بکمال شفقت بر زبان آورد چه باشد که میان این هر دو عقد مناکحت بسته شود تا فرزندان
صاحب جمال بوجود آیند بمجرد برآمدن این سخن از زبانش بالوجی رو بحضار مجلس آورده گفت
که شما گواه باشید برینکه از امروز این صبیه به پسر من منسوب شد و جادوراو بعد استماع
این سخن محض خاموشی بر زبان خود نهاد و ازین خاموشی که دلیل رضا است مدعای بالوجی
باتمام رسید و چون جادوراو بعد اتمام مجلس نشاط اندرون خانه رفت و سمهاجی را

که هر روز با خود می برد و بجا نگذاشته دختر را همراه برد مستورات او که برین ماجرا اطلاع
یافته بودند بشورش درآمده گفتند که این سرگردان وادی افلاس که برای شکم پروری وطن خود
گذاشته دربدر برای تلاش معاش خوار و خراب گردد با ما چه مناسبت دارد که همسری
و قرابت نماید و از شما تعجب که چنین حرف بزبان آورده اید و از جسارت و شوخی او
اغماض نموده اید جادو را گفت که سرسری این سخن از زبان من برآمد و هیچ یک از رسمیات
شادی موافق مقابله و توجه نشود درمیان نیاورده ام حالا اینها را برطرف می کنم از امثال
این کلمات تسلی خاطر مستورات نمود روز دوم برهما و شنبهو و آنها را شریک طعام خود کرد
خوانهای طعام در آنها فرستاد و آنها خوانها را واپس داده گفتند فرستاده اید انشاء الله
تعالی بوقت شادی او و شما یکجا طعام خواهیم خورد و جادو را وقت فراغ از اکل طعام
به دیوانخانه برآمده محاسب را طلبیده حساب تنخواه نموده هر دو را برطرف ساخت
و بهنگام رخصت گفت که شما را با من هیچ قرابت نیست و از زبان من سرسری آنکه برآمده
هیچ رسم شادی عمل نیامد باید که شما معه قبایل رخصت شوید و از اینجا بروید و هر جا که
خواهید بروید آنها همانوقت احمال و اثقال بار کرده به پول گانون رفته قیام ورزیدند و با
روسای آنجا ساخته بدستور اول بصیغه زراعت و کشتکاری بسر بردند از آنجا که از تهیدستی
و بی زری سخن آنها بابت تقرر نسبت بصبیه جادو را و بسر نشد پژمرده خاطر شده بعبادت
معبود حقیقی بآیین خود از ته دل پرداختند تا آنکه بمنطوق ان الله لا یضیع عمل عامل جزای
عمل خود درجهان یافتند و شبی بر دفینه که بیرون آبادی بود در خواب مطلع شدند و بشارت گفتند
که شما را راج تا بیست و هفت پشت نصیب گشته و هر اراده که خواهند کرد بعرصه ظهور خواهد
رسید از این مژده خوشحال گردیده بر گنج شایگان دست یافته شبا شب از آنجا برآورده بر عرابه ها بار
کرده و در مسکن خود میان شغالی که انبار غله میکشتند پر کرده محفوظ نگاه داشتند و آهسته آهسته خلایق زراعت
از خود برطرف ساخته بعد چندی در قصبه چاکنه آمده با سیوا نایک مهاجن که صاحب سرمایه

بود نظر بر معرفت سابق راز دفینه بیان کردند و از صفای سخن پر خود بالیده بر انجام
ضروریات آنها پرداخت و از ایشان نوشته گرفت بدین مضمون هر ملکی که بتصرف شما
در آید فوطه داری آن بنام من باشد القصه بوساطت او هزار اسپ خریده بارگیران
بر آن نوکر داشتند و زین و سلاح و زره و بکتر و پالکی و خیمه وغیره سامان حکومت
درست کرده نزد بنالکه ساکن پهلن که دو از ده هزار سوار قزاقی داشت و کیل فرستاده
درخواست قول نامه کردند و بعد حصول قولنامه نزد او رفته بر باقی الضمیر خود مطلع
ساخته دو هزار سوار بطریق کمک از و خواستند او دو هزار سوار همراه داد پس
بهئیت مجموعی با سه هزار سوار اسباب زیادتی را گذاشته جریده از گذرگهاٹ
سادات باره گذشته و دریای گنگ را عبور کرده شبی در مسجد روضه متبرکه که نزدیک
دولت آباد واقع است خوکها را ذبح کرده انداختند و در گلوی خوکها فرد کیفیت
بدین مضمون نوشته بستند که ما یان خواهان دختر لکهوجی جادو رای دیکهایم که او روز
هولی در مجمع مردم اقرار نسبت صبیه خود بفرزند ما کرده باز گفته از ان خود برگشته
است و افواجی از بنالکه همراه خود داریم امیدواریم که پادشاه تحقیقات این امر
نموده ما را کامیاب فرماید ورنه در تخریب ملک از مایان که از سر گذشته ایم
قصوری نخواهد شد چون مجاوران روضه برین ماجرا اطلاع یافته بعرض نظام
شاه والی دولت آباد رسانیدند پادشاه جادو رای را طلبداشته فرد کیفیت مرقوم
بدستش داد جادو رای نظر بر مرضی پادشاه که بر انصاف بود برضا و رغبت قبول نمود
و برای عنایت منصب و جاگیر آنها عرض کرد نظام شاه او را تحسین و آفرین کرده
عرض او را پذیرا ساخته برای طلب بالوجی و ابوجی و پسرش سنبهاجی فرمان داد
و قولنامه با عهد و پیمان فرستاد چون نزدیک دولت آباد رسیدند جادو رای
باستقبال آنها شتافته و آنها را همراه آورده به ملازمت پادشاه رسانید پادشاه

بدین سنبهاجی که خیلی خوشرو بود بسیار محظوظ و خوشنود گشته بخلعت فاخره و شمشیر
فیل و اسپ و جاگیر دوازده هزار سوار سرفراز فرمود و حکم کرد که جادو راو قبایل
خود را بدولت آباد آورده بحضور پادشاه کتخدائی دختر خود کند جادو راو حسب الحکم
بعمل آورد و بقدر میسر جهیز داده دختر را رخصت کرد و کوباجی نایک بانسل نامی
کارپرداز را برای خبرگیری دختر همراه داد و بعد چندی بالوجی نیز معه قبایل بدولت آباد
آمده در ظل عاطفت پادشاه سکونت ورزید چون زمانه مساعد گردید راوجی گوبند
نامی را مدار کار خود ساخته و خزانهٔ غیب را از آنجا برآورده به بذل و ایثار و
بتعمیر اماکن و مساجد و باغها و تالابها پرداخت و چون عمر سنبهاجی به بیست سالگی رسید
بالوجی و انبوجی معاقب یکدیگر بفاصلهٔ اندک ازین جهان درگذشتند و امارت بر سنبهاجی
تقرر یافت و از صلب او از بطن دختر جادو رای که جیجا بائی نام داشت پسرے
متولد شد او را موسوم به سنبهاجی کردند و در آن اوان نظام شاه نیز بملک جاودانی
شتافت و ازان پادشاه دو پسر یادگار ماند و چون آنها محتاج کارپرداز بودند
والدهٔ آن دو طفل به صلاح ساباجی انت سنبهاجی که بحسن صورت و سیرت اتصاف
داشت مخاطب بشاهجی نموده بخلعت دیوانی سرفراز ساخت او بسرانجام آن خدمت
چنانکه باید پرداخت و همه ها حلقهٔ اطاعت او در گوش کشیدند و شاهجی را بحکم رانی پذیرفتند
اما جادو رای خسر او از اقتدارش بر خود می پیچید و اطاعتش ناگوار مزاج خود میدید
از آنجا که زمام اختیار حکومت نظر بعنایت والدهٔ شاهزادها در قبضهٔ شاهجی مستحکم بود
و سرتابی او بجائی نرسید و دشمن مدعای او نمی گردید لاعلاج جادو رای عرضی
بحضور پادشاه دهلی فرستاد و استدعا اخراج او نمود پادشاه دهلی مهر حمله را
با جمعیت شصت هزار سوار بمهم دکن نامزد فرمود جادو رای بعضی سرداران
دولت نظام شاهیه را با خود متفق کرده بر کنار نربدا رفته به ملازمت مهر حمله رسید

هراول فوج او گردید شاهجی برین ماجرا آگهی یافته همراه شاهزاده را بقلعه ماهولی
که در آن وقت استحکام تمام داشت رسانید، خود بدفع جادو رای روآورد و جادو
رای با جمعیت سنگین پادشاهی بمحاصره قلعه ماهولی پرداخت و تا شش ماه نائره جدال
و قتال مشتعل ساخت و چون جنگ بطول کشید و ذخیره قلعه کم گردید شاهجی نزد والی
بیجاپور وکیل فرستاده پیغام داد که آتش از غایت بلند شده و حالا ما را یارای استقامت
نمانده اگر دست ما درماندگان میگیرند قول می فرستند نطاق بندگی والا میان جان
می بندیم والی بیجاپور بذریعه مرار جگدیو پردازنده قول نامه بشاهجی فرستاد شاهجی
با جمعیت پنج هزار سوار معه قبایل و پسر خود سنبهاجی از قلعه ماهولی بر آمده بو چالی
جادو راو را شکسته راه بیجاپور گرفت و در آن وقت زن او که حمل هفت ماه داشت
تاب سواری مادیان بعجلتی کردن نشد چهار کروه از مسافت راه بیاورد شاهجی که در
فرار بود درین حال اطلاع یافته صد سوار تعین او کرده گفت که جادو رای پدر تو از عقب
می آید توقف من درینجا صلاح نیست و ترا که دختر او هستی ضرر جانی نخواهد رسانید
بلکه محافظت نزد یا خواهد فرستاد این گفته در رفت و روان شد جادو رای بفرار او آگهی
یافته و میر جمله را بمحاصره قلعه مستعد داشته بتعاقب شاهجی شتافت و بجای رسید
که دختر او در آنجا مانده بود جادو رای او را با پانصد سوار همراه او داده در قلعه سیونیر
نظام شاهی که در قبضه شاهجی بود فرستاد و او پرستش بهوانی که سیوائی نام دارد و بعد
او در آنجا ست پرداخت و نذر کرد که اگر مرا پسر تولد شود نامش موسوم بنام او سازد بالاتفاق
بعد چندی در سنه یکهزار و بست و چهار هجری روز دوشنبه پسر متولد گشت و موافق نذر به سیواجی
موسوم شد القصه جادو رای تا احمد نگر بتعاقب شاهجی عنان باز نکشید تا چون او را
نیافت مایوس برگردید و شاهجی بعد رفتن مرار جگدیو بملازمت والی بیجاپور رسیده بعنایت
خلعت و اسپ و شمشیر و فیل و تعلقداری کرناتک و سرداری ده هزار سوار سربلندی یافت

و میرجمله بنابرگشتن جادوورای بنیل مقصود عنان معاودت بجانب دهلی تافت جادوورای تا نربدا
مشایعت کرده به قصبه سندکهیر آمده قیام نمود و چون از رفتن شاهجی نزد والی بیجاپور حل و عقد مهام
ملکی نظام شاه ملتوی بود و بعد از بدیساباجی انت ملک عنبر را مدارالمهام ساختند او نظم و نسق مهمات
نموده لشکر را آویزشها با فوج هندوستان کرد و تاخت و تاراج نواح بیجاپور هم پرداخت
وقتیکه بر موضع [illegible] سور از توابع بیجاپور با شصت هزار سوار رخ [illegible] نمود حاکم بیجاپور به دفع
او مرار جگدیو و شاهجی و شرزه خان وغیره سرداران را با هشتاد هزار سوار تعیین فرمود ملک عنبر
اکثر محالات متعلقه بیجاپور را تاخت و تاراج نموده بملک خود مراجعت کرد و بر کنار دریای بهیرا نزدیک
موضع پوریگانون ذیلی گانون وقتی رسید که در آن وقت دریای بهیرا بکمال طغیانی بود و عبور از آن
متعذر می نمود چون افواج بیجاپور در تعاقب او جلوریز میرسید ملک عنبر بخشوع و خضوع تمام مناجات
به بارگاه کارساز حقیقی کرد و بفضل او سبحانه معبری پدید آمد و لشکرش سالم و غانم از معبر درگذشت
و بعد چهار پنج گهری که لشکر بیجاپور بآنجا رسید آب بهیرا بیشتر از سابق به طغیان آمد سرداران بیجاپور
متحیر گشته پیغام مصالحت دادند ملک عنبر باقتضای وقت مدارا پرداخته جانب دولت آباد
روان شد سرداران بیجاپور متصل احمدنگر رسیدند مرار جگدیو و شاهجی از آنجا طریق مراجعت
به بیجاپور پیمودند و شرزه خان و چند سردار دیگر در نواح احمدنگر توقف ورزیدند ملک عنبر بعد
از اطلاع گشته شبگیر زده تاخت آورد و تالاب عظیم الشان را بند شکست در وقت شب سیل بلا بر لشکر
غافل شرزه خان رسید و تهلکه عظیم رو داد قریب دوازده سردار از لشکر شرزه خان بدست مردم ملک عنبر
دستگیر شدند ملک عنبر هر یکی را خلعت و اسپ داده رخصت کرد گویند در آن هنگام شاهجی در کرناتک بود و مرار جگدیو باز
با جمعیت فراوان متوجه شد و چون بتارگاگانون که در آنجا بهیرا او رود دیگر با هم ملحق گشته جنوب رویه روان
شده بود رسید که در آن روز آفتاب را کسوف گرفته بود در آنجا مقام نموده خود را بست و چهار مرتبه در زر و نقره
و فلزات دیگر و اقسام غله سنجید و چون مرار جگدیو را با فیل بچه الفتی بود خواست که او را هم موزون
نماید حاضران مجلس در وزن آن درماندند شاهجی متکفل این امر شده فرمود تا فیل بچه را در کشتی

کشیده‌اند و کشتی را در جائیکه عمق آب بود آوردند و کشتی در آب بقدر سنگینی آن فیل بچه
فرو رفت برآن موضع خطی کشیده نشان کردند بعد از آن فیل بچه را از کشتی برآورده کشتی را از سنگریزها
پر کردند آنقدر که بهمان نشان در آب فرو رفت پس از آن طلا و نقره را با آن سنگریزها وزن
کرده بزنارداران و محتاجان دادند و از آنروز آن موضع که بنا کرکاون شهرت داشت
بتلاپور مشهور گشت و بدین طریق وزن فیل پیش ازین دیگران هم کرده‌اند چنانچه میر
غلام علی آزاد بلگرامی در خزانهٔ عامره تحت ترجمهٔ امیر خسرو دهلوی نگارش نموده
الحاصل مرار جگدیو از خیرات فراغ یافته به تنظیم و تنسیق ملک متوجه شد و پیش ازین در
سنه شش صد و نود و یک هجری دوازده نفر حبشی باتفاق یکدیگر در چاکن قلعه احداث
نموده شیوهٔ غارت و رهزنی اختیار کرده بودند و مدتی آن قلعه را در تصرف خود داشتند
و نظام شاه را بعد دقات آنها تسلط بر آن قلعه دست داده بود و بعد از آن مهور دیا
دیونامی دسپانڈیه پونه خورد که از گرد و نواح دریای بهیمرا و تفتیت داشت سر بفتنه
و فساد گشته اکثر حوالی آن قلعه را متصرف گردیده و از احمدنگر تا سرحد وای و
سروای تمام ملک را ویران کرده بود درینولا مرار جگدیو برای تنبیه او راسکرام
دیوان را نامزد کرد و مشار الیه در آن ضلع رفت و متمرد آنرا بسزا رسانید و قلعه
پونه خورد را مسمار کرده دسپانڈیه مذکور را دستگیر ساخته محبوس نمود و از نو
قلعه دیگر بنا کرده بدولت منگل موسوم ساخت و جهت آبادی آن ملک را
بشاهجی تفویض کرد و چون شاهجی همه ملک را تا سرحد پونا و قلعه چاکن تا سرحد
وای و سروای و سوپی و اندا پور آباد نمود مرار جگدیو بجاگیرش مقرر نمود شاهجی
داداجی کوند دیونامی را که کلکرنی پرگنه بهکتی و مرد متدین و کارآزموده بود بنام
نظم آن ضلع بدست اختیار او داده و یکهزار اسپ از طویله خاص خود با سیدی
بلال حبشی متعین او ساخته خود بطرف بیجاپور رفته اقامت ورزید و قسمت روانگی

دادا جی را برای طلب جیجا بائی زوجه خود از قلعه سیوری و تربیت سیواجی طفل او
تاکید بلیغ نمود چنانچه دادا جی سیوا جی را همه مادرش طلبیده در پونه خورد که از
سر نو آباد ساخته بود باعزاز و اکرام تمام نگاه داشت و از جواهر و پارچه متواضع گشته
به تربیت او صرف اوقات می نمود و چون مرار جگدیو از نظم و نسق آن ضلع پرداخته
جانب بیجاپور راهی شد در اثنای راه سور و بان دیو قابو یافته از قید گریخت و در موضع
سنگلکره از توابع چاکن آمده بخانه زنار داری مخفی گشت مرار جگدیو بعد رسیدن به بیجاپور
شاهجی را برای ملک گیری فرستاد و او با مفسدان کنک گیری آویخته محاربات
نمود و در یکی از محاربات سنبهاجی پسر شاهجی بزخم تیر و تفنگ کشته گردید شاهجی
این را محمول بر شآمت نیست جیجابای کرده زن خود دختر جادو راے را طلاق
داد و از پسرش که سیواجی نام داشت بیزار شده دختر دیگر از قوم مرهته مسماة
به توکا بائی تلاش کرده در نکاح خود آورد و از شکم او فرزندی متولد شده موسوم
بانکاجی گشت شاهجی را با او الفتی مفرط پیدا شد و دادا جی به تربیت سیواجی جهد
بلیغ نموده در اندک ایام از سواری اسپ و تفنگ اندازی و دیگر هنرهای سپاه
گری ماهر ساخت و سور و بان دیو را بخانه زنار داری مخفی شده بود و بعد دیهات
طلبیده و پرگنات چاکن وغیره را که ویران محض بود سپرداد نمود و او بحسن تدبیر در
فرصت قلیل همه را معمور و آباد ان گردانید و جائیکه از بسیاری کرکان ماسن بود قوم
کوهستانیان یعنی ماهوره را تراقول داده انجا قصبه ها آباد ان ساخت الحاصل تا مدتی
بهمنوال گذشت و چون روزگار والی بیجاپور سپری شد زوجه بادشاه بیجاپور از مرار
جگدیو اندیشناک گشته او را بغفلت بقتل رسانید و از کشتن او مقدمات ملک شاهی اکثر
برهم خورد شاهجی در آن وقت با جمعیت دوازده هزار سوار در نوکری نظام شاه بود و راجه
مدیل که با راجه چیچا و رنشا قشه داشت شاهجی را بکمک خود طلبیده به تردد شاهجی آن قلعه را

مفتوح

مفتوح ساخت و راجه چنجاور را مقتول و بر اسباب و اموال او شاهجی متصرف گردید راجه مدهل
از ینمعنی رنجیده خاطر شده بمقابله او برخاست تا اینکه بقتل رسید و ملک چنجاور و مدهل و دولت
هر دو راج متصرف شاه جی در آمد بعد از آن شاهجی در مهاراج کده متصل بالاپور کولار آمده
اقامت ورزید و سیواجی پسر شاهجی که نزدیک داداجی بود هوشی بهم رسانیده شیوهٔ تاخت
و تاراج پیش نهاد همت خود ساخت و چون اینمعنی خلاف مرضی داداجی بود و پند و موعظت
سود نمی بخشید لاعلاج داداجی خود را مسموم کردانید و سیواجی استقلال تمام بهم رسانیده و بر
تمام خزانه و اموال و اسباب پدر خود شاهجی که نزد داداجی بود متصرف گشت شاهجی افواج
خود را که تعین داداجی کرده بود نزد خود طلبداشت سیواجی پسر شاهجی تو نگهداشت کرده
استقلال واقعی گزید و ستارام راج را مختار مهات خود گردانید و رکهو بلال را بخطوط نویسی
و رکهناتهه بلال راچوکی نویسی افواج مقرر کرده بندوبست درست کرد شاهجی از استماع این
احوال مسرور شده سند آنملک بنامش فرستاد و او نظم و نسق دلخواه بظهور آورد گویند در آن
اوقات که شاهزاده اورنگ زیب از دکن بقصد مقابلهٔ دارا شکوه عاظم هندوستان بود و اکثر
سرداران دکن را از آن خود کرده همراه گرفت و فرمان عظیم الشان طلب بنام سیواجی بدین مضمون
فرستاد که سبیل رفاقت بپماید تا مورد عنایات گردد و اگر خود نخواهد آمد هم راج دیوان خود را با جمعیت
شایسته همراه دهد سیواجی بر مضمون آن اطلاع یافته مصدر حرکات ناشایسته گشته مردم شاهی را
که پیغام آورده بودند بی عزتی رخصت کرد شاهزاده مهم عظیم پیش نهاد همت عالی داشت تدارک
این حرکت موقوف بر وقت دیگر گذاشت و سیواجی بعد تسلط شاه عالمگیر از نیلکنتهه راو نظام شاهی
ساکن پورن دهر در قلعه پرکوته ما من طلبیده چندی در انجا بسر برد که فیما بین برادران نیلکنتهه راو
مذکور نزاع برخاست انها نیلکنتهه راو را باتفاق سیواجی مقید کردند و سیواجی قابو یافته هر دو را
ایک قلم مقید ساخته بر قلعه و اموال قابض گشت و احشام قلعه را نیز بدر کرده بجای آنها کوه
نشینان را متعین کرد و بعد چندی روز برادر علاتی خود را که از شکم توکا بائی متولد شده بود و در

سوبا اقامت داشت بدغا دستگیرش کرده محبوس گردانید و بر سیصد اسپ پایگاه و دیگر اموال و اجناس
و تعلقه او متصرف گردید و از آن بعد قلعه چاکن را در قبضه خود آورده سرکوجی ترسال را به تهانه
داری آنجا مقرر کرده محالات کروتول را بکاسی راو دیسپانڈیه ساکن ساهور تفویض نمود و تعمیر
راجگده و غیره قلاع پرداخت و بر قلعجات نظام شاهی مثل توزنا و غیره دست تصرف یافته خزانها
پادشاهی را بغارت آورد و بذیعرضه نوشته والی بیجاپور بنام سیواجی مشعر بر تعیینی که قلاع
پادشاهی را بی اجازت مفتوح کردن و خزانه را متصرف شدن و رعایا را رنجانیدن خوب
نیست بهر حال گذشت انچه گذشت حالا هم از معامله نادم شده بحضور باید رسید تا بعنایات
پادشاهی سرفرازی یابد سیواجی بدریافت این مضمون متامل شده مشورت از زن خود
کاسی بائی نام که بسیار فهمیده در سابودیپ رسید او نظر بر انکه شاه جی پدر او در انجا است
صلاح عزیمت بیجاپور نداده و درین اثنا خطِ شاهی با تحائف آنجا که منجمله آن یک قبضه شمشیر
بقیمت چهار صد هون و زره و خودِ مرجان مشعر بخاطر جمعی سیواجی رسید سیواجی قبضه شمشیر را
برهان قاطعِ شکون فتح دانسته نهب و غارت ملک نظام شاهی پیش گرفت و شروع بنگاهداشت
سپاه نمود و جمعیت او روز بروز افزونتر شد تا انکه حسب الطلب سردارانِ مملکت کوکن گرفت و
قلاع و اماکنِ مستحکم آن مملکت را متصرف گشت و به بند و بستِ آنجا پرداخته معتمدان خود را
گذاشت و تفصیل این تطویل بلاطائل است و چون پیرهان کده را مسخر نموده برای سیر اندرون
قلعه رفت ناگاه خاری از درخت کنار در اثنای راه بپالکی او خلید با همراهیان گفت که خلیدن
اینجا رخالی از بشارت نیست پس بفرمود تا آنمکان را کندند یک خزانه اشرفیها به سکهٔ اکبری زاید
از اندازه قیاس از انجا برآمد والی بیجاپور باستماع این اخبار به پدر او شاه جی تاکید گفت پسر خود را
که سر بشورش برداشته تسخیر و تخریب قلاع و مملکتِ پادشاهی بی اذن میکند او را
از ینحرکت باز دارد شاه جی عرض نمود که از پسر ناخلف سخن ناشنو بیزارم و مادرش را طلاق
داده ام تنبیه او از پیشگاه خلافت بعمل آید والی بیجاپور عبدالله خان بهادری را با جمعیت دوازده

هزار سوار برای دفع شر سیواجی تعیین فرمود چون خان مشار الیه نزدیک موضع دای
رسید سیواجی بدریافت کیفیت حال عیال و اطفال خود را در پرتاب گڈه گذاشته
با جمعیت حاضر الوقت که قریب شصت هزار از سوار و پیاده بود آماده پیکار گردید
خان مشار الیه کشناجی بهاسکر دیوان خود را به پیام موافقت نزد او فرستاد که بعد
ملاقات نموده باتفاق عازم ملازمت والی بیجاپور شود سیواجی جواب داد که بیرون
قلعه پرتاب گڈه خیمه ایستاده میکنم اول درینجا تشریف آورده بعهد و پیمان مطمئن
سازند من بعد هرچه مرضی شریف خواهد بود بجا خواهم آورد سیواجی با کشناجی
درخلوت ملاقات کرده بر مکنون ضمیر عبد الله خان اطلاع یافته و کشناجی را بزر پاشی
و عطای تحایف از ان خود کرده پنتهاجی گوپی ناتهه را همراهش بوکالت خود نزد خان
موصوف فرستاد و مشار الیها عبد الله خان را بفریب بآمدن نزدیک پرتاب گڈه
برای تقرر عهد و پیمان راضی ساخته بسیواجی اطلاع دادند سیواجی بیرون قلعه محازی دروازه خیمه
عظیم الشان نصب کرده و فرش و سایبان و پرده ها از مخمل و سقرلاط و زربفت در آن ترتیب داد
دوازده هزار ماوران را تعین کرد که به بهانه بریدن اشجار جهت توسیع صحرا جا بجا متواری بوده بمجرد استماع
صدای توپ قلعه بر لشکر خان مذکور تاخته آورده بتاراج پردازند و عبد الله خان بنگاه خود در راه
گذاشته کهندوجی راو و هندر راو که هراول لشکر بودند همراه گرفته به طرف جاولی روانه شده بیلداران را به
قطع اشجار راه مامور کرده طی مسافت مینمود چون قدری راه رفتند فیل نشان باستاد هرچند فیلبانان
جهد بکار بردند قدم پیشتر نگذاشت و لتخواهان انجمعی را تطیر یعنی علامت ناروا بار دانسته ممانعت از
عزیمت نمودند عبد الله خان بهم بر آمده فرمود تا چشم فیل بر آوردند و بر فیل دیگر نشان گرفته
راهی شدند عبد الله خان بعد فرود آمدن از کتل متوارد موضع کوی ناتر که در نشیب جبل واقع است توقف
ورزیده کشناجی دیوان و گوپی ناتهه وکیل را پیش سیواجی فرستاده پیغام داد که تا اینجا رسیده ام بدیدن ما
آمده باشند سیواجی جواب داد که اینجا خیمه نصب کرده منتظر نشسته ام اگر چند قدم پیشتر تشریف آرند عنایت کرم

روز دیگر عبدالله خان پسر خود فاضل خان را بحفاظت لشکر گذاشته خود جریده بر پالکی
سوار شده متصل پرتاب گڈه رسید سیواجی چهل و دو دولا و شمشیر زن در غارے متصل
بکمین نشانیده خود خود و زره و بکتر پوشیده شمشیر و خنجر و پته و بچهوه و بانک وغیره راست
کرده همین که عبدالله خان قدم در خیمه گذاشت از مقابل پیدا شده سلام کرد عبدالله خان
که او را نمی شناخت از دیوان خود پرسید که همین کس سیواجی است بعد تحقیق بر زبان
راند که ملک را پامال کردن و قلاع پادشاهی را متصرف گشتن از چه راه خواهد بود سیواجی
گفت سابق ازین ملک و قلاع مشحون به مفسدان و قطاع الطریق بود و اینکس خار
و خاشاک فتنه روفته بحسن خدمت و تردد آبادان ساخت بازای این حسن تردد داشت
مورد تحسین و آفرینم نه سزاوار غضب و نفرین خان مذکور گفت خوب آنچه شد شد حالا
همه قلاع را بمن تفویض کرده همراه من ملازمت حضور حاصل سازند سیواجی گفت اگر
بیاب فرمانی بنام اینجانب باشد عنایت شود که بر سر گذاشته فرمانبرداری کنم درین
اثنا کشناجی دیوان گفت که حالا در پناه خانصاحب آمده اید اول تقصیرات خود عفو کنانید
بعد از آن توقع فرمان بنام خود دارید سیواجی گفت من و خان هر دو ملازم حضرت
پادشاهیم خانصاحب عفو تقصیرات من چه خواهند کرد چون از گفته شما انحراف ندارم
سر خود در کنار خان میگذارم این بگفت و با خان بغلگیری کرد خان که جوان قوی هیکل
بود و نشاء بهادری در سر داشت سیوا را هنگام بغلگیری تنگ گرفته خنجر زد از انجا
که زره و چهلته در بر داشت کارگر نشد سیواجی خورده از ضرب بچهوه شکم عبدالله خان
درید و خود را از دست او رهانید خان مذکور شکم خود بشال مضبوط بسته شمشیر بر سر
سیواجی زد که خود از آن ضرب دو پاره شده زخمی سبک بر سر او رسید سیواجی
بضرب جریه پته خان مشار الیه را از میان دو نیم ساخت به ملاحظه اینحالت کشناجی
دیوان شمشیری بر سر سیواجی زد که ایباجی از رفقای سیواجی او را از پا در آورد

درین زد و خورد دو سه زخم بگوپی ناتهه رسیدا تا کارگر نشد و سالم ماند و مردم سیواجی
سر خان مذکور بریده مع توره که بسر داشت بدروازهٔ قلعه آویختند و ازان آگهی حال
اطلاع یافته بر لشکر عبدالله خان ریخته غارت کردند و گهنڈوجی هراول لشکر او کشته شد
فاضل خان پسر او مع قبایل راه فرار پیش گرفت و دوازده هزار اسپ و فیل و
نقاره و نشان به ضبط سیواجی درآمد و مابقی غنایم بغارتگران بخشید و گوپی ناتهه
وکیل را دو لک هون مرحمت نمود و دهین در آنقلعه گری تهال مصاف پونا متصل تلیگو
بجاگیرش مقرر نمود و بعد این فتح قوت و شوکت سیواجی بمراتب افزون تر گشت تا آنکه
اکثر سرداران دکن امن در متابعت دیده بنای موافقت با او گذاشتند و مابقی
قلاع که از دست رس او محروس مانده بود همه بتصرفش درآمد درین وقت دار المقر
خود تبالا گڈه قرار داد و والی بیجاپور برگشته شدن عبدالله خان و افزون گشتن تسلط
او اطلاع یافت افضل خان و سید بلال را با جمعیت هشتاد هزار سوار جهت استیصال
او مرخص ساخت مشار الیهما بیلغار رسیده تبالا را که سیواجی در آن بود محاصره
کردند سیواجی قابو یافته شبخون بر لشکر محاصران زده لشکر را متفرق ساخت
و کرتوجی گوجر را که درین شبخون مصدر تردداتِ نمایان گشته بود مخاطب به پرتاب راو
کرده صاحب نوبت گردانید افواج بیجاپور بعد پراگندگی باز مجتمع شده بپادن گڈه
چسپیدند کو بچه که سرکوب آن قلعه بود در دست کرده توپها در آنجا گذاشته شروع
به سر دادن توپها نمودند سیواجی جمعیت هشت هزار ماوران در آنجا گذاشته
خود با چهل هزار سوار وقت شب بر مورچال لشکر افتاده زد و خورد کرده جانب
وسال گڈه که از پادن گڈه چهار کروه است گریخت چون وسال گڈه به فاصله
دو کروه ماند سپیدهٔ صبح دمید و در اثنای راه تنگنائی که آنرا بزبان هندی
کنڈی گویند در پیش آمد و افواج بیجاپور که مهتابها روشن کرده در تعاقب

بودند بنابرین سیواجی باجی پربهو را با جمعیت هشت هزار سوار بجهت سد راه و آن
تنگنا گذاشته و خود باطمینان تمام داخل وسال گڈه گردیده توپ را سر داد باجی
پربهو که تا یک و نیم پاس مقابل افواج بیجاپور پای ثبات افشرده بود بر داخل
شدن او مطلع گشته مسرور گردید افضل خان و سیدی هلال و شرزه خان وغیره
سرداران بیجاپور داد دلاوری داده نوبت جنگ بکوته پراقی رسانیدند تا آنکه
هفتصد کس از طرفین بکار آمدند و باجی پربهو را که زخمها برداشته در جنگگاه افتاده
بود رفیقانش در کوهستان برده متواری گردیدند افواج بیجاپور از آن تنگنا
بدلاوری و بهادری گذشته متصل وسال گڈه رسیدند چون در آنجا آب بقدریکه
کفاف لشکر نماید نبود دیار رای قیام ندیده بازگردیده به پنالا آمدند و محاصره پنالا
را عبث دانسته مراجعت بجانب بیجاپور نمودند سیواجی مطمئن شده به تیمار زخمیان
خاصه به تیمار باجی پربهو پرداخته در آبادی ملک که از مدت ویران بود کوشید
و راکهوتری را جهت نظم و نسق آن فوج نامزد گردانید و چون این اخبار به
مسامع اجلال عالمگیر پادشاه رسید شایسته خان را با جمعیت هشتاد هزار
سوار برین مهم نامزد فرمود و آنچه که بعد ازین در سلطنت خلد مکان و سلاطین
دیگر بظهور پیوست در کتب تواریخ خافیخان وغیره به تفصیل مرقوم و آنچه که بعد شهادت
نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید مغفور مسرور تا اواخر عهد نواب غفران پناه
نظام الدوله آصفجاه ثانی بمعرض وقوع آمد ان شاء الله تعالی بعد ازین در محل
خود بزبان قلم داده خواهد **باب سوم در احوال نواب آصف الدوله
امیر الممالک صلابت جنگ غفر الله و جعل الجنة مثواه مشتمل سه
فصل فصل اول در احوال آن مشمول رحمت اله از ابتدای ار
تفاع بعلو مدارج جاه تا تمکن بر مسند ریاست و آنچه که بعد از آن**

رحلت نواب امیر الامرا فیروز جنگ بوقوع پیوست امیر الممالک

خلف سیوم نواب مغفرت مآب نظام الملک آصفجاه است نام اصلی او سید محمد در
حین حیات والد ماجد خود بخطاب سید محمد خان بهادر صلابت جنگ مخاطب گردیده بصوبه داری
حیدرآباد عز اختصاص یافت پس از رحلت نواب مغفرت مآب چون نواب نظام الدوله ناصر جنگ شهید
برای رفع فساد هدایت محی الدینخان مظفر جنگ متصل بندر پهولچری شتافت آن مشمول رحمت
الله نیز همراه رفت و پس از شهادت نواب ناصر جنگ باتفاق مظفر جنگ بصوبه حیدرآباد
عطف عنان نمود و چون در اثنای راه مظفر جنگ چنانچه قبل ازین بزبان قلم داده شده به
دست افاغنه کشته گردید نظر برینکه نسبت بسه برادر دیگر که همراه مظفر جنگ بودند اعنی آصفجاه
ثانی میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ و شجاع الملک بسالت جنگ و ناصر الملک میر مغل علیخان
بهادر کبیر السن بود بر مسند ریاست تمکن ورزیده و از حضور احمد شاه پادشاه باضافه
منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ لوای اعتلا افراخت و بعد از آن عالمگیر ثانی
در عهد خود او را بخطاب امیر الممالک سرفراز ساخت و بعد جلوس بر مسند ریاست راجه
رگهناتهه داس را بخطاب بهادری سرفراز کرده و به دستور عهد مظفر جنگ وکیل مطلق
و صاحب اختیار امور ریاست گردانید و راجه مذکور جمعی از نصارای فرانسیس
را که همراه مظفر جنگ از پهولچری بصیغه نوکری آمده بودند مستمال ساخته در سلک
نوکران امیر الممالک کشید و اکثر اهل خدمات عهد مظفر جنگ که تجویز راجه مذکور بودند
درینوقت هم بحال ماندند و امیر الممالک با افواج فیروزی و جمعیت نصارا رایت
عزیمت بصوب حیدرآباد افراخت و در چند کوچ بکرپه رسیده به بند و بست
آنجا پرداخت و چون بظاهر کرنول نزول اجلال فرمود محاصره کرده به یورش
مفتوح نمود افاغنه کرنول باستماع خبر یورش همچو محب علیخان و میر نظر علی خان و میر
حسین علیخان برادران میر نجف علیخان را که برای استمالت از جانب رگهناتهه داس به کرنول

رفته بودند به قتل رسانیدند و نتوانستند که کرنول را نگهدارند تاراج دادند بعد از
بفتح و نصرت از حیدرآباد مرور نموده بر خزانهٔ قلعهٔ محمدنگر و شهر متصرف گشته بعد
طی منازل رونق افزای اورنگ آباد شده موسم برشکال در آنجا بسر برد آورده اند
که چون نواب نظام الدوله ناصرجنگ شهید گشت و مظفرجنگ بجای او بمسند حکمرانی
نشست و این خبر به شاهجهان آباد رسید امیر الامرا عماد الملک غازی الدین خان بهادر
فیروزجنگ که برادر اعیانی نواب شهید بود بسیار حزین و غمگین گردید پادشاه
بدلاسا و دلبری او پرداخت و ایالت دکن و خطاب نظام الملک بنام او مقرر
ساخت امیر الامرا اسناد بحالی بنام اهل خدمات و خطوط تعزیت مشعر بکوشش
مودی به نواب مظفرجنگ و بهمهار پیادهٔ خبر یاب صوبه داری برهانپور با نامه
خود بنام خواجه قلیچ خان فرستاد خان مذکور بیرون شهر برآمده فرمان را گرفته
و نقلش نزد ابوالخیر خان فرستاده و خیل کار گشت ابوالخیر خان بهادر کیفیت
سرگذشت با امیر الامرا و راجه رگهناته داس نوشت امیر الممالک باستصواب
راجه مذکور خطاب امام جنگ با ابوالخیر خان عطا نمود و سند بحالی و استقلال او در صوبه داری
برهانپور بدین مضمون که بالفعل صلاح در آنست که شما در امر صوبه داری مستقل باشید
و دیگری را دخل ندهید ارسال فرمود ابوالخیر خان ازین کیفیت بخواجه قلیچ خان
اطلاع داد و به پرخاش برخاست ابوالخیر خان باتفاق اهل شهر برای عمل دخل
کوشیدند تا آنکه … در شهر مورچال … بهم گردید بعضی اهل بازار که تماشائی بودند
به تیرهای بندوق مجروح شدند آخر الامر بوساطت میر نعمان خان پسر عبدالمنان
و میر حیدر علی و غیره مصالحه به میان آمد و امام جنگ دوازده هزار روپیه بابت
طلب سپاه خواجه قلی خان داده زمام صوبه داری برهانپور بدست خود آورد و
حسب الحکم نواب صلابت جنگ به نگهداشت سپاه پرداخت و منصبداران انجا که جاگیرات

ایشان بضبط بالاجی وارد باجیراو در آمده بودند و خرچ از خانه خود مقرر کرده جمعیت فراهم ساخت
و چون بالاجیراو سر بشورش برداشت نواب صلابت جنگ تنبیه او بر خود واجب دانسته ابو الخیر خان
و خواجم قلیخان بهادر را طلب داشت و در همین سال سید شریف خان بهادر شجاعت جنگ روز جمعه
بیست و نهم شعبان جاده سفر آخرت پیمود و بعد انتقال او صوبه داری بیجاپور به سید لشکر خان بهادر
نصیر جنگ تقرر یافت و سید صدر الدین خان پسر سید شریف خان بخطاب پدر خود سربلند شد و در
ماه شوال سنه مذکور هنگامی که پیرو کریم که از جانب جانسی از اموال را آورده بود مرهته قریب شهر
برهانپور رسیده بود امام جنگ بهادر اطلاع یافته و فوج را فرستاده به تصرف خود در
آورده بخشیج سپاه داد و قدری که باقی مانده بود بعد انعقاد صلح مسترد کردانید بالمانان
باوصف بیماری حسب الطلب در عین شدت باران باورنگ آباد رسیده شرف اندوز
ملازمت گردید و نواب صلابت جنگ یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار یکصد و شصت و چهار بتاخیر
بقصد تنبیه بالاجی از شهر برآمده امام جنگ بهادر را بهراولی مقرر کرده و فوج
مرهته را پس پا کرده تا احمدنگر رسید و از آنجا جریده شده اسباب زاید را در
احمدنگر گذاشته متوجه دار السلطنت پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار بمقابله
پیش آمده دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری جنگ شروع
شد بالاجی و پیشرو سند با لشکر هراول جنگها نمودند و شمشیرها زدند امام جنگ با وجود
آزار سنالج تردد نمایان بظهور آورد فرنگیان و کاردیان به کمک هراول
رسیده مرهته را پس پا ساختند و بهر دو زد آتش جنگ و جدال مشتعل بود و غازیان
اسلام کفار را از پیش روی خود میراندند غرض جنگ کنان غنیم را قریب پونا رسانیدند
و آبادیهای غنیم را که سر راه بود سوخته با خاک سیاه برابر کردند اگرچه در بیجاپور تا
هر روز فرنگیان با آتش خانه خود دود از نهاد غنیم بر می آوردند تا شب چهاردهم
محرم که خسوف ماه بود و بالاجی برای پرستش کنار دریای گنگا رفته اشتغال به عبادت اصنام

داشت خبر یافته شبخون زدند و جمع کثیر را بقتل رسانیده خیمه و خرگاه و اکثر اسباب لشکر
را بغارت بردند بالاجی مضطرب گشته برهنه سر و پای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیلهٔ
نجات خود ساخت و ادوات و آلات پرستش و اصنام طلا به غنیمت اسلامیان درآمد بعد از آن
نوزدهم محرم از سال مذکور افواج متفرق خود را فراهم نموده بهیئت مجموعی بر لشکر اسلام در عین
تفرقه هنگام کوچ ریخت و زد و خورد عظیم به میان آمد نظر بیگ خان بخشی سایر دو زخم گولی و دیگر زخم
شمشیر برداشت و میر مقتدا خان نیز مجروح گشت و میر نعمان خان زخمی شده بخیمه رسیده جان بحق
داد و شیخ الله خان و محمد اسعد خان وغیره رساله داران کشته شدند و از جانب بالاجی ده جمعدار
عمده بقتل رسیدند بالاجی بدلالت بعضی منافقان لشکر اسلام که مخفی با د سازش داشتند صلح را شهرت
داده چندی به دفع الوقت گذرانیدند درین اثنا قحط غله و علف در لشکر اسلام رو داد و با وصف
این محصور بهادران اسلام داد مردانگی داده تا شش کروهی پونا رسیده قصبهٔ تلیگاون را که
از عمدهٔ اماکن مرهته بود غارت کردند بالاجی به مشاهدهٔ غلبهٔ اسلامیان پیام مصالحت فرستاد
چنانچه سدهوجی بیرون لشکر اسلام آمده با راجه رگهناتهه داس ملاقات نموده صلح قرار
داد و باز باغوای بعضی مفسدان صلح را برهم ساخت لشکر اسلام بار دیگر باحمدنگر متوجه شد و بهیر و بنگاه
در آنجا گذاشته جانب سینر رو آورد و کوههای بلند و گریوهای دشوار گذار را که در اثنای راه بود
بصعوبت قطع نموده به سینر رسید و در آنجا جنگ عظیم با ابوالخیر خان هراول لشکر فیروزی درپیش آمد
و درین جنگ میر امجد همشیره زادهٔ او با اکثر مردم مجروح شد روز دوم اینجنگ باتمام
تردد و تلاش بسبب نفاق خانه برانداز آن صلح مساوات انعقاد یافت و نواب صلابت جنگ
سید لشکر خان از خدمت خجسته بنیاد و ابوالخیر خان را اجازت رفتن به برهانپور داده رایت توجه
بصوب حیدرآباد افراخت و بست و سیوم ربیع الآخر خواجه قلیچ خان به خطاب ذوالفقار الدوله
قائم جنگ عز اختصاص بخشیده به صوبه داری برهانپور از تغیر ابوالخیر خان نواخت
و فوجداری بگلانه بر ابوالخیر خان بحال داشت و قطب الدوله محمد انور خان نوزدهم

بیستم جمادی الآخر از لشکر فیروزی مرخص گشته داخل برهانپور شده بود و بنابر آنکه از ماه محرم مطوق
و سلاسل و مشائه دلاور خان بود بموجب حکم صلابت جنگ بدلالت راجه رگهناته داس
سیزدهم جمادی الاول خفا کرده کشت و سیزدهم جمادی الآخر در میدان بهالکی راجه رگهناته
داس بزبان بهتیره زاده خود دستیا رام نام که مخاطب به رای رایان شده بود با پنجفر فرنگی
و سکاندی بر دست عبد الغفور رساله دار کشته گردید و بپاداش عمل خود رسید بیت
زبانه تیغ یک کف باز رسد بکام نامت چه حاجت است کسی فکر انتقام کند و نواب امیر الممالک
صلابت جنگ داخل حیدرآباد شده رکن الدوله و صمصام الدوله را طلب فرمود چون
هر دو به حضور رسیده اعزاز شرف ملازمت نمودند خلعت وکالت مطلق برکن الدوله
مرحمت شد و ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ از پیشگاه احمد شاه بخلعت صوبه داری
دکن سرافتخار یافته عازم دکن است رکن الدوله از وکالت پهلوتهی کرده بکمله
نزد بالاجی بهالکر آمد و به غرض باز تحریک آنکه امیر الامرا باتفاق هولکر مرهته بدکن می آید
بوساطت بالوجی بهالکر و نیز بتوسط بالاجی که از عهد نواب مغفرت مآب با او مربوط
بود سررشته موافقت با امیر الامرا بدست آرد و وقتیکه رکن الدوله از حیدرآباد روانه
شد صمصام الدوله همانجا مانده بصوبه داری حیدرآباد سرفرازی یافت

ذکر توجه نواب امیر الامرا فیروز جنگ از دار الخلافت شاهجهان آباد بصوبه دکن و سبب تعویق و بیان رحلت او ازین دار المحن

آورده اند که میر محمد پناه خلف اول نواب مغفرت مآب از پیشگاه خلافت بخطاب
جد خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ سرفرازی داشت نواب آصفجاه در دکن
و او در دهلی بحضور پادشاه میماند و چون نواب آصفجاه در سنه یکهزار
و یکصد و پنجاه و سه از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت
خطاب امیر الامرائی که بعد کشته شدن خواجه عاصم مخاطب بصمصام الدوله خاندوران

در جنگ نادرشاهی مقرر شده بود و خدمت وزارت بر سبیل نیابت بخلف خود فیروزجنگ
مرحمت کنانید و بعد رحلت نواب آصفجاه در عصر احمدشاه منصب امیرالامرائی بسادات خان
قرار گرفت و بعد چند روز خلعت امیرالامرائی از تغیر سادات خان بفیروزجنگ
عنایت شد و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصرجنگ نظامت دکن بنام امیرالامرا
مقرر گشت و نخست اعیان حضور بنابر بعضی وجوه راضی بروانگی او بصوبه دکن
نشده بودند ازین جهت تاخیر در روانگی رو داد و بعد ازانکه راضی شدند روانگی او
صورت وقوع یافت مفصل این مجمل آنکه وزیرالممالک ابوالمنصور خان صفدرجنگ
خواهرزاده و داماد برهان الملک را با احمد خان پسر محمد خان بنگش بنابر وجوهیکه
در خزانه عامره و غیره کتب تواریخ مرقوم است منازعت افتاد و احمد خان افاغنه
بسیار فراهم آورده بر نول رائی که نیابت آورده [illegible]الممالک و در صوبه آوده بطریق
نیابت بود ریخت و او را از پا در آورد و بعد ازان با صفدرجنگ که تدارک برخاسته
بود جنگ کرده او را شکست داد بنابرین احمد خان عزیمت تسخیر صوبه آوده و اله آباد
بخاطر خود راه داده در آن هر دو صوبه هنگامه آرا گشت هنوز عمل احمد خان در
هر دو صوبه قیام نگرفته بود که نواب وزیر بقصد تدارک هولکر و جی آپا سیندهیه را که هر دو
از سرداران عمده مرهته بودند با خود متفق ساخته در اوائل جمادی الاولی سنه یکهزار
و یکصد و شصت و چهار از دهلی برآمده باکبرآباد رسید و باسورجمل جات هم ساخته
فوجی ازو همراه گرفته متوجه تنبیه افغانان گردید بعد جنگهای متعدد و کشته و مجروح و اسیر
گشتن هزارها از افاغنه افغانان تاب مقاومت نیاورده در دامن کوه مداریه که شعبه
ایست از کوه کمایون پناه گرفته و فوجهای نواب وزیر و مرهته تمام ملک
افغانان را پی سپر ساخته دقیقه از دقائق نهب و غارت فرو نگذاشتند و چون
انجنگ امتداد کشید غنیم چاؤنی در ملک افاغنه کرد و نواب وزیر در جلدوی این کمک غنیم را

از سرحد کول و جالیسر و میو و فرخ آباد و قنوج تا کره جهان آباد همه حواله نمود و رفته رفته
غنیم تا سواد آله آباد که منتهای انتربید است متصرف گشت آخر الامر افاغنه نهایت عاجز گشته
بوسایط بنای صلح انداختند و هرچه نواب وزیر خواست پذیرفته نفوس خود را محفوظ
داشتند نواب وزیر بعد فراغ از مهم رونق افزای صوبه اوده گردید و درهمین ایام آمد آمد
شاه درانی اشتهار یافت و قلندر خان ایلچی شاه مذکور پیش احمد شاه بدار الخلافت
رسید احمد شاه و امرای حضور نواب وزیر را بالحاح و ابرام تمام متواتر نوشتند که هولکر را
با خود متفق ساخته بجناح استعجال خود را بحضور رسانیده بدفع شاه درانی باید پرداخت
نواب وزیر حسب الطلب هولکر را بوعده مبلغ خطیر همراه گرفته در ماه رجب سنه یکهزار و یکصد
و شصت و پنج هجری خود را بشاهجهان آباد رسانیده جاوید خان خواجه سرا مخاطب
بنواب بهادر که مدار علیه سلطنت بود و دیگر امرای حضور پیش از رسیدن نواب
وزیر با شاه درانی صلح کردند و هرچه خواست پذیرفته و عهد و پیمان درمیان
آورده قلندر خان ایلچی را رخصت نمودند نواب وزیر ازین حرکت بهم برآمد که من هولکر را
بحکم پادشاه و ایمای ارکان حضور بوعده زر بسیار همراه آوردم حالا تقاضای هولکر را
چه علاج کنم از فرط بیدماغی داخل شهر نشد و بیرون شهر لب دریای جمن خیمه زد
در آن ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ تازه بشهادت رسیده بود و امیر الامرا
فیروز جنگ همین خلف نواب مغفرت مآب آصفجاه خواهش داشت که صوبه داری دکن باو
مقرر شود و امرای حضور پیشکشی میطلبیدند و او سودای مفت میخواست ازین جهت
کار در تعویق افتاد درینوقت که امیر الامرا قابو یافت بارکان حضور گفت اگر صوبه
داری دکن بی پیشکش بمن مقرر شود هولکر را به قسمیکه میدانم میفهمانم و تقاضای
زر موعوده از شما نخواهد کرد امرای حضور بجان راضی شده صوبه داری
دکن باو تفویض کردند و بادشاه خلعت صوبه داری دکن با اسپ و فیل

وشمشیر عطا فرمود و امیر الامرا غازی الدین خان چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و شصت
و پنج بقصد تسخیر دکن داخل خیمه شد و ملهار جی هولکر و جی آپا را با بندگی امیر الممالک
صلابت جنگ که بمسند ریاست نشسته بود پیغام رفاقت نمود و او آنها با وی پیوستند
بشرطیکه صوبه خاندیس را تمام در تنخواه هولکر و جی آپا و بالاجی راو مرحمت کنند
و منصبداران جزو کل و امیدواران را که از عهد خلد مکان تا این زمان التمغا
دران ملک دارند بیدخل سازد و امیر الامرا که واقف کار نبود و اطلاعی از مکر و فن
اینقوم نداشت قبول کرده رفیق خود ساخت و در عین شدت بارش طی مراحل
و منازل نموده با فوج غنیم و لشکر هندوستان اواخر شوال در سواد برهان پور
رسید و چون افواج غنیم همراه بود اشتهار داشت که نواب فیروز جنگ را اختیار
نیست صاحب اختیار هولکر است و ذوالفقار الدوله خواست که در شهر برهان پور نگل
و دخل ندهد اما قطب الدوله محمد انور خان و میر علی اکبر خان صلاح در پیشکی ندیده
با فیروز جنگ پیوستند اول منصور قلعه دار آسیر غائبانه اطاعت نمود و کنجی کشید
فیروز جنگ قلعه داری برادر بحال داشته و داخل شهر گشته باستمالت اعزه آنجا پرداخت
ابو الخیر خان بهادر با وصف بیماری بملازمت فایز گردید و میر علی اکبر خان را باصل
و اضافه سه هزاری نموده بعطای علم و نقاره و صوبه داری برهان پور نواخت و ذوالفقار الدوله
قطب الدوله را همراه خود گرفته کوچ بکوچ طی منازل نموده در ماه ذیقعده داخل
خجسته بنیاد گردید و چون در آن ایام سید لشکر خان در گربله که تحصیل کرده از بابت آن
سکونت داشت فیروز جنگ قطب الدوله را برای استمالت خان مشار الیه بگربله
فرستاد و خود تا هفتم ذی الحجه در آن بلده توقف ورزیده فکر آن شد که نواب
صلابت جنگ را تسخیر نمود و او که در حیدرآباد بود از آنجا نهضت نموده بقصد مقابله مسافتی
پیمود غنیم نیز اجتماع تا اینجا تا ادونی وقت یافته شهر عمارتهای ملک موعود نمود و امیر الامرا که تو دار دو تا قوم

بود و مهم عمده یعنی مقابله با امیرالممالک در پیش داشت سند ملک خاندیس و بعضی محالات صوبهٔ
خجسته بنیاد و بقیهٔ حسب دلخواه است او بمهر خود حواله نمود و اینچنین ملک عظیم مفت بدست
غنیم رفت و اهل اسلام را در آنجا شرکت نماند اما چون قلم قضا بر آن رفته بود که
ریاست دکن بر امیرالممالک صلابتجنگ بحال و برقرار ماند امیرالامرا فیروزجنگ بعد
هفده روز از داخل شدن خجسته بنیاد بهفتم ذی الحجه آخر روز سنهٔ مذکور رحلت بسبب هیضه
از جهان درگذشت و برخی میگویند که باشارهٔ بعضی مردم محل صلابتجنگ زهر در
طعامش کردند والله اعلم بحقیقة الحال کارپردازان او سید حشمت خان و تیرانداز خان
بخشی به تغسیل و تکفین پرداختند مع خزائن و دواب و ضروریات کارخانجات عازم
دارالخلافت شدند و بنا بر موافقت هول کر کسی را یارای آن نشد که مزاحمت اینها
عزیمت نماید تا اینکه بدهلی رسیدند و لاش را به زمین سپردند فصل دوم در بیان

وقایعیکه بعد فوت امیرالامرا فیروزجنگ در عهد ریاست امیرالممالک آصف الدوله صلابتجنگ با کیفیت کشته شدن صمصام الدوله شاه نوازخان و حیدرجنگ و رسیدن نواب آصفجاه ثانی به ملک برار به معرض وقوع آمده

آورده اند که خواجم قلیخان بمجرد استماع خبر رحلت فیروزجنگ خطی به پسر خود
نظر محمد خان نوشت بدین مضمون که درینجا چنان واقعه رو داد و من از حضور امیرالممالک
صلابتجنگ صوبه‌داری برهانپور را میر علی اکبرخان را معطل کرده عمل و دخل خود باید کرد
مصحوب قاصد سریع السیر به برهانپور فرستاد محمد خان به میر علی اکبرخان پیغام این معنی
داد و ورقه و بدل به سپاهیان آمد آخر الامر از پیشگاه نواب صلابتجنگ سند صوبه‌داری بنام
میر علی اکبرخان رسید و موجب رفع مناقشه گردید و نواب صلابتجنگ از وقوع این مقدمه
در ریاست خود مستقل گشت و بنام سید لشکرخان رکن الدوله که در کرمله بود عنایت نامه

فرستاد و او حسب الحکم از کربله برآمده عازم حضور شد غنیم مرهته خواست که پیش از قوت یافتنِ
صلابتجنگ به ملحق شدن سید لشکر خان سندِ ملک چنانچه از فیروز جنگ گرفته بود از امیر الممالک
رئیس وقت بگیرد بنابرین سدّ راه شد و نگذاشت که سید لشکر خان با جمعیت خود به نواب امیر الممالک
صلابتجنگ که از حیدرآباد به قصد مقابله برآمده بود ملحق گردد تا آنکه سندِ تمام صوبه خاندیس
معه چند پرگنه سیر حاصلِ صوبه خجسته بنیاد سوای شهر برهانپور گرفت و بعد از آن رکن الدوله
با امیر الممالک پیوست و خدمتِ وکالتِ مطلق برو مقرر گشت و صمصام الدوله که به صوبه‌داری
حیدرآباد عزِ اختصاص داشت معزول گشته باورنگ آباد آمد و در سنه یکهزار و یکصد و
شصت و شش به نواب صلابتجنگ فرمانِ پادشاه به خطاب آصف الدوله سید
محمد خان بهادر ظفر جنگ سپه‌سردار و سندِ صوبه‌داری دکن رسید نواب صلابتجنگ
با سید لشکر خان که وکیلِ مطلق شده بود در رونق افزای خجسته بنیاد گردید و صف شکن
خان بهادر را که سابق به خطاب عبد الحسین خان ناموری داشت به دیوانی سرکار
خود و قطب الدوله محمد انور خان را از عزل میر اکبر علی خان به صوبه‌داری برهانپور
نواخت و متبنای او عبد القادر خان را به نیابت مقرر ساخت و میر غیاث الدین خان
که کارگذار ابو الخیر خان بود پیش از رسیدنِ نواب صلابتجنگ بخجسته بنیاد برای
بندوبست انکون کهیر که فوجداری آن با بو الخیر خان تعلق داشت برآمده و با مفسدانِ آن
نواح محاربه نموده شهادت یافت و ابو الخیر خان شانزدهم ربیع الآخر سال مذکور به مرضِ
فالج و لقوه در برهانپور بعالم بقا شتافت و در اوایل سنه یکهزار و یکصد و شصت و
هفت هجری بنابر رسیدن موسم برشکال اتفاق چهاونی در خجسته بنیاد افتاد در میانِ
فرنگیان که سردارِ آنها موسی به هوسی مخاطب به عمدة الملک آورده راجه رگهناتهه داس
مقتول بود و میانِ سید لشکر خان رکن الدوله از جهت طلب و تنخواه کدورتی به میان
آمد رکن الدوله از قلتِ خزانه و مجبوری آقا و بی اتفاقی سپاه و در اندازی حاسدان

دست از وکالت مطلق کشید و بخدمت عمده بصمصام الدوله شاه نواز خان بهادر صمصام
جنگ و دیوانی سرکار را از عزل صف شکن خان بهادر به نواب حیدر یار خان بهادر
شیر جنگ و صوبداری حیدرآباد به صف شکن خان بهادر مفوض کردید و مورخان به
زبان قلم داوند که صمصام الدوله مدت چهار سال بخدمت وکالت مطلق پرداخت
و به حسن رای و تدبیر مهمات جزوی و کلی را طرفه رونقی داد و با وصف بی اسبابی
طلسمی بر بست که عقل عقلا را حیران ساخت چه وقتیکه وکالت مطلق باو مقرر شد
سرکار نواب امیر الممالک عجب حالتی داشت که از بی زری نوبت به فروخت
اثاث البیت رسیده بود نواب صمصام الدوله نوعی حسن تردد نمود که آب رفته به
جو آمد و نسق بر هم خورده باز انتظام پذیرفت سرکشان حلقهٔ اطاعت در گوش
و کج مزاجان غاشیهٔ راستی بر دوش کشیدند و رعایا و برایا در ظل حمایت آسوده
حال شدند و در عرصهٔ چهار سال مدت وکالت خود جمع و خرج ملک را برابر کرد و می گفت
سال آینده انشاءالله تعالی جمع بر خرج می افزایم بالجمله بعد تقرر وکالت باندک مدت
نواب الممالک را بار اراده تنبیه رگهو بهوسله جانب برار متوجه ساخت و رگهو را
مالش داده پنجلک روپیه پیشکش گرفته بصوب برهانپور عنان توجه معطوف کردانید
و سرپایهٔ مد زمینداران برهانپور را که از عهد نواب آصفجاه پای جرأت افشرده بکرر فوج
سرکار را غارت کرده بود بحکمت عملی دستگیر ساخته ملک او را بضبط سرکار عالی در آورد
و در سال اول از وکالت این دو کار عمده بر کرسی نشانده بحیدرآباد آمده موسم برشکال در آنجا بسر برد
و در آخر این سال رگهوجی بهوسله درگذشت و ابوالفخر خان بهادر از تغیر حیدر یار خان بهادر
شیر جنگ بخدمت دیوانی سرفرازی یافت و درهمین سال سید لشکر خان بصوب برار که از سابق صوبداری
آنجا باو تعلق داشت روانه شد و قطب الدوله محمد انور خان که همراه رکاب بود رخصت یافته به
برهانپور رفته بر تعلقهٔ صوبداری آنجا قابض گشت و در سال مذکور احمد شاه پادشاه باشارهٔ

عماد الملک ابن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ از دست عاقبت محمود خان مقتول گشت و سلطان
عزیز الدین ابن معز الدین ابن جهاندار شاه عالم بهادر شاه روز یکشنبه دهم شعبان بر سریر سلطنت نشست
و بخطاب عالمگیر ثانی مشتهر گشت و وزارت بنواب عماد الملک تعلق گرفت و بعد چندی عاقبت محمود خان
نیز باشاره عماد الملک از بلوای مردم سپاه بهانه طلب بقتل رسید و اواخر ماه ذی القعده سنه مذکور ابو المنصور خان
بهادر باجل طبیعی درگذشت و قلعه ارک قلعهٔ آسیر باکرور گرهی و دارور و تکی اوسی سایر سیه برهانپور به میر نجف علیخان
پسر دوست علیخان از پیشگاه نواب صلابتجنگ مقرر شد و در هفدهم شعبان سال مذکور بحکمت عملی قلعه را
متصرف گردیده مورد تحسین و آفرین گشته بعنایت خلعت و شمشیر و سرپیچ و اسپ بلند پالکی رسید و در سال دوم
از وکالت سنه ثمان و ستین و مائة و الف نواب امیر الممالک بملک میسور برده پنجاه لک روپیه پیشکش گرفت و اوایل
موسم برشکال بحیدرآباد معاودت نمود و درین ایام عالمگیر ثانی برای نواب صمصام الدوله آصف? اما و هم مراتب فرستاد
شخصی این مصرع ماده تاریخ یافته مصرعه از شاه هند آمد ماهی و هم مراتب و درهمین سال محمد معین خان
بهادر شوکت جنگ از تغیر ابو الفخر خان بدیوانی سرکار نواب صلابتجنگ سرمایه مباهات اندوخت و کرور گیری
برهانپور از تغیر میر نجف علیخان بعبد القادر متوسل قطب الدوله تقرر یافت و هفدهم ذی الحجه وصل شد
و در سال سیوم از وکالت که سنه یکهزار یکصد و شصت و نهه باشد سرداران مرهته از نوکران
پسر رگهو متوفی بدستور هر سال در صوبه بیدر و حوالی ناندیر هنگامه آرا گشتند شوکت جنگ بهادر
و مبارز الملک امانت خان بهادر که باین مهم نامزد شد بنبرد دست نمایان آن شورش گرایان را
تنبیه کرده متفرق ساختند و دیوان را دراد دستگیر نمودند و چون مظفر خان گاردی که بخشی بود
بنابر کم التفاتی نواب صلابتجنگ ترک روزگار نموده بعبد الحکیم خان پسر دلیر خان میانه حاکم
ساونور پیوست عبد الحکیم خان او را رفیق خود کرده با مراد راو نبیره سنتاجی گهورپره که جمعیت
شایسته داشت ساخته شروع بتاخت و تاراج جاگیرات بالاجی نموده بالاجی راو در سنه مذکور از
پونا متوجه ساونور گانون و بنکاپور شد و از اثنای راه برادر علاتی خود را که مسلمان شمشیر بهادر بود
بجای ملهار راو هولکر مقرر نموده بجانب هندوستان روانه ساخته و بکوچهای متواتر بیست و دوم ربیع الآخر با متصل

برهانپور رسیده به قطب الدوله پیغام فرستاد که چون فیمابین جانبین نسبت و آنهم بانی
اخلاص و صیغهٔ اخوت است مهمانی معقول مهیا باید کرد قطب الدوله برای حفاظت شهر دوازده
هزار روپیه ضیافتانه قبول نمود و چون از ساهوکاران بلده مبلغ مذکور طلب کرد تمام ساهوکاران باجرای اتفاق کرده
هرتال کردند یعنی دست از بیع و شرا کشیده در دکاکین بستند قطب الدوله عاجز آمده افیال خود رهن
گذاشته از میر علی اکبر خان دیوان صوبه مبلغ مذکور گرفت و چون این خبر بحضور نواب
صلابتجنگ رسید قطب الدوله را به گمان آنکه بایمای او شمشیر بهادر ضیافت طلبیده است
از نظامت برهانپور معزول ساخته محمد اسلم خان را بخطاب بهادری و شمشیر جنگی سرفراز
کرده خلعت نظامت برهانپور داد و سند نیابت خود بنام میر علی اکبر خان فرستاد
چنانچه روز چهارشنبه بیست و هفتم رجب دخیل کار گردید و چون بالاجی راو با تمامی
فوج خود به برهانپور رسید و بعبد الحکیم خان پیچید و مورچال بست افاغنه آنجا حصار
شهر را مستحکم نموده پای جلادت افشردند و بارها از حصار برآمده هر دم مورچال
را زدند تا آنکه بالاجی راو از گرانی غله و عسرت کاه و جلادت افغانان تنگ
آمده استمداد و استعداد بصمصام الدوله از نواب صلابتجنگ نمود و به عجز و
الحاح تمام نوشت که درین وقت کمک بنده پیش نهاد همت والا نهمت باشد زیرا که افاغنه قومی اند
از خداوند نعمت خود بدغا پیش می آیند و همه وقت در قابوی خود میباشند چنانچه با نواب شهید
و با مظفرجنگ چه کردند و از ما مردم با وصف تخالف دین و منازعت دوام گاهی سر رشتهٔ اد
و پاس ناموس و خیرخواهی جان گسسته نگردیده درین صورت عاجز نوازی از لوازم همت عالی
و امثال صمصام الدوله شاهنواز خان که مدبر زمان بود نواب امیر الممالک را بکمک راو بالاجی
راضی ساخته و التماس بالاجی و انتقام از افاغنه مناسب دانسته لشکر فیروزی را از ملکاپور
بسمت سانور و برهانپور بحرکت آورد و چون رایات عالیات قریب لشکر مرهته رسید بالاجی
چند کروه استقبال نموده فایز بملازمت گردید و بعد کنکاش بهادران اسلام مورچالها پیش برده

واز توپخانهٔ فرنگ دو بار زد و باغ افاغنه برآوردند و افاغنه تنگ آمده پیشکش معتدبه بنواب و مرهته
دادند و بعد ازین راو بالاجی باستصواب صمصام الدوله میر نظام علیخان بهادر اسد جنگ را بخطاب
نظام الدوله و صوبه داری برار از تغیر سید لشکر خان و میر محمد شریفخان بهادر بسالت جنگ را بخطاب
برهان الملک و صوبه داری بیجاپور از پیشگاه امیرالممالک کامیاب گردانیده مرخص کنانید مخفی نماند که
نواب بسالت جنگ بهادر من بعد بخطاب شجاع الملک بلند نام گردید و نواب غفران مآب
آصفجاه ثانی با فواج تعیناتی و اکثر امرای نامی مثل شیخ علیخان جنیدی و مستقیم خان
افغان و چهمن راو کهنه اکثر رایت عزیمت بصوب برار افراشت و سید داود علیخان بهادر
از حضور باتالیقی مقرر گشت و بعد ورود مسعود در ایلچپور کراندیا نایب بهوسله بموضع
بورکانون آمده سر بشورش بر داشت تنبیه او پیش نهاد همت ساخته صف آرای قتال
گردید و پس از وقوع جنگ صعب کار بمصالحت انجامید و بند و بست ملک بموجب قرار
داد صلح بعمل آمد مقارن اینحال ابراهیم خان گاردی که از جانب موسی بسی بند و بست
سیکاکول و غیره ملک اوڈیسه رفته بود بعد گوشمال سرکشان آن ناحیه ترک رفاقت
فرنگی نموده عرایض مشتمل بر تمنای عتبه بوسی بحضور نواب آصفجاه ثانی فرستاد و ملتمسات او
بمعرض پذیرایی رسید و عنایت نامهٔ طلب بنامش صادر گردید ابراهیم خان با سرانجام
توپخانه معه اهل و عیال سالماً و غانماً از راه کوهستان شمالی که دشوار گذار است طی مسافت
نموده بشرف آستان بوسی رسیده ملازم رکاب گردید و تفصیل آنکه فراسیس که سیکاکول
و راجبندری و دیگر مواضع را در عوض تنخواه از نواب امیرالممالک بجاگیر خود گرفته است
طرفه اقتداری بهم رسانیده بودند که حکم حکم ایشان بود و پا از حد خود دراز کرده درخواست
قلعه بیدر را از نواب امیرالممالک نمودند هر چند صمصام الدوله فهمانید براه نیامدند
بنابرین صمصام الدوله در فکر آن شد که اینها را از میان بردارد و پس نواب امیرالممالک
[illegible]

بندوبست تعلقهٔ خود سیکاکول و راجبندری که در تنخواه انجا مرحمت شده بود رخصت گرفته بظاهر
حیدرآباد رسیدند و میخواستند که قلعهٔ محمدنگر را بدست آرند قلعه‌دار بدریافت ارادهٔ ناصواب
ایشان لوازم حزم و احتیاط بعمل آورده نگذاشت که احدی بگرد قلعه گردد و ابراهیم علیخان بهادر
برادرزاده و داماد شوکت جنگ بهادر که بنیابت صوبه‌داری حیدرآباد تعلق داشت بمحافظت شهر
پرداخت حیدرجنگ پسر خواجه قلندرخان که مدار کار فرنگی بود و تدبیر بخود اندیشیده رومیخان را که
ترجمان موسی بهوسی بود استیصال او را نیز مد نظر داشت بست و ششم رمضان المبارک به بهانه
امری با هم علاسفر با چهار جوان دلاور نزد ابراهیم علیخان بهادر فرستاد و قلیکه بهادر مذکور با رومیخان
سرگرم جواب و سوال شد جوانان همراهی رومیخان بزخم کتاره و شمشیر او را بقتل آوردند و همچنان
ابراهیم علیخان رومیخان را کشتند بعد ازین فرنگیان بی منازعت غیر شهر را بتصرف خود آوردند و چهار
مینار که محل قطب شاهی بود مسکن خود ساخته و بر او دگل چهار مینار توپها نصب کرده بکمال
حزم و احتیاط نشست و تزلزل عظیم بسکان بلده راه یافت نواب صلابت جنگ و شاه نوازخان
از استماع این خبر بطریق یلغار رسیدند و شهر را محاصره کردند و قریب دو ماه محاصره ماند
موسی بهوسی تنگ آمده درخواست کمک از حاکم پهلچری نمود او موسی لیس فرنگی را با سیصد کلاه
پوش و دو هزار کارنده به کمک فرستاد مبرده با وصف سد راه بودن افواج سوار و پیاده
جنگ کنان بحیدرآباد خود را رسانید و جنگها با هم واقع شد آخرها باتفاق اعیان بصلح
انجامید و موسی بهوسی سردار نصارا مخاطب به سیف الدوله عمدة الملک و حیدرجنگ بهادر
افتخار لشکر را و آمده ملاقات نمودند باید دانست که حیدرجنگ نام اصلی او عبدالرحمن است
پدرش خواجه قلندر بلخی در عهد نواب مغفرتماب از بلخ آمده اعتبار پیدا کرد و فوجدار مچهلی بندر
شده در ایام فوجداری با بعضی از نصارا آشنا شده بود و چون محاسبه از سرکار گشته به
علاقهٔ سررشتهٔ فرنگی که با نصارا پیدا کرده بود به بندر پهلچری رفته در پناه آنها نشست و حیدرجنگ
[illegible]

رئیس شد کوزرجمی از نصاری را سردار موسی بهوسی همراه مظفرجنگ کرد و عبدالرحمن را که به ترنج و مینا
مسلمین و نصارا بود همراه موسی بهوسی داد عبدالرحمن بجوهر قابلیت ترقی کرده حل و عقد عسکر فرنگی بدست
آورده به اسدالدوله حیدر جنگ مخاطب گشت بالجمله چون در ایام محاصره انتظام جاگیرات نصارا برهم
خورده بود عمدة الملک و حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راجبندری و سیکاکول محالات جاگیر خود رفته شدند
اجیرام راج که همواره یک لک پیاده و دو هزار سوار و توپخانه آتش بار و صد زنجیر فیل که از زمینداران شمالی داشت
و فیمابین او و رنگا راو زمیندار از قوم بلکه جمعیت هفتصد پیاده بهقوم خود همراه او بود جنگها میان
آمده ولادران قوم بلمه در هر جنگ گوی غلبه می ربودند از این جهت به تنگ آمده و رسیدن موسی بهوسی
را مغتنم انگاشته بتوسط حیدر جنگ موسی بهوسی را همراه گرفته بر سر رنگا راو تاخت رنگا راو چون دید
که جان از این مهلکه بدر بردن ممکن نیست قریب نهصد زن قبایل خود را جوهر نموده بعضی کشته با رفقا قدم
در معرکه گذاشت دلاوران بلمه که قریب هفتصد کس بودند فوج فرنگی و راجه را زیر و زبر کرده عالمی
را بقتل رسانیدند و خود هم مقتول گشتند و هیچکس از قوم آنها غیر از یک پسر رنگا راو که زن
او را از آن معرکه کناره کرده بود زنده نماند اتفاقاً در پاداش آن اجل اجیرام رسید و
در عرصه سه روز وقت شب با وصف آن تخیل و حشم سه جوان بلمه جرات کرده اندرون خیمه
اجیرام راج شتافته بزخم کتار او را مقتول ساختند و بعد رفتن عمدة الملک و حیدر جنگ بمحالات
مذکوره صمصام الدوله موسم برشکال در حیدرآباد بسر برد و در سال چهارم از وکالت
سنه یکهزار یکصد و هفتاد هجری از حیدرآباد برآمده و بادونی را به پور رفته
و شجاع الملک بسالتجنگ را به مقتضای صلاح وقت همراه گرفته متوجه خجسته
بنیاد شده و در اثنای راه خاست که جاگیرات رام چندر مرهته که از عهد نواب
آصف جاه بحالات تعلقه مثل بهالکی وغیره توابع صوبه بیدر در تصرف داشته بسبب آنکه
عیاشی پیشه بلوازم نوکری نمی‌پرداخت از دست او انتزاع نماید رام چندر مستعد جنگ گشته حرکت مذبوحی
نموده ... در گوش کشید و جاگیرات او بضبط سرکار عالی درآمد صمصام الدوله اوایل برشکال

در رکاب امیر الممالک باورنگ‌آباد رسید و در این ایام فوجی بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد فرستاد
و بعد محاصره و کشته شدن دو سه رفقا سادات بخاری را که از عهد خلدمکان قلعه‌داری
را متوارث بودند بمنصب دلخواه و جاگیر در تنخواه فریفته قلعهٔ مذکور را گرفت
و بعد از این فلک بسا نشنیده بازی دورنگی که دانی آغاز کرد و در شکست صمصام الدوله
کمر کین بربست و بخلل و هوش او را ربود مجملاً شرح این واقعه آنکه زر مشاهرهٔ
دو ساله سپاه بذمه سرکار بود مفویان سپاه را ورغلانیدند مردم سپاه هنگامهٔ
تقاضا برپا نمودند چنانچه روز عید الفطر در عیدگاه نقیضی هنگامه آرا شده هجوم آوردند
که صمصام الدوله برای ادای نماز از فیل فرود نیامد و بهزار حیله از دست ایشان رهائی
یافت اما مفسدان از فتنه انگیزی دست بردار نشدند و هر روز برای عزل صمصام الدوله
هنگامهٔ تازه می‌کردند تا اینکه بتاریخ ششم ذی قعده سال مذکور مردم سپاه را اغوا نموده بر سر آن
آوردند که صمصام الدوله را تغییر کنانند پس مردم سپاه اتفاق نموده بتاریخ مذکور هنگامه
آرا گشتند و برای رفع هنگامهٔ سپاه منصب وکالت مطلق به نواب شجاع الملک بسالت جنگ
که از صوبه بیجاپور باورنگ‌آباد آمده بود از پیشگاه امیر الممالک تقرر یافت و در آن روز
طرفه بلوای عام شد و اوباش و بازاریان شهر هجوم کرده خواستند که بر خانهٔ صمصام الدوله
تاخت آرند اما تا شام اتفاق نشد و شب اهل بلوه متفرق شدند صمصام الدوله دروازهٔ
کوتله را که مسکن او بود بسته متحصن گشت شاه محمود و میر غلام علی آزاد و دیگر خیراندیشان
هرچند در اطفای نائره کوشیدند و گفتند که در یک لک روپیه این غبار فتنه فرو می‌نشیند اما
چون ادبار رسیده بود سخن مصلحان نشنید و این آتش را به آب زرپاشی فرو ننشاند
و نمود اندیشید که فردا مردم سپاه اگر آقا را همراه گرفته هنگامه آرا شوند با آقا مقابل نمیتوان
شد بهتر آنکه خود را کناره باید کشید پس شب هشتم ذی القعده از سال مذکور وقت نیم شب
احمال و اثقال خود را بر افیال بار نموده خانه را با امتعهٔ لکوک و اقسام نفایس واگذاشت

و با جمیع اهل بیت از ذکوریا ناس قصد دولت آباد کرد و از رفقای او قریب پانصد کس حق
رفاقت بجا آوردند و مشعلها روشن کرده با رفقای مسلح رو بطفر دروازهٔ حصار شهرپناه
آورد و چند نفر از مستحفظان دروازه کشته گردیده و باقی حارسان تاب مقاومت
در خود ندیده رو بفرار نهادند قفل دروازه شکسته از دروازهٔ شهرپناه برآمد و قریب بصبح هشتم
ذیقعده از سال مذکور به دولت آباد رسید و بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت و قدری بتاراج
غارتگران رفت و اکثر بضبط سرکار عالی درآمد و شجاع الملک بسالت جنگ اگرچه همان شب خبر یافته با فوج
خود بتعاقب پرداخت اما این بلبل مقصود برگردید و پس از چندی فوجی از سرکار تعیین شد و قلعهٔ دولت آباد
را محاصره کرد و جنگها درمیان آمد گویند صمصام الدوله باطناً مرهته را تحریک کرده بر سر آن آورد
که سلسلهٔ منازعت بحرکت آرد چنانچه فوج او رسیده دست بتاخت و تاراج دیهات اطراف
خجسته بنیاد گشاد شجاع الملک و امیر الممالک چاره کار بجز استمداد از نواب آصفجاه ثانی
ندیده باستعجال تمام طلب نمودند بالاجی راو برین کیفیت آگهی یافته از راه اخلاص و اظهار
دوستی پیغام منع اعانت نمود و نواب آصفجاه بپاس خاطر برادران و اندیشهٔ آن که
مبادا چشم زخم به ریاست برسد پیغام او را بگوش قبول نشنیده قدم بعزم اعانت پیشتر
گذاشت اعیان و ارکان صلابتجنگ آمدن نواب آصفجاه ثانی موجب اختلال امور
خود دران دیدند که عنایت نامهٔ ممانعت بمهر صلابتجنگ ارسال دارند چنانچه
کردند نواب آصفجاه چون دانست که مغویان باعث فرستادن اینچنین
عنایت نامه گشته اند مراجعت را خلاف مصلحت دانسته عازم خجسته بنیاد شده
تا رسیدن نواب آصفجاه نواب شجاع الملک که مدار المهام بود میر غلام علی آزاد
بلگرامی چنانچه در دیباچهٔ ماثر الامرا به زبان قلم داده بحضور نواب شجاع الملک
رفته بنای مصالحت با صمصام الدوله گذاشت و برای تمهید قواعد اصلاح و تشیید
مبانی آشتی مکرر به قلعه رفته و بحسن تدبیر محاصرهٔ قلعه را موقوف کرداند هنوز شرایط

مصالحت باتمام نرسیده بود که نواب نظام الدوله ازبرار رونق افزای اورنگ آباد
گردید و فستح میدان را مضرب خیام گردانید و بعد کنکاش چنان قرار یافت که اول
بتنبیه غنیم باید پرداخت بنابرین صمصام الدوله را از قلعهٔ دولت آباد طلبیدن صلاح
وقت دانسته میر غلام علی آزاد را باستمالت صمصام الدوله مامور ساخت و طومار مطالب
او را موافق استدعای او دستخط فرموده حواله نمود و میر موصوف طومار را گرفته بقلعه
رفته صمصام الدوله را سرگرم ارادهٔ حضور کرد و نواب آصفجاه ثانی سرداران عمده را باستقبال فرستاد
صمصام الدوله غرهٔ ربیع الاول سنه احدی و سبعین و مائة و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران
استقبال ملاقات نمود و همان روز به ملازمت نواب آصفجاه ثانی و امیر الممالک رسید و مورد
انواع مراحم گردید بعد از آن او را بمحافظت بهیر و بنگاه بر ساقهٔ لشکر مقرر نمود و شجاع الملک
و ابراهیم خان بهرجنگ را بهراولی و سرداران دیگر را بمیمنه و میسره و کمک نامزد فرمود
درین اثنا بد سگالان صلابت جنگ را بر سر آن آوردند که این مهم را بذات خود
بانصرام باید رسانید و باختیار برادر خود دادن صلاح نیست چرا که در صورت
فتح و شکست و صلح زمام اختیار از دست حضرت خواهد رفت نواب آصفجاه این
معنی آگهی یافته اولاً سید واحد علی خان را و ثانیاً بعضی مردم دیگر را بجهت تصفیه
بحضور امیر الممالک فرستاده معروض داشت که بگفتهٔ حاسدان سخن ساز گمان دیگر
بخاطر اشرف راه نباید داد و این خیرخواه را بجز بند و بست ریاست حضرت امر
دیگر منظور نیست غرض از امثال این سخنان امیر الممالک را خاطر جمع گردانید
امیر الممالک از بیانهای اخلاص و اظهار خلوص سررشته نواب نظام الدوله
را بمنصب والای ولی عهدی خود مخصوص و بخطاب نظام الملک آصفجاه فرید اعتبار
بخشیده زمام اختیار ریاست بدست او داده شجاع الملک را معطل ساخت و درینا
ایام بالاجی راو بفرجام پیکار قریب اورنگ آباد خود را رسانید و بسواس راو پسر خود را

مقدمة الجیش کردانیده و راجه رام چندر که از متوطن خود بعزم حضور نواب امیر الممالک
بسند کهیڑ که سی کروهی از اورنگ آباد رسیده بود محاصره نمود نواب آصفجاه ثانی امیر المما
را بحراست اورنگ آباد گذاشته و شجاع الملک و صمصام الدوله را همراه گرفته
تا سند کهیڑ جنابت کنان خود را رسانیده راجه مذکور را از ورطه هلاک وا رهانید و رفع
مناقشه با مرهته به تسلیم ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبجات دکن بآن گروه شقاوت
پیشه قرار داده بصوب خجسته بنیاد رایات معاودت افراشت درین اثنا خبر رسید
که عمدة الملک موسی بهوسی و حیدر جنگ از بندوبست جاگیرات فراغ حاصل نموده و بحیدرآباد
رسیده قصد حضور نواب امیر الممالک دارند و حیدر جنگ خطوط مشعر باظهار مراتب خلعت
دوداد بصمصام الدوله نوشت مشار الیه را اعتماد بر خلوص او حاصل شد غفلت کلی از فریب
دیگر او دست داد الحاصل لشکر فیروزی اثر از سند کهیڑ معاودت نموده در حوالی شاه گڑه رسیده
بود که حیدر جنگ بحضور امیر الممالک رسید و بعد حصول ملازمت مابین محمدی باغ و حصار شهر مخیم
ساخت و متعاقب آن نواب آصفجاه ثانی به خجسته بنیاد رسیده و ملازمت امیر الممالک
حاصل کرده فتح میدان از مضرب خیام اقبال کردانید و حیدر جنگ بمکر و نیرنگ نواب صلابت جنگ را
وا فریفته مهر وکالت مطلق از نواب آصفجاه ثانی بار دیگر حواله بسالت جنگ کنانیده اختیار امور ریاست
بقبضه تصرف خود در آورد و صمصام الدوله را ظاهرا بفریب و خیال گرفتار ساخت هرچند آشنایانیکه
بر خدع او آگاه شده بودند صراحةً و کنایةً نواب صمصام الدوله آگهی دادند تا تکیه بر اخلاص
دشمن نموده سخن خیرخواهان را در میزان اعتبار نسنجید و چون حیدر جنگ مدار المهام موسی بهوسی دید که
جمعیت شایسته همراه نواب آصفجاه است بدون آنکه آن جمعیت متفرق کرد و تسلط من صورت نخواهد بست
مبلغ هشت لک روپیه بابت تنخواه از پیش خود تسلیم نموده سپاه را در سلک نوکران موسی بهوسی کشید و نواب آصفجاه را
تنها ساخته و بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک باغوای بعضی مفسدان و بدنیتان دست
کالقتیل رسید و حیدر جنگ بعد تنها ساختن نواب آصفجاه بفکر مقید کردن صمصام الدوله افتاد و هر روز رنگ تازه

بازی

و بازی نو بکار می آورد و صمصام الدوله با وصف اصابت رای و درستی فکر بنا
صفای طینت به تملق و چاپلوسی حیدرجنگ و فرنگی فریب خورده سررشته آمدرفت
و ملاقات با کمال بی اندیشه داشت و به تقریب جشن تولد نبیره ضیافت امیرانه ترتیب
داده فرنگی و حیدرجنگ را دعوت کرد و به خلعت و جواهر گران بها خوشنود ساخت
و پنداشت که اینها با این چنین سلوک بدل مطیع و منقاد شدند و از جنبشهای باطل آنها
مطمئن گشت فرنگی بایمای حیدرجنگ باظهار مزید خلوص استدعای سیر قلعه دولت آباد
از صمصام الدوله نمود و بعد برخاست از محفل شادی شجاع الملک بسالت جنگ
را گفته فرستاد که شما صمصام الدوله و میر محمد حسین خان را به تقریب سیر باغ بیگم که بیرون
شهر است طلب دارند و هرگاه آواز توپ قلعه به گوش رسد بلا اهمال آن هر دو را
مقید سازند چنانچه بست و ششم رجب به سالت جنگ حسب الایمای فرنگی نواب صلابت جنگ
را به سیر مقبره بیگم برد و اکثر امرای عظام را مع صمصام الدوله و میر محمد حسین خان
المخاطب بیمین الدوله منصور جنگ طلب فرمود و خود بالای بام رفته منتظر آواز توپ
شد همینکه صدای توپ بعد بند و بستن ابواب قلعه بگوش رسید منتظران میر محمد حسین خان
و صمصام الدوله را مقید کردند و هر دو را به لشکر برده هر کدام را در خیمه علیحده جا دادند
میر عبدالسلام خان و میر عبدالنبی خان پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر
در یک خیمه مقید ساختند و در خیمه محافظان نصاری نشستند و خانه صمصام الدوله را بار دیگر
بغارت بردند و مستورات سادات را به بی حرمتی از خانه اخراج کردند و اقربای
صمصام الدوله و متوسلانیکه فی الجمله استطاعت داشتند آنها را در قید شدید کشیدند
و زرها گرفتند و ستم بر سادات گذشت که واقعه کربلا بتازگی صورت وقوع یافت
شامت این افعال حیدرجنگ را درگرفت و نواب آصفجاه ثانی در فکر آن شد که نقش
هستی او را از صفحه روزگار بشوید وجهش اینکه حیدرجنگ با صمصام الدوله نقض عهد کرد

و اطمینان از وی برخاست وجه دیگر آنکه حیدرجنگ اول نواب آصفجاه را بی‌پر و بال ساخته و بعد از آن
تنبیه کردن صمصام الدوله پسر خجسته و پسر ازد جمعی از هر طرف خواست که نواب آصفجاه را به بهانه صوبه‌داری
حیدرآباد و بحیدرآباد فرستند و در قلعه گولکنده نگهدارد و میدان برای جولانی خود خالی سازد و ندانست که
اتفاق بر تدبیر او می‌خندد الغرض نواب امیر الممالک صلابت جنگ باشارهٔ و بیگانه نواب آصفجاه ثانی آمده آصفجاه را
بر فیل سواری خود ردیف ساخته بدولتخانه خود آورد و پیغام صوبه‌داری حیدرآباد در عوض ایلچپور
و تقرر بیست هزار روپیه در ماهه داد و نواب آصفجاه ثانی باقتضای صلاح وقت قبول نموده و
مخلع گشته رخصت انصراف یافت و بخیمه خود رونق افزا شده با دولتخواهان کنکاش نموده و
برداشتن حیدرجنگ از میان تقرر یافت پس بحیدرجنگ گفته فرستاد که فردا اراده
کوچ مصمم است و بعضی مقدمات بالمشافهه گفتنی است آمدن شما ضرور حیدرجنگ اجل گرفته سیوم
رمضان المبارک قریب پاس سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجریه با دو نشان جوانان
با رو بعضی خدمتگاران عهده‌دار و حبیب الله خان پسر خواجه عبدالله خان بی محابا در
در خیمه نواب آصفجاه آمد نواب از رفقای خود یکی را طلب داشته دست هر یکی به دستش داد
و فرمود که حالا اینها و یاران اینها سپرده بشما کنیم مراعات و پرداخت ایشان ملحوظ باشد و چون
پیشتر با مشیران خود مخفی قتل او قرار داده بود به بهانه تجدید وضو برخاست جان نثاران
که در محفل خاص حاضر بودند حسب الایما کارش باتمام رسانیدند گویند قیام جنگ با و
پیچیده هر دو دستش گرفت و زبردست خان و شمشیر جنگ و چند نفر متعاقب یکدیگر زخمهای کاری
زدند و راجه بیرتاپ و ... شمشیری بر سرش زد و بعد از آن او را مذبوح ساختند و جسد او را
در چادر پیچیده در گوشه خیمه انداختند و نواب آصفجاه سراچه ارشق کرده بر اسپ سوار شده از لشکر تنها برآمد و در
هنگامه جوانان پا حیدرجنگ شلک کردند اما حافظ حقیقی محفوظ داشت تا آنکه قدری مسافت طی کرده بالا
رسیده رفقای او و دولتخواهان بتاخت پیوستند و دو بان بطرف لشکر حیدرجنگ و فرنگی سر دادند آن وقت
تزلزلی در ارکان آنها راه یافت [illegible] بیچاره فرنگ در مقام حیرت معطل ماند غرض نواب جانی نمود که کار نا سره ... افرا

را منسوخ ساخت و عمدة الملک موسی بوسی از کشته شدن حیدر جنگ هوش و حواس باخته
و شجاع الملک بسالت جنگ بالتماس خواجه رحمت الله خان در شبها دشه نزد یک فرنگی رفته
و انجمعنی فی الجمله موجب اطمینان خاطر او گشت نواب آصفجاه از آنجا جانب لشکر
راجه رامچندر متوجه شد و لمحه توقف نموده وفادار خان را نزد او فرستاده از کیفیت حال
آگهی بخشید راجه در آن وقت آمدن خود صلاح ندیده دو شتر سوار همراه رکاب داد و از آنجا
به بهادری و دلاوری قدم پیشتر گذاشت ابراهیم خان گاردی که بنا بر تسلط حیدر جنگ
بطوع و رغبت از نواب آصفجاه جدا گشته نوکر فرنگی شده با جمعیت تلنگین و توپخانه آتش
بار در اثنای راه فرود آمده بود فرنگی او را گفته فرستاد که بهر طریق که شود راه باید بست
او مآل اندیشی را کار فرموده و سوابق حقوق ولی نعمت مرعی داشته ملتزم رکاب فیض آب
گردید و گاوان توپخانه فرنگی را که در چراگاه بود فراهم نموده همراه خود کشید و از این سبب
شورشی در لشکر فرنگی افتاد و اعیان لشکر او سراسیمه شدند درین رستخیز واقعه طلبان
صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبد الغنی خان پسر خورد صمصام الدوله را شربت شهادت
چشانیدند و طرفه اینکه حیدر جنگ که در حقیقت قاتل این سادات است چهار گهری پیشتر از ساعت
مقتول رسیدن قتل او را نواب صمصام الدوله بگوش خود شنید و گفت که حالا ساعتی با هم بنظر نمی آید هنگام قتال
تمام مستقبل قبله نشست تا اینکه چهمیا نام هندوی از رفقای نصیرا را آمد و بضرب تفنگ این بیکسان
را شهید ساخت پدر و پسر را در مقبره آبادی او که جانب جنوبی شهر قریب درگاه شاه نور حموی
قدس سره است زیر خاک سپردند و یمین الدوله میر محمد حسین خان را در قبرستان آبادی او
که پائین گنبد شاه نور صاحب قدس سره است دفن ساختند میر غلام علی آزاد در ماده تاریخ
شهادت گل وجوه لهم مسفرة یافت و نیز این رباعی ساخته و در تاریخ آن نظم
کرده رباعی صمصام الدوله آن امیر والا دانش آگاه ناحق شده کشته در کمینگاه دغا
و امظلوماه آزاد بعرض میرساند تاریخ یاران شد شهید کرد شهید تا آسمان سعید را

انا الله و میر عبدالحی خان و میر عبدالسلام خان روز شهادت والد خود محفوظ ماندند
سببش اینکه میر عبدالحی خان را بتقریبی پیشتر از پدر جدا ساخته بودند و میر عبدالسلام خان را
بسبب عارضه بیماری از خیمه در عمارت فرستاده بودند از آنجا که حیات هر دو برادر مقصود بود
حافظ مطلق تعالی شانه در دل اعدا انداخت که هر دو پسر را از پدر جدا نمودند و اسم
حی و سلام که از اسماء الله است کار خود کرد و هر یک عبد خود را محفوظ داشت
القصه نواب آصفجاه در آن روز به موضع چکل تهانه رونق افزا شده و شب را در آنجا بسر برد
بامدادان از راه برهانپور بجانب خاندیس متوجه شد و سیزدهم رمضان بدار السرور
رسیده در باغ موسوم بعالم آرا نزول اجلال فرمود و تیغ جنگ بهادر خلف امام جنگ
مرحوم احراز شرف ملازمت نموده مورد عنایات گشت و بنا بر قلت خزانه از سکنه
شهر مثل قطب الدوله محمد انور خان و شیخ شمس الدین و شیخ عبدالله و حافظ محمد حفیظ الله
وغیرهم که صاحبان استطاعت بودند مبلغ معتد به گرفت و روز عید الفطر بعد
اداء دوگانه عید از عیدگاه مراجعت نموده میر علی اکبر خان را بمنصب چهار هزاری
و خطاب بهادری با طبل و علم و پسر خان مشار الیه صدر الزمان و حشمت جنگ و محمد بهادر
خان وغیره اعیان آنجا را بمناصب و خدمات سرفراز ساخته بقصبه چهانی و بقصبه باسیم رایت توجه
افراشت و شیخ امین احمد را در برهانپور به آتیاری توپخانه گذاشت و محمد انور خان از غم مصادره
و شدت محصلان هفدهم ذی القعده سال مذکور زندگانی را وداع کرد و در درگاه شاه عیسی جند الله مدفون
گردید نواب آصفجاه از برهانپور متوجه برار شدند و درین اوان منهیان بعرض رسانیدند که نواب صلابت جنگ بدلالت
بعضی حاسدان و فتنه جویان بالاجی راو و جانوجی بهوسله قلمی فرموده تا توانند میر نظام علیخان بهادر آصفجاه
او را بملک برار دخل ندهند بنابرین نواب آصفجاه غلام سید خان را بجهت تصفیه نزد راو بالاجی فرستاده و خود بدولت
بسوی قصبه باسیم رسیده چهاونی فرمود ذکر اوصاف حمیده صمصام الدوله شاه نواز خان مظلوم
مرحوم که میر غلام علی آزاد بلگرامی در دیباچه مآثر الامرا بزبان قلم داده نواب موصوف

جامع کمالات بوده با کثر علوم آشنا و در شعر فهمی و عدالت نام یکتائی میزد و در هفته دو روز برای عدالت
مقرر کرده بود جمعه و سه شنبه و مدعی مدعی علیه را در حضور خود طلبیده به نفس نفیس خود متوجه تنقیح و فیصله
قضایا چنانچه با میر سید و دانشا و تاریخ دانی بی نظیر وقت و تنها با امرا و سلاطین تیموریه هند بود برهان
صدق این مقال کتاب مآثر الامرا که از مولفات اوست و بعلو مزاج و متانت اورا و وقار و تمکین و کوچک دلی
و غمخواری عملا نوینا و حیا چشم و وفا و صدق و صفا و انصاف داشت از در و عکو نهایت متنفر بود و ذره که
او را حاصل میشد بها نوقت ده یکی بر مستحقان بر آورد و خزانه ده یکی علیحده جمع میشد و برار باب
استحقاق صرف می یافت رایت نظم و نسق ملک بر دست داشت و اصلا در روز و شب خلوتی
بر آمد و بهستود ملکی نمی کرد و هیچ مشیری نداشت و اصناف مردم و ارباب مطالب سوال جواب هر یک خود بالمواجهه
میکردند و واسطه دخل نداشت و در دیوان بعظمت و شوکت می نشست و در خلوت کمو چک دلی با جلیسان
تمام با جلیسان اختلاط میکرد

فصل سیوم در ذکر قتل بیگم بعد مقتولیت صمصام الدوله و حیدر جنگ و رسیدن نواب آصفجاه ثانی در ملک برار تا رحلت نواب امیر الممالک صلابتجنگ از عالم بی ثبات بدار القرار بوقوع

پیوست آورده اند که نواب آصفجاه ثانی بعد وصول بقصبه باسم بتقریب چهاونی در آنجا توقف نمود
و چون بعد انقضای موسم چهاونی کرانڈیا با عبا جانوجی سرشوریش نهاد دست غارت باطراف
و جوانب دراز کرد نواب آصفجاه بعزم تنبیه اشقاوت پژوه نهضت فرمود متقارن این حال
منهیان بسمع اجلال رسانیدند که همه آلات و ادوات توپخانه در برهانپور تیار شده است
و کرانڈیا در کمین که هرگاه توپخانه از بلده دارالسرور بر آید دست برد نماید باستماع این خبر عنایت
نامه مشعر بتاکید بلیغ بدارو غه توپخانه عز صدور یافت که منتظر ورود موکب منصور بوده
همانجا بحزم و احتیاط توپخانه را نگهدارد و خود بدولت متعاقب آن پاشنه کوب از راه
آنکوله متوجه برهانپور شدند و هر روز آتش جدال و قتال ملتهب میشد و کفره هزیمت می یافت غرض
جنگ کنان در عرصه دو ماه غره ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری ابتدا بر برهانپور

رسید و ساحل دریای تپتی مضرب خیام گردیده پنج روز در آنجا توقف ورزیده آلات و ادوات آتش بازی
را از توپ و بان وغیره همراه رکاب گرفته لوای عزیمت بسمت ناگپور افراشت و جانوجی بهوسله چون
دید که گرانڈیا تاب مقاومت با لشکر فیروزی ندارد خود با جمعیت فراوان جهت اعانت گرانڈیا بعزم مقابله
شتافت و بازار کارزار گرم ساخت و هر روز هنگام کوچ لشکر ظفر اثر کفره از چهار طرف شورش مینمودند
و از ضرب توپ و بان منتشر می شدند تا آنکه بر کنار دریای پورنا رسیدند شبی سیدی عنبر خان و قادر جنگ حسب
الحکم شبخون بر لشکر کفره که غافل بودند زدند بهوسله و گرانڈیا هوش و حواس باخته بر اسپان بی زین
سوار شده و راه فرار پیش گرفتند و جان بسلامت بردند بعد از این سر جنگ باز جانوجی جمعیت متفرق
را فراهم آورده دست و پا زده انهزمیت یافته و صرفه در جنگ ندیده بوساطت راجه بهادر تیرپت و غیره
اعیان پیغام مصالحت نمود و نواب آصفجاه بپاس خاطر اعیان دولت خود قبول فرمود و بنای این صلح شد و
باعانت جانوجی محاصره دیوکده چاندا بعهود و مواثیق استحکام پذیرفت و بعد از آن حسب القرار
بصوب قلعه دیوکده چاندا عطف عنان عزیمت نمود مقارن این حال غلام سید خان که به پونا برای
تصفیه او بالاجی رفته بود از آنجا مراجعت کرده بشرف ملازمت رسید و بر کیفیت حال مطلع گشته
بعرض رسانید که صلاح دولت در آنست که فسخ این عزیمت نموده بفرخنده بنیاد تشریف فرما شده
بحضور نواب صلابتجنگ بهادر اقامت نمایند راجه بهادر اگرچه در نیمعنی همداستان نشد لیکن بپاس مرضی
خداوند نعمت سکوت ورزید الغرض نواب بعزیمت حیدرآباد از راه ماهور و نرمل مصمم نمود
چون بسرحد این دو قلعه رسیدند ماهر جنگ بهادر که از پیشگاه نواب صلابتجنگ بحراست آن قلعه مامور
بود باستحکام اماکن بفراهم آوردن اسباب قلعه داری پرداخته خواست که بممانعت پیش آید چون
دید که پیش رفت نخواهد شد بانقیاد پیش آمد و نواب حراست آنجا بخواجه شهید خان پسر عضد الدوله
مفوض ساخته بنظم و نسق آن نواح پرداخته رهگرای حیدرآباد شد گویند ماهر جنگ همین سال رخت هستی
بربست **ذکر تباه شدن مسی بسی و ذوالفقار جنگ بهادر و حیدر جنگ** آورده اند
که بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیر الممالک صلابتجنگ بهادر بصوابدید شجاع الملک بسالت جنگ از محبت بنیاد

اورنگ آباد بصوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد باراده چهاونی توجه فرمود و از اثنای راه موسی بهوسی
و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ را که قایم مقام او شده بود بسیکاکول و راجبندری رخصت نمود
داخل حیدرآباد شد چون موسی بهوسی بتعلقه خود رفت ناگاه غلبه سرداران انگریز که اکثر بنادر
دریای شور بحیطه تصرف خود در آورده بودند شنیده بجانب پهلچری بر گشت و ذوالفقار جنگ را
بمقابله انست راج که جمعیت لک پیاده و هزار سوار با خود داشت و باعانت سرداران انگریز
مسالک خودسری می‌پیمود گماشت و بفاصله بست کروه از راه راجمندری بمیدان قلعه بهیت پور
بعد تلاقی فئتین جنگ صعب رو داد تا اینکه ذوالفقار جنگ هزیمت یافته تمام کارخانجات و جواهر
خانه و توشه خانه و اقبال و توپخانه بغارت داده با معدودی چند براجمندری رفت و درین جنگ
لچهمنا قاتل صمصام الدوله شاه نواز خان و محمد حسین جمعدار فرقه کاردیان که با جماعه خود به صمصام الدوله
در باد رفقا او تعین شده انواع بدسلوکیها بعمل آورده بود بقتل رسیدند عمدة الملک موسی بهوسی که
بطرف پهلچری رفته بود از آنجا بچهناپتن که بندر سرداران انگریزیاست آمده محاصره کرد مگر آتش
کارزار اشتعال گرفت آخر انگریز غالب آمد فراسیس بحال خستگی به پهلچری گریخت و این آغاز
ادبار فراسیس و اقبال انگریزیاست که الی یومنا هذا روز افزون **ذکر وقایعیکه بعد ورود**
نواب صلابتجنگ به حیدرآباد بوقوع آمد چون امیر الممالک صلابتجنگ به حیدرآباد
رونق افزا شده اقامت ورزیده دیوانی خانگی به شوکتجنگ بهادر و دیوانی دکن به نواب نظیر جنگ
بهادر مفوض گردید و مهمات ریاست بعهده بدیع شجاع الملک بهادر تمشیت پذیر گشت و بعد انقضای
موسم برشکال نواب صلابتجنگ بصوب قلعه محمد آباد بیدر که میر مقتدا خان قلعدار آنجا ره نورد طریق بغی
شده بود کوچ فرمود و بعد رسیدن نزدیک به محاصره یکماه قلعه را مفتوح ساخته باز قلعدار مذکور را بتقصیر
سرفراز نموده بود و از آنجا نواب صلابتجنگ حسب استدعای خواجه رحمت الله خان جهت تنبیه زمیندار سیکاکول
که ذوالفقار جنگ را شکست فاحش داده بود ره توجه آورد و چون لشکر ظفر اثر نزدیک قلعه بهونگیر رسید
نقشبند خان که از جانب فرنگی و حیدرجنگ قلعدار آنجا بود بی‌تامل توپها را از بالای حصار بجانب

لشکر سرداد لشکریان بیکبار تاخت آوردند و جمیع مورچات بیرون را با خاک سیاه برابر کردند
و بمحاصره پرداختند و بعد یکماه قلعه را بصلح گرفتند بعد تسخیر قلعه نواب صلابت جنگ قلعه‌دار
آنجا بصولت جنگ پسر سید محمد خان مرحمت نموده از آنجا راه جنگل اختیار کرده بکوههای طولانی
جلوریز تا حوالی مچهلی بندر رسیدند و ذوالفقار جنگ با حالت تباه آمده بملازمت فایز گردید
درین اثنا خبر آمد که نواب آصفجاه ثانی به حیدرآباد داشتها یافت ازین جهت ذوالفقار جنگ را فوراً رخصت
کرده بصوب حیدرآباد معاودت نموده سواد حیدرآباد را مرکز نزول ساخت نواب آصفجاه تا تاریخ پیش از رسیدن
امیر الممالک داخل حیدرآباد شده بود بیست و سیوم شوال بارادهٔ استقبال از بلده برآمد ملازمت نمود
و بعد ملاقات فیمابین هر سه برادر بوجوه چند صورت نزاع بوقوع آمد انجام کار نواب شجاع الملک
بسالت جنگ با جمعیت خود در خدمت اسدخان و کریمخان کاردان بصوب اتیازگده که از سابق در تصرف خود
داشت شتافت و نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی متفق و متحد شدند و زمام امور ریاست بدست
آصفجاه ثانی درآمد و شروع بتنظیم و تنسیق مقدمات ملکی و مالی نمود و میر عبدالحی خان مخاطب به شمس الدوله
دلاور جنگ را که در قلعهٔ گولکنده محبوس بود برآورده بخطاب پدر یعنی صمصام الدوله صمصام جنگ و
منصب شش هزاری پنجهزار سوار سرفراز ساخت و میر عبدالسلام خان نیز حسب الحکم از قلعهٔ دولت‌آباد برآمده
و باهلیت خود برخورد و بعد چندی ابراهیم خان از راه جهل از بیتابی ناخوش شده سر از حلقهٔ
بندگی پیچیده نزد راجه بالاجی رفت

ذکر وقوع محاربهٔ راو بالاجی و شهادت شوکت جنگ بهادر و رفتن قلعجات و پرگنات سرکار بدست کفار

چون نواب آصفجاه ثانی بر مسند دارالمهامی استقرار گرفت غنیم بتحریک بعضی مفسدان سر شورش
برداشت و در سنه یکهزار یکصد و هفتاد و سه هجری بهادر گده و بعضی قلعه برگانون و غیره محالات را از
قبضهٔ مردم سرکار انتزاع نمود و سداسیوبا و پسر عم بالاجی راو با قلعه‌دار احمدنگر سازش کرده قلعهٔ مذکور
را بتاریخ سیوم ربیع الاول سال مذکور گرفت و از جهت ملحق شدن ابراهیم خان شورش مرهته
افزونتر گشت درین اثنا سرپارا و زمیندار نرمل که صمصام الدوله او را بحسن تدبیر محبوس ساخته
بود از حبس آمده بار دیگر طریق بغی و تمرد پیموده جمعیتی از سوار و پیاده فراهم آورده قلعهٔ نرمل

درجمیع

و جمیع قصبات اطراف را بتصرف خود درآورده قلعه دار نیل را مقید نمود و غلام سید خان به تنبیه او
نامزد شده آن وقتی از دوام رفته راجه جسن تالیف را مم نمود مقارن این حال نواب آصفجاه باتفاق امیر الممالک
صلابت جنگ بعزم مقابله بالاجی راو که با دولت سه ار برآمده بود نهضت نموده بحوالی قلعه بالکنده که از نیل
ده کروهی مسافت دارد نزول اجلال فرمود و غلام سید خان و سریا راو از نیل آمده احراز شرف
ملازمت نمودند و از آنجا نواب صلابت جنگ و نواب مدار المهام بسمت قلعه اودگیر که آب و علف
فراوان داشت متوجه شدند بعد رسیدن در سواد قلعه بیست و دویم جمادی الاول از هر چهار سو
سپاهی افواج کفار نمودار گشت و جنگ شروع شد و منظور نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی آنکه بهر طور
خود را از اودگیر به دهارور یا بیدر رسانید که در آنجا منصبداران سرکار که با جمعیتها خود مجتمع شده از جهت
سد راه بودن مرهته توقف ورزیده اند ملحق گردند و از آنجا باتفاق افواج بر سر دار الحرب پونا
باید رفت چنانچه به همین عزم از اودگیر برخاسته متوجه منزل مقصود گشتند و افواج مرهته اطراف لشکر محاصره
کرده آتش پیکار مشتعل ساختند درین وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود و فوج اسلام هفت هزار سوار و بیشتر غنیم جنگ
قزاقی میکرد در سه چهار روز پهلو تهی لشکر اسلام مسدود و علیحده ساخت و قابو دیده و بکوته براقی می جنگید مدار جنگ
فوج اسلام بر توپخانه بود که گرد لشکر حصاری از توپخانه کشیده بدفع میپرداختند و انهم بعلت
رفاقت ابراهیم خان با غنیم جنگ قزاقی و جنگ فرنگی یعنی آتش کاری توپخانه جمع شد چون فوج اسلام
در زنجیره توپخانه بهیئت اجتماعی راه می پیمود و تیر توپخانه جانب غنیم کم خالی میرفت و فوج غنیم که پراگنده
راه می نوردید بیشتر توپخانه فوج اسلام بانها اتفاقی میرسید ابراهیم خان با آنکه خود را مسلمان
میدانست طرفه مکر بر لشکر اسلام بربست در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را بمقابل آورده
بکار داشت در حرکت و سکون در خواب و بیداری توپها سر داده آنی فرصت نمیداد از نیجهت در لشکر اسلام
خستگی بسیار رو داد و عالمی ره نورد کوچه شهادت گردید با وصف این بهادران اسلام پای
جلادت افشرده داد دلاوری داده جنگ کنان قدم پیش میگذاشتند و مسافتی از راه می نوردیدند
تا اینکه بیست و ششم جمادی الاخری سال مذکور از زنجیره توپخانه بهادران اسلام بر آمده بر ابراهیم خان

و دیگر فوج غنیم ریختند و بشمشیر جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند و یازده
نشان از جماعهٔ ابراهیم خان غنیمت آوردند درین کارزار برادرزادهٔ ابراهیم خان و اکثر
عمده های کفار بر خاک هلاک افتادند و از لشکر اسلام سید اوغلان خان و نیکو پنڈت شاه و همشیره
زادهٔ سرپارا و برکار سرکار جان نثار شدند غرض هر روز جنگ سختی تا قلعهٔ ادسه ده کروهی
دهارور رسیدند غنیم دید که اگر عساکر اسلام به دهارور رسیده فوج آنجا را با خود ملحق سازند
عهده برآمدن متعذر خواهد شد پانزدهم جمادی الآخری سال مذکور قریب پنجاه هزار سوار بهیئت
مجموعی بر سر ایلتمش فوج اسلام اعنی شوکت جنگ بهادر که از جهت توقف او در اثنای
قطع مسافت برای برداشتن اسباب افتاده فاصلهٔ میان او و میان فوج قول آمده بود در ریختند
و چون جمعیت اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود بعد از کشش و کوشش بسیار بر فوج
ایلتمش چشم زخم عظیم رسید شوکت جنگ بهادر و رفقا در صاحب جلال الدوله و حسین منور خان و غلام نقشبند خان بشربت
شهادت چشیدند و بسنت رای و برادر بهابیر و کور بخش نام و بالکشن پنڈت و بلونت راو و دریندیر که جان نثار
گردیدند و از فوج مرهته هزار سوار بزخم تیغ و تیر و نیزه بدار البوار رسیدند بعد برداشتن فوج چنداول
افواج مرهته بهیئت اجتماعی بر قلب لشکر ریختند نواب آصفجاه شیر صولت تهمتن حرارت بدان دسته
انگروه شقاوت پژوه متوجه شده بدست ظفر دستگاه خود چند ترکش تیر خالی کرده هر تیری که
از کمان میگذاشت حکم تیر قضا داشت غرض فاصلهٔ قلیل فیما بین فوج مرهته و فیل خاصه باقی
مانده بود که حافظ حقیقی جلت قدرته سببی برانگیخت که گاوان نجاره که پر از غله در رکاب بود فیما بین
حایل شد و موجب عافیت و حفاظت گشت دلاوران اسلام داد دلاوری و مردانگی دادند و
تا قریب شام آتش کارزار مشتعل بود بعد غروب آفتاب اتفاقاً پذیرفت روز دیگر بنابر خستگی لشکر بساط
منازعت برچیده شد و ناگزیر صلحی که آبستن هزاران فساد بود انعقاد یافت گویند غلام سید خان
میانجی این صلح شده بود غنیم جاگیر شصت لک و پنج محالات صوبهٔ خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر
و پرگنه حویلی و هرسول و ستارا و تتمه از صوبهٔ بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ آسیر و شهر برهانپور

او

و قلعهٔ بیجاپور که هرکدام پایتخت سلاطین اسلام بود گرفت و جاگیرات خالصهٔ سرکار و جاگیرات
امرا و منصبداران بسیاری بحکم تقدیر در تنخواه غنیم رفت جز صوبهٔ حیدرآباد و بعضی از صوبهٔ بیجاپور
و قلیلی از صوبهٔ بیدر در سرکار نماند آنهم بشرکت غالبانه چهارم حصه که چون خون فاسد در عروق
ملک سرایت دارد و هرچند وهن عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن انهدام نشد که حسب خواهش بهادر پاست
اسلام ملقب از قلمرو دکن برخیزد چون آغاز این وهن رفتن قلعهٔ احمدنگر است شخصی تاریخ رفتن ملک
شصت لکروپیه چنین یافت **قطعه** کافر دشمن اسلام گرفت ٭ حصن بسیار حصینی از فن ٭ سال تاریخ
رقم کرد خرد ٭ رفت احمدنگر و ملک دکن ٭ و بعد انعقاد صلح غنیم فوجی برای قبض قلعهٔ دولت‌آباد فرستاد
قلعه‌دار آنجا شجاعت‌جنگ از اولاد سید محمد قنوجی فی‌الجمله استادگی کرد غنیم احکام امیرالممالک بنام
شجاعت‌جنگ پیهم طلبید که قلعه را موافق قرارداد که با ما در میان آمده تسلیم باید کرد ناچار نوزدهم
شعبان سنه ثلاث و سبعین و مائة و الف قلعه را بمردم غنیم حواله نمود شخصی تاریخ این نظم آورد **قطعه**
گرفتند کفار احمدنگر را ٭ آها دگر دولت‌آباد حصن علم رفت ٭ آها خرد سال تاریخ بر لوح گیتی ٭ چنین
زد رقم دولت‌آباد هم رفت ٭ اما قلعه‌دار بیجاپور بنا بر بی‌سامانی استادگی نکرده بحکم غنیم
حکم امیرالممالک حاصل کرده فرستاد قلعه را تسلیم کسان غنیم نمود اما میر مخفی علیخان قلعه‌دار آسیر بنا بر حمیت
اسلام از دادن قلعه بمردم غنیم سرباز زد و غنیم در لوازم محاصره کوشید خانه‌کور قریب یکسال جنگید قلعه را نگهداشت
آخرالامر چون فقدان ذخیره بحالت اضطرار رساند دوازدهم ربیع‌الآخر روز جمعه سنه اربع و سبعین و مائة
و الف قلعه بصلح تسلیم مردم غنیم نمود میر غلام علی آزاد بلگرامی در تاریخش گوید **قطعه** در شاه اسلام کافر گرفت
بر این شکل فرمان تقدیر رفت ٭ دبیر خرد سال تاریخ او ٭ رقم زد عجب حصن آسیر رفت ٭ غرض غنیم
ملک شصت لکروپیه گرفته مراجعت بدارالمقر خود نمود و نواب امیرالممالک و نواب آصف‌جاه رو بکوچ بعد
جانب حیدرآباد آوردند **ذکر رفتن وسواس راو پسر بالاجی راو و بهاو**
با فوج بیشمار و اسباب بسیار بصوب هندوستان و تلف
گشتن بجنگ درانیان آورده‌اند که چون بالاجی راو ملک شصت لکروپیه گرفته معاودت

نمود خبر قتل و غارت شدن فوج او و فوج هولکر از دست درانیان به دکن رسید بالاجی راو
پسر خود وسواس راو را به سرداری پسر عم خود سداسیو عرف باو را بمدارالمهامی مقرر کرده با جمیع
سرداران نامی و سپاهیان کار آزموده و فوج سنگین و توپخانه فرنگ بعزم تدارک از دکن به
هندوستان فرستاده وجه وقوع مخالفت میان شاه درانی و میان دتا و هولکر و تلف شدن
دتا با فوج خود و غارت شدن فوج هولکر چنانچه مورخان بزبان قلم داده اند اینکه چون
شاه درانی پسر خود تیمورشاه و جهانخان را در لاهور گذاشت جهانخان آدینه بیگ را که سابق در عمل
عمادالملک نبیره نواب غفران مآب صوبه دار لاهور شده بعد از آمدن شاه درانی بلاهور تاب مقاومت
نیاورده در کهی جنگل خزیده بود بنابر آنکه وقعیت عملداری آن ملک داشت بارسال سند و خلعت
حکومت و دابه او را استمالت نمود آدینه بیگ خان این را فوز عظیم دانسته بنظم و نسق دوابه پرداخت و بعد چندی
جهانخان او را پیش خود طلب داشت و چون آدینه بیگ از جهانخان اطمینان نداشت پهلو تهی کرده خود را بکوهستان
کشید جهانخان مرادخان نامی را به حکومت دوابه نصب کرده بلندخان و سرفرازخان را که همراه او
متعین گردانید آدینه بیگ خان قوم سکه را اغوا نموده بر سر مرادخان فرستاد و فوج از خود هم همراه کرد بعد جنگ
بلندخان کشته شد و مرادخان و سرفرازخان تا بخانه خود را نزد جهانخان رسانیدند قوم سکهه تمام
پرگنات دوابه خصوصا جالندر را باشاره آدینه بیگ خان دست خوش تاراج ساختند درین اثنا راگر
بالاجی راو رگهناته راو و شمشیر بهادر با هولکر و دیگر سرداران با فوج جرار از دکن بهندوستان و حوالی
شاهجهان آباد رسیدند آدینه بیگ خان متواتر نوشتجات فرستاده اینها را طلبید سرداران غنیم که منتظر چنین
تقریبات میباشند رو بلاهور آوردند اول عبدالصمد خان را که از طرف شاه درانی بعهده سرهند مامور بود
جنگیده دستگیر ساختند و از آنجا جاوریز بلاهور شتافتند و قراولان غنیم پیشتر رفته با فوج جهانخان
مقابل شدند جهانخان بنابر قلت جمعیت ستیز و آویز صلاح ندیده با تیمورشاه باضطرار هر چه تمام تر
در شعبان سنه احدی و سبعین و مائه و الف راه کابل گرفت تا بحدیکه سامان فراهم آورده چند
ساله را واگذاشت و بدست غنیم افتاد تیمورشاه تا دریای اتک عنان باز نکشیده رود اتک را عبور نموده خود را بما بین رسانید
و قراولان غنیم تا آب جهلم تعاقب کرده برگشتند و بعد ازین تا ملتان و دیره غازیخان و طرف دیگر تا آب جهلم عمل غنیم شد

[illegible]

با دینه

به آدینه بیگ خان بقرار پیشکش هفتاد و پنج لک روپیه سالیانه سپرده زود بشاهجهان آباد برگشت و بعد توقف
چندروزه عازم دکن شد و جنکو نامی یکی از سرداران خود را که برای تسخیر ملک راجهای صوبه اجمیر نامزد
بود باطراف دهلی متعین ساخت اتفاقاً در محرم سنه اثنین و سبعین و مائة و الف آدینه بیگ خان فوت شد
جنکو فوجداری سرهند بصدیق بیگ خان و دوآبه را بزن آدینه بیگ خان تفویض نمود و سابا نام مرهته را صوبه دار
لاهور داده بلاهور رخصت کرد سابا پتیل بلاهور رفته قرار گرفت و افواج او تا قریب اتک رسید
شاه درانی باستماع این اخبار و نیز باستدعای سرداران هندوستان از راجهای قدیم و دیگر سرداران
اسلام مثل نجیب الدوله و غیره که از تسلط غنیم بجان آمده عرایض فرستاده و التماس آمدن هندوستان کرده
بودند اعلام ظفر انجام به یلغار از کابل بجانب هند افراخت و جنگ سهل با فوج سابا پتیل که آنطرف
لاهور بود بمیان آمد آخر افواج هراس امتزاج تاب نیاورده داخل لاهور شدند و سابا با بقیه افواج از
لاهور گریخته رخت جانب دهلی کشید و صدیق بیگ خان و زن آدینه بیگ خان هم مسلک فرار پیمودند در
ماه صفر سنه ثلاث و سبعین و مائة و الف جنکو از توابع لاهور رفت و پیشکشی از راجه آنجا گرفته رو توجه
بدهلی آورد در آن ایام فیمابین دتا و شجاع الدوله و غیره پیغام صلح درمیان بود و هنوز شکل آشتی ترتیب نیافته بود
که خبر رسید که الویه شاه درانی از لاهور باینطرف افراخته شد دتا صلح را ناتمام گذاشته با فوج خود که در آنوقت شصت
هزار سوار همراه بود باراده مقابله با شاه درانی روان شد شاه چون از لاهور باینطرف آمده دید که بسبب
آمد و رفت افواج مرهته دانه و علف و آب درین راه کم است دریای جمن را عبور کرده و بانتربید
که عبارت از ملک مابین دریای گنگ و جمن است درآمد و این هر دو دریا از کوه کمایون که
شمالی هند است برآمده مبدا انتربید دامن کوه کمایون است منتهای آن الهآباد که در آن جا
گنگ و جمن بهم پیوسته اند بعد رسیدن شاه به انتربید سعدالله خان و نجیب الدوله و احمد خان
بنگش و حافظ رحمت خان و دوندی خان که ملک اینها در مبدا انتربید واقع شده خود را
بشاه رسانیده شرف ملازمت اندوختند شاه خود از راه انتربید خرامش نموده فوج
قراولی را فرمود که براه متعارف مقابل و تاراجی شوند و تا مسافتی طی کرده چون بحوالی سرهند

رسید باقشون قراولی شاه مقابله واقع شد درانیان بزور ترک تازی غنیم را از جا برداشته روانهٔ
عقب کردند و تا جنگ کنان بجانب شاه جهان آباد رجع القهقری نموده بمیدان بادلی که در سواد شاه جهان
آباد است رسید اگرچه فوج غنیم طور قزاقی دارد لیکن درانیان از غنیم قزاق ترا ند در میدان بادلی
درانیان اطراف فوج دتا را فرو گرفتند و تا بهادر زاده خود جنکلو را با جمع قلیل گریزانید و خود با جماعهٔ
فوج از اسپان فرود آمده پا در ستیز قایم کرد درانیان بضرب شمشیر و بندوق دمار از روزگار غنیم
برآوردند و تا با جمیع همراهیان بقتل رسید و فتح که بسبب فتوح روزگار توان گفت نصیب شاه درانی
گردید و اینواقعه در جمادی آخری سنه ثلث و سبعین و مائه و الف بوقوع آمد میر آزاد گوید
قطعه کرد سلطان عصر درانی ❁ قتل دتا به تیغ دشمن کاه ❁ گفت تاریخ این ظفر آزاد ❁ نصرت
پادشاه عالیجاه ❁ شاه درانی بعد قتل دتا به تعاقب جنکو پرداخت و همانروز بعد جنگ پانزده کروه راه
پاشنه کوب رفته متصل سرای آله وردی فرود آمد همین قسم تا نارنول عنان باز نه کشید درین اثنا خبر رسید
که هولکر که در سکندره قریب جنگیرا اقامت داشت بعد استماع قتل دتا خود را بسرعت تمام نزد سورجمل جات
رسانیده درخواست کرد که باتفاق یکدیگر فکر شاه درانی نمائیم سورجمل جواب داد که با درانیان طاقت
جنگ میدان ندارم هرگاه شاه در ملک من می آید می فهم در آن ایام افاغنه مبدار انتربید با خزانه
و رسد غله که برای شاه درانی از محالات خود آورده بودند بسکندره که از دهلی بست کروه جانب شرق
واقع انتربید است رسیدند هولکر به بهر خزانه و رسد غله و دید لاکن افاغنه پیش ازین به مجرد استماع
خبر وصول هولکر نزد سورجمل جابجا از راه دور راز بیشی خزانه و غله را هر قدر که توانستند آنطرف گنگ
بردند تتمه را هولکر تاراج نمود شاه درانی این خبر شنیده شاه پسند خان و شاه قلندر خان درانی را با جمعیت
پانزده هزار سوار به تنبیه هولکر تعیین فرمود نامبردها از نارنول بشاه جهان آباد که هفتاد کروه راه
است در یک شب و روز خود را رسانیدند و روز انه در دهلی آرام کرده نصف شب دریای جمن را
عبور نموده شماشب جلوریز وقت صبح صادق بسکندره رسیده بر هولکر رسیدند هولکر با سه صد
کس بر اسپان پشت برهنه سوار شده گریخت باقی سرداران و فوج همه قتیل و اسیر و اموال و اثقال

همه غارت شد شاه درانی بعد ازین از نزول شاه جهان آباد آمد و چون ایام برشکال قریب رسیده
بود شاه آنطرف دریای جمن محاذی شاه جهان آباد در سکندره چهاونی کرده چهاونی بزبان هندی
عبارت است از لشکر نشاندن ایام برشکال در مکانی است القصه و سواس راو و سداسیو راو عرف بهاو
وغیره سرداران از استماع این اخبار بعزم تدارک از دکن متوجه هندوستان شده بقطع
منازل چون بحوالی اکبرآباد رسیدند سورجمل جاٹ بوساطت هولکر و جنکو بملاقات باو آمد و بنفس خود استقبال
کرده سورجمل را دید و عماد الملک نبیره نواب مغفرت مآب هم بوساطت سورجمل در حوالی متهرا آمده بهاو پیوست
باو قرار داد که بالفعل طغیان آب جمن مانع عبور و تقابل با درانی است شاه جهان آباد اگر بدست آید
باید گرفت باین اراده کوچ کرده نهم ذی حجه روز سه شنبه سنه ثلاث و سبعین و مائه والف دو گهری روز برآمده
داخل شاه جهان آباد شد و متصل حویلی سعد الله خان رفته استاد فوج بر قلعه ارک یورش کرده باسیج
دروازه خضری چسپیدند و چندی بر دهلی دروازه مشغول زد و خورد بودند اینطرف ده بیست مغل
درانی از بالای قلعه بندوق اندازی میکردند و فوج جنکو بر چبوتره که دیوان خاص متصل فصیل قلعه
است از یکجانب صدای بندوق گاه گاهی بگوش میرسید از سلیم گڈه یکضرب توپ سر میدادند که گوله
اش بآسمان میرفت در آن فرصت هولکر و جنکو بدروازه خضری ایستاده سعی وافر در شکستن دروازه
کردند چون دروازه تخته های برنجی و سیخهای آهنی بنهایت استحکام داشت در عرصه چهار پهر
هم کاری پیش نبردند درین اثنا قریب پانصد کس از مردم پتیل راو بکسر بای موحده و سکون یای
تحتانی و فتح تای فوقانی آخر لام در عقب اینها مردم هولکر و جنکو از جانب اسد برج بالای
فصیل قلعه برآمده تمام مکانات سلطانی دست برد کردند آنچه بدست می آمد از بالای قلعه پایین می انداختند
درین غارت کسی باحتیاط قلعه نپرداخت درین ضمن ده بیست مغل درانی بندوق در دست گرفته
از جانب قلعه سلیم گڈه آمده ده دوازده کس را بضرب بندوق و شمشیر بخاک غلطانیدند هرزه
درایان حواس باخته از بالای فصیل قلعه خود را بزمین انداختند و دست و پای خود را خود شکستند
و قلعه مفتوحه را از دست دادند ناچار رسای غنیم در حویلی سعد الله خان که قریب قلعه است

جمعیت نموده گرد قلعه مورچال قایم کردند عماد الملک و سورجمل که بنا بر وقت پرستی بسبیل رفاقت
با او پیوسته بودند درین دار و گیر اصلا تن نداده از دور تماشا میکردند غنیم دایره محاصره را تنگ
گرفت و ابراهیم خان گاردی که با او [او را] از دکن همراه برده بود و آتشخانه فرنگ همراه داشت
به ضرب توپ و ریگستان زیر قلعه آورده بکار داشت گولهای توپ به سنگ آسد برج و برج مثمن
و محلات پادشاهی مثل باران بارش کردند و عمارت دیوان خاص و رنگ محل و موتی محل و شاه برج شکسته
عظیم را یافت اما بچسبانیدن قلعه ضرری نرسانید چنین معرکه عظیم درمیان بود و هر روز زد و خورد
از بندوق میشد بعد از سبب علیخان بهمن زاهی برادر اشرف الوزرا شاه ولیخان که قلعه‌دار بود چون ذخیره
قلعه مفقود و وصول کمک از شاه درانی بسبب طغیان آب جمن متعذر دید پیغام نمود که بشرط حفظ ناموس
و مال قلعه را تسلیم میکنیم باو این صلح را غنیمت دانسته انگشت قبول بر دیده نهاد و بعد تبلیغ ان بعد استحکام
عهد و پیمان معه احمال و اثقال از قلعه برآمده در حویلی علیمردانخان فرود آمد و برکشتیها نشسته آنطرف
جمن خود را بشاه درانی رسانید نوزدهم ذی الحجه سنه ثلاث و سبعین و مائه و الف قلعه بدست باو افتاد
و حرم پادشاهی و جمیع کارخانجات سلطنت باختیار غنیم رفت ذلک تقدیر العزیز العلیم
با و قلعه‌داری بنارو شنکر برهمن تفویض نمود و جمعی را برای حراست قلعه همراه او کرد و بعد چند روز
برهمن مذکور بحکم باو بسبیل سفارت آنطرف آب جمن نزد شجاع الدوله رفت شجاع الدوله مافی الضمیر
خود که نفس الامر و بیان واقع است ظاهر نمود و حاصل کلامش اینکه مدتی است مرهته و برهمه تابع دکن
بر ملک هندوستان مسلط شده اند اکحال اینهم فهمیدند از بدعهدی و طماعی و سختگیری این قوم برخاطر فرنگ دلتنگی
امداد راجه‌های این سرزمین از بدعهدیها و از بدسلوکیهای رگهناتهه راو و تا مقتول دهه لکه زمین را با جمعیت بابای افغان
و جز شصدیان اینها جان بلب آمده برای حفظ ناموس و ناموس خود شاه درانی را ازولایت آورده را بطلبانیدند
برهمن مذکور بارها بوساطت شجاع الدوله در لشکر شاه آمد و رفت کرد و تمهید اساس صلح در بین جمن را دارد
لیکن بجایی نرسید از چند وجه صورت نگرفت مصالحه اینکه سرداران مرهته به لغو و گفتگو مشغول گرا
سعی بیهوده خام طمعیهای خود داد و اذیت خلق الله چنانچه سورجمل جات از ضایع اینها مع عیال و اثقال

تا مسه

که انجام این قوم بجز نیست بعد رخصت از شاه جهان آباد برخاسته به بلم کده که یکی از قلاع او ست رفت
باو تا آنکه سلطنت دکن و هند داشت تنگ چشمی و پست فطرتی او بجایی رسید که سقف دیوان خاص پادشاهی
که از نقره بود آنرا کنده زر مسکوک ساخت و طلا آلات و نقره آلات و فرش قدیم مقبره سلطان المشایخ
نظام الدین اولیا و مرقد فردوس آرامگاه محمد شاه مثل عود سوز و شمعدان و قنادیل وغیره طلبیده تصرف
آورد الحاصل چون او با فوج خود چهاونی در شاهجهان آباد کرد و قلت دانه و علف حال سپاه را تنگ
ساخت و اواخر ایام برشکال خواست که از شهر برآمده دست تاراج آبادیها کشاید و وبال رعایا و برایا
که ودایع حضرت خالق اند برگردن خود گیرد وقت برآمدن از شهر بیست و نهم صفر سنه اربعه وسبعین ومائه
والف شاهجهان پسر محی السنه را موقوف کرده میرزا جوان بخت خلف شاه عالم عالی گوهر را در قلعه
شاهجهان آباد بر تخت نشاند و وزارت غایبانه به شجاع الدوله مقرر کرد غرض اینکه شاه درانی با شجاع الدوله
بدگمان شود و سنکسار تفرقه در اجتماع و اتفاق اینها افتد و بعد از آن نارو شنکر برهمن را در شاهجهان آباد
گذاشته خود با تمامی فوج بطرف کنجپوره حرکت کرد که در آنجا عبدالصمد خان ابدالی و قطب خان روهیله و نجابت خان
زمیندار آن سرزمین اقامت داشتند و رسد غله وغیره آنطرف آب به لشکر شاه میرسانیدند و این
عبدالصمد خان ابدالی همانست که در وقت فوجداری سرهند بدست غنیم افتاد چنانچه سابقاً مذکور شد
و آخر خلاصی یافته با قطب خان روهیله و نجابت خان عقد موافقت بست و هفتم ربیع الاول سنه اربع
وسبعین ومائه والف غنیم قلعه کنجپوره را محاصره کرد چون گرفتن قلعه پیش آتشی نه فرنگ کار سهلی
است بانک کرد و خورد قلعه بدست آمد با عبدالصمد خان و قطب خان را بدرجه شهادت رسانیدند
و دست تاراج کنجپوره دراز کرده تقدیر قلعه آنجا را گذاشت شاه درانی را بمجرد استماع این خبر شعله غضب
در جولان آمد با وصف آنکه هنوز دریای جمن پایاب نشده بود حکم فرمود که افواج ظفر امواج از آب بگذرند بتاریخ
هجدهم ربیع الاول سنه اربعه وسبعین ومائه والف دلاوران اسلام از گذر باک پت قریب شاهجهان آباد
اسپها را در دریا انداخته بعضی پایاب و بعضی شناکنان گذشتند و برخی که پیمانه عمر اینها پر شده بود در آب
فرو رفتند باوجود سرداران افواج قاهره دریا را باین دلیری و بیباکی رنگ هوش باخته از کنجپوره

بقصد غارت سرهند مسافتی طی کرده بود از استماع این خبر طاقت ربا ارادهٔ سرهند فسخ نموده در دو کوچ
بپانی پت آمد درین وقت همراه او چهل هزار سوار جرار کار آزموده جنگها دیده و فراوان توپخانه فرنگ حاضر بود
با وجود آن دید که در جنگ شمشیر و میدان عهده برآمدن از ایشان نمیتوان شد ناچار در سواد شمالی پانی پت
حصاری از توپخانه که از اکرهٔ ناری توان گفت در لشکر خود کشیده مستعد پیکار نشست بست و یکم ماه مذکور
موکب منصور مقابل لشکر مرهته رسیده در ساعت بسم الله شمشیر آغاز کرد هر روز اسلامیان و هنودیان
باهم تلاشهای نمودند و از توپ و رهکله و بان و بندوق و شمشیر از طرفین جمعی راه بادیهٔ فنا پیمودند و از ایشان
هر طرف دایر و سایر شدند و رسد غله را بر مخالفان از جمیع جهات مسدود ساختند مگر سمت لاهور پشت
مرهته که از آنطرف آلاجات که از مشاهیر مرزبانان نواحی سرهند است غله میفرستاد برآنهم در ایشان
قابو یافته نیز گسیختند چون شاه درانی دید که مرهته با وصف تنگی قافیه از زنجیرهٔ توپخانه برنمی آید لاجرم بیست و
هشتم ربیع الآخر سنه اربع و سبعین و مائة و الف حمله بر زنجیرهٔ توپخانه مقرر کرده سواری فرمود جهانخان
شاه پسند خان و نجیب الدوله هراول و عقب اینها شجاع الدوله با فوج خود معه احمد خان بنگش و حافظ رحمت
خان و دوندیخان و فیض الله خان پسر محمد علی خان روهیله و بر پشت اینها شاه مع اشرف الوزرا
شاه ولیخان و از آنطرف افواج غنیم نیز مستعد شده بفاصلهٔ یکبان پرتاب از لشکر پیش آمده ایستاد
بعد زد و خورد بسیار که شروع جنگ از اول وقت ظهر شده بود دو گهری روز باقی مانده روهیله های پیاده
همراهی نجیب الدوله که در جوهر شجاعت ضرب المثل اند قریب ده هزار کس بعد برق اندازی در لشکر
درآمده بکوته یراقی پیوستند بلونت راو خسرپورهٔ باو که مدار المهام و قوت بازوی او بود بزخم تفنگ
از اسپ بر زمین افتاده توسن فنا را مهمیز کرد روهیله ها نزدیک کار غنیم آخر کرده بودند لیکن شب پردهٔ ظلمت
فرو هشت و امتیاز در یگانه و بیگانه نماند ناچار روهیله ها چهره دستی های نمایان کرده از لشکر برآمده
رو به لشکر خود آوردند گوبند پندت مکاسه دار از ضلع اتاوه آنجا با جمعیت ده هزار سوار و خزانهٔ بسیار
در رسد غلهٔ آنطرف دریای جمن بشاهدره متصل شاهجهان آباد رسیده میخواست که میرٹھ را که تعلق به
نجیب الدوله داشت تاراج نماید و براه انتر بید بالا بالا رفته از گذر کنجپوره عبور کرده شامل

با فوج مرهته شود از شاه دره کوچید به پرگنه جلال آباد که دوازده کروه از شاه جهان آباد مسافت
رسید چون از سوانح خبر آمدن او به مسامع شاه رسیده بود عطائی خان درانی و پسر عبد الصمد خان
ابدالی را با جمعیت پنجهزار سوار برای تنبیه گوبند پنڈت تعین فرمود مشار الیهما از گذر رامره و
باگپت عبور کرده و بایلغار شتافته روز دویم بشاهدره رسیده نائب نارو شنکر را که در آنجا
بود معه مردمانش بقتل رسانیدند و بر اثر آن نجابت خان (؟) غازی الدین نگر که شش کروه از شاه جهان آباد است
شتافته مردم مرهته را که در آنجا بودند قتل نموده بجلال آباد بفر و شکوه که گوبند پنڈت که بتاریخ نهم
شوال سال مذکور در آنجا رسیده بود ریختند و او را با همراهیانش علف شمشیر خونخوار ساختند و غنائم بسیاری
از نقد و جنس و دواب بدست آوردند و سر گوبند پنڈت را بریده با غنائم بحضور شاه آوردند چون ایام
محاصره و محاربه امتداد کشید و کثرت جیفه و بول و غایط فرودگاه غنیم را لبریز تعفن ساخت و انسداد
رسد غله قحط را بجائی رسانید که هر روز جمعی از مردم و دواب بعلت گرسنگی قالب تهی میکردند
و مضمون لا تستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا بعرصهٔ ظهور در آمد محصوران تنگ آمده بالاتفاق
قرار دادند که آخر در احاطهٔ سنگر مواد قوت تحلیل یافته خود بخود ملبا کوریم بهتر آنست
که یکبارگی بهیئت اجتماعی خود را بر مخالف زنیم در قسمت تخت است یا تخته بتاریخ ششم جمادی الآخری
روز چهارشنبه سنه اربع و سبعین و مائه و الف فوجها ترتیب داده و توپخانهٔ فرنگ پیش انداخته از سنگر
خود برآمده رو به لشکر شاه آوردند مبارزان اسلام که صیاد وار در کمین انتظار صید میکشیدند
آنقدر فرصت دادند که نخجیران مضطر رام گویان از احاطهٔ سنگر در میدان بیرون آوردند
بعد از آن تکیه بر عون مالک الملک تعالی شانه کرده دست به شمشیر خون فشان برده
حمله آوردند و در طرفة العین صفوف اعدا را برهم زده خلقی کثیر را بجز اب ابا در عدم فرستادند
اول وسواس راو که در عین شباب بود بزخم تفنگ مقتول گشت و بر اثر آن با و مفقود العین
والاثر گردید و جنکو و سرداران دیگر پیشتر از حصر علف تیغ بیدریغ گشتند و ابراهیم خان گارد
بگیر آمده او را بهیئت مرغ مقفص نگاه داشتند و غفقریبا به شمشیر یا سنان از بیم گذرانیدند

الله اکبر زمین بمثابه‌ای که از خون قتلی همه گلرنگ و عرصهٔ عدم از کثرت موتی خیلی تنگ گردید
بیست و دو هزار غلام و کنیز و کنی نژاد بر سرداران اسلام تقسیم یافت و غنایمی که در دایرهٔ
انحصار نمی‌توان گنجید از جواهر و نقود و گرانمایه و اجناس دیگر و توپخانه و پنجاه هزار اسپ
و دو لک گاو و چندین هزار شتر و پانصد فیل کوه پیکر بدست غازیان منصور افتاد
بقیة السیف که آوارهٔ دشت ناکامی شده مردم دیهات خبر آنها گرفته و از قتل و اسیر
و غارت دقیقهٔ مهمل نگذاشتند شمشیر بهادر برادر علاتی بالاجی که از بطن لولی بود در اثنای راه
وقت بسمل نمود و از سرداران عمدهٔ قشیم احدی جان سلامت نبرد الا و کسی از آنجمله
هولکر که بصد جستجو جان خود را بالوار رسانید و از آنجا به پونا آمد پس از وقوع این شکست
بفاصلهٔ پنجاه و سیزده روز بالاجی از غصه و غم بخرابه آباد عدم شتافت گویند بالاجی
پیش از فوت خود چندین رسوم متعدداران دیهات مثل مقدم و پتواری و دهیر و گاورد
تمام دکن را وصول و تحصیل کم ضبط کرده باجاره داد و مبلغ خطیر از نیوجه داخل خزانهٔ دیوانی شد
آخر مبارک نیامد منجر باین هزیمت و تمام پرگنات عمل او جاری و ساری شده بود که حق [illegible]
دست او را از دستار [illegible] باکوتاه ساخت و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و شاه بعد
حصول فتح عظیم الشان از نادر و کاه که میدان پانی پت بود فراهمیده سواد دهلی را [illegible]
و ایامی معدود [illegible] کرده تا نزد دهم شعبان سنه اربع و سبعین و مائه و الف از باغ شالامار
دهلی بقصد قندهار رسید بعد عزیمت بجولان در آورد و در اثنای راه [illegible] رخ نموده تا رنج یافته بعد
طی مسافت بلاهور رسید و در لاهور نایب گذاشته روانه پیشتر گردید مخفی نماند که احمدشاه درانی
۳ هفت بار به هندوستان آمد بار اول در اواخر سنه خمسین و مائه و الف با نادرشاه [illegible]
پرداشته و در سال دیگر در رکاب او بولایت برگشت بار دوم در سنه احدی و ستین و مائه
و الف از قندهار لشکر جانب هند کشید چون احمدشاه حسب الحکم فردوس آرامگاه متوجه مدافعه
او شده هزیمت یافته راه کابل و قندهار پیش گرفت چنانکه سابق بشرح و بسط آن رقم پذیر قلم وقایع

رقم

رنگ گردید بار سیوم در سنه اثنین وستین و مائه و الف از کابل بلاهور آمد و با معین الملک
جنگ سهل واقع شده بصلح انجامید شاه بدستور نادرشاه از سیالکوٹ وغیره محالات
پیشکش خود بذمه معین الملک مقرر کرده عطف عنان عزیمت بجانب کابل نمود بار چهارم
در سنه خمس وستین و مائه و الف باز بلاهور آمد معین الملک تا چهار ماه جنگید آخر بسبب
نفاق آدینه بیگخان و کوڑا مل که سردار عمده او بودند مغلوب گردیده بملازمت شتافت
شاه درانی او را از طرف خود بنیابت لاهور داده عنان توجه بکابل تافت و معین الملک در محرم
سنه سبع وستین و مائه و الف از اسپ افتاده جان بحق سپرد شاه درانی از قندهار صوبه داری
لاهور بنام میر مومن پسر معین الملک فرستاد و بنابر صغر سن اختیار مهمات ملکی بمادرش
تعیین گرفت چون نسا از زیور عقل عاطل می باشند از بد معاشی او جمیع امرا مثل بهکاری خان
رستم جنگ که مدار المهام کل بود وغیره تنفر تمام بهم رسانیدند و عنقریب میر مومن پسر معین الملک
باجل طبیعی درگذشت و بجای او خواجه موسی اعزاری داماد معین الملک قایم شد رستم جنگ
خواست که صوبه داری لاهور خود گیرد بیگم دریافته او را در محل طلبیده کنیزان را فرمود تا زیر
چوب کشیده قالب او را از روح تهی ساختند بعد چندی خواجه عبد الله خان پسر نواب عبد الصمد خان
سیف الدوله مسلط شده بیگم را قید کرده و نیابت صوبه بنام خود از شاه درانی طلبید و اما نخان
برادر جهانخان از جانب شاه درانی بلاهور آمده دست تعدی دراز کرد و مردم بسیار را
تاراج نمود بعد چندی خواجه عبد الله خان که از هنگامه تنخواه سپاه نتوانست پای اقامت افشرد
گریخت باز حکومت صوبه به بیگم قرار گرفت بعد از آن خواجه مرزا خان که از جماعه داران عمده
معین الملک بود بیگم را مقید ساخت و آخر کار باهم صلح واقع شد بار پنجم در سنه سبعین و مائه و الف
از قندهار قصد هند کرد و سبب آن هنگامه پردازی عماد الملک ابن غازی الدینخان فیروز جنگ
ابن نواب مغفرت مآب است که در لاهور عمل شاه را برهم زد و صوبه داری را از بیگم که دخترش باد

نامزد بود کشیده آدینه بیگ خان مقرر نموده شاه باستماع اینخبر از قندهار بکابل بلاهور رایت
برافراخت آدینه بیگخان تاب مقاومت نیاورده رو بفرار آورد در صحرای هانسی که حصار سنبلیه
بی آب مطلق درگذشت شاه جلوریز بسونپت بیت کرده بدهلی آمد عمادالملک که بی سر و سامان
بود خیریت خود را در اطاعت دیده بملازمت شاه شتافت بتاریخ هفتم جمادی الاول روز جمعه
سال مذکور شاه داخل قلعه شاه جهان آباد شد و با عالمگیر ثانی ملاقات کرد و دست
بتاراج اموال و ناموس متوطنان شهر دراز کرده دقیقه از نهب و غارت مهمل نگذاشت
اهل غیرت خود را بسم و سلاح هلاک کردند شاه قریب یکماه در شاه جهان آباد اقامت کرد
و طوی تیمور شاه پسر خود با دختر عزیز الدین برادر حقیقی عالمگیر ثانی طرح انداخت بعد سرانجام
طوی از شاه جهان آباد برآمده و تنبیه سورجمل جات که از مدت مدید ریشهٔ تصرف در
صوبهٔ اکبرآباد دوانیده بود پیشنهاد همت ساخته و از قلاع متعلقه بلم گڈه را که از
دهلی بمسافت پانزده کروه واقع شده بضرب توپهای قلعه کشا در عرصه سه روز
فتح نموده اهل قلعه را یکقلم بقتل رسانید و از آنجا بر سر متهرا که معبد قدیم هنود است رفته
از قتل عالم و سوختن و تاراج نمودن هیچ باقی نگذاشت مردم ملک جاتها از بیداد انها
گریخته بقلعجات خزیدند شاه باکبرآباد آمد میرزا سیف الله قلعه دار قدیم پادشاهی
سر باطاعت فرو نیاورده بضرب اتواپ نگذاشت که کسی پیرامون قلعه گردد شاه
درانی جهان خان را به تسخیر قلعجات جات مامور فرمود جهان خان در لوازم قلعه کشائی
سرگرم بود که ناگاه از نیرنگی قضا و قدر مساعدت طالع سورجمل در لشکر شاه که قریب
گره نزول داشت وبائی افتاد تا بحدیکه مجال اقامت نماند دست از ملک
جات برداشته کام سرعت جانب ولایت برگرفت چون بدهلی رسید عا
لمگیر ثانی با نجیب الدوله بسرعت تا لاسه مقصود آباد آمده با شاه ملاقا
ت شاه درین ایام دختر فردوس آرامگاه محمد شاه را در سلک

نخلان خود در آورد و پس از آن شاه نجیب الدوله را امیر الامرای هندوستان ساخته بلاهور رفت و تیمور شاه پسر خود را
بسپه سالاری جهان خان و اهالی لاهور و ملتان و تهته نموده خود از راه کابل بقندهار شتافت بار ششم
در سنه ثلاث و سبعین و مائه و الف که بهندوستان آمده باو و غیره مرهته را شکست داد چنانکه گذشت
بار هفتم در سنه خمس و سبعین و مائه و الف که شاه در افغانستان عزیمت بجانب هند معطوف داشت
سببش آنکه چون شاه بعد افراختن لوای نصرت بر باد نائب خود را در لاهور گذاشته رو
توجه بولایت آورد سرکشان هند میدان را خالی یافته باز غبار فساد برانگیختند بقیه مرهته که
از کشته شدن باو بیجان شده بود باز جان در قالب او در آمد با نواب آصف جاه ثانی
در دکهن مقابل شده جنگید نوعیکه گذشت سورجمل جاٹ در ذی القعده سنه اربع و سبعین و مائه و الف
قلعه اکبرآباد را از قلعدار پادشاهی بسازش گرفت و جمیع کارخانجات پادشاهی که
در قلعه بود متصرف گردید قوم سکهه بکسر سین مهمله و تشدید کاف تازی ساکن صوبه پنجاب که از قدیم
الایام خمیر مایه فتنه و فساد اند و با اسلامیان عداوت و تعصب شدید دارند با آنکه معاینه
کرده بودند که شاه چند مرتبه هندوستان را بی سپر ساخت از راه نا عاقبت اندیشیها
علم بغی و شورش افراشته نائب شاه را در لاهور کشتند و جسا سنگه نامی را از قوم سکهه
بپادشاهی برداشته دیو را بمسند تیم نشانیدند و زر سکه را بنام او سیاه کردند و بلده
لاهور و اطراف آنرا بتصرف آورده خلق الله را سیما فرقه مسلمین را اذیتها
رسانیدند شاه در افغانستان باستماع این اخبار برعادت معموله خود باز نهضت بهند فرمود
چون کل زمین لاهور را محل نزول اجلال ساخت خبر آمد که اقوام سکهه در ضلع رهی که بهترین زمینها
است قلب در نواحی سرهند محل الاجاث مرزبان قریب دو لک سوار و پیاده جمع شده
اند شاه بر سبیل یلغار نود کروه راه را در عرض دو روز طی کرده بسر وقت خونگرفتگان
رسید پانزدهم رجب سنه خمس و سبعین و مائه و الف جنگ رو داد و غازیان کفر شکن بقیه
ریختند دود از نهاد اصنامیان بر آوردند و قریب هشت هزار بت پرست را طعمه شمشیر

خون آشام ساختند و متاعیکه کمیت آن مفوض بعلم الهی است غنیمت کردند
بعد فتح هفتم شعبان سال مذکور شاه ظفرقرین فیروزی داخل لاهور گردید و در
آنجا رحل اقامت افگنده به ضبط و نسق اطراف لاهور پرداخت و نور الدین خان
درانی را که از بنی اعمام اشرف الوزرا شاه ولیخان بود با فوجی از خیل درانی
و قزلباش و ایلات خراسان و جمعی از زراتهای کوهستان جمو و جهت تسخیر مملکت
کشمیر بر سر سکهجیون که صوبه دار آن مملکت بود تعیین کرد سکهجیون فوجیرا فرستاد که
شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند درانیان بعد حرب و ضرب بسیار
غالب آمدند و کشامره را از شعاب جبال بر داشته بسیاری را سر مشق تیغ
جلادت ساختند و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند سکهجیون با جمعیکه
همراه بودند صف آرا گردید و حسب المقدور دست و پا زد آخر کشامره تاب
مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و سکهجیون با اهل و عیال دستگیر گردید شاه
درانی بعد فتح نور الدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت و در سنه سبعین
و مائة و الف شاه درانی لوای عزیمت از لاهور بجانب کابل بر افراخت

ذکر وقایعیکه بعد از مصالحت با مرهته تا انتقال نواب امیر الممالک از این جهان بروضهٔ رضوان صورت وقوع یافت

آورده اند که نواب امیر الممالک صلابتجنگ و نواب آصف جاه ثانی که پس از

وقوع مصالحت با مرهٹه عطف عنان عزیمت به صوب حیدرآباد نمودند در اثنای راه
امیر الممالک بدلالت فتنه جویان نواب آصفجاه را به صوب ایلور و راجمندری
رخصت نموده داخل حیدرآباد شد و بعد چندی جهت بند و بست امور ریاست
باغوای بعضی درهم اندازان حامد الله خان را وکیل مطلق ساخت و چون مهر وکالت
مطلق نزد آصف جاه ثانی بود مهر دیگر کنده کنانیده شروع به تمشیت امور ریاست
نمود نواب آصفجاه ثانی از استماع این خبر مخالفت اثر به طریق یلغار خود را به حیدرآباد
رسانیده به ملازمت برادر رسید و اظهار مراتب خلوص و عقیدت در تصفیه
اصلاح مزاج برادر کوشید امیر الممالک اگرچه بظاهر مراتب خاطرداری
دلجوئی به تقدیم رسانید اما نقش کدورت که باغوای مغویان بر لوح خاطرش
منقش و مرتسم شده بود بالکل محو نگردید و بعد ردو بدل بسیار نواب آصف جاه را
به صوبه لکنڈل مرخص ساخت تا در آنجا چهاونی نماید چنانچه به عمل آمد و بعد انقضای
مراسم چهاونی امانت عزیمت به تنبیه رگهناتهه راو برادر بالاجی راو که
سر به شورش بر داشته دست اندازی بمحالات سرکار میکرد افراخت و چون
حوالی قلعه بیدر را مضرب خیام ساخت ناصر الملک میر مغل علیخان بهادر
که از پیشگاه صلابت جنگ به صوبه داری نانذیر سرفراز یافته با اسمعیل خان
پنی از حیدرآباد برآمده بود به شرف ملازمت رسید بعد از آن بنگاه را در قلعه
بیدر گذاشته مستعد پیکار گشت درین اثنا خبر رسید که سواس
راو وغیره سرداران با افواج خود تلف گشتند بنابرین رگهناتهه
راو هوش و حواس باخته و صرفه در جنگ ندیده در مصالحت
زد نواب آصف جاه نیز این معنی را مغتنم انگاشته
ازان جا به عزم گوشمال میر مقتدا خان

قلعهٔ بیدر که سربفلک برداشته بود متوجه گردید و در اندک ایام قلعه را به محاصره
مفتوح نموده قلعداری آنجا بنام سیادتخان بهادر مقرر کرده بفرخنده بنیاد حیدرآباد
معاودت نموده میدان گوشه محل را مضرب خیام گردانید و درآن آوان آصف الدوله
صلابت جنگ بهادر دلنجانرا به نظامت بیدر آباد مقرر کرده به نواح اناکوندی وغیره
آنسوی دریای کشنا شده بود بهادر دلنجان استقبال نموده شرف اندوز ملازمت
گشت و نواب آصف جاه ایام صیام در آنجا بسر برده بعد عید الفطر متوجه نواح گلبرگه که
امیر الممالک بدآنجا رسیده بود گردید و بعد ملازمت تجدید عهد و پیمان با صلابت جنگ
بمیان آورده چهاونی محمد آباد بیدر قرار داده به بیدر رسیدند و رحل اقامت
درآنجا افگنده افواج را به طریق معمول بچراگاه و مقر آنها رخصت دادند و در ایام
چهاونی بیدر خبر رسید که بالاجی راو آخر روز سه شنبه نوزدهم ذی قعده سنه یکهزار
یکصد و هفتاد و چهار ازین جهان در گذشت و امر ریاست به پسر او مادهوراو که
صغیر السن است و برادر اعیانی او رگهناتهه راو عاید گشته و در سنه خمس و سبعین و
مائة و الف آصفجاه ثانی فوجها فراهم آورده با امیر الممالک از قلعهٔ بیدر که در آن جا
چهاونی شده بود بنا بر بعضی وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد و رگهناتهه راو و مادهوراو
هم با فوج سنگین و توپخانه از پونا حرکت کرده در میدان شاه گڈه ایما نیان و ثانیا
نزدیک هم رسیدند و تا رسیدن با ورنگ آباد فی الجمله زد و خوردی واقع شد
و نواب آصفجاه ثانی همراه صلابتجنگ وارد اورنگ آباد شده برای سامان و رسد غله
وگذاشتن اسباب زاید و بنگاه یکدو روز درآنجا اقامت ورزیده بست و سیوم ربیع الآخر
سنه خمس و سبعین و مائة و الف بقصد دار الحرب پونا ازآنجا نهضت نمود و غنیم را
جنگ کنان تا ٹوکه که قصبه ایست برلب دریای گنگ دکن مشتمله بتخانهٔ معتبر و غنیم در دولت
خود درآنجا عمارات عالیه طرح انداخته رسید و درآن قصبه آتش زده دبت را شکسته

عمارات را با زمین هموار کرد و از آنجا بصوب قلعهٔ احمدنگر متوجه شد چون بحوالی قصبهٔ چهارکنده
وارد گردید افواج مرهته هجوم آورده بازار پیکار گرم ساختند بهادران اسلام پای جلادت
وجسارت افشرده از پیش زور راندند و چون بحوالی احمدنگر رسیدند رگهناتهه راو با تمام
فوج خود به مقابله آمد و بر دست چپ که راجه ناگکداس با جمعیت خود قیام ورزیده بود حمله
های متواتر نمود و نزدیک رسیده بود که تزلزل در ارکان استقامت بهادران اسلام راه
یابد مقارن اینحال مراد خان و سلطانجی نبالکر در عقب آن سیف الدوله بکمک او شتافته
تفرقه در جمعیت کفار انداختند و چون بنواح ترک آباد رایت اجلال افراختند معاندان
با جرات و جسارت غبار دلاوری برانگیختند چون ابر سیاه حایل گشتند و از بارش
گوله و تفنگ نااندیشیده بقدم پیش آهنگ نائرهٔ جدال و قتال مشتعل ساختند نواب آصفجاه
ثانی امیرالممالک را در اردو بمحافظت گذاشته خود به نفس نفیس با سپاه و نصرت قرین
متوجه مدافعه شد و بعد وقوع جنگ صعب مخالفان هزیمت یافته رو بفرار آوردند
و بهادران اسلام تا پنج کروهی از لشکر تعاقب نموده بسیاری از اعدا را بر خاک هلاک
انداختند و از آنجا نواب آصفجاه عطف عنان نموده وقت شب بمظفر و منصور معاودت
فرمود و بعد از آن اسلامیان شب از آنجا کوچ کرده بدون آنکه پای جنگ به میان آید
از کتل مرور نمودند و بعد رسیدن بکهوره ندی کفار باز برای سد راه شدن مجتمع گردیدند
غازیان اسلام از آنجا نیز شب کوچ کرده عبور نمودند و اصلا جنگ به میان نیامد غرض
همین سان بجرأت و تدبیر هر روز پیش قدمی نموده تا هفت کروهی پونا رسیدند و قریب
بود که پونا هم بحالت ٹوکه رسد که ناگاه ناصرالملک پسر ششمی نواب مغفرت مآب بنا بر
غباریکه با برادر داشت و راجه رام چندر که عمدهٔ سردار لشکر اسلام بود بنابر
جنسیت با غنیم ساخته شب بیست و هفتم جمادی الاولی سال مذکور از لشکر اسلام برخاسته
بلشکر غنیم پیوستند و کاریکه نکردنی بود بعمل آوردند بعد وقوع این قضیه غنیم بلهٔ اسلامیان

سنگ بنیاد داشتند روز دیگر از هر چهار طرف یورش کرده جنگ انداختند و توپها آورده بازار
گوله اندازی گرم ساختند مجاهدان اسلام از زنجیرهٔ توپخانه خود برآمده دست بجنگ
کوته یراقی دراز کردند و به نیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را برهم زده بسیاری را برخاک
هلاک انداختند غنیم تاب نیاورده از میدان خود را واکشید هرچند که رایت منصور
اینقدر راه دور و دراز طی کرده بر هفت کروهی پونا رسید هرچند پیشتر راه شدیم
فایده نبخشید فرد است که پونا زرق آتش بی زنهار میشود و سکان پونا هم پیش رگهناته
راو آمده فریاد برآوردند که میخواهی خانمان ما را بدست مسلمانان بر باد دهی
ناچار رگهناته راو و مادهو راو سفیر انزا فرستاده پیغام صلح کردند و ملک بیست
و هفت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و صوبه بیدر بدل صلح با حضرت جاه ثانی بتسلیم نمودند
و این مصالحه بشتم جمادی الاخری سنه خمس و سبعین و مائه و الف واقع شد نواب آصفجاه
از هفت کروهی پونا کوچ کرده جانب پنج محله محالات رانه رام چندر خرامید و در
پاداش حرکت لغو یکه ازو بوقوع آمد ملک او را و دیگر عساکر پامال گردانیدند
و آغاز موسم برشکال چهاردهم ذی الحجه سنه خمس و سبعین و مائه و الف بارادهٔ
چهاونی و با امیرالممالک داخل قصبهٔ بیدر رسید و همانروز امیرالممالک را که بگفتهٔ مفسدان
مصدر حرکاتی که موجب اختلال در امر ریاست باشد میگردید و ازین جهت از هر سو
در هر وقت آتش فتنه بلند میشد و نواب آصفجاه در اطفای آن میکوشید به صوابدید
ارکان دولت که چندی آصف الدوله را در گوشهٔ انزوا تجلیس راحت ساختن مناسب
وقت است در قلعهٔ مذکور نظربندی گردانیدند و یکسال و سه ماه و شش روز ایام زندگی
در حالت انزوا بسر برد و بعد از آن بستم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه سبع و سبعین
و مائه و الف از قید زندان هستی برآمده در جوار مرقد حضرت شیخ [illegible]
قدس سره مدفون گردید میرزا والا محمد ذکا در تاریخ آن گفته قطعه خدیو دکن روح

والای او که به پرواز از دام مخمصت رسته رقم کرد تاریخ فوتش فکاتب الممالک بخت شده باب چهارم در احوال
عظمت آثار مشتمل بر نواب غفران مآب نظام الملک نظام الدوله میر نظام علیخان
بهادر اسد جنگ آصفجاه ثانی طاب الله ثراه مشتمل بر سه فصل فصل اول در بیان احوال آن عالیجاه
مشمول به غفران حضرت واهب العطیات و ذکر وقایع و سوانحی که از وقت ورود مسعود
در قلعه بیدر به اسد جنگ بهادری تا انتقال منیر خان مدار المهام ممالک علی و والی بصورت
وقوع پیوست مخفی نماند که آن نیر سپهر شادمانی چارمین خلف نواب غفران مآب نظام الملک آصفجاه است
که در شهر شوال سنه هزار و یکصد و چهل و هشت هجری از افق ولادت طلوع نموده ساحت گیتی را به پرتو وجود
فایض الجود خود منور ساخت چنانچه پیشتر در ضمن احوال نواب غفران مآب مرقوم شد نام عالی آن فرخنده
خصال میر نظام علی است و در کنف عاطفت پدر بزرگوار خود تربیت یافته از بارگاه خلافت به خطاب اسد جنگ چهره
ناموری افروخته چون آثار اقبالمندی و بهادری از ناصیه اش هویدا بود در عنفوان نوجوانی با [illegible]
شیخ علیخان بهادر به [illegible] شده و بعد از نقل میر الممالک صلابت جنگ سنه هزار و یکصد و شصت و [illegible]
به صوبه‌داری برار پای استقلال افراشت و بعد از آن آنچه از تدابیر صائبه و [illegible] نمایان در باب [illegible]
یافت از آن اسکندر اقبال به عرصه ظهور رسید اکثری از آن در باب سیوم به شرح و بسط رقم پذیر قلم وقایع
رقم گردیده [illegible] بعد از آن که صلابت جنگ [illegible] شکست [illegible] وقت [illegible]
[illegible] پرداخت [illegible] صلابت جنگ [illegible] شده برای [illegible] توجه
افراخت [illegible] چون [illegible] سپاه سرکار صلابت جنگ افزوده شده [illegible] نمانده بود چند
سرکار [illegible] آباد [illegible] سپاه گرفته [illegible] و [illegible] کرده [illegible]
[illegible] سال دیگر [illegible] برادر بالاجی راو با فوجی آمده [illegible] چند [illegible]
[illegible] تا [illegible] رفت و از آنجا [illegible]
[illegible] گرفت و بعد چند روز از آنجا [illegible] نموده
[illegible] و در آن ایام صلابت جنگ برای گرفتن زر از زمینداران [illegible]

بیجاپور که تعلق باو داشت آنطرف گشته برده بود چون فایده مترتب نشد مصلحتاً از و مفارقت
نموده روانهٔ ناگپور گردید بمجرد دریافت این خبر عجالة الوقت خود را به قلعهٔ منرید رسانیده به ستلی
برادر پرداخته همراه گرفته برای چپاولی به سبب برآمد و چون در آن سال بالاجی راو فوت شده بود و
برادر راو رگهناتهه راو و پیشوا مادهو راو باهم نفاق داشتند قابوی چنین آنها غنیمت شمرده مسند
یکهزار یکصد و هفتاد و پنج هجری نبرد کنان شش کروهی پونا که مسکن آنهاست رسیده بود بالآخره مستقر این
صلح معاودت به بیدر نمود و در همین سال صوبه داری دکن از پیشگاه خلافت بنام او مقرر شد و در ریاست
بنابران برادر را مسند وی ساخته خود راتق و فاتق مهمات ریاست گردید و صاحب خزانهٔ عامره [illegible]
بعد از آنکه نواب آصفجاه ثانی مسند ریاست را بالاستقلال آرایش تازه داد راجه پرتاب ونت
را که برهمن مجرب هندی ساکن سنگهیر بود مختار کل کرده جمیع مهمات مالی و ملکی باو واگذاشت و سالی دیگر
تا وسیه ضربه تقسیم کرده از ریاست بهیر اعبور فرمود تمکین انتقال و تفصیل این اجمال آنکه چون
میان رگهناتهه راو و مادهو راو که در سنه هزار یکصد و هفتاد و پنج هجری در پونا چپاولی کرده بودند
مخالفت بهم رسید و متصدیان مادهو راو خواستند که قابو یافته رگهناتهه راو را مقید سازند رگهناتهه راو
برین معنی اطلاع یافته سیوم صفر سنه ستّ و سبعین و مایه و الف جریده با سواران معدود از پونا برآمده
راه ناسک گرفت و محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادی که عمده نوکران نواب آصفجاه ثانی در باستمالت
غنیم از طرف نواب مامور بود و در اورنگ آباد اقامت داشت خبر سر زده برآمدن رگهناتهه راو
شنیده چهاردهم صفر مذکور با جمعیتی از اورنگ آباد دویده در نواحی ناسک با رگهناتهه راو برخورد و رگهناتهه راو
که کمال بی سامانی و سراسیمگی داشت آمدن محمد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز تمام پیش
آمد سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد خان معاینه کردند که نواب آصفجاه جانب رگهناتهه راو است
اکثر از آن با او گرویدند و در رفاقت مادهو راو تهاون ورزیدند بنا بر آن جمعیتی شایسته با رگهناتهه راو
بهم آمد و از راه اورنگ آباد با احمدنگر شتافت مادهو راو هم با فوجی از پونا برآمده برده و از ده
کروهی از احمدنگر بیست و پنجم ربیع الآخر سنه حال به ستیز رو داد مادهو راو شکست یافته از میدان

گماشتگان گذاشته و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم خود رگهناتهه راو رسانید نواب آصفجاه به کمک رگهناتهه
از حیدرآباد برآمده قریب اورنگ آباد رسیده بود که اینجا منازعه انفصال یافت چون موکب آصفجاهی بموضع
پیپلگانو رسید رگهناتهه راو بملازمت شتافته در عشرهٔ جمادی الاولی سال حال با هم ملاقاتها و ضیافتها
بعمل آمد رگهناتهه راو پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد در جلدوی این عنایات بنواب آصفجاه گذرانید
و اسناد مرتب کرده بوکلای سرکار حواله نمود و چون این امیر جلیل القدر تحسین ... محمد مراد خان بهادر
بر گرفتن شست راو پرتاب ونت نتوانست و پیشتر از آنکه عمل و دخل در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود
صلح را بهم زد و نواب آصفجاه را بر آن داشت که رگهناتهه راو را معطل باید کرد و جانوجی پسر رگهوجی بهونسله
را برابر ... بطمع اینکه ترا بجای رگهناتهه راو قایم میکنیم طلبیده ملازم رکاب نواب آصفجاه ساخت
و ناصر الملک ... نواب آصفجاه غفران پناه که بطرف غنیم رفته بود از ناقدردانی غنیم رنجیده چهارم
شعبان سال حال بنواب آصفجاه ثانی پیوست رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه راو شد
رگهناتهه راو طاقت مقاومت در خود ندیده آوارگی و تاراج ملکها که اصل شیوهٔ غنیم است اختیار کرد و با سی
هزار سوار بسیر اورنگ آباد آمده در سواد غربی شهر نازل شد و زر مستدعی از شهریان طلب کرد و شمس الملک
بهادر سالار جنگ ناظم اورنگ آباد با وصف قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاری باستحکام
برج و بارهٔ حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بهمت خان بهادر کوتوال شهر و دیگر اعیان محمد مراد خان
بهادر و دیگر منصبداران و مردم شهر تقسیم نمود و بانتظار کمک نواب آصفجاه ثانی با غنیم بلطایف الحیل
گذرانید رگهناتهه راو ... دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده و نردبانها و اسباب قلعه گیری مرتب ساخت صبح
بیستم شعبان سال حال همین که آفتاب از دریچهٔ مشرق سر بر آورده غارتیان همراهی او بر آبادی خارج
حصار شهر پناه ریخته دست تاراج دراز کردند رگهناتهه راو خود با فوج خاص جانب شمالی شهر ایستاد
و سپاهیان او نردبانها بپای دیوار قایم کرده و فیلان را متصل دیوار آورده چند کس بر آمدند و تخته های
دروازه را که در دیوار کلابی باغ قلعهٔ ارک است خواستند که شکسته در آیند همت خان بهادر و مرزا
محمد باقر خان و تماشاییان شهر ببارش تفنگ و تیر و سنگ یورش آورده دوان رو گردانیدند و نردبان

میر کاظم رضوی مرحوم از سادات دولت آباد پس جلاوطن شده تردد نمایان نموده‌اند آنچنانکه خام خیالان
بسیار را در پای دیوار بدرکات اسفل فرستادند و در اطراف دیگر هم عمارتیان بدست شهریان [illegible]
و هیچ کشته شدند و چنین گرمی شد که تیر تفنگی بنیادیان رگهناتهه راو رسید و پیش تیر بارق سیدان دار و گیر
رگهناتهه راو دست حسرت خاییده و خاک تشویر بر رو مالیده از یورش برگشت و خبر قریب رسیده وصول نواب
آصفجاه شنید رخت آوارگی جانب [illegible] کشید بیست و ششم شعبان [illegible] موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد
شد چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج برانگیزد نواب غره رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور
رسیده سد راه گشت غنیم از آن طرف برگشته و از نزدیکی [illegible] و اورنگ آباد گذشته جانب حیدرآباد شتافت
نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب پیموده در اینجا مصلحت چنین قرار یافت که تخریب
دیار غنیم بر تعاقب او رجحان دارد نواب تعاقب را گذاشته متوجه دار السلطنه پونا شد و بعد برآمدن
از کتل احمدنگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه و سمت مقرر نمود که تاراج مساکن و مواطن غنیم پردازند و خود
بدو کروهی پونا رسیده مخیم ساخت سکان پونا پیش از این گریخته بقلاع و اماکن قلب رفته بودند مردم [illegible]
لشکر اسلام [illegible] عمارات پونا را سوخته با خاک سیاه برابر کردند و افواج یغمای در نهب و تخریب اطراف
پونا و ملک کوکن دقیقه فرو نگذاشتند سبحان الله در عهد بالاجی و باوا از حد دکن تا لاهور کسی چه قدرت
داشت که به پرگار اینها دست فراخ‌دستی رساند اکنون اموال و امتعه اینها بنهب در آمد و عمارتها که بصرف
مبالغ لکوک ساخته بودند بآتش غضب الهی با خاک برابر گردید سید اولاد محمد ذکا گوید رباعی آصفجاه دوم
سلیمان اعلام آبادی قوم برهمن سوخت تمام تاریخ شنو ز شعله طبع ذکا آتش زده در پونه ما سپاه اسلام
رگهناتهه راو بحیدرآباد رفته غره ذی القعده سال حال بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانید شجاع الملک
بهادر [illegible] و رکن آبادی ناظم حیدرآباد جمعیتی شایسته نگاه داشته [illegible] شهر کرده بود و [illegible]
او قدم همت در مقام جهاد افشرده از [illegible] توپ و تفنگ و تیر یورش را رد کرده و بسیاری از بدفعالان را [illegible]
لقمه آتش جهنم ساختند از آنجا هم رگهناتهه راو بی نیل مقصود برگشته و [illegible] آصفجاه ثانی [illegible]
که رگهناتهه راو از حوالی [illegible] بنیاد بر خاسته بصوب پونا متوجه گردیده است [illegible]

رسیدن موسم برشکال نواب آصفجاه باراده چهاونی بسمت محمدآباد بیدر روی توجه آورد و بعد وصول
بضلع دهارور جانوجی که همراه رکاب بود براجه بهادر پرتاب ونت گفت که امسال چهاونی در خجسته بنیاد که
هم پونا نزدیک است و هم ناگپور قریب اصلح راجه بهادر به ترغیب آن مصدر فساد فریب خورده مکنون
عرض این معنی نمود و بدرجه پذیرایی رسید پس به قلعه اوسه آمده تخفیف بار نموده عنان عزیمت بصوب خجسته بنیاد
معطوف فرمود چون بکنار رود گنگ رسیدند دریای مذکور طغیانی داشت برای عبور چندروز کشید و مردم فوج
دو جوق شدند یکی همراه رکاب نواب عبور نمودند و دیم همراه راجه بهادر اینطرف دریای گنگ توقف
ورزیدند و جانوجی که بخفیه بنابر جنسیت کفر با رگهناتهه راو ساخته بود و بهانه هنگامه سپاه برای تنخواه از راجه بهادر
جدا شده بفاصله دو سه کروه جوری فرود آمد رگهناتهه راو که در کمین چنین وقت بود بدریافت این خبر از مسافت
بعید یلغار کرده ناگهان بر سر اینها تاخت آورد و راجه بهادر با آن جمعیت قلیل قدم جلادت افشرده مصاف آرا
گشت دلیران اسلام داد مردانگی داده فوج او را زیر و زبر کردند و نزدیک هودج آهنی او رسیده ریسمان
هودج فیل بریده خواستند که سرش از تن جدا سازند درین اثنا مردم که با او ساخته بودند گفتند این رگهناتهه
نیست بل برهمن دیگر است و رگهناتهه راو بر فلان هودج است بهادران اسلام دست از قتلش باز
داشته متوجه هودج دیگر شدند که رگهناتهه راو فرصت یافته خود را کناره کشید بمقارن این حال تیر تفنگ
قضا براجه بهادر رسید و بر کار خداوند نعمت جان نثار گردید گویند مراد خان که با راجه بهادر عناد
دلی داشت در عین دار و گیر یکی از قراولان خود اشاره بقتل راجه بهادر کرد حسب الاشاره آن قراول
بضرب تفنگ کار او را باتمام رسانید بمجرد کشته شدن راجه بهادر قدم ثبات لشکریان از جا رفته
فتح بدل بشکست شد و مخالفان که راه فرار پیش گرفته بودند عطف عنان نموده از هر چهار طرف
بر لشکر اسلامیان ریختند افواج هراس امتزاج تاب مقاومت نیاورده بمعرض تلف رسیدند
بعضی مال و متاع بتاراج داده راه فرار پیش گرفته جان بسلامت بردند و جمعی بضرب تیغ و سنان
شربت شهادت چشیدند و اکثری خود را در رود گنگ انداخته غریق بحر فنا گشتند و برخی باسیری
درآمدند بالجمله بندگان عالی که پیش از کشته شدن راجه بهادر عبور دریای گنگ نموده بودند تا خجسته بنیاد

عنان یاز تحشید و بعد کشته شدن راجه بهادر رگهناتهه راو نیز عبور کرده حوالی شهر فرود آمد و میر موسی خان که
از آن آشوبگاه با یکی دو دستار پیاده پا برآمده بود خود را نزد نواب شیر جنگ حیدر یار خان بهادر که در آن وقت
در پونا بود رسانید نواب شیر جنگ آمدن میر موسی خان را که سید خلیق و از مقربان حضور بود مغتنم انگاشته
بعد کنکاش باتفاق محمد مراد خان بنای صلح گذاشت و در صلحنامه چنان قرار داد که میر موسی خان بخلعت
مدار المهامی سرفرازی یابد و با میر موسی خان عهود و مواثیق بعمل آمد که هرگاه از اینجا مخلصی یافته بحضور رود
و مدار کار گردد نواب شیر جنگ را از پونا بحضور طلب داشته بصوابدید نواب شیر جنگ تمشیت امور ریاست
نماید پس مراد خان باشارهٔ نواب شیر جنگ بهادر بحضور بندگان عالی رسیده بنای صلح بموجب قرارداد
گذاشت و بندگان عالی بنابر صلاح وقت که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسیده بود و مراد خان وغیره
با رگهناتهه راو ساخته بودند راضی بانصلاح شدند چنانچه بعد بیست روز از کشته شدن راجه بهادر میر موسی خان
بحضور رسیده بخطاب رکن الدوله بهادر احتشام جنگ و عنایت خلعت مدار المهامی از چهار پارچه و پیچ
مرصع و مالای مروارید سرفراز گشت و بعد از آن نواب شیر جنگ بهادر از پونا باستصواب رکن الدوله
بحضور آمده اعزاز شرف ملازمت نمود و چون پیشتر در عهد امیر الممالک صلابت جنگ بدیوانی صوبجات دکن سرفرازی
یافته از جزو کل امور ریاست واقف شده بود و اتفاق با جمیع اعزه لشکر و اکثر سپاه داشت دخیل کار
گشت اگرچه بظاهر رکن الدوله مدار المهام بود اما فی الحقیقه تمشیت جمیع مهمات ریاست باو تعلق گرفت
و غلام سید خان را که بخبث طینت و رشکست فطری اتصاف و دخل در مزاج بندگان عالی داشت
و در کمین بر انداختن ارکان دولت بوده اکثر احیان سخنان خلاف واقع بعرض حضور رسانیده
مزاج اقدس را از خیرخواهان دولت منحرف میساخت بنابر صلاح وقت بخطاب معین الدوله سهراب جنگ
و نظامت صوبه بیدار از پیشگاه حضور خوشدل ساخته در وغن قاز مالیده از حضور اخراج نمودند و درین
ایام خبر رسید که چراغ حیات امیر الممالک صلابت جنگ از صرصر اجل بیستم ربیع الاول روز پنجشنبه
سنه هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری خاموش گردید بندگان عالی مراسم تعزیه بموقوفی نوبت
سه روز بعمل آوردند و بعد از ان بنهضت بجانب شولاپور نموده و پیشکش از زمیندار آنجا گرفته رونق

افزای

حیدرآباد شدند و مادهوراو بنا بر حصول دلجمعی از بندگان عالی‌شان عزیمت به تنبیه حیدرعلیخان عرف حیدرنایک
که راجهٔ میسور را قید کرده تمام ملک او را در حیطهٔ تصرف درآورده و اکثر بلاد افاغنه مثل ساونور و بنکاپور
و سوندا و بدنور و سرا و هسکوته وغیره جبراً و قهراً گرفته و جمعیت کثیر فراهم آورده سر بفساد برداشته
بود معطوف نمود و رگهناتهه راو از سواد خجسته بنیاد برخاسته نزد مادهوراو رفت و هولکر عازم هندوستان
شد مادهوراو فوج عظیم بسرداری گوپال هری و باپوراو پٹهرپوسیس به تنبیه حیدرعلیخان پیشتر فرستاد
حیدرعلیخان فیض الله خان خلف میر محمدی خان داماد سید دلاورخان را بمدافعهٔ غنیم نامزد ساخت
و بعد وقوع جنگ صعب فیض الله خان فوج مرهته را هزیمت داد بعد از آن مادهوراو و رگهناتهه راو
باتفاق همدیگر با سرداران نامی مثل ترمبک راو و بابو نایک و نارو شنکر وغیره عازم جنگ حیدرعلیخان
گردیدند و اکثر قلاع را مفتوح ساخته مصاف آراگشتند درین وقت حیدرعلیخان شکست یافته
داخل سرینگ پٹن شده و باستحکام برج و باره پرداخته سلسلهٔ صلح جنبانید و سی لک روپیه نقد
و ملک چند لک روپیه داده صلح کرد و مادهوراو به پونا برگشت **ذکر مقید گشتن مراد خان و
همت خان در قلعهٔ عمرنگر و نهضت نمودن بندگان عالی از فرخنده بنیاد جهت
تصفیهٔ خاطر نواب شجاع الملک بهادر بسالتجنگ که باغوای مغویان ظن فاسد
بخاطر خود راه داده سر از اطاعت پیچیده بود با بعضی وقایع دیگر** آورده اند که بندگان عالی
بعد از آنکه رونق بخش بلدهٔ فرخنده بنیاد شدند بتاریخ بیست و هفتم شهر محرم سنه هزار یکصد و هفتاد و هشت
هجری مرادخان را که در ابتدای حال بصیغهٔ بارگیری در سرکار سید لشکرخان نوکر بود بعد از آن جمعدار
چند سوار گشت و رفته رفته بیاوری طالع ترقی نموده در عهد مدار المهامی راجه بهادر بمرتبهٔ امارت رسیده با رگهناتهه راو
موافقت کرده بود و در عین گرمی هنگامهٔ کارزار یکی از قراولان خود اشاره بقتل راجه بهادر کرده چشم
زخمی عظیم بفوج فیروزی رسانید با پسر خاله‌اش در پاداش این حرکت که از آن وهنی بامر ریاست
راه یافت در قلعهٔ گولکنده مقید نمودند و در آن حبس آن هر دو برادر از قید هستی خود رهائی یافتند
همراهان او را نواب شجاع الملک بسالتجنگ که همواره از بندگان عالی اندیشه‌ناک بوده فایز بسعادت ملازمت

نیکر دید باغوای افاغنهٔ کرنول و دیگر مفسدان فساد اندیش که چنان ذهن نشین کرده بودند که موکلانِ صلابت‌جنگ
حسب الایمای حضور باندیشه آنکه بهادر کهنا هته را و که پلهٔ او از کشتنِ راجه بهادر سنگین شده است صلابت‌جنگ
را از قلعهٔ بیدر برآورده فسادِ عظیم برپا کنند خفا کرده گشتند زیاده تر متوهم گشته سر از اطاعت پیچید بنابرین بندگان
عالی افواج فراهم آورده برای فهمایش متوجه شده چون قریب تم بهدر از نزولِ اجلال فیروز شد شجاع الملک
تابِ مقاومت در خود ندیده در قلعهٔ کرنول در پناهِ افاغنه متحصن گشت بندگان عالی بمحاصره پرداخته
از راهِ شفقت بزرگانه درِ موعظت و مصالحت مفتوح ساخت شجاع الملک مستامن گشته و عهد و پیمان
در میان آورده از قلعه برآمده بشرفِ ملازمت رسید بندگان عالی حسب القرار شجاع الملک را بصوبه‌داری
تعلقهٔ امتیاز گذه بدستور سابق بحال داشته جانب ارکاٹ نهضت نمود و بعدِ رسیدن لشکرِ فیروزی
بنواح ترچنی زمینداران و پالیگارانِ اطراف باستان بوسی فایز گشته پیشکشهای لایق گذرانیدند و
محمد علیخان والاجاه ناظم ارکاٹ باشتهارِ آمد آمدِ لشکرِ ظفر اثر از بلدهٔ ارکاٹ به بندر چینا پٹن در پناهِ
سردارانِ انگریز رفت بندگان عالی نواب میر الملک حیدر یار خان بهادر شیر جنگ را که خیر خواهِ
دولت و عقده کشای مشکلات بود بچینا پٹن جهتِ استمالتِ محمد علیخان فرستاد آنخیر خواهِ دولت
او را بحلقهٔ انقیاد کشیده بمبلغِ تعهد بمعرضِ وصول در آورد بعد از آن بندگان عالی رایتِ معاودت
افراشته راهِ غیر متعارف که قریب بود بالتماسِ زمینداران که ملکِ آنها پامال نگردد اختیار فرمود
و در اثنای راه در بعضی مواضع بنابر کمی آب خیلی تکلیف بمردمِ لشکر رسید تا بحدیکه بعضی مردم العطش
گویان جان بحق تسلیم نمودند و بعدِ وصول بسرحد راجبندری قطب الدوله حسن علیخان ناظم آن ضلع
به توسط رکن الدوله میر موسیخان بملازمتِ حضور مستسعد گردید و بعد رسیدن بسوادِ بجواڑه قطب الدوله
بنظامتِ بجائی تعلقه سرفراز گشته رخصتِ انصراف یافت بعد از آن بندگان عالی بکوچهای متواتر قطعِ مراحل
نموده رونق افزای فرخنده بنیاد گردید درین ایام رکن الدوله بهادر بگفتهٔ محکم سنگه پیشکار که برهمن
قاسی القلب و صاحب اختیار و دوتش بود بر جاگیرداران و انعامداران مصادرهٔ یکساله مقرر کرده
و سزاولانِ شدید تعیین نموده گرفت درین ایام اسمعیل خان پنی بصوبه‌داری برار از عزلِ غلام سید خان

سرفرازی

هزاری یافت غلام سید خان بنظامت خجسته بنیاد از عزل درگاه قلیخان بهادر سالارجنگ نامزد شد بعد
انقضای موسم برشکال برای اعانت مادهو راو که تنبیه بهوسله پیش نهاد خاطر خود نموده دهوندو
پندت و کیسل را فرستاده بود بوساطت رکن الدوله درخواست کمک نموده بود لوای عزیمت
بصوب برار افراشت بهوسله تاب مقابله در خود ندیده در مصالحت زد بعد انعقاد مصالحت
رگهناته راو عهد و پیمان با مادهو راو استوار کرده بهندوستان رفت و چون موکب منصور
از برار مراجعت نموده بکنار کاټی پورنا رسید مادهو راو باستصواب رکن الدوله برای ملاقات
بندگان عالی آمد و بساط اتحاد گسترده خلعت و جواهر گرفته بلشکر خود رفت و بندگان عالی چند روز
در آنجا اقامت ورزیده و ضیافت مادهو راو بتکلف هر چه تمام تر نموده و اساس اتحاد را محکم
ساخته مادهو راو را رخصت نموده و از آنجا بنواح شولاپور پرتو نزول افکنده زر پیشکش از زمیندار آن
سرکش گرفته در نواح کلبرگه تشریف فرما شد و در آنجا زیارت مرقد حضرت سید محمد گیسو دراز
قدس سره العزیز و ملاقات بصاحب سجاده حاصل نموده بخیمهٔ خاص رونق افزا شد در آن
آوان محکم سنگه پیشکار مدار المهام که از دست تعدیش عالمی بفغان آمده و علاوه برین دست
شخصی از مریدان سلسله حضرت خواجه بنده نواز بی تقصیر بریده بود بدست عزیز خان افغان
کشته گردید و قاتلش بدرگاه حضرت خواجه بنده نواز پناه برده محفوظ ماند گویند این امر باشارهٔ
رکن الدوله بوقوع آمد و بجای محکم سنگه برادرش مرار داس مخاطب براجه جگدیو شده
مقرر گشت و از آنجا بندگان عالی برای چهاونی بحیدرآباد معاودت فرمود و چون درین مقاله اکثر جا
ذکر نواب حیدر یار خان بهادر شیر جنگ و نواب درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ رحمهما الله علیهما
تقریباً در مطاوی کلام بزبان قلم آمد لازم شد که احوال این هر دو امیر کبیر عالی شان که از اعیان دولت
آصفیه بودند بعرض بیان آید

ذکر احوال نواب شیر جنگ بهادر مع اخلاف او

نام اصلی آن مرحوم شمس الدین محمد حیدر است ابن محمد تقی ابن محمد باقر ابن شیخ محمد علی
ابن شیخ ادریس که سلسلهٔ نسب شریفش بحضرت اویس قرنی منتهی میگردد و شیخ موصوف

در مدینهٔ منوره بخدمتِ تولیت اوقات که عمده‌ترین خدمات آنجاست اختصاص داشت
آخرالامر بالسپر خود شیخ محمد علی از مدینهٔ منوره برآمده چندی در بحرین سکونت ورزید و از آنجا پدر
و پسر از دریا عازم سمت کوکن که جنوبی دکن کنار دریای شور واقعست گشتند و از کوکن در
بیجاپور تشریف آوردند علی عادلشاه والی بیجاپور مقدم شریف شان مغتنم انگاشته بتعظیم و تکریم
تمام پیش آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و بتکلیف اقامت گردید بعد اصرار قبول نموده اقامت
ورزیدند و متصل درگاهِ قدم رسول عمارات عالی ترتیب فرموده بودند و چون شیخ محمد علی بزیور قابلیت
آراسته بود علی عادل شاه آنوالا گهر را بخدمت وزیری که خدمات عمدهٔ آنوقت بود عز اختصاص
بخشید و دختر ملا احمد که فاضل متبحر و از قوم نوایت بود در سلک ازدواج او کشید صاحب مآثرالامرا
بزبان قلم داده که قوم نوایت نوآمده از شرفای عرب گویا همین لفظ نوآمد بکثرت استعمال نایت
شده و جمع نایت نوایت گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف
و اعیان همت گماشته بسیاری از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید ناگزیر مردم از بیم خوفش
جلای وطن اختیار نموده هرجا امنی یافتند خزیدند و جمعی از بنی قریش در سنه یکصد و پنجاه
و دو هجری از مدینهٔ طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند و در سواحل بحر هند متعلق دکن که موسوم بکوکن است
فرود آمده توطن گزیدند غرض ملا احمد نایتی که صاحب علم و کمال و از ارباب فضل و دانش بود و بیاوری
طالع مورد التفات علی عادل شاه والی بیجاپور گشته در کمتر زمانی بجوهر عقل و رای صواب اندیش
رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او گردید پس از چندی بنابر وجهی از رفاقت عادل شاه
دل برداشته شده و ملازمت عالمگیر بادشاه مرکوز خاطر ساخته فرصت وقت میجست تا آنکه در
سال هشتم عالمگیری مرزا راجه جیسنگه بعد از کفایت مهم سیوا با لشکر گران بتاخت ولایت
بیجاپور تعیین گشت عادل شاه بملاحظهٔ سوابق جرایم و تقصیرات خویش از خواب گران غفلت
بیدار شده ملا احمد را که بفهمیدگی و کاردانی از سایر امرا امتیاز داشت بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم
اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد ملا احمد که در خفیه تمنای دلی او را بظهور آورد

چنین

چنین تقریب را مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر سنه هزار و هفتاد و شش هجری براجه پیوست
و باظهار مکنون ضمیر خویش پرداخت چون این معنی بپادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام او عز صدور
یافته بعاطفت خسروانه غایبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار نواخت و بمرزا راجه ایما شد
که ملا احمد بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد او بخدمت عمده سرفراز می
خواهد یافت او را خرج راه داده روانهٔ حضور باید نمود راجه حسب الحکم حضور دو لکه روپیه بمشار الیه
و پنجاه هزار روپیه به پسرش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطانی گردانید ملا احمد چون باحمدنگر
رسید از جام اجل شربت ناکامی چشید و پسرش محمد اسد بر طبق منشور پادشاهی بحضور شتافته
در آغاز سال نهم عالمگیری شرف اندوز ملازمت گشته بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی یک
هزار سوار و خطاب اکرام خان سرفراز گردید و ملا یحیی برادر خورد ملا احمد پیش از رجوع برادر بزرگ
خود بیاوری بخت سعید در سال ششم عالمگیری از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیری آورده بمنصب
دو هزاری هزار سوار سرمایهٔ افتخار اندوخته بتعیین دکن شد و بهمراهی مرزا راجه در تاخت و
تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکوخدمتی پیمود و پس از آن بخطاب مخلص خان اختصاص یافته در اورنگ آباد
اقامت گزید پسرش زین الدین علیخان و خویش او عبد القادر معتبر خان هر یکی بمناصب مناسب
رسید چون فوجداری کوکن بمعتبر خان تعلق گرفت مشار الیه از روی کاردانی بحزم و هشیاری
چنان به بند و بست آن الکه که موطن و مسکن فرقهٔ فساد پیشه مرهته بود پرداخت که نقش عقیدت
و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت و بآن درجهٔ اعتبار بهم رسانید که ساخته
و پرداختهٔ او همه منظور میشد و باعتبار کار راست و دست بستهٔ او که پادشاه از آن ناحیه
فست خیر خاطر جمع داشت مکرر میفرمود که مثل معتبر خان نوکری باید القصه شیخ محمد علی
ابن شیخ اویس را از دختر ملا احمد دو پسر بوجود آمد شیخ محمد باقر و شیخ حیدر علی عادلشاه
شیخ محمد باقر را میر سامان و شیخ حیدر را مستوفی الممالک سرکار خود گردانید و شیخ علی نقی
که از اعیان دولت علی عادلشاه بود دو همشیره داشت یکی را در عقد ازدواج

شیخ محمد باقر دیگر برادر در حبالهٔ نکاح ملا یحیی مخاطب بمخلص خان که از بطنش زین الدین علیخان
مذکور متولد شده در آورد و شیخ محمد باقر و شیخ حیدر تا عهد سکندر عادلشاه در بیجاپور
بخدمات خود قیام داشتند آخر الامر که با مصطفی خان وزیر سکندر ناموافقت در میان
آمد با عالمگیر پادشاه عرضداشت فرستادند پادشاه طلب فرمود و بعد تحصیل دولت
ملازمت شیخ محمد باقر بمنصب دوهزاری پانصد سوار و دیوانی دار الخلافت
شاه جهان آباد و کشمیر چهره اعتبار افروخت و شیخ حیدر بمنصب هزار و پانصدی سه صد
سوار و دیوانی فوج پادشاه زاده محمد اعظم شاه سرمایهٔ افتخار اندوخت مدتی بدین منوال
بسر بردند و با اسد خان وزیر اعظم و پسرش ذو الفقار خان امیر الامرا و دیگر امرای حضور
خیلی موافقت دست داد آخر الامر شیخ محمد باقر بوسیلهٔ اسد خان عرضی از نظر پادشاه
گذرانید که آب و هوای هندوستان با مزاج فدوی در کار نمی‌سازد امیدوار است
که متعینهٔ دکن شود پادشاه از روی عنایت دیوانی تلکوکن نظام شاهی و عادلشاهی تفویض
نموده مرخص ساخت شیخ محمد باقر در دکن آمده روزگار در کمال اعتبار میگذرانید آخر
از خدمت استعفا نموده و جاگیر مشروطی تعلقه را گذاشته در بلدهٔ اورنگ آباد سکونت
ورزید مدت حیات جاگیر ذات بحال و تکالیف نوکری معاف بود تا در سنهٔ هزار و یکصد و
بیست و هشت بروضهٔ رضوان خرامید شیخ محمد باقر در علوم معقول و منقول عالم
جید بود و صاحب صلاح و تقوی و تصانیف غرا اسد خان و ذو الفقار خان و دیگر امرای
عصر حلقهٔ اعتقاد در گوش داشتند و از تصانیف اوست تلخیص المرام فی العلم الکلام
و کتاب ضخیم دیگر است در بیان اصول خمسه که بسیاری از مسایل غامضهٔ حکمت در آن
مندرج ساخته در دیباچهٔ این کتاب نوشته علامة الزمان و فهامة الاقران مولانا محمد
فصیح تبریزی بعد از آنکه این تألیف را از اول تا آخر بشرف مطالعه در آورد به روضة الانوار
و زبدة الافکار نامید شیخ محمد تقی خلف شیخ محمد باقر در عهد عالمگیر پادشاه سه صدی

و در عصر بهادرشاه پانصدی پنجاه سوار منصب داشت و در وقتی که محمد فرخ سیر وارد بلدهٔ
خجسته بنیاد شد چون نواب مغفرت مآب آصفجاه با ایالت دکن رسید از پیشگاه نواب
بداروغگی احشام صیغ قلعجات دکن سرفرازی یافت و در سنه هزار و یکصد و چهل و پنج بفردوس
برین شتافت خلف او شمس الدین محمد حسین در سنه هزار و یکصد و سیزده متولد شد و نور خدا
تاریخ ولادت آن شمس سپهر اقبال عالی بخت یافتند و در صغر سن بمنصب صدی عالمگیری
فایز گشت و بعد وصول بسن رشد و تمیز بملازمت نواب آصفجاه رسید و باضافه صدی
بمنصب دوصدی و داروغگی فیلخانه سرفراز گردید و بعد انتقال والد ماجد خود شیخ محمد تقی صدی
اضافه یافته بمنصب سه صدی ارتفاع نمود و هنگامیکه نواب مغفرت مآب روی توجه از
دکن بصوب شاهجهان آباد آوردند ملتزم رکاب شد و تقربش روز افزون شده بخدمت
عرض بیگی عسکر اختصاص یافت و بعد جنگ نادرشاهی باضافه دوصدی بمنصب پانصدی
و خطاب حیدر یار خان امتیاز پذیرفت و بمرتبه معتمد علیه و مشار الیه گشت که نواب
مغفرت مآب هنگام بحضور نادرشاه میرفت غیر از خان موصوف و دو رکاب قلیچان کسی
دیگر را همراه نبرد و بعد از مراجعت از شاهجهان آباد و پس از دستگیر کردن ناصرجنگ
اضافه صدی و بعد تسخیر قلعه ترچناپلی اضافه دوصدی یافته بمنصب هشتصدی هشتصد
سوار مدارج ارتقا پیمود و در عهد مظفرجنگ بمنصب هزاری و پانصدی پانصد سوار ترقی نمود
و در زمان امیرالممالک صلابتجنگ اولاً بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و
علم و نقاره و خطاب منیرالدوله شیرجنگ و ثانیاً باضافه دوهزاری بمنصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و ماهی مراتب و خطاب منیرالملک و میرسامانی سرکار رفیع اللوای بلند
نامی افراخت و بعده بدیوانی سرکار و پس از آن بدیوانی صوبجات دکن کوس دولت
نواخت و در عهد نواب آصفجاه ثانی در اوایل مدارالمهامی رکن الدوله امور ریاست بصوابدید
آن امیر روشن تدبیر تمشیت می یافت بعد از آن بنابر کبر سن اگرچه دست از آن کشیده اما

زمام وصول ریاست در قبضهٔ اختیار آن والاقتدار بود و دردستی مقدمات متعلقهٔ سرکار
پنڈت پردهان و محمد علیخان والاجاه وغیره با آن رکن رکین دولت تعلق داشت و جواب هر سوال
بایین صواب که صلاح دولت خداوند نعمت در آن باشد باستصواب او صورت انعقاد
می یافت و چون ضعف قوای بشری بنابر کبر سن او را دریافت بدستور طریقهٔ مرضیهٔ اجداد
بزرگوار خود راغب بانزوا گشته و باصرار بندگان عالی نظامت نخست بنیاد قبول نمود و تحصیل
اوقات شریف بعدالت و دادرسی و غرباپروری بسر برده ذخیرهٔ نیکنامی اندوخته و در سنه
هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری برحمت حق پیوست بعضی مورخان تاریخ رحلتش حیدریار خان
عادل یافته اند سنین عمر شریفش بهفتاد و هشت سال رسیده امیری بود با شان و شوکت
و صاحب سخا و شجاعت موفق بخیرات و مبرات شفیق پرور و علما دوست کم کسی خواهد بود
که از فیض احسان او کامیاب نشده باشد اکثر امرا و اعیان دولت نواب آصفجاه ثانی
نسبت به بزرگی او خود را صغیر و خورد میدانستند چنانچه نواب رکن الدوله در ایام مدارالمهامی
خود او را عمو صاحب می گفت و عرضی می نوشت و آن والامرتبت با امرای همعصر سلوک
مشفقانه همچو سلوک بزرگان با خوردان می نمود و از اخلاف خود دو فرزند گذاشت اکبر و ارشد
اولاد محمد صفدر خان بهادر غیور جنگ بود و اصغر نقی یار خان بهادر ذوالفقار جنگ
که بعد انتقال والد ماجد خود هفت سال در ظل عاطفت برادر بزرگ خود اوقات زندگانی
بسر برده بمرض فالج و لقوه رخت هستی بربست و تولد محمد صفدر خان بهادر غیور جنگ بتاریخ
بیست و چهارم جمادی الاخری سنه هزار و یکصد و چهل و پنج هجری است و در عهد نواب [illegible]
بمنصب دو صدی و نیابت داروغگی فیلخانه سرفراز شد و در عهد مظفر جنگ باضافه سه صدی
بمنصب پانصدی ششصد سوار و خطاب خانی و در زمان نواب امیرالممالک اولاً
متعلقه کوتوالی خجسته بنیاد و ثانیاً به منصب سه هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و خطاب
بهادری و ثالثاً در سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار بمنصب چهار هزاری و خطاب غیور جنگ بهادر

[illegible]

اشجع الدوله که این مصرع مادهٔ تاریخ آنست مصرع خطاب اشجع الدوله همایون — و در ابتدا منصب
پنجهزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار سرمایهٔ مباهات اندوخت و در عهد نواب آصفجاه
ثانی بمنصب شش هزاری شش هزار سوار بعد از آن بست و ششم رمضان در سنه هزار و یکصد و
نود و هفت هجری بدیوانی صوبجات دکن و خطاب اشجع الملک و در هشتم شهر صفر سنه هزار و
دو صد و پنج هجری بخطاب خانخانان چهرهٔ اعتبار افروخت و بتاریخ چهاردهم ماه شعبان سنه مذکور
در ایام جهانبانی پالکی بمرض خفقان واصل برحمت حق گشت و لاش او را باورنگ آباد برده در مقبرهٔ
والد ماجدش شیر جنگ مرحوم مدفون ساختند نواب مرحوم مغفور امیری بود که در متانت
و بردباری و غیرت و مروت و دینداری و پاس آشنائی و ترحم غربا پروری نظیر خود نداشت
و در معانویسی و ترتیب نظم لوای امتیاز می افراشت و این چند اشعار از نتایج طبع والای
اوست شعر چو برق بت سبز پوشش رفت و گذشت بیک کرشمهٔ او عقل و هوش رفت و گذشت
طریق عشق ز پروانه میتوان آموخت که سوخت جان عزیز و خموش رفت و گذشت ولـه در خلوت جنون که دلم
آرمیده است خود را ز دار و گیر حوادث کشیده است حاشا که آشنای شکایت شود لبم از قسمت است
آنچه زیاران رسیده است از میکده برون نروم تا ظهور حشر ساقی مرا بساغر و مینا خریده است زاهد
ترا بمیکشی یا چه سرا حسد ما را خدا برای همین آفریده است — و نواب مغفور از بطن جمیله نواب رکاه
قلیخان سالار جنگ که در سلک ازواجش منسلک بود چهار خلف گذاشت و جاگیر آن مغفور
بعد رحلت بر هر چهار خلف علی السویه تقسیم یافت اکبر اخلاف اکرام الملک محمد تقیخان بهادر
قوی جنگ که بمهمات سرکار نواب آصفجاه ثانی عز اختصاص یافته بود و خدمت ماموره
بآئین همین سرانجام میداد که موجب خوشنودی خداوندنعمت میشد و پایهٔ عزتش روز بروز می افزود
و بتاریخ چهارم جمادی الثانی سنه هزار و دو صد و سیزده هجری بمرض استسقاء رخت هستی بربست
خلف دوم حسن رضا خان بهادر شوکت الدوله منیر جنگ که اولاً بداروغگی باورچیخانه بندگان عالی و آخراً
بنظامت بلدهٔ خجسته بنیاد عز امتیاز داشت و بتاریخ بست و هشتم شعبان سنه ۱۲۱۶ هجری بمرض اسهال

بواسیر بعالم بقا شتافت و خلف سیوم که از جهت قابلیت و بلندی بخت ارشد اولاد علی زمان
است که از پیشگاه حضور بندگان عالی بخطاب حیدر یار خان بهادر غیور جنگ سیف الله و له سیف الملک
و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و پالکی جهالردار و دیوانی پادشاهی صوبجات
دکن سرفرازی دارد و هنگامیکه غلام سید خان بهوپالی نوشته بود نواب غفران مآب تنظیم و تنسیق
امور حضور و بند و بست فوج سرکار متعلق غلام سید خان از راه عنایات بدست اختیارش
تفویض فرمود و چون خاتون جنت بنت رسول الثقلین ابو القاسم صلی الله علیه و آله و سلم
بحکم الهی بوساطت جبرئیل امین بحیدر صفدر منسوب شد بطبق آن نور چشمی ابو القاسم مسعود
اوراق که از ذریات رسول اکرام است بان حیدر این صفدر بتقدیر سبحانی بموجب حکم بندگان عالی
در حین حیات والد ماجدش نواب غیور جنگ مرحوم نامزد گردید و بعد انتقال غیور جنگ مرحوم
نواب بندگان عالی آصفجاه ثانی از راه کمال عنایت سیف الملک بهادر را بدولتخانه خود طلبیده داشته
و مکان گلشن محل برای مجلس شادی عنایت فرموده از هفدهم ربیع الاول که روز آغاز شادی
بود معه محالات در محفل طوی با لباس رنگین هر روز و وقت تا اتمام شادی رونق افزا
می شدند و تمام اخراجات شادی از سرکار فیض آثار خود مرحمت فرمودند و رنگ پاشی
و دیگر لوازم شادی خود بدولت بکمال بشاشت بعمل می آوردند و بتاریخ چهاردهم ماه ربیع الثانی
که روز جلوه بود سرپیچ و جیغه و کلگی و طره و دست بند مرصع همه بدست مبارک
بنوشه بستند و عروس را نیز بعطای زیور جواهر گران بها زیب و زینت بخشیدند و بوالده
نوشه نیز جواهر بیش قیمت مرحمت گردید و بعد مدتی آن صدف دریای عفت بدر فاخره
روشن اختری حامله شد چون مشیت حکیم علی الاطلاق بنوع دیگر بود در اثنای حمل آن
عفیفه مبتلا بمرضی شد که معالجه اطبای زمان سودی نبخشید تا اینکه بتاریخ بیست و هشتم
محرم سنه ۱۲۱۳ هجری بعد تولد مولود مسعود طال الله عمره بفاصله دو ساعت بسیر روضه رضوان
روی توجه آورد و بعد از آن نواب آصفجاه ثانی از فرط نوازش غلام سید خان را بخانه این

دولتخواه

این دولتخواه فرستاده آن مولود صاحب اقبال را باسم سید عبدالله بابند نامی بخشیده
حضرت خداوند نعمت در سنه ۱۲۱۹ هجری بعطای خطاب منصب و جاگیر سرفراز فرمودند و در سنه ۱۲۱۹ هجری
همشیرهٔ حقیقی آنمرحومه را باسترضا و استیذان از خداوند نعمت دام دولته در عقد ازدواج آن بهار
که در علو تبار و سنجیدگی اوضاع و شایستگی اطوار علم تفوق می افراشت درآورده شد و مابقی احوال
بشرح و بسط هرچه تمامتر در محل خود مبین و مبرهن خواهد گردید و خلف چهارم امین الملک امین الدوله
رضایارخان بهادر حسام جنگ است که از پیشگاه حضور بندگان عالی بخدمت داروغگی فیلخانه سرکار سکندرجاه
بهادر خلف نواب آصفجاه ثانی و پایگاه متعلق غلام سیدخان سرفرازی یافت **ذکر احوال نواب
درگاه قلیخان سالار جنگ** آنمغفور از خاندان قلیخانست ابن نوروز قلیخان ابن درگاه قلیخان ابن
پوران قلیخان که از ترکان ربور الوس خانان سپه خیمه نواحی مشهد مقدس است بوربور بیای موحده و رای مهمله
بتکرار قبیله ایست از ترکان و خاندان قلیخان ترک در عهد شاه صفی همراه علیمردانخان متعین قندهار
بود و چون علیمردانخان بنابر ناقدردانی شاه صفی دارای ایران سلسلهٔ نوکری گسیخته بجناب شاهجهان
پادشاه هندوستان روی ارادت آورد نخست خاندان قلیخان را بدرگاه والا روانه ساخت خاندان
قلیخان غرهٔ جمادی الاخری سنه هزار و چهل و هشت هجری بدرگاه سلطانی آمده عرضداشت علیمردانخان
گذرانید و بعنایت خلعت و انعام هزار روپیه سربلند گردید و چون علیمردانخان پانزدهم رجب
سال مذکور احراز شرف ملازمت پادشاه کرده بصوبداری کشمیر تکیه بر مسند عزت زد خاندان
قلیخان را باعزاز و اکرام پیش خود نگهداشت و بعد فوتش بدستگیری علیمردانخان خلف او درگاه قلیخان
منصب و جاگیر در نواح نهته از پیشگاه حضور مقرر شد و خدمت میرسامانی سرکار علیمردانخان
ضمیمه آن گشت بعد رحلت علیمردان خان درگاه قلیخان در منصبداران متعین شاهزاده
اورنگ زیب منسلک گشته همراه رکاب شاهزاده بدکن آمد و باز بهندوستان مراجعت نموده
رخت هستی از جهان فانی بربست و خلف او نوروز قلیخان بقلعداری دارور و زنیا
کارزار من توابع بیجاپور سرفراز شد و همانجا ودیعت حیات سپرد و پسر او خاندان قلیخان

بمنصب و جاگیری سرفراز یافته در سلک منصبداران متعینه حراست اورنگ آباد منتظم گردید در
عصر شاه عالم خلد منزل بوقایع نگاری سنگمنیر و فوجداری محالات آن طرف ممتاز گشت نواب آصفجاه طاب ثراه
در عهد خود او را بخدمات سرکار خود مامور فرمود تعمیر و احداث نظام آباد بالای کتل فردا پور سی کروهی
از اورنگ آباد باهتمام او صورت بست خلف الصدق او نواب درگاه قلیخان بهادر سالار جنگ سه
بیست و نهم رجب سنه یک هزار و یکصد و بیست و دو هجری در سنگمنیر متولد شد چنانچه تاریخ تولد خود میگوید
ع شد سال ولادتش ز روی الهام ـ درگاه قلی زخاندان والا و چون بسن چهارده سالگی رسید نواب
مغفرت مآب آصفجاه او را بمنصب و جاگیر نواخت و بعد وصول بسن بیست سالگی ملتزم رکاب خود
گردانیده اکثر خدمات حضور خود باو مکرمت ساخت او خدمات را آب و تاب سرانجام داده تا نفس
واپسین نواب مورد مراحم و تفضلات ماند و در یورش نادرشاهی ملازم رکاب بوده جان فشانیهای زاید
زاید الوصف بعمل آورد و در عهد نظام الدوله ناصر جنگ شهید نیز ممتاز اقران بود و در عهد امیر الممالک
نواب صلابت جنگ بمنصب شش هزاری و خطاب مؤتمن الدوله و صوبداری اورنگ آباد رایت بلند نامی
افراخت و چون رتق و فتق دکن بذات نواب آصفجاه ثانی تعلق گرفت او را بمنصب هفت هزاری
و ماهی و مراتب و خطاب مؤتمن الملک بپایهٔ اعتلا رسانیده و بعنایت دیگر که عماری فیل سواری او دو
چهار گوشه باشد اختصاص بخشیده بعد چندی مخاطب بخان دوران ساخت. در ایامیکه رایه بها
برکنار دریای گنگا گشته شد و بعد آن اتفاق بهادران فرخجسته بنیاد افتاد از فرط مکرمت در
حویلی او معه محلات پرتو نزول افگنده چندی در ظل اقامت گسترد و باقتضای دور فلکی غرهٔ
رجب سنه تسع و سبعین و مائة و الف از صوبداری اورنگ آباد معزول گشته پنجم ذیحجه
سال مذکور از اورنگ آباد بتجمل تمام برآمده بجاگیر خود نظام آباد رفته نشست باز اسباب
بحالی او مهیا شده بود که ناگاه پیک اجل در رسید و بیستم جمادی الاولی سنه ثمانین و مائة
و الف بمرض سرسام ودیعت حیات سپرد نعش او را از نظام آباد نقل کرده باورنگ آباد
آورده در مقبرهٔ والد ماجد او که جنوبی بلده است دفن کردند روز دفنش شور قیامت بپا گردید

میرغلام علی ارشد او جینی این مصرع ماده تاریخ یافته مصرع اهل علم سینه چاک از ماتم سالار جنگ
و دیگری این سنه یکهزار و یکصد و هشتاد سال نواب موصوف مرحوم یک صبیه و دو پسر گذاشت
اما صبیه از بطن دختر حنیف الدینخان علیه الرحمه که جد مادری سید زین العابدینخان مغفور که از اکابر
عهد خود و مشاهیر اهل زمان ست و سرای در خجسته بنیاد و اورنگ آباد از بقیه آثار فیض آن برگزیده
کردگار بر سبیل یادگار ست و نسب شریف آن مغفوره مبروره بحضرت ابراهیم ادهم قدس سره
می پیوندد و نواب موصوف آن صبیه عفت پناهی را که با چنان خوبیها اتصاف داشت که رابعه
ثانی میتوان گفت در سلک ازدواج محمد صفدرخان بهادر غیور جنگ خلف ارشد نواب شیرجنگ
مرحوم کشیده و از بطن آن عفیفه دوران و رابعه زمان چهار فرزند ارجمند و یک صبیه چنانچه تفصیل این
مفصل بزبان قلم داده شد متولد گردید و اما دو پسر از بطن دو خادمه دیگر امام قلیخان و وصی قلی
که ایشان پس از انتقال پدر بزرگوار خود بذریعه توجه و امداد شیرجنگ مرحوم از پیشگاه آصفجاه
ثانی لجنابیت خداوندی سرفرازی یافتند امام قلیخان که اکبر از وصی قلی بود از ارث پدری
بخطاب مؤتمن الدوله سالار جنگ و جاگیر ذات در نواح برار و خجسته بنیاد و وصی قلی بخطاب
درگاه قلیخان و جاگیر ذات در نواح مذکور سرمایه عزت اندوختند و والد ماجد ایشان نواب
مؤتمن الملک سالار جنگ مرحوم امیری بود عالیجاه دانش آگاه متصف باوصاف حمیده و
متخلق باخلاق پسندیده در شجاعت گوی سبقت از رستم دستان می ربود و صولتش دل
شیر شرزه آب می نمود و در رعیت پروری و خاطرداری غربا و پاس مراتب و تالیف قلوب و
رزانت رای و ذکای طبع عدیل خود نداشت و در حاضرجوابی و طلاقت زبان و بدیهه رسانی
و تاریخ دانی و انشا نویسی و معموری اوقات و بشاشت وجه و بزم افروزی و تجمل سرداری چنانچه
معمول بود که در سواری آن مرحوم المغفور نوازان الغوزه مینواختند و در لطیفه گوئی علم یکتائی
می افراشت گویند شبی در مجلس طوسی پسر شاه علی میر غلام علی آزاد و شاه محمود و سید غلام حسین
نواب خانه وران ، نواب اشجع الدوله مجتمع بودند خواهند که نامی سقر لاله فروش از طرف

عروس کیل شده آمد نواب خاندوران با وگفت امروز با برای العین دیدیم که شما بنات
فروش اید حضار مجلس ازین لطیفه محظوظ شدند و نواب موصوف وقتی به سخن هم میداشت
و مراثی حضرت امام حسین علیه السلام بزبان هندی بسیار خوب می گفت و اینچند اشعار از طبع زاد
اوست **شعر** شرک محض ست گمان من و تو من و تو نیست میان من و تو **وله** نگاهش دیده صهبا
آفریدند دلم را دیده مینا آفریدند ز زلفش صورت سنبل کشیدند قدش دیدند و طوبی آفریدند
بعالم ریخت اشکم رنگ طوفان ز جیب قطره دریا آفریدند **وله** میچکد رنگ بهار از خامه ام
وصف رخسار ست که انشا می کند حکم آصف این غزل را تازه کرد کارها را کار فرما می کند
وله کسی که در صدد وصف آن ذهن باشد چو شخص هیچدان در پی سخن باشد **وله** کونین شد
ایجاد برای ایشان حاشا که رسد کسی بجای ایشان اسرار نبوت اند اولاد علی در کاه بیت
خاک پای ایشان **ذکر توجه بندگان تعالی باعانت سرداران انگریز برای**
تنبیه حیدر علیخان و آنچه بعد ازان رو داد تا اینکه معاودت بحیدرآباد
اتفاق افتاد آورده اند که چون قوت و جمعیت حیدر علیخان روز افزون شد آغاز
پرخاش با سرداران انگریز نمود و ایشان استیصال او که دشمن قوی بود پیش نهاد همت
ساخته استمداد از بندگان تعالی بوساطت رکن الدوله نمودند بندگان تعالی نظر بر اینکه حیدر علیخان
طریق خودسری می نمود و کمر باعانت سرداران انگریز بربسته از حیدرآباد نهضت فرمود و جمعیت
سرداران انگریز نیز بطریق هراولی همراه رکاب شد چون باتفاق همدیگر متوجه آن حدود
شده عبور کشنا نمودند حیدر علیخان سراسیمه گشته بتوسط محی الدین صاحب ولد کریم صاحب
از مشایخ ادهونی رجوع بدرگاه والا آورده درخواست موافقت و اعانت خود نمود و خطوط
مادهوراو نیز در باب اعانت او بحضور رسید و رکن الدوله باظهار عقیدت و انقیاد
او مزاج اقدس را از اعانت سرداران انگریز منصرف کردانیده بر سر اعانت حیدر علیخان
آورد و سرداران انگریز چون رنگ مجلس دگرگون دیدند از حوالی قلعه بنگلور بی رخصت

برخاسته بملک خود راهی شدند و اماکن حیدرعلیخان را که در اثنای راه بود گرفتند بعد رفتن سرداران
انگریز رکن الدوله و راجه رامچندر و محی الدین صاحب با بعضی اعیان دیگر بملاقات حیدرعلیخان
رفته تا یکماه در آنجا بمشاوره پرداختند بعد از آن با جمعیت شایسته بملک سرداران انگریز متوجه
شدند و در حضور حسن عقیدت و انقیاد حیدرعلیخان عرض کرده تحریک لشکر فیروزی نمودند
رکن الدوله و حیدرعلیخان بفاصله ده دوازده کروهی هراول لشکر ظفر اثر شدند و مخدوم علیخان [illegible]
بهادر و اکثر منصبداران پیش آهنگی کرده بعزم جدال و قتال سد راه جنرل اسمت گشتند و برکذهی
کاویری پتن مقابله دست داد سرداران انگریز باوجود کشته شدن مستر [illegible] بکمال استقامت
و جلادت تا منزل حکیم رسیدند و برای تقویت فوج منقله راجه رامچندر و غیره سرداران مرهته از
حضور روانه گشتند تا اینکه بتاریخ هفتم ربیع الثانی در اثنای راه پشته کوهی در میان آمد حیدرعلیخان
که بر هراولی فوج رکن الدوله پیشاپیش میرفت سد راه گشته برکن الدوله بهادر اطلاع نمود و بهادر
مذکور به یلغار در آغاز آویزش پیکار بخان مذکور پیوستند و در گرفتن پشته کوه مزبور بپای استقامت
افشردند سرداران انگریز بعد رسیدن کمک فوج فیروزی کوهچه مذکور بدست آورده شروع بپرش
توپخانه نمودند و حشمت جنگ بهادر بجمعیت خود از یکطرف فوج انگریزی اسپان برانگیختند و رکن الدوله
که با نصیب یار خان فیل سواره جلوریز با اراده یورش تاخت آورده بودند پائین کوهچه مذکور بر
اسپ سوار شده آهنگ کوهچه مذکور نمودند سرداران انگریز از کوهچه مسطور که بتیزیش گولهای
اناس جمعی را مجروح ساختند و فضل علیخان شربت شهادت چشید چون پرده شب در میان
حایل شد سرداران انگریز از عقب کوهچه مزبور فرود آمده شبا شب چهار ده کروه مسافت را طی
نموده در سعید ترنابل متحصن گشتند و حیدرعلیخان جانب شرقی کوهچه مذکور بفاصله قریب با رکن الدوله
بهادر مجلس کنکاش آراسته علی الصباح به سعید مسطور رسیده بمحاصره پرداخت سرداران انگریز
بنحویکه با حدی معلوم نشد از سعید مزبور برآمده راه چیناپتن پیش گرفتند و بمکان محفوظ رفته دایره
کردند و جمعیت تازه از چیناپتن آمده در آنها ملحق گشت و حیدرعلیخان با وصف کمال حزم

وهشیاری بعد و شبانروزی بر کیفیت حال مطلع گشته بتعاقب آنها پرداخت و بعد
طی مسافت قلیل جنود فرنگ در میدانی که یکطرف آن ملحق بکشت شالی زار و سمت دیگر
متصل بآب تالاب و یکسوی آن کوه بلند بود نمودار گشت حیدرعلیخان با جمعیت خود
و لشکر فیروزی بعزم مقابله در دامن آنکوهستان فرود آمده شب بخبرداری و هشیاری
بسر برد و بامدادان دوم جمادی الاولی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجری سرداران
انگریز مستعد جدال و قتال گشتند چون ابتدای نهضت موکب فیروزی بموافقت سرداران
انگریز مهم حیدرعلیخان قرار یافته بود و در اثنا براه میانجی گری محی الدین صاحب که با رکن الدوله
بهادر راه و رسم گرمجوشی داشت چنانچه سابقاً مرقوم گردید قضیه بنگلس گشته بموافقت
خانه کورنهم سرداران انگریز مقرر شد اولاً بتقویت آتشخانهٔ فرنگ و ثانیاً باعتماد و ساز و
سامان توپخانهٔ خان مذکور در برداشتن کار رفاه جنبی سرکار و توپخانهٔ آتشبار متعهد با
سرکار سهل انگاری نموده بودند درینوقت که رکن الدوله و حیدرعلیخان به پیش آهنگی
فوج فرنگ توپها نصب کرده شروع بسردادن گولها نمودند و سرداران انگریز رو از آنسو
تافته بسردادن آتشخانهٔ فرنگ متوجه فوج فیروزی شدند و باشان لشکر فیروزی
که جوق جوق بتماشای جنگ فراهم آمده بودند ببارش گولها از هم پاشیده زلزلهٔ عظیم در
لشکر فیروزی انداختند بندگان عالی با مردم رکاب پای ثبات افشرده بمدافعه قیام نمودند
لیکن چون توپخانه همراه رکاب نبود بمقابله آتشخانهٔ فرنگ کاری از پیش نرفت و
راجه رامچندر و رستم خان بهادر وغیره سرداران از اطراف و جوانب حرکت مذبوحی نموده
از آتشخانهٔ فرنگ رو گردان شدند وقت شام بندگان عالی از آنجا عطف عنان نموده
بدیولتی تانه که نیم فرسخی از آنجا بود توجه فرمود شب درانجا گذرانیدند و حیدرعلیخان همانجا مقابل
جمعیت فرنگ فرود آمده بعرض رسانید که لشکر فیروزی در شعاب جبال که اطراف
آن شالی زار و گل و لا دارد و بهیر و بنگاه و محالات وغیره در چنین وقت در چنین مکان

بودن

بودن مصلحت نیست خود بدولت ازینجا برآمده درمیدان مرتفع فرود آیند لهذا صبح آن روز
ازانجا نهضت فرموده ازان کوهستان و پهاڑی برآمدند و حیدرعلیخان که بجمعیت هشت هزار
یابرواضراب متعدد و همانجا فرود آمده بود سینه سپر ساخته شروع بجنگ و آویز نموده بمقابله
متقابله ساخت پانزدهم ماه مذکور بندگان عالی از فرودگاه بسمت ساته گهیر نهضت
نمودند رکن الدوله هفدهم ماه مذکور بحضور پرنور رسیده حسن انقیاد حیدرعلیخان و تمنای
اداء استانبوسی حضور را بعرض رسانید بندگان عالی بپاس خاطر رکن الدوله مراتب
معروضه پذیرا نموده ششم جمادی الثانی باستقبال حیدرعلیخان رکن الدوله را روانه
فرموده و حیدرعلیخان را بعد ازانکه احراز شرف ملازمت نمود جیغه الماس با کلگی پر سیاه
و سرپیچ مرصع با سلک مروارید و دو کمرکی مرصع و شمشیر قبضه یشم مرصع و دستبند
مرصع و پاندان عنایت نموده رخصت فرمود و خود بدولت بعد دو روز بخیمه بهادر
ظل نکریست گستر و حیدرعلیخان بهادر تا جلوخانه مع فرزندان و اقربا استقبال نموده
آداب مجرا بجا آورده و پنجاه و یک هزار روپیه و یک هزار و شش‌صد یعنی پوتلی طلا نذر گذرانید
و بر چبوتره زرنشانیده خوانهای جواهر و پارچه پوشاک و دو زنجیر فیل بنظر انور
درآورد و سه ضرب توپ که از فوج انگریزی بغنیمت آورده بود بکارخانه سرکار رسانید
دوازدهم ماه مذکور ازانجا کوچ لشکر فیروزی شد و حیدرعلیخان بمحاصره انبورگده
پرداخت و زمیندار کنکهی ورک با جمعیت خود آمده ملحق فوج بهادر شد و با محصوران
رد و خورد عظیم بمیان آمد سراج الدوله والاجاه بجانب اینحال موافقت با بندگان عالی
صلاح وقت دانسته باستصواب نصیب یار خان محرک سلسله مصالحت گردیده با سرداران
انگریز استدعای ملاقات نمود و رکن الدوله از حضور دستوری گرفته بچیناپتن رفت و
چند جوششها و ضیافتهای مکرر تاسیس بنای صلح نموده معه وکلای فرنگ و تحایف
رسالهٔ گورنر و سراج الدوله بحضور آمد و دید بند و بست معقد بابت صلح وکلای مذکور را

خلعت و جواهر داده و برای کورنر و سراج الدوله خلعت و جواهر و زنجیر فیل لقد همراه
فرستاده رخصت انصراف دادند و ابراهیم بیگ و هونسه ابن فاضل بیگخان که بجوهر
شجاعت و فرزانگی اتصاف داشت بعد انعقاد صلح والاجاه که سفارشش او کرده بود
همراه آورده و از آنجا متوجه حیدرآباد گشته و در اثنا براه امیر الامرا شجاع الملک و عبد الکریم خان
و عبد الحلیم خان وکیل حیدر علیخان و رستم خان و محی الدین صاحب و سرداران دیگر را
که همراه رکاب بودند خلعت و جواهر فراخور مرتبه مرحمت نموده مرخص ساختند و ششم
ماه ذیحجه روز یکشنبه سیزده گهری روز برآمده از دروازه تالاب میر جمله داخل حیدرآباد
شدند

ذکر احوال حیدر علیخان بهادر المعروف به حیدر نایک مجملاً و مفصلاً

اما مجملا چنانچه صاحب مآثر الامرا نوشته که نیاکانش متعلقه قصبه پرگنه کوهیر مضافات
صوبه حیدرآباد می بودند اما پدرش ابتدا بجماعت داری پیادگان در قلعه کولار
میگذرانید و بعد چندی نزد راجه سرینگپتن رفته نوکر گردیده بعد فوت پدر
بجای او مقرر شد و رفته رفته محل اعتماد گشت چوکی و پهره راجه بتعلق او گرفت
از آنجا که بر لوح بختش نقش ترقی مرتسم بود روزی قابو یافته راجه را به قید نشاند و
دلوائی را که عبارت از کارپرداز است بدست آورده بقتل رسانید و خود دست
تسلط گشاده راتق و فاتق مهمات گشت و زری بطریق پیشکش نزد نظام الدوله آصفجاه
فرستاده سند زمینداری سرینگپتن حاصل نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار
سوار و خطاب حیدر علیخان درجه ترقی پیمود و بعد وقایع ملک نالار و سوندا و بدنور را
از حکام آنجا مستخلص ساخته بتصرف خود درآورد و غنیمت های آنجا را از نقد و جواهر
برداشته تا آنچه در سرینگپتن بدست او آمده بود ضمیمه گردانید و سه قلعه
کورم کونده و غیره محالات که سابقاً بفوجداری کرپه تعلق داشت و ثانیاً او در عوض
چوتهه مرهته داده بود قابض گردید و تهانه های مرهته را از سرکار سیرا برخیزانید

پیشکش نادیورا و پسرا و بالاجی به سر او شتافت و اکثر قلعجات و تهانجات باسترداد نمود
و مبلغ معتد به بطریق پیشکش از او گرفته وقت مراجعت سرداران خود را با فوج
دران نواح گذاشت با انگلیسیه خویش دراز می کرد چون سرداران انگریزیه
سلک رو در آمدند سواران را در پا پاتکهاشت کرناتک فرستاده اند که بیاگر دند
و بمصلح خاطرخواه رفع نزاع نمود لیپستر که در خانه مرهته صورت اتفاق پیدا می گرفته
او ابتدا اند باسترداد تهانجات خود پرداخته رفته رفته تمام املاک متعلقه اینها
تا کنار دریای کیشنا بر گرفت پستر محاصره چیتلدرگ که سکان زمیندار پسته
یا افشرده به دست آورده و در سنه هزار و یکصد و نود و دو هجری بر سر کرپه
یلغار نموده قلعه سدهوت و کنجی کوته و غیره محالات را متصرف گشته
سیانه جا گلم انجا را قبضه نموده همراه خود بسر پتن برد خزانه و جواهر
بسیار و آمدنی فراوان داشت و اطراف ان را فرستاده و مردم
طلبیده جمعیت کثیر بهم رسانیده و توپخانه زده در و مهیا کرده ضابطه
که بعد فرود آمدن لشکر بکره دا گرد پهره نشسته قلیان نمینشانید که اجنبی پا
پروانگی نتواند رسید اما مفصلا بموجب ترقیم بعضی مورخان انکه حیدر نایک پسر
فتح نایک است ابن علی نایک که در قصبه کولار سکونت ورزیده بود و نوکری راجه
میسور به اختیار نموده و خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بپایه
جمعداری دوصد سوار و دو هزار پیاده رسیده و ملقب به نایک که در اصطلاح
آن قوم جمعدار را گویند گردیده و رفته رفته معتمد علیه راجه شده و چون روزگار
او سپری گشت پسر او فتح نایک نظر بقدامت و سوابق خدمت بجای پدر منصب
گرفت و از او دو پسر بوجود آمدند شهباز نایک و حیدر نایک شهباز نایک به
بحسن سلوک اکثر ناموران نایک وادی را از ان خود کرده و

منزلت نزد راجه بهم رسانیده در زمرهٔ مخصوصان راجه اختصاص و از بنی اعمام خود
امتیاز یافت و حیدر نایک را در زیر سایهٔ عاطفت خود به پرورش نمود و چون
حیدر نایک از بدو خلقت صاحب عزم و درشت خو بود و شهباز نایک از
درشت خوئی او رنجیده خاطر شده اسباب روزگارش درست نموده او را
از خود جدا ساخت و حیدر نایک نزد کراچوری هنت راج که دلوائی راجه
میسور و خسر او بود و زمام حکومت در دست خود داشت بذریعهٔ معرفت
سابق نوکر او گردید و رفته رفته در سلک معتمدان او منسلک گشت
دلوائی از حسن خدمت ظاهری او فریفته شده او را از زمرهٔ فرزندان خود
شمرده و تکمیل کار گردانید اکثر به تنبیه مخالفان او را مامور ساخت او
به بذل و جهد سر انجام امر مامور مینمود تا اینکه در تنبیه سرداران آن قوم
علم امتیاز افراشت و در ایامیکه نواب ناصر جنگ شهید با رادهٔ تادیب
هدایت محی الدین خان نزول اجلال فرمود اکثر پالیگاران آن مرز و بوم بالانقیاد
پیش آمده جمعیت شایسته به سرکردگی یکی از معتمدان خود در رکاب نواب شهید
فرستادند راجه میسور حیدر نایک را بنا بر یاوری طالع او با سپاهی همراهی
رکاب نواب شهید فرستاد و او در خدمت گذاری سر مو قصور نکرده
همواره حاضر می بود و در حادثهٔ شهادت نواب شهید که خزانهٔ سرکار
و جواهر دست خوش تاراجیان گشت حیدر نایک سر راه غارتگران گرفته
نقد و جواهر از انها بدست آورده ره نورد صحرا و کوهستان دشوار گذار
گردیده سالماً غانماً بکولار آمده زر نقد و جواهر از پیادگان که جان بدر
آورده بودند به حکمت عملی گرفت و بسیاری را فراخور حال چیزی از زر نقد
داده و به بسیاری جوقی کارذی به تقلید فرنگ پرداخت و سعی بلیغ جوقی را

تیار کرده برای سلام راجه شندراج برد راجه خوشنود گشته پروانگی داد که هر قدر
جمعیت کاردی بهم رساند در فراهم آوردن آن سعی جمیل بتقدیم رساند
تا اینکه بحکم راجه جمعیت شایسته از قوم کاردی فراهم آورد و مقارن اینحال
میان راجه و دلوائی غبار کدورت برخاست اینچنانکه قاصد جان و
مال همدیگر شدند کهنڈیراو نامی از خانزادان راجه حسب الحکم راجه به محاصره
قلعه میسوریه که دلوائی با متعلقان خود درانجا بود پرداخته کار براو تنگ
گردانید تا بحدیکه دلوائی خواست که دست از حکومت آن ناحیه بردارد
در خلال این احوال حیدر نایک حسب الطلب با جمعیت خود یلغار کرده
یکایک دلوائی رسید و بعد زد و خورد نسیم فتح بر پرچم اعلام حیدر نایک
وزید کهنڈیراو راه فرار پیش گرفته به سرینگ پٹن رفته و به بند و بست
هیچ و باره پرداخته با راجه متحصن گشت حیدر نایک با جمعیت خود جمعیت دلوائی
را که همه تشنه خون راجه بودند باوجود مخالفت دلوائی مرافق گردانیده
به محاصره پٹن شتافته غالب آمد و کهنڈیراو را ازجان گشت و خواست که
راجه را نیز رفیق او سازد لیکن دلوائی بکمال الحاح پیش آمده از آن
اراده باز داشت و بعد چندے بر مشمولی بعضے متوطنان چنیل درگ
از راه کوهستان دشوار گذار در ملک سوندا و بدنور که ملکتی است وسیع
دارد و جانب بدریاے شور ملحق است در آمده هنگامه آرا شد رانی انجا که
بعد مردن شوهر خود ولواے انجا را بدست خود کرده حکمرانی مےنمود
از رسیدن او با بعضے خیرخواهان خود آواره دشت ادبار گردید حیدر نایک
از طالع او در ترقی بود بر تمام آن مملکت مستولی گشته جمیع خزاین و دفاین
رانی و دیگر کیسان انجا را در قبضه تصرف خود در آورده مدتے درانجا آمد و رفت

دهشت و مار از آن قوم برآورد چون اورا بملک و مال اقتدارے بہم رسید راجا
میسوریه را محبوس نموده بسبب سرکشی از بقتل رسانید و چند سال دیگر بعد
حبس راجه در اطاعت و لوائی بوده آخر الامر حقوق او را نیز بکار کلم نکرده انگاشته
او را با زن و فرزند مقید نمود و بعد تسلط بر تمام مملکت آن هر دو ریاست
بدل جهد در تیارے توپخانه بطور فرنگ نموده کارخانه خود هم سنگ کارخانه
فرنگ ساخت و در ایامیکه شجاع الدوله بهادر لشکر جنگ به محاصره قلعه
کوت کندا و حصار کهبال پرداخت حیدر نایک که پیوسته متمنی آن بود که
ملک آصفیه مداخلت نماید بتکرر عرایض در باب آمدن خود بکمک ابلاغ نمود
شجاع الملک بهادر که راغب به تسخیر قلعه مذکور بود و بهیچ وجه با سبب فتح
نمی شد اطاعت و اعانت حیدر نایک از جمله فتوحات انگاشته او را
بلا تامل طلب فرمود حیدر نایک به ترتیب فوج پرداخته به تعجیل هرچه تمامتر
خود را در رکاب شجاع الملک رسانیده قلعه مذکور را به ضرب توپ و کرنال
تسخیر کرد و در جلدوے این تردد و خدمت گذاری قلعه سکوته و سرا به بهانه
اجاره از شجاع الملک گرفت و یکدو سال طوعاً و کرهاً ز لتعهد وصل ساخته
من بعد وامی و در سے نداد بل دست تصرف به پرگنات حوالی استیاز کرده
دراز کرد القصه بعد مرخص شدن از شجاع الملک بهادر کمال استقلال
بهم رسانیده براجه میسوریه وغیره موکلان شدید برگماشته و در جمیع قلاع نو
تسخیر مستحفظان معتمد گذاشته باراده تنبیه ناسی بارو ماه بلی و علی راجه
متوجه شد و بیه را بجلقه اطاعت خود درآورد و اتفاقاً فیما بین بندگان لقاجی
و رگهناتهه راو تا هشت سال کم و زیاد دیاسے مناقشه میان آمد و سرداران
پونا به بندوبست خود و رفع فتنه رگهناتهه راو اشتغال ورزیدند و میان

سرداران انگریز و فرانسیس نیز منازعت بهم رسید و درین عرصه فرصت یافته بالجمعیت تمام
اکثر نواح صوبه بیجاپور و کرناتک در قبضهٔ تصرف خود در آورده روز بروز
قوتش می افزود و رفته رفته استیلاے او بجائی رسید که یکی از سرداران انگریز
و سرداران پونا بانفراده عهده برای او نمیشدند مگر آنکه از دست ترنبک ماما
سرکردهٔ فوج مادهو راو شکست فاحش یافته و مبلغ کثیر داده مخلصی خود کرده بود
چنانچه پیش ازین گذشت اما باز از تغافل ایشان زیاده تر سر به فساد
بر داشت و پا از دائرهٔ خود بیرون نهاد و سرداران انگریز که مثل شجاع الدوله
صوبه دار اوده را شکست داده بودند و از رعب ایشان در چهار دانگ
هندوستان زهرهٔ شیر دلان آب میشد از منازعت حیدر علیخان اندیشناک
بوده در مدافعه او تدابیر بکار میبردند چنانچه باستصواب رکن الدوله مستر
جنرل اسمت را با تحایف لائق بحضور بندگانعالی فرستاده در استیصال
حیدر علیخان استعانت نمودند و آنچه که بعد ازین رو داد پیش ازین زبان
قلم داده شد و تتمه احوال حیدر علیخان در ضمن وقایع دیگر رقم پذیر
قلم وقایع رقم خواهد گردید **ذکر شمه از احوال محمد علیخان والاجاه
و سبب موافقت او با سرداران انگریز** محمد علی خان پسر
انور الدین خان بهادر گوپاموئی است انور الدین خان بنا بر رسوخی که
با عالیجناب نواب مغفرت مآب داشت در ایام وزارت عالیجناب بواسطهٔ
تصفیه با راجه جیسنگه سوائی شده بود نواب مغفرت مآب در جلدوی این
حسن خدمت او را مشمول عنایت خود گردانید بعد رحلت عبد الله خان
که اول تعلقداری و فوجداری ارکاٹ بنام او شده بود و صوبه داری
آنجا چنانچه پیش ازین گذشت سرفراز فرمود و بندوبست آن مملکت

چنانکه باید پرداخت و در ایام حکومت او فرانسیس در بندر پهولچری و قوم انگریز در بندر
چیناپٹن بعلاقهٔ تجارت قدم ثبات افشرده بودند و قوم انگریز راه و رسم موافقت
با انور الدینخان مرعی داشتند اتفاقاً نایرهٔ منازعه فیما بین آن هر دو گروه غبار
کدورت برخاست و چون فرانسیس خواستند که تسخیر چیناپٹن نمایند قوم انگریز
استعانت از انور الدینخان بهادر کردند بنابران در موسم معروف نخستین پسر خود محفوظ خان را
بتنبیه آن گروه شقاوت پژوه مامور کرد چون خان مشار الیه بر میلاپور که از
چیناپٹن یک کروه فاصله دارد با جمعیت خود فرود آمد فرانسیس تاب دیده شبخون
زده تمام جمعیت او را منتشر کردند باستماع این خبر انور الدینخان متأثر شد محمد علیخان را
به کمک انگریز برای تنبیه فرانسیس نامزد کرده خانمذکور بکسب تردد و اعانت رفقای
خود حیات میرخان وغیره ترددات نمایان بعمل آورد تا اینکه قوم انگریز بر فرانسیس غالب
امده تا بندر پهولچری تعاقب کردند بعد ازین فرانسیس قدم از دائرهٔ خود بیرون
نگذاشتند و چون هدایت محی الدینخان باغوای حسین دوست خان عرف
چندا صاحب ملک ارکات آمده و انور الدینخان را کشته بر آن مملکت مستولی شد
محمد علیخان در قلعهٔ ترچناپلی متحصن گشته مستعد جنگ گردید و در ظاهر برای استمداد
مظفر جنگ برادران خود را بملازمت فرستاد و بخفیه عرایض متضمن تسلط مظفر جنگ
بنواب ناصر جنگ نوشت و تا آمدن نواب شهید بلیت و لعل پرداخته سر باطاعت
مظفر جنگ فرو نیاورد و بعد رسیدن نواب شهید به پیشگاه حضور رسیده مورد
عنایت گشت و پس از حادثهٔ نواب شهید چون حسین دوست خان از جانب
هدایت محی الدینخان بذریعهٔ رگهناتهه داس دیوان اراده ملک کرناتک استیلا یافت
محمد علیخان سر از اطاعت پیچیده باز قلعهٔ ترچناپلی را مستحکم ساخت حسین دوست خان
باتفاق فرانسیس با جمعیت کثیر برای تسخیر قلعهٔ مذکور راهی شد محمد علیخان با ولد خود عبد الوهاب خان

سرکرده

سر کرده خروج ساخته با چهارصد کلاه پوشان انگریز بمقابله نامزد کرد بکرّ زد و
خورد غریب بمیان آمد آخر الامر بنابر کثرت جمعیت حسین دوست خان ناچار
عبد الوهاب خان با جمعیت انگریز در پناه حصار قلعهٔ مذکور آمد حسین دوست خان
به محاصرهٔ قلعه پرداخت درین اثنا علی رضا خان پور حسین دوست خان
با جمعیت قراولان ارکات را محاصره کرد سکنه آنجا التجا به محمد علیخان بردند
محمد علیخان بسنت رای دیوان انور الدین خان مرحوم را با جمعیت شایسته
و دوصد کلاه پوش انگریز بسر علی رضا خان فرستاد و بسنت رای غالب آمده
حصار ارکات را از چنگ آفت او محفوظ داشت چون ایام محاصرهٔ ترچناپلی
امتداد کشید حسین دوست خان باصغای خبر شکست پسر خود در مورچال
پیش قدمی نموده کار بر محصورین تنگ ساخت محمد علیخان راجهٔ میسور و تنجاور
وغیره را بوعدهای دلفریب امید وار نموده بکمک خود طلبید زمینداران مذکور
به جمعیت یک لک پیاده و شانزده هزار سوار بفرصت ده پانزده روز خود را
رسانیدند و نیز مستر کلیس وغیره سرداران قوم انگریز که رضا علیخان را
بر ارکات شکست داده بودند با جمعیت خود رسیدند و جنگ صعب بمیان آمد
و فرانسیس شکست یافته به بندر پهلچری رفت حسین دوست خان هوش و
حواس باخته به پناه راجه تنجاور درگریخت محمد علی خان که تشنهٔ خون او بود
بوعدهٔ تسلیم قلعه ترچناپلی راجه مذکور را که سابق برین توقع آمده بود از آن خود
ساخته پیغام قتل آنخون گرفته درمیان آورد راجه خرد دشمن بلا تامل
سر او را بریده بطریق ارمغان نزد محمد علیخان فرستاد محمد علیخان از قرار
خود برگشته ترچناپلی را مستحکم کرده آماده جنگ شد زمینداران که بتوقع
قلعه مذکور این همه تکالیف شاقه و خساره بکوک کشیده بکمک آمده بودند از بیحکمت

رنجیده خاطر شده بالاتفاق به فراسیس عقد موافقت بسته با فوج فراسیس
بمحاصره ترچناپلی پرداختند محمد علیخان قوم انگریز را بدفع انها التفات نمود و
بعد یکدو جنگ فراسیس راه پهولچری ورزیدند ازان راه اوطان خود گرفتند
این همان سال است که حیدر جنگ بر دست بندگان عالی کشته شده و
موسی بوسی ذوالفقار جنگ را به تنبیه انندراج مرزبان سیکاکول
مامور کرده خود به پهولچری رفت و بعد ازان موسی لاس مع موسی لالی
جمعیت خود به چیناپتن آمده به محاصره پرداختند و اکثر شرفات فصیل را
از ضرب توپ و کرنال شکسته با خاک برابر کردند و قوم انگریز که پیغام
مصالحت نمودند قبول نکردند لاچار شده دیگر و زینه فصیل و کنگره را که
شکست یافته بود از بسته‌های نبات و شتر و پلس و غیره بروغن قیر اندوده
مستحکم تر از سابق نمودند متقارن این حال جهازات انگریز تا کمک رسید فراسیس
قوت انگریز مشاهده نموده از انجا برخاسته راه پهولچری گرفتند و به بندوانه
بنواسی رسیده توقف ورزیدند انگریز تعاقب کنان بر سر انها تاخت
آورده مدو تا سه جدال و قتال مشتغل گردیدند دفعة آتش در باروتخانه
فراسیس افتاد انها که گرد و پیش باروتخانه بودند همه رزق آتش شدند
و انگریز بی مزاحمت احدی تا بندر پهولچری تاخته پهولچری را از زمین کنده
به دریای شور انداختند درهمین ایام محمد علیخان از پادشاه هندوستان
به خلعت و خطاب والاجاهی سربلندی یافت بعد ازین انگریز بصوابدید
والاجاه و تالیف رعایا و موافقت مرزبانان سرایا اکثر صوبه‌جات و قلاع
اقلیم هندوستان مثل صوبه اوده و صوبه بنگاله و ملک کرناتک تا پایان
کهات و دوراج سیکاکول مع السرور در قبضه تصرف خود آوردند و فراسیس

از ملک

از ملک هند و دکن مستاصل گشتند و از وقایعیکه پس از معاودت
بندگان عالی از سفر ارکاٹ بفرخنده بنیاد حیدرآباد
صورت وقوع یافت آورده که بندگان عالی بعد وقوع جنگ
با سرداران انگریز و انعقاد صلح بوساطت سراج الدوله محمد علی خان
رونق افزای بلده حیدرآباد شدند بعد چندی خبر دستگیر گشتن رگناته راو
بدست مادهو راو و مستقل گشتن مادهو راو در امر حکومت خود بعرض رسید
و مادهو راو نظر به اینکه در سفر مذکور چشم زخم عظیم بفوج فیروزی رسیده سپاه
خسته حال گشته چشم طمع گشاده درخواست قلعه بیدر و چوتهه حیدرآباد
نمود بنابرین رکن الدوله برای التماس بنای موافقت با مادهو راو و تجدید
عهود و مواثیق و باز داشتن او ازان درخواست از حضور بتاریخ نهم ربیع الثانی
سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری مرخص گشته و راجه پرتاپ چند کالکاداس
کرانا برطریق القیادی همراه و به نیابت خود در حضور گذاشته و امید بیا
متوطن صوبه بنگاله که مرد دبیر بود باردنگی و دیوانخانه خاص و اختصاص گشته
با فوج شایسته ملازم همراه شد و چون به پونا رسید با مادهو راو و شتابطلو دیگر
پیش آمده بکمال جوشش ملاقات نمود و مراسم ضیافت بتقدیم رسانید
بنا بر مصالح وقت موافقت گزیده و رکن الدوله نیز سلسله اتحاد جنبانیده
گرم پیشیبانی شد و اعیان آنجا بنابر حسن خلق و بذل و ایثار با رکن الدوله
موافق شدند و از حسن اتفاق دران ایام با مادهو راو را تنبیه جانوجی
بهونسله که طریق خودسری ازو مشاهده نموده پیش نهاد همت بود و مطلع گشته
پس رسیدن رکن الدوله قصد انگاشته عقد موافقت با او بست و باتفاق
هم تنبیه جانوجی بهونسله شدند جانوجی که تاب مقاومت در خود نیافت

راه فرار پیش گرفته شروع بتاخت و تاراج ملک خویش و بیگانه نمود و ایشان
بتعاقبش پرداختند آخر الامر تنگ آمده مصالحت حسب دلخواه مادهو راو
کرده خود را از تهلکه رهانید و مادهو راو بملک خود مراجعت نمود و رکن الدوله
را که از تعاقبش کارهاے خاطر خواه سرانجام یافته و رهین احسان او
گشته بود بمقاصد دلی کامیاب ساخته و رابطه یکجهتی مستحکم نموده رخصت
انصراف داد و رکن الدوله که پس از استحکام رابطهٔ اتحاد با مادهو راو
با حصول مقاصد معاودت نموده بحضور رسید راجه رتن چند کالکا داس را
که غائبانه مصدر فساد شده بود در قلعه گولکنده محبوس نمود و اعظم خان جمعدار
را بنابر موافقت او با کالکا داس اخراج کرد و شرح این مجمل آنکه چون رکن الدوله
کالکا داس را دفتر سررشته پیشکاری که بمنزلهٔ دیوانی است سپرده و نائب
مستقل گردانیده و زمام جمیع مقدمات ملکی و مالی و عزل و نصب خدمات
بدست اختیارش داده به پونا راهی شد بعد چند روز کالکا داس نظر
بر آنکه نوکران سرکار از پیاده و سوار براے تنخواه یکساله خود در جلوخانه خاص
هنگامه آراسته او را بی حرمت نموده بودند اکثر جمعداران را فریفته و با خود
موافق ساخته عرضداشت بحضور نمود بدین مضمون که اگر دیوانی از تغییری
رکن الدوله بنام غلام تفویض یابد همه تنخواه سپاه میرساند و سواے
آن ده لک روپیه بطریق نذرانه داخل خزانه عامره مینماید بندگانعالی
فرمود این سخن وقتی باور می شود که وثیقه به مهر خود و مهر سرکرده‌هاے
دیگر که عقد موافقت بسته اند بحضور بگذرانند آن نا آل اندیش حسب الحکم
عمل نمود و درین اثنا رکن الدوله از پونا معاودت نموده به حوالی حیدرآباد
رسید بندگانعالی از راه نوازش و رفیق پروری هجدهم شهر ربیع الاول

سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری باعیان دولت بتقریب شکار خود باستقبال
رکن الدوله تشریف فرما شده بعد تفقد و تلطف موفور در خواصی نشانده داخل
دولتخانه گردید و در خلوت فرد مطالب رتن چند را بر آورده بدست
رکن الدوله داد و فرمود که این وثیقه هر دم اعتمادی شماست رکن الدوله
بملاحظه آن از خواب غفلت بیدار گشته بپروانگی بند و بست خود از حضور رخصت خواسته
رتن چند و پسرش کاشی چند را در قلعه محمد نگر محبوس ساخت و اعظم خان را
بعد هنگامه بسیار از شهر اخراج کرده اکثر موافقان رتن چند را از نظر
انداخت و میکدیو راو را به منصب ارجمند و مرتبه بلند رسانید و اکثر
اهل خدمات را عزل و نصب نمود و بتاریخ دهم ربیع الثانی از سال مذکور
ابراهیم بیگ خان ابن فاضل بیگخان را به خطاب ضیاء الملک بهادر
نواخته و سرکار ورنگل و کهم و ایلکندل وغیره در تنخواه جمعیت و در اجاره
او تفویض نموده به تعلقات مذکور رخصت فرمود مخفی نماند که فاضل بیگخان
بمنصب جماعه داری در سرکار انور الدینخان بهادر پدر والاجاه نوکر بود و
فرزندان بسیار داشت بعضی نزد عامل سیکاکول و برخی پیش زمینداران
اوریسه و حاکم کتک بعزو اعتبار نوکر شده اوقات خود بسری بردند
از آن جمله ابراهیم بیگ چندی نزد شوکت جنگ بهادر عامل سیکاکول و
راجمندری و چندی پیش ابراهیم خان کاردی که از جانب موسی بوسی
عامل آن نواح شده بود بعلاقه جماعه داری نوکر گردید بعد شکست بهادر
موصوف و رفتن ابراهیم خان بحضور آصفجاه ثانی در صوبه برار نزد
راجه سیکاکول نظر بسوابق معرفت رفته نوکر گشت و چون در آن ایام
سیتارام راج بسرکردگی فوج برادر کوچک خود که صاحب ملک و راج او بود

جمیع ملک اودیسه را متصرف گشته و نه ده و یازده سال ابراهیم بیگ اکثر زمینداران
اودیسه را مغلوب ساخت بعد ازان ابراهیم بیگ برادر بزرگ خود الله‌یار بیگ را
بمقابلهٔ آنها در معمورهٔ اچاپور و برهم پور گذاشته پیش سیتارام راج آمد
و بعد مرور ایام بدیع الزمان خان بهادر از پیشگاه حضور عامل راجمندری و ایلوره
شده پسر خود میر شهاب الدین خان را با فوج شایسته آن طرف دریای
براجمندری فرستاد و سیتارام تمرد پیشه با استماع این خبر جلو ریز بمقابلهٔ او
در رسید و بازار پیکار گرم گشت ابراهیم بیگ که همراه راجه مذکور بود نزد آنجا
نمایان بکار برده فوج مقابل را شکست داد و میر شهاب الدین خان با اکثر
نامواران در آن دار و گیر بکار آمدند پس ازان قرب ابراهیم بیگ نزد راجه
روز افزون شد و دیگر رفقای راجه حسد برده در پی استیصال او
شدند و بانواع تمهیدات مزاج راجه بر قتل او آوردند یکی از دوستان
او که بر ارادهٔ آن قوم مطلع بود او را آگاه نمود و پس ابراهیم بیگ شبی با
رفقای خود ازانجا برآمده از بیراهه خود را بحیدرآباد رسانید و بتوسط
رکن الدوله بهادر بملازمت حضور مشرف گردید و چون در آن اوان از جمیع
کارروائی او هیچکس واقف نبود چندان ترقی نشد و بانی التماس او بقبول
نپیوست لیکن چون پیشگاه نواب والا دیده و شنیده سیتارام بکفران ظاهر بود
باستدعای تنبیه او رخصت قطب الدوله را که از عهد شوکت جنگ بهادر
و حیدر جنگ در آن نواح صرف اوقات میشد و خدمت چهار پارچه
ارسال نموده بگوشمال او مامور فرمودند ابراهیم بیگ را بخطاب
پدرش فاضل بیگ خان مخاطب ساخته بتنبیه او مامور کرد تا باتفاق قطب الدوله
رخصت انصراف ارزانی داشت ابراهیم بیگ که تشنهٔ خون راجه بود

نوبت

کمر همت بدفع او بسته تا اینجا که مسکن و ماوای آن راجه و جای مستحکم بود تاخت آورده
اکثر دیهات اطراف را با خاک سیاه برابر ساخته به محاصرهٔ آن مکان پرداخت
سیتارام راج تاب مقاومت در خود ندیده یا چار ام تمام پیغام صلح نمود قطب الدوله
این را از فتوحات غیبی انگاشته باضافه چهار آنه صلح قرار داده فاضل بیگ خان را
از محاصره باز داشته نزد خود طلب نمود و بعد چندی که غلبهٔ نصارا روز افزون شد
قطب الدوله سر از اطاعت حضور پیچیده و به سرداران انگریز گرویده و یک
لک روپیه سالیانه خود از کمپنی مقرر کنانیده تمام آن مملکت را تفویض کلاو چینا
کرد و فاضل بیگ خان را در سلک ملازمان سراج الدوله منسلک گردانید
فاضل بیگ خان در رفاقت او به صیغهٔ جمعداری بود و هنگامیکه رکن الدوله برای
آشتی نصارا را به بندر چینا پتن رفت سراج الدوله بعد انعقاد صلح فاضل بیگ خان را
بدست او سپرد چنانچه مشرا ازین گذشت و بمبالغه سفارشش در باب سرفرازی
او کرده کاردانی و جلادت او را به معرض بیان آورده رکن الدوله قبول نموده
همراه خود به فرخنده بنیاد آورده در موسم چهانی او را به خطاب ضابطه جنگ بهادر
سرفراز ساخته و تعلقهٔ کهم وغیره باو تفویض کرده مرخص نمود ضابطه جنگ به تجهیز
و ترتیب سپاه پرداخته جمیع اماکن و قلاع تعلقهٔ مذکور را در اندک فرصتی بقبضه
اختیار خود آورده و زمیندار بهدراچلم سرکار کهم را که از عهد خلد مکان به منصب و
جاگیر و نوبت سرفراز بود باستظهار کوهستان و جنگل پر از اشجار و خارستان
علم بغی می افراشت مخذول و منکوب گردانیده تمام خزاین و اسباب بتصرف خود
آورد و قلعهٔ دیلب کنده را که در حوالی سرکار ورنگل بود از سر نو تعمیر کرده موسوم
به ظفر کنده ساخت و جمیع خزاین و اسباب خود را که بدست آورده بود دران گذاشت
و چون لشکر فیروزی برای تنبیه بعضی زمینداران سرکش بصوب ترگله متوجه گردید بحسب الطلب

در رکاب سعادت حاضر شده مصدر تردّدات نمایان گشت و به حسن سعی و بذل جهد او
معاملات آنجا حسب دلخواه در مدت قلیل صورت انفصال یافت تمام ایام سفر که
سه ماه و چند روز است ششم شعبان سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار از حیدرآباد
نهضت بعمل آمد و دهم ماه ذی القعده سال مذکور به سعادت و دولت صورت بست و
درین سال راجه جگدیو با اضافه یکهزاری به منصب چهار هزاری و پسران و برادران
او به مناصب ارجمند فایز گردیدند و چون موکب منصور به نواحی قلعه اینگیر رسید رکن الدوله
راجه رامچندر ولد چیدرسین را که همیشه مصدر فساد و نافرمانی میشد به حکمت عملی دستگیر
نموده به قلعه محمدنگر فرستاده مقید ساخت و چون مادرش که قلعه کیا را در تصرف داشت
و باستماع این خبر باستحکام برج و باره آن پرداخت لشکر ظفر اثر به تسخیرش متوجه شده
عرصه ده پانزده روز پانزدهم ذی حجه سنه هزار و یکصد و هشتاد و سه به صلح مفتوح گشت
و مادر رامچندر با دو پسرش به حضور رسید و در جاگیر او بهانکی مقرر گردید و بعد از آن
باستدعای ضابطه جنگ که سند قلعه نرنل بنام خود حاصل کرده از جهت اشتهار
جسارت پسر بیار او زمیندار آنجا در رفتن خود تنها اندیشه می‌نمود رایات
ظفر آیات به صوب نرنل باهتزاز آمد غره محرم سنه هزار و یکصد و هشتاد و چهار
محاصره قلعه مذکور بعمل آمد نخست زمیندار آنجا دست و پا زده آخر به عجز گرائیده
از قلعه بدر رفت ضابطه جنگ به خطاب ظفرالدوله مباهی گشته حسب الحکم حضور
متصرف آن قلعه گشت و بعد از آن جمیع قصبات و قرای آنجا را تا سرحد صوبه برار
به ضبط خود درآورده به تعمیر برج و باره و تیرباسی نو ادرات پرداخت و
سامان جنگ بطور اهل فرنگ مهیا ساخت و رفته رفته بساتین و عمارات متین
و رنگین تعمیر نمود الغرض بعد فتح نرنل ظفرالدوله بندگان عالی را به ضیافت طلبید
جواهر و خلعتهای فاخره اسب و فیل نذر گذرانید و به منصب دو هزاری دو هزار سوار

و علم

و علاوه ماهی و مراتب سرفراز گردیده و از دهم ماه صفر سال مذکور بندگان عالی بفتح
و ظفر معاودت فرموده و هفدهم ماه مذکور بعد و هم سبعت لزوم رونق بلده حیدرآباد
افزوده و درین ایام دوله سنگه به بخشیگری دیوانخانه خاص و اسمعیل خان پسر بیست و دوم
جمادی الاولی بنظامت و منصبداری ایلچپور و برار و نقشبند خان باستدعای راجه
جکدیو بتعلقداری و فوجداری سرکار کوبلکنده و غیره و احمد میرخان بداروغگی
احتشام از تغیر امیر بیگخان سرفرازی یافتند و در غره ذی القعده سال مذکور
رکن الدوله بجهت بندوبست بعضی امور از حضور رخصت گشته بصوب پونا راهی شد
و بعد انقضای سه دو ماه نوزده روز جمیع مطالب حسب دلخواه درست نموده از آنجا
معاودت کرده و خود بدولت از راه دروازه پل جهت استقبال بیرون شهر تشریف
فرما شده و در خواصی او را نشانیده داخل دولتخانه مبارک شده و درین ایام
باستدعای رکن الدوله یمین الدوله شمشیر جنگ که نفاق با او داشت از
شهر اخراج گشت و وقار الدوله نصیب یارخان بنظامت فرخنده بنیاد
مفتخر و مباهی گردید و تاریخ بست و یکم جمادی الاولی سنه هزار و یکصد و هشتاد
و پنج هجری نظر به امساک باران بعیدگاه برای نماز استسقا موافق ضابطه
رفته به عجز و زاری طلب نزول باران رحمت از جناب باری عز اسمه نمود
و از آن روز آثار استجابت بظهور رسیده و بیستم ربیع الثانی روز جمعه یکپاس روز
باقی مانده آثار تقاطر نمایان گشته آناً فآناً متزاید شده آنقدر باران بارید که
آثار طوفان نوح نمودار گشت و رود موسی بطغیان آمده فصیل غربی و
سمت جنوبی شهر را از بیخ برکنده از اندرون شهر روان شده بسیار اماکن
شهر را منهدم ساخته و عالمی بسیلاب فنا رفت و تاریخ بست و هفتم شهر مذکور از بیخبری
حارسان آتش در باروت خانه چارمحل افتاد و آن چنان محل پادشاهی

که در استحکام همچو سد سکندری بود غنیمت دانا بود گشت و در همین سال ارسلان جنگ بهادر
برادر رکن الدوله بتعلقداری و فوجداری گلبرگه تکیه بر مسند عزت زد و بتاریخ
چهاردهم ذیحجه جگدیو و نقشبند خان که با جگدیو موافقت داشت در قلعه محمد نگر
محبوس و مقید گشتند و وجه مقید کردن جگدیو آنکه چون ضابطه جنگ بعد
فتح نرمل رایت بند و بست خود تا حد برار افراخت جگو پندت نامی از برهمنان
ایلکندل را کارپرداز خود گردانید جهت تقویت رعایای ورنگل که از زمینداران
آن نواح خوف جان و مال داشتند روانه ساخت و بعد درستی عمل تنخواه مردم سپاه
بنام نامبرده نوشته تنخواهداران را نزد او میفرستاد اتفاقاً شخصی از تنخواهداران
با جگو پندت در آویخت و نوبت بزشت و مشت رسیده پندت مذکور بیحرمت گردید
ازینجهت بخشم آمده و کمر بر گمراهی بسته با زمینداران آنجا ساخته قلعه ظفرگده را با همه
اسباب و آلات حرب و خزانه بتصرف در آورده و با برادر جگدیو که از ضابطه جنگ
در دل نقار سے داشت موافقت نمود و طریق بغی پیمود و جگدیو که از ابتدای
روز افزون ضابطه جنگ باتش حسد می سوخت اینمعنی را فوز عظیم دانسته بنای
استحکام امر بغی و تمرد با و نمود پندت مذکور قفل خزائن ظفرگده شکسته بیباکانه
از سر کار را شروع بتصرف نموده جمعیت شایسته برای حراست قلعه بمعرفت
زمینداران اطراف بهم رسانیده مستعد جنگ گردید ظفرالدوله باستماع این خبر تردد اثر
با وصف اشتغال به مهم زمیندار چینور به یلغار در آنجا رسیده به محاصره قلعه مذکوره
پرداخت و در اندک مدت قلعه را بجبر و قهر تسخیر نموده باغی مذکور را که زمینداران
او را تنها گذاشته گریخته رفته بودند دستگیر ساخت و دیسکهان و لیپاندیان
وغیره مفسدان از تعاقب کرده نیز اسیر نمود و از اسارا اکثرے را بقتل رسانید و
بعضی را گوش و بینی بریده به جان امان بخشید و پندت مذکور را تا یکسال بانواع

عقوبت

عقوبت نکرد و ذلت هرچه تمامتر معاقب ساخته به البوار واصل گردانید و از جمیع زمینداران
و مقدمان و کلکرنیان تعلقه خود ستوهم گشته همه را بیدخل ساخت و هرجا نایب مستقل
گذاشت و از کیفیت حال رکن الدوله را آگهی داد و رکن الدوله که از جگدیو نظر با طوار
او اطمینان نداشت بوقوع اینچنین تحریک و نیز بپاس خاطر ظفر الدوله او را قلعه
لوکنده مقید نمود و بعد چندی به قلعه الگندل فرستاده در پایه دیوار سی گرفته
مفقود الاثر گردانید و بعد چندی دهوند و پنڈت راجه خطاب رای رایان نواخته
بجای راجه جگدیو به پیشکاری خود امتیاز بخشید و نهم شهر صفر سنه هزار یکصد و هشتاد
و شش هجری جانوجی بهونسله برهمن جسیس بول از جهان درگذشت و نیز درسال از کو
شادی کدخدائی صاحبزاده عالیجاه با صبیه شجاع الملک بسالت جنگ تکلف
هرچه تمامتر که تفصیل آن موجب اطناب است به منصه ظهور جلوه گر شد و ملازمان
و اعیان دولت فراخور رتبه به خلعت و جواهر و انعام بهره‌ور و افراز شدند و
از بیست و دوم جمادی الاولی اغاز شادی شده آخر جمادی الثانی
با تمام رسید و در همین سال مادهو راو پنڈت پردهان بمرض لو اسیر که تعبیر آن
بزبان هندی به بهکند رسکت کنند در عین جوانی از جهان فانی درگذشت و بجایش
برادر کوچک او نراین راو نشست و کنیا بیه او حسب وصیت مادهو راو در بند تقید بدستور که در
عهد مادهو راو بود نگاه داشت و هفتم ماه صفر سنه هزار یکصد هشتاد و هفت هجری اسلامیان
باتفاق قاضی بلده و محمد هاشم شهر خیل چوبداران حضور براو ثانیان که تمانه را استظهار
دهوند و رام وکیل پنڈت پردهان از بتخانه برای شب گشت بر دستور و التشار زنی
به هجوم تمام برآورده احداث بدعت نو کرده بودند هنگامه آراسته شده تما نزاع نگون
ساختند وکیل مذکور رنجیده خاطر شده خواست که از اینجا برخاسته به پونا برود و رکن الدوله
رای اطفای نایره فساد در خاطر داشت وکیل قاضی بلده را تغیر و محمد هاشم

اخراج نمود و بتاریخ بست و ششم ماه مذکور خبر رحلت ارسلان جنگ مرحوم بهادر رکن الدوله
بعرض حضور رسید خود بدولت بتقریب تعزیت به خانهٔ رکن الدوله تشریف فرما شده بودند

ذکر رفتن رکن الدوله بجانب ایلچپور و کشته شدن نرا این راو بتحریک رگهناتهه راو از جهرو معذور و آنچه که بعد ازان رو داد از حدوث فتنه و فساد

و چون میان ظفر الدوله و اسمعیل خان
پنی ناظم ایلچپور بنا بر رشک چشمی عداوت بهم رسید و ظفر الدوله که اقتدارش
روز افزون بود زمینداران سرکش مطیع و منقاد او شده بودند و میخواست
که اسمعیل خان پنی را نیز مایل بانقیاد خود گرداند و اسمعیل خان این معنی را بدتر
از مرگ دانسته از غرور و فطرتی و نشاء بهادری اقتدار او را در پاسنگ اعتبار نمی‌سنجید
و بنا بر حزم و احتیاط حصار ایلچپور را از سنگ و آهک تعمیر کرد ظفر الدوله این را حمل بر
ارادهٔ فساد نموده بانواع تهدیدات مخالفتش ذهن نشین رکن الدوله ساخت رکن الدوله
برای اصلاح ذات البین از حضور مرخص گشته بصوب ایلچپور روانه شد و بعد رسیدن
بایلچپور هر چند ظفر الدوله میخواست که در جنگ مبادرت نماید اما رکن الدوله بخاطر
مآل اندیشی که شکسته شدن یکی ازین دو رکن فی الحقیقه شکسته شدن یکی از دو جناح
دولت است تساهل و اهمال در کار می فرمود درین ضمن فلک شعبده باز نقش دیگر
بر صفحهٔ روزگار کشید و خبر کشته شدن نرا این راو پیشوا گردید تفصیل این اجمال و
تبیین این مقال آنکه چون مادهو راو پندت پردهان از جهان گذشت ارکان دولت
او مثل بالاجی پندت و موروبا پندت پهرنویس و هری پندت تانیا و سکارام باپو
و مادهو راو آپا و ترمبک بابا و انند راو رسته باتفاق هم نرا این راو برادر کوچک
مادهو راو را که بسن هجده سالگی رسیده بود به مسند پیشوایی نشاندند و رگهناته راو
که از عهد مادهو راو در قید بود تقید شدید نموده زمام مهام سرکار در قبضهٔ اختیار

خود بادبراور بوده‌اند از انجا که رگهناتهه راو خودنویس زاده و دروقت برادر خود بالاجی راو
بارها به مهم هندوستان رفته و با بندگان عالی صف آرایی نموده بود سرکردگی برادرزاده
خود و تسلط مردمانیکه همیشه محکوم فرمان او بودند ناگوار دیده در فکر تسلط خود افتاد
اتفاقاً دران اوان نواب وزیر عماد الملک غازی الدینخان بهادر خلف
غازی الدینخان مرحوم بتقریب تعزیت مادهو راو در پونا وارد گردید نارائن راو
یکهفته کارپردازان نظر بپاس مرتبه وزارت او که سابق داشت جاگیر ده لک روپیه
در نواح کالپی برای او مقرر نمود و خدمتیکه شایان رتبه او باشد بنابر
غرور جوانی و ناتجربه کاری بتقدیم نرسانید نواب وزیر گرفته خاطر شده بسابقه
معرفتی که با رگهناتهه راو داشت از نارائن راو رخصت گرفته بملاقاتش رفت
و ترغیب به برداشتن نارائن راو نمود و سخن او که مطابق ضمیر رگهناتهه راو بود
در دلش جاگرد و از آنروز درصدد ساختن با سرداران صاحب فوج گردید
چنانچه با شمشیر سنگه نامی رساله‌دار پنجهزار پیاده و محمد یوسف گاردی رساله‌دار
چهار هزار پیاده و عربی جمعدار دو هزار عرب و تلاجی پنوار که جمعیت چهار هزار سوار داشت
و ماناجی پهاگریه که سردار ده هزار سوار بود سازش کرده هر یکرا به مواعید دلفریب
از آن خود ساخت و سخن دستگیر کردن نارائن راو درمیان آورده همه بدین امر
یکدل گشتند و در کمین فرصت وقت شدند تا اینکه روزی نارائن راو برای پرستش
صنم در پارپتی رفت چون از انجا مراجعت کرده به خانه آمد و مردم همراهی را رخصت
کرد تلاجی پوار با جمعیت های خود دربار او آمده دروازه را مسدود کردند
تلاجی پنوار و محمد یوسف گاردی و جمعدار عرب اندرون خانه درآمده نارائن راو را
که در خواب غفلت بود کشیده بیرون آوردند و شمشیر سنگه رگهناتهه راو را از محبس برآورده
بر مسند پیشوائی نشانید درانوقت هر چند رگهناتهه راو گفت که نارائن راو را در سا[illegible]

محفوظ نگهدارند اما نامبرده حیات خود در قتل او دانسته سخن رگهناتهه راو نشنیدند
و بزخمهای شمشیر نارایین راو را از پا درآوردند و بر رگهناتهه راو تهنیت گفتند بعد
از آن گاردیها از آن نارایین راو کره بر رگهناتهه راو رجوع نمودند و این سانحه
در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری رو داد رکن الدوله باستماع این خبر نظر بر آنکه
از خبث طینت رگهناتهه راو اندیشناک بود بقصد مدد اسمعیل خان را ملتوی گذاشته
عازم حضور شد رگهناتهه راو خود دشمن که هنوز در ریاست مستقل نگشته بود از راه
جهل و غرور به بندگان عالی و حیدر علیخان و محمد علیخان پیام چوتهه و دیگر تکالیف شاقه
نمود و تعجیل برانکار فرموده بعد پانزده روز بقصد ملک گیری از پونا برآمد و جمعیت فراوان
بهم آورده اول بجانب حیدرآباد پاشنه کوب متوجه گردید کارپردازان قدیم اگرچه
بظاهر تن برفاقت داده اما در باطن به فکر انداختن او جهت حفظ مال و جان خود
افتادند متمولان اموال خود بتقاریب در قلعجات فرستادند و چون رگهناتهه راو
با هر کدام کج خلقی آغاز نهاده بعدها آنها که صاحب تدبیر و خزائن بودند مثل سکهارام
و بالاجی پندت و مورو پهرنویس هر یکی بهانه از تمارض و غیره از و رخصت گرفته
در پونا ماندند و شروع به کنکاش نمودند رگهناتهه راو از راه جهل و غرور اعتنا
بر احوال اینها نکرده و غافل از فکر ایشان شده بمقابله بندگان عالی شتافت بندگان عالی
باستماع این خبر بیست و دویم شهر شعبان سنه مذکور از بلده حیدرآباد نهضت فرموده
بتاریخ بیست و چهارم آن ماه بموضع موکله چهارده کروهی بلده نزول اجلال فرمود
و همان روز رکن الدوله بفوج فیروزی ملحق گردید خود به دولت یکدو کروه باستقبال
عز افتخار بخشید و بتصفیه صفوف بدین منط بعمل آمد هراوله بعهده ثابت جنگ بهادر
برادر ظفر الدوله و دیگر مبارزان ثابت قدم و چنداول به حشمت جنگ بهادر
با خیلی از حشم و جرنغار به شرف الدوله بهادر با بسیاری از دلاوران جرار و برنغار

۱۰. رکن الدوله

برکن الدوله بهادر با دیگر ارکان دولت تقرر یافت همچنین سرداران دیگر مثل صمصام الملک و خانخانان و حسن الدوله و مهاراو و رائو رنبها نبالکر و گوپال سنگه راجه قندهار و راجه نریت سنگه و بالاجی کیسو حسب الحکم جابجا با سامان پیکار قرار گرفتند و بندگان عالی در وسط قول بای استقامت افشرده بست و ششم ماه مذکور سعید الدوله قلعه‌دار گولکنده و خواجه عبد الواحد خان دیوان عالیجاه بهادر دستوری انصراف یافتند قلعه‌دار مذکور باضافهٔ منصب و جاگیر سرفراز گشت و درانروز بعضی بیگمات که از حیدرآباد برآمده بودند به حضور رسیدند و چون از انجا سطے مراحل نموده سیوم رمضان المبارک در سواد قلعهٔ بیدر نزول موکب اجلال شد سپاهی افواج رگهناته راو و خیم الغافت نمودار گردید و هر کس که همراه رکاب بود محفوظ ماند و اینها که یکدو منزل عقب مانده بودند دست خوش تاراجیان گشتند بعد از آن بظاهر قلعهٔ بیدر رسیده احمال و اثقال و بهیر و بنگاه و مردم محل را اندرون قلعهٔ مذکور گذاشتند و روز دوم ورود به قلعهٔ بیدر یاروز دیگر فی الجمله زد و خورد بعمل آمد و چندے از مردم جابنین کشته شدند و همدران روز راجه بیر بهادر راکاجی سر کرده عین گرمی کارزار که از جاگیر خود آمده بود بشرف ملازمت رسیده به عطاے سرپیچ مرصع سرمایهٔ افتخار اندوخت و افواج مرهته اطراف و جوانب را تاخت و تاراج کردند و بتاریخ نوزدهم ماه مذکور جوق جوق شده بر ثابت جنگ هراول لشکر فیروزی و بریک سمت قلعه حمله‌ها و یورشها نمودند ثابت جنگ و یمین الدوله قلعه‌دار تردد‌هاے نمایان بکار برده بدافعهٔ آن مقهوران پرداختند و چون سباجی بهوسله با بعضے کارپردازان قدیم که از رگهناته راو رخصت گرفته بپونا رفته بودند شروع بتاخت و تاراج ملک آن مقهورین نمودند و لهذا جهت بندوبست آن طرف رفع پرخاش مصلاح وقت دانسته پیغام صلح داده درخواست ملاقات رکن الدوله جهت تجدید عهود و مواثیق کرد رکن الدوله بتاریخ بیست و سیوم شهر مذکور

حسب الحکم بندگان عالی باسند ملک دوازده لک روپیه که درخواست او زیاده برین بود
پیش او رفت و بعد استحکام عهود و مواثیق کاغذ مذکور باو داده و پنج پارچه خلعت
و یک راس اسپ و یک زنجیر فیل گرفته و ملاقات با بندگان عالی قرار داده بحضور
معاودت نمود روز دوم آن به مکانیکه مابین هر دو لشکر تقرر یافته بود تشریف
فرما شده و ملاقات بعمل آورده حسب استدعای او بفرودگاهش که متصل
خانه پورنیه بود و فرش مکرمت گسترده و مجلس بتکلمه و کلام آشنا دوست داری آراسته شد بعد آن
طعام ضیافت حاضر آوردند بعد فراغ از تناول طعام رگهناتهه راو خلعت و جواهر
و دو راس اسپ و دو زنجیر فیل به سند ملک دوازده لک روپیه که بدار المهام
رسانیده بود از نظر انور گذرانید و بعد از آن بندگان عالی برخاست نموده
به لشکر فیروزی عنان مراجعت معطوف ساخت و بتاریخ بیست و پنجم بتسخیر قلعه سیدیر
متوجه شدند و مبلغ اجناس و تحایف که قلعه دار مذکور نذر گذرانید اسپ معاف شد و
و ما بقی درجه پذیرائی یافت و مردم محل با تمام بهیر و بنگاه حسب الحکم از قلعه برآمده
داخل موکب منصور گشتند و رکن الدوله به عنایت سرپیچ مرصع با نگین الماس
با آویزه نگس و مروارید و دو لڑه مروارید کلان اندار از پیشگاه حضور سرافرازی
یافت و بعد انعقاد مصالحه رگهناتهه راو از فرودگاه خود کوچ نموده وتریک مامارا
بسرپرست باجی که سر بشورش برداشته بود فرستاده بجانب رایچور راهی گشت
و در انجا نخست با نواب امیر الامرا شجاع الملک بساط پرخاش گسترده و آخر
بمصالحت در نوردیده بعهده به حیدر علیخان روانه شد حیدر علیخان بعد ایام وقت
چند لاک روپیه برای خرچ رگهناتهه راو فرستاده درخواست ملک سرا و قلعه
دهارواره وغیره بطریق اجاره که سال بسال سی و دو لک روپیه واصل سازد
نمود رگهناتهه راو بشرط انکه اگر کار پردازان پونا سر بشورش بر داشته

استغاثه

استعانت نماید کمک نکند مسند ملک مطلوب به مهر خود نوشته ارسال داشته عازم
ملک والاجاه پشت حیدرعلیخان بذریعه مسند رکهناته راو پسر خود ٹیپو سلطان را با
پانزده هزار سوار دران ملک فرستاده تمام آن مملکت را بتصرف خود درآورد
بالجمله چون رکهناته راو از خانه پور کوچ کرد روز دویم آن لشکر فیروزی نیز
از قلعه بیدر به صوب کلبرگه نهضت نمود و زبردست خان داروغه فراشخانه
و داورجنگ بهادر برای آوردن مردم محل بفرخنده بنیاد روانه شدند پانزدهم
شوال جمیع مردم محل که از حیدرآباد برآمده بودند در نواح همناباد بحضور رسیدند و بیستم
ماه مذکور برای گرفتن خلعت و فرمان که از حضور شاه عالم پادشاه غازی ارسال یافته بود
استقبال نمود و درهمین ایام محال اکیلی بجاگیر رستم راو پانذره مرحمت گردید و چون
برادرش بسونت راو او را عمل نداد جهت گوشمال او اولاً سیدی عنبرخان
و بعد ازان ثابت جنگ تعین شدند بسونت راو بعجز و الحاح گرائیده اکیلی را تسلیم
رستم راو نمود و ازانجا نهضت نموده تاریخ بیست وششم ماه مذکور سواد گلبرگه شریف را
مضرب خیام فرمود و بعد استسعاد بشرف زیارت حضرت خواجه بنده نواز قدس سره
سیر قلعه گلبرگه تاریخ هفتم ذی القعده عنان عزیمت بصوب کالا چبوتره معطوف
گشت نهم ماه مذکور که کارپرداز موداجی بهوسله از آقای خود جدا شده برای تحصیل
زر از محالات و پرگنات سر راه میرفت و در کمین بوده دست اندازی بعقب
ماندگان لشکر فیروزی میکرد ناگاه پیش آهنگان ظفر قرین که هراول لشکر فیروزی
بودند بر سر آن مخذول که از سر راه ایشان به فاصله دو سه کروه فرود آمده بود
رسیدند و دلاوران اسلام بیکبارگی حمله آورده او را هزیمت داده تمام لشکر او را غارت
کردند و غنیمت به لشکریان معاف شد و درین ایام داورجنگ بهادر به قلعه داری
گلبرگه و فوجداری آنجا معه از تغییر حشمت جنگ عز امتیاز یافت و حشمت جنگ افسرده دل

رخصت گرفته به حیدرآباد رفت و عهدهٔ چنداولی به داور جنگ مقرر گشت و چون لشکر فیروزی
متصل قلعهٔ اتگیر اینطرف دریای بهیمره رسید و ملاحظهٔ زمینداران آنطرف دریای کشنا
از تعلقهٔ شولاپور و کرکنه و غیره باستان بوسی فایز گردیدند و زمینداران اینطرف پیشکش
گذرانیدند و کسی که سر پیچید گوشمالی یافت و چون امیر الامرا شجاع الملک بسالت جنگ بهادر
از قلعهٔ رایچور بر آمده برای احراز شرف ملازمت پیش قدمی نمود و بفاصلهٔ شش گروهی
از لشکر فیروزی ورود مسعود نمود در روز دویم آن جهت خاطرداشت و دلجوی
برادر عزیز القدر رکن الدوله را روانه فرمود و تاریخ بیست و دویم خود بدولت جهت
استقبال برادر بکمال جاه و جلال آنطرف دریا تشریف فرما شد و ساعتی هر دو برادر
در یک خیمه جلوس فرمودند بعد از آن شجاع الملک را همراه خود به عماری فیل خاصه نشانیده
بسرور و بهجت داخل خیمهٔ خاص شدند و بعد چند ساعت امیر الامرا به عسکر خود که آنطرف
دریا محاذی چنداول لشکر فیروزی بود رخصت انصراف یافت و شب بیست و پنجم
امیر الامرا را با مخصوصان بضیافت طلب داشته و بعطای خلعت و جواهر گران بها
و مفتخر ساخته نصف شب رخصت معاودت ارزانی داشت و روز دویم آن خود به
تقریب ضیافت با جمیع اعیان و منصبداران به منزل امیر الامرا ظل عاطفت گستر
و تا نصف شب به جلوس میمنت مانوس آن منزل را زیب و زینت بخشیده خلعت
و جواهر و یک راس اسپ و یک زنجیر فیل قبول نموده به لشکر خود معاودت فرموده
ششم ذی الحجه امیر الامرا بحضور آمده مرخص شد و خلعت و جواهر و یک راس اسپ
و یک زنجیر فیل باو مرحمت گردید و همراهیانش فراخور حال خلعت عنایت شد و
اسد الله خان مسعود جنگ باصل و اضافه چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره
و پالکی جهالردار و خطاب مکرم الدوله بهادر سرفرازی یافت و هشتم ماه مذکور از آنجا
نهضت لشکر فیروزی شد و از دو منزل اکثر قلعه‌داران و زمینداران که باستان بوسی

رسی

رسیده در رکاب سعادت حاضر بودند مرخص گشتند

ذکر موافقت نمودن سرداران پونا با بندگان حضرت برای تنبیه رگهناته راو و جمیع اتباعش و آنچه که بعد از آن بوقوع پیوست

چون رگهناته راو به استعانت بندگان عالی مطمئن گشته کارپردازان پونا اندیشناک گردیده و فرصت وقت از دست داده سابا جی بهوسله را بموافقت ترنبک ماما که به خفیه از وی ساخته بودند از آن خود ساختند و بهیکن خان و راجه رام پندت را به حجابت معروضه به حضور فرستاده در باب تنبیه و رفع فساد رگهناته راو باستصواب رکن الدوله استمداد نمودند و هفتم ماه ذیقعده سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری باعانت آن مستمدان رایت عزیمت باهتزاز آمده و هر روز کوچ میشد تا اینکه هفدهم ماه مذکور که موضع بهیر که نزول موکب اجلال شد ترنبک ماما پسر ملهار راو رستیه و غیره ارکان پونا با سابا جی بهوسله به هیئت مجموعی از نواح ناندیر رسیده بفاصله پنج کروه فرود آمدند و شام آن رکن الدوله حسب الحکم حضور برای دریافت حقیقت حال و استحکام اساس موافقت پیش ایشان روانه شد سرداران از آنطرف تا وسط راه باستقبال شتافتند و همانجا خیمه زده مجلس گنگاش بترتیب دادند بعد انقضای مجلس سرداران طرفین به عسکر خود مراجعت نمودند بعد گذشتن آن حکم عالی شرف صدور یافت که از مردم لشکر و بنگاه هرکه تاب و توانائی شدت سفر نداشته باشد به حیدرآباد رود و بعضی از توابع محل با توپخانه سرکار به حیدرآباد روانه گشتند و بیست و یکم ترنبک راو و غیره که عازم ملازمت حضور شدند رکن الدوله و صمصام الدوله حسب الحکم باستقبال شتافتند و بعد احراز شرف ملازمت و ترتیب مجلس گنگاش تنبیه رگهناته راو تقرر یافت و هر یک از سرداران پونا مشمول الطاف گشته به خیمه خود معاودت نمودند و بیست و سوم ماه مذکور باز بحضور آمدند و عزیمت یلغار بصوب رگهناته راو تصمیم ساخته و به خلعت و جواهر و اسپان و افیال عز امتیاز یافتند

مرخص گشتند و بیست و چهارم ظفرالدوله از تعلقهٔ خود به لشکر فیروزی رسیده
حضور فایض گردید و بیست و هفتم به منزل هنور سال که سگانیست معتبر از مهال
کنار دریای بهیمراهری پنذت بهرکبه با خزانهٔ فراوان که سگها را [illegible] سنگیش
کوبکا بای جهت این مهم فرستاده بود به لشکر ترنک ماما رسید و درین اوان بر
به محالات تعلقه برادر خود سرابی گردید و بیست و هشتم آن ماه که روز کسوف
زنار داران در آن روز پرستش اصنام واجب می (١) شمر اتفاق تمام
بلوچیای طولانی متوالی بر سر رگهناته راو یلغار نمود رگهناته راو که بر کنار
شنا بود با استماع این خبر پای استقامتش لغزید و آوارهٔ دشت ادبار گرد
خبر آوارگی او پیش از پیش تعاقب پیشنهاد همت ساختند از تنبت و جمعیت ر
تفرقه راه یافت و بهره را یام سرداران ترک رفاقت او نموده به لشکر ترنک ماما
ترنک ماما را فاصله دوازده کروه و ساباجی بفاصله پنج شش کروه بکمک او
هراول پیشتر فرود می آمدند تا اینکه بتاریخ دوازدهم محرم سنهٔ هزار یکصد
و هشتاد هجری منهیان به ترنک ماما خبر رسانیدند که رگهناته راو جهت
با جمعیت قلیل در فلان موضع فرود آمده است ترنک ماما که نشئه تهوری
ابمغی را منتقش انگاشته بی اندیشه بلا اعانت فوج فیروزی بتوقع اعانت
سرداران لشکر رگهناته راو که با او خفیه ساخته بودند تعجیل را کار فرموده بر سر
رگهناته راو فوج اسوار گشته بدافعه او پرداخت ترنک ماما اندک زد و خورد که نش
از ده پانزده کس کشته و مجروح نگردیدند دو سه زخم کاری برداشته با سیری
اندر آمد و بعد سه روز از جهان رفت و مردم فوج او متفرق شده بفرودگاه او
الوچ کرده رفته بود رسیدند و رگهناته راو بتعاقب اینها باندیشه فوج فیروزی
و شب چهاردهم که خبر این سانحه به لشکر فیروزی رسید صباح آن جهت تقویت

فراهم ساخته کوچ و از ده کروهی به سمت منزل انها شد و هری پنڈت پهرکیه
باستصواب رکن الدوله بجای ترک تا ماسر کردگی فوج مقرر گردید و در خلال
این حال سانحه دیگر تر و وافزا به وقوع آمد و تفصیلش آنکه نواب ذو الفقار الدوله
مهابت جنگ بهادر خلاف الصدق نواب امیر الامرا بهادر از قلعه دهونی برآمده عازم
[illegible] شده بود رگهناتهه راو اطلاع یافته بقصد او روان شد بهادر موصوف با [illegible]
[illegible] سه راه در یک گڈهی متحصن گردید رگهناتهه راو در انجا رسیده گڈهی را محاصره کرد
[illegible] رفت مهابت جنگ درگرداب تحیر افتاده بنا بر کمی سامان جنگ و قلت فوج
موافقت را اصلاح وقت دانسته از آن گڈهی برآمد رگهناتهه راو باعزاز و احترام
پیش آمده و بر فیل سواری خود نشانیده بنزد گاه خود آورد و باستماع این خبر
بندگان حضرت سرداران مرتبه را طلب داشته مجلس کنکاش ترتیب دادند آخر الامر
رای عالی و رای جمیع اعیان بر آن قرار یافت که در تعاقب و تنبیه آن بدمآل
دقیقه از دقایق فروگذاشت نباید کرد و عقب او پاشنه کوب باید رفت بعد رسیدن به قلعه
پرینڈه اسباب زاید و بهیر و بنگاه را در آن قلعه گذاشته تعاقب او بکوچهای متوالی
نمودند و بیست و هفتم شهر مذکور به حوالی قلعه احمد نگر رسیدند درین اثنا بهوانی راو پرتی‌ندهی
و جوق جوق از فوج رگهناتهه راو که ازو جدا گشته بودند به لشکر هری پنڈت پیوستند
رگهناتهه راو به جانب اورنگ آباد رفت و بردا الفوج مقام کرده از ناظم اورنگ آباد
مبلغی درخواست کرد منیر الملک بهادر که ناظم انجا بود به حفاظت و حراست شهر پرداخت
بعد عبور لشکر فیروزی از دریای گنگ رگهناتهه راو هراسان گشته و صلاح در توقف
ندیده از انجا کوچ نموده و تمام رفقای مهابت جنگ را مرخص ساخته بمنزل چکل تهانه
فرود آمد و روز دیگر از انجا کوچ کرده از پی راهه به برهانپور شتافت و بعد از رسیدن
[illegible] رگهناتهه راو بتاریخ سیوم شهر صفر میدان کالاچبوتره که بیرون خجسته بنیاد است

سفر به خیام فلک احتشام گردید درین ایام اکثری از مردم بنگاه وغیره که از کوفت
سفر مانده شده بودند و نیز بعضی مردم متوسل بشهر اقامت ورزید بعد از آن لشکر
فیروزی بحوالی پهولمری رسید مقارن اینحال منهیان بعرض رسانیدند که اهلیه نارائن راو
را پسری متولد شده بسوای مادهو راو موسوم گردید باستماع این نوید فرمودتا شادیانهٔ
تهنیت نواختند سرداران پونا شکر اقبال بارگرده با نوبت و نقاره به حضور آورد
وکافهٔ انام را از خواص و عوام از آن شکر شیرین کام ساختند و باسترضای حق
مسند ریاست پونا را بآن مولود زیب و زینت داده و قوی دل گشته باتفاق
داعانت حضور به سمت برهانپور به تعاقب رگهنا تهه راو متوجه شدند تار
پانزدهم شهر مذکور لشکر فیروزی از کتل فرداپور مرور نموده پایین کتل فرود
و قریب بیست هزار سوار از فوج رگهنا تهه راو بقول و قرار هری پندت پهرک
از وجدا شده متصل موضع چانک دیوی چهارده کروهی برهانپور در اثنای
سواری مبارک او را به مجرا بجا آورده به لشکر هری پندت پهرکیه پیوست و مود
بهوسله که باندیشهٔ مخالفت برادر خود سا باجی رفیق رگهنا تهه راو شده بود ترک
رفاقتش نموده بالک خود چانداراهی کشت رگهنا تهه راو با محمد یوسف کار
و ششهزار سنگه هزاری به جمعیت قلیل از برهانپور بصوب هندوستان ش
بیست و سیوم ماه مذکور اینطرف دریای تپتی برابو باغ دائرهٔ لشکر فیروز
و بعد انعقاد مجلس کنکاش فوج هری پندت بسرگردگی بلونت راو و
ظفر الدوله بدنبال رگهنا تهه راو و فوج سا باجی بسرکردگی دیوان او
کاتشیا قب مودهاجی تعیین شده مقامات چند درسواد برهانپور اتفاق ریافت
روز منهیان بعرض رسانیدند که رگهنا تهه راو آنسوی دریای نربدا ش
بهولکر و سیندهیه استمداد نموده در پناه ایشان برانده و راقامت ورز

و هونت راو که بتعاقبش رفته بود اینطرف دریاے نربدا فرود آمده است و ظفر الدوله
عبور نموده آن طرف دریا شده است و دهم ربیع الاول بعرض همایون رسید
که بهوانی کالو قریب لشکر مودهاجی رسیده است و فاصلهٔ قلیل مانده و درهمین ایام
خبر ملالت اثر انتقال عمده بیگم صاحبه قدسیه زمان بروضه رضوان بعرض اشرف
رسیده خاطر اقدس اندوهگین گردید تاریخ رحلت اقدسیه یعنی مورخان این مصرع
یافته اند مصرع عمده بیگم بپایم جنت یافت و درهمین سفر لشکر دریا بائی باشاره
سباجی دست خوش تاراجیان گشت و مسماة مذکوره گریخته در پناه مری بنگاه
رفت تفصیل این اجمال آنکه چون جانوجی بهونسله ره نورد وادی عدم گشت
میان مودهاجی و سباجی غبار منازعت برخاست دریا بائی زن جانوجی بهونسله
با مودهاجی متفق شده در پناه رگهناتهه راو که نار این راو ساکشته بر مسند
حکمرانی نشسته بود رفت و سباجی هنگام سفر بیرار با رکن الدوله عقد مواخات
بست پس آنکه رگهناتهه راو مصالحت با بندگان حضرت نموده از حوالی قلعه بیدر
برخاست ترنبک راو و غیره سرداران را برسر تنبیه سباجی که باشاره
زنار داران پونا در ملک رگهناتهه راو هنگامه آرا شده بود فرستاد و ترنبک راو
و غیره با سباجی متفق شده و هنگامه آرا و با بندگان حضرت نموده ... رگهناتهه راو
پیشنهاد و خاطر خود ساختند و دریا بائی که از رگهناتهه راو دستوری یافته
به تعلقه خود میرفت ترنبک راو واسطه تصفیه او با سباجی شده دریا بائی را
نیز درین مهم همراه گرفت و هنگامیکه مودهاجی بملک خود راهی شد دریا بائی به
بهانه هنگامه سپاه برائے تنخواه عازم تعلقات خویش گشت سباجی باندیشه
آنکه مبادا بار دیگر با مودهاجی متفق شده هنگامه آرا گردد بممانعت پیش آمد
انجام کار که دریا بائی از ممانعت او ممتنع گشت ... و یکم ربیع الاول مستعد

روانگی گردید ساباجی بکمک فوج فیروزی و فوج مرهته بر سر شمس تاخته لشکر او را
دست خوش تاراجیان گردانید و فوج او متفرق شد و بسیاری مقتول
و مجروح گردیدند و دریا باجی با معدودی چند راه فرار پیش گرفته نزد
هری پندت رفته مستامن گردید هری پندت بتسلی او پرداخته و جراحان
برای معالجه مجروحان فرستاده دریابیا استرداد اسباب و اجناس او به حضور
عرض نموده بازگشته حکم والا به پیدا کردن اسباب او عز صدور یافت بعد
جستجوی بسیار بعضی شتران و گاوان باربردار که آنها را بدست ایشان گرفته بود پیدا
نموده نزد او فرستادند چون موسم برشکال نزدیک رسیده بود بندگان اقدس
براسته چهار ماه دولت به فرخنده بنیاد و عطف عنان عزیمت نموده و هری پندت بهرکه را
سرپیچ مرصع و ساباجی را سرپیچ و جیغهٔ مرصع مرحمت نموده با یندان
رخصت عطا فرموده بتعاقب رگهناتهه راو مامور ساختند در روز دیگر خود بدولت
به خیمه سرداران مذکور قدم مکرمت گسترده آنها را دو کشتی جواهر و چند عدد
خوانچه اقمشهٔ پوشاک و فیلان و اسپان از نظر انور گذرانیدند بعد از آن رایات
عالیات ابهت به فرخنده بنیاد باستقرار درآمد و در اثنای راه کشن راو بلال را
سرپیچ و جیغه مرصع و مالای مروارید از پیشگاه حضور مرحمت شده به جانب
پونا نزد گوپال راو و سکهارام پندت جهت درستی مقدمات رخصت انصراف
ارزانی گشت و چون به حوالی جعفرآباد نزول موکب اجلال شد شرف الدوله
و داور جنگ بهادر دستوری یافته عازم تعلقات خود شدند و در منزل جعفرآباد
هنگام کوچ باران بشدت باریدن چنانکه نالهٔ قصبهٔ مذکور طغیان نموده مانع عبور
لشکر گردید بنگاه و اکثر لشکریان که در رکاب سعادت بودند پیش از طغیانی ناله
عبور نموده بودند و آنها که عقب ماندند بآن طرف ناله به هزار خرابی شب بسر برده روز دیگر

عبور

عبور کرده بغرض بعد طی مراحل هشتم ربیع الثانی بار دیگر بلده فرخنده بنیاد را به نزول موکب جاه و جلال
رونق تازه پذیرفت مقربان رگهناتهه راو که با کارپردازان پونا ساخته بودند مزاج رگهناتهه راو
بسمت آن آورده بودند که مهابت جنگ را مرخص نماید چنانچه مهابت جنگ از دست او مخلصی
یافته بیست و ششم ماه مذکور بملازمت حضور سراپا بهجت و مباهات اندوخته و اعیان
دولت نهم و دهم تهنیت گذرانیدند و تا سه روز شادیانهٔ تهنیت نواخته شد و [illegible]
[illegible] بعرض رسانیدند که محمد یوسف کمیدان برگشته بخت بدست لشکریان پونا
گرفتار گشته بیاسا رسید و سا باجی که برای مقابلهٔ مورچی رفته بود تیر تفنگ
از پا در آمد بنابرین حشمت جنگ برادر رکن الدوله برای ضبط نمودن ملکش از حضور
مامور گشته مرخص شد و نیز خبر رسید که رگهناتهه راو با استمداد هولکر و سندهیه مستعد
جدال و قتال شده است پس بندگان عالی خلعت و جواهر بشیر الملک بهادر ناظم خجسته بنیاد
مرحمت نموده به حراست شهر مامور ساخته بعزیمت تنبیه رگهناتهه راو از خجسته بنیاد
نهضت نموده و نانا پهرنویس وغیره کارپردازان پونا را به خلعت و جواهر مباهی ساخته
به تنبیه رگهناتهه راو مامور فرموده کارپردازان مذکور به حسن تدبیر میان رگهناتهه راو و
هولکر و سندهیه جدائی انداختند چنانچه رگهناتهه راو از هولکر و سندهیه متوهم شده
در بنیاد کلاه پوشان انگریز به بندر صورت رفت و آنچه بطول انجامید تفصیل این
بعد ازین زبان قلم داده خواهد شد و بعد فرار رگهناتهه راو به سمت سورت باستدعای
رکن الدوله رایات نصرت آیات برای تنبیه مورچی که سر به شورش بر داشته بود
باهتزاز آمد بعد وصول سرحد الکهونه متصل قلعه آبپرته دل اجلال شد ظفر الدوله حسب الحکم
به محاصرهٔ آن قلعه پرداخت قلعگیان مستامن گشته بعد سه روز قلعه را تسلیم اولیای
دولت نمودند و درین اوان سانحهٔ عجیب رو داد تفصیلش آنکه رکن الدوله بعد
فتح قلعه [illegible] ظفر الدوله را برای درستی جواب و سوال مصالحت بجانب مورچی

فرستاد چنانچه مشار الیه بفاصله دو از ده کروهی بدان صوب رفته فرود آمد پس از آن
بتاریخ ششم شهر صفر سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری لشکر فیروزی از انمقام
نهضت فرمود و شرف الدوله برادر رکن الدوله برای آوردن گله از لشکر جدا شده
به سمتی رفت و بعد رفع انتشار شدن به منزل معین رکن الدوله به حضور آمده شروع
بعرض بعضی مقدمات نمود که شخصی نام کارگری ملازم سرکار که از زمره کار ثوبان رساله
ابراهیم خان رساله دار احتشام نزد حکم کتار جگرخوار به جانب یسار رکن الدوله رسانید
که فواره خون از آن روان گردید مقربان حضرت بضرب شمشیر آن کارگری را بجزا
ساخته بقتل رسانیدند و پیش از قتلش نامبرده هر چند از او پرسیدند که اقدام بر این
امر چرا کردی و بگفته که کردی هیچ نگفت و مزاج اقدس ازین سانحه قرین
ملال گردید و جراحان برای معالجه تعیین شدند تا یکساعت رکن الدوله باستقلال
به کمال ادب در حضور نشسته کلمات خیر خواهی و سفارش وابستگان خود بعرض
رسانید چون کارش قریب باتمام رسید در پالکی که پالکی یعنی پرده پوش خوابانیده
به خیمه اش روان فرموده به بند و بست دو نعنا پرداختند رکن الدوله پیش از رسیدن
بخیمه خود جان بحق تسلیم نمود روز دوم آن که روز جمعه بود در موضع نیروز که در وسط بین
سپرده بعد چندی نعش او را از انجا برآورده بدامن کوه شریف مشهد یکوه مولا علی که تخمیناً
شش کروهی حیدرآباد است آورده مدفون ساختند و پس از یک دو روز از فوت
او بندگان عالی به خیمه شرف الدوله برادر رکن الدوله تشریف فرما شده بکلمات
مراحم و تسلی جراحت دلش را مندمل ساختند و جمیع رفقا و وابستگان رکن الدوله
را به عزت و آبرو نگهداشت و جاگیر شرف الدوله وغیره را بحال گذاشت و چون غلام
سید خان مدار کار حضور گردید با شرف الدوله که سید محسن او انجا مکه و تعهد
رکن الدوله به خلاف مرضی برادر خویش او را در پناه خود جا داده رعایت ها کرده بود

بایکه

آنچه که مساوی متکلمان است از جهت راست کوپان لطیفه سنج و قیلکه او انیکه پنجگاه حضور
به خطاب مشیر الملک مخاطب گشته گفتند که غلام سید خان احق با این خطاب است چرا
که از مشیر رده تبه هم بیشتر است

فصل دویم در بیان وقایعیکه بعد کشته شدن رکن الدوله در دولت صوبه حیدرآباد پس انتزاع قلعه نرمل از دست احتشام جنگ خلف ظفر الدوله روداد

آورده اند که بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه هزار و یکصد و
هشتاد و نه هجری مودهاجی بهونسله و رگهوجی بهونسله با کارپردازان خود با ستصواب
ظفر الدوله عازم ملازمت حضور شدند شرف الدوله و وقار الدوله حسب الحکم حضور باستقبال
شتافتند سرداران مذکور بعد احراز شرف ملازمت به اعطای خلعت و جواهر و شمشیر و
ایک زنجیر فیل و کارپردازان او به عنایت سرپیچ مرصع مفتخر اختصاص یافته مرخص
گشتند در هفتم ماه مذکور خود بدولت به سعادت سوار شده بازدید به خیمه سرداران مذکور
رونق افزا شدند و انها دو کشتی جواهر و چهار کشتی پوشاک و اسپ و فیل از
نظر انور گذرانیدند و روز دویم آن نیابت صوبهداری ایلچپور بنام صاحبزاده
عالیجاه تقرر یافت و اسمعیل خان پنی که پیش از کشته شدن رکن الدوله بحکم حضور
بارادهٔ آستان بوسی از ایلچپور بر آمده نزدیک لشکر فیروزی تا مدت یک و نیم کروه
فرود آمده بود و پاس خاطر ضابطه جنگ که در آن وقت از کشته شدن رکن الدوله
فی الجمله متوهم شده بود و جمعیت شایسته همراه و عداوت با اسمعیل خان و فیصل مهمات
مودهاجی با او تعلق داشت بهرام جنگ و فتحمند خان وغیره معتمدان را فرستاده
پیغام داد که صوبهداری ایلچپور بنام صاحبزاده عالیجاه مقرر شده و فقط بالاپور
به عنوان جاگیر برای شما تقرر یافته لازم که ایلچپور را خالی کرده با اولیای دولت
تفویض نمایند و بملازمت بتوسط ضابطه جنگ اصلح و منتج فواید است افغان

اجل گرفته از اطاعت امر خداوندی سر پیچید و ضابطه جنگ از سر تا پای او بغیظ آمده
به حضور عرض نمود که تنبیه آن جهالت کیش مغرور به ذمت همت والا لازم عرض او
بمعرض پذیرایی رسید چنانچه دهم ماه مذکور ضابطه جنگ را حکم تادیب او شد و
دیگر سرداران و رساله داران را حکم شد که مثل هوشیار و مستعد پیکار باشند
ضابطه جنگ که تشنه خون او بود به مجرد این حکم با ساز و سامان بسیار و توپخانه بکار
بعزم پیکار جانب او شتافت بندگان عالی برای پشت گرمی ضابطه جنگ فیل عماری
خاصه طلب داشته مستعد نشستند و اسمعیل خان که با جمعیت قلیل از ایلچپور آمده بود
در آنوقت روتافتن از مقابله ضابطه جنگ و به ایلچپور رسیدن دشوار دانسته [illegible]
نشده تهوری عار دانسته سوار اسپ شده شمشیر در دست گرفته با معدودی چند
بر لشکر ضابطه جنگ پروای جان خود نکرده پروانه وار دوید و از زنجیره توپخانه
درگذشته نزدیک هودج ضابطه جنگ رسید در آنوقت عجیب تزلزل در لشکر
ضابطه جنگ افتاد و بزخم تیر و تفنگ و سنان بیطاقت شد تا اینکه هرکاره دار او را
در میان گرفته سرش از تن جدا ساخته به حضور فرستاد و ضابطه جنگ نذر
این فتح بحضور گذرانید و بعد از این بندگان عالی تاریخ دوازدهم ماه مذکور در سواد
ایلچپور رایت نزول افگنده و زیارت شاه رحمان قدس سره به تقدیم رسانیده
و ظفر الدوله را به عنایت یک قبضه شمشیر اعلی بند و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار
و خطاب مبارز الملک بهادر سرفراز فرموده و ظفر الدوله برای تالیف خاطر پسر
اسمعیل خان صلابت خان و بهلول خان حسن سعی به تقدیم رسانید چنانچه [illegible]
ان هر دو را به حضور طلب داشته به عطای سرپیچ مرصع و جاگیر و منصب نوازش نمودند
و نوزدهم ماه بهرام جنگ را به نیابت عالیجاه بهادر [illegible] ایلچپور و دیگر
محالات برار رخصت کرده [illegible] شاهزاده عالیجاه [illegible] اتالیقی [illegible]

خفته

ساختند و درین ایام بعرض رسید که بهرام بهرکیه رگنات راو را بعد جنگ شکست بزیمت داد
و نیز خبر رحلت نصیر الملک حیدر یار خان معروض حضور گردید و بعد ازان موداجی بهوسله
را سرپیچ مرصع بدست مبارک خود بسته و بهرام جنگ را که جهت حراست ایلچپور
تعین شده بود باذان رخصت و سرپیچ مرصع و جیغه و صلابتخان و بهلولخان را دو قسم
سرپیچ مرصع و باذان رخصت مرحمت نموده عنان عزیمت بصوب خجسته بنیاد معطوف
نمودند و بعد طی مراحل بتاریخ دوازدهم جمادی الاولی رونق افزای بلده مذکور شده و بارگاه
عوضخان مرحوم نزول اجلال فرموده و مظفر الدوله که کمیندان عقب لشکر فیروزی می آمد
نیز داخل بلده شده در کوتله و در حویلی شاهنواز خان مرحوم فرود آمده و در ایام
چهلم حسب موافق معمول مستمر بروضه منوره جهت زیارت بزرگان انجا و خلد مکان و
مغفرت آیات و نواب شهید تشریف فرما شدند و در کاغذ واژه خلل توجه گسترده بکاغذ
سازان حکم عالی شرف نفاذ یافت که کاغذ یکه طولش یکصد و ده گره و عرض پانزده گره
و نهایت خوش قلم و مهره دار و هیچ کاغذ زیاد باشد بسازند و ازا موسوم به نظام علیخانی
کنند و از جیب خاص بیست اشرفی بانها انعام شد و بعد ازان بسیر دولت آباد متوجه شده
زیارت شاه کرکی سلطان که مرقدش در بالاحصار است بعمل آوردند و شانزدهم
جمادی الثانی محمد المجید خان را که از اقربای قریب تیغ جنگ بهادر بود به رساله داری
عز امتیاز بخشیدند و غره رمضان المبارک از نوادرات فرنگ مثال گهریال و پنکهه و
صندوق راگمالا ید و لک روپیه خرید نمودند و اذن عام داده بتماشای آن وضیع و شریف
رانواختند و مسرور ساختند و درهمین ایام بعرض رسید که راجه دیوچند دیوان شجاع الملک
متصل قلعه بلهاری با فوج حیدر علیخان مصاف آراگشته و جراحت های کاری برداشته
اسیر گشته فوت شد و لشکرش بغارت آمد و کاغذ گذاشت محالات بیست و پنج لک روپیه
از کانداپور و سنگاپور و جالنه و موکی مین متعلقه دولت آباد که جهت اعانت و تنبیه

رگھناتھ راو قرار یافته بود سکھارام وغیره کار پردازان صوبای مادهو راو نرائن پندت پردهان
که فرستاده بودند از نظر انور گذشت ذکر وقایعیکه بعد رفتن رگھناتھ راو
در پناه سرداران انگریز بعرض وقوع آمد چون رگھناتھ راو در
پناه سرداران انگریز رفت اهل پونا از تعاقب او عنان تافتند و به حیدر علیخان
بدست آویز نوشته رگھناتھ راو ملک سرا و قلعه دهاروار وغیره را متصرف شده
از راه تمرد پیشکش موافق قرارداد نمی فرستاد نوشتند که رگھناتھ راو که
پیشوائی متمکن نشده بود نوشته او اعتبار ندارد ملک سرا وغیره باید گذاشت و
مستمر ارسال پیشکش باید نمود و متعاقب آن هری پندت را به یورش فرستادند
مشار الیه بدان سمت رفته به حیدر علیخان آویخت درین ایام میان مورو پندت و
بالاجی پندت غبار مخالفت برخاست هریکی ازین هردو میخواست که بلا شرکت غیری
اختیار باشد هولکر بجانب پهرنویس و سندهیه جانب بالاجی پندت شدند و هریک از فریقین
شد که دیگری را به تقریب ضیافت وغیره مقید سازد تا بالاجی پندت نظر بر یگانگی هری
پهرکیه که با او موافقت داشت به مهم حیدر علیخان رفته بود مکنون ضمیر خود در تعویق
انداخت و مورو با استظهار هولکر اراده کرد که بالاجی پندت را بحیله ضیافت طلبیده
مقید سازد بالاجی پندت برین معنی آگهی یافته بخود داری پرداخته هری پندت پهرکیه
مهداجی سندهیه نوشت که خود را زود رسانند و گرنه مورو پندت مرا اسیر میکند
و خود را معطل محض ساخته به خوشامد و چاپلوسی مورو پندت را فریفت آنچنانکه خیال
قید او از دل مورو پندت بدر رفت تا آنکه روزی بالاجی پندت بخانه مورو رفته
بکمال جوشش و اخلاص پیش آمد در آنوقت هولکر هرچند به مقید کردنش ایما نمود
که این قابو وقت را از دست نباید داد و الا ندامت خواهی کشید در آنوقت ندامت
سود نخواهد بخشید اما مورو بظاهرداری او فریب خورده سخن هولکر نشنید و آن صحبت بکمال خوبی

ناپنوز تقدمی گردید بعد یکماه که سندهیه و سری پنڈت پیرکسیه که با حیدر علیخان به همین قسم در قرار داد که زر
واجب الاداء آخر سال رسانیده خواهد شد مصالحت کرده بود رنجیده بالاجی پنڈت با سندهیه
کینه سنتی کرده و به تلاسیع او را از آن خود ساخته بر سر آن آورد که مورو را مقید باید کرد
چنانچه چند روز او را غافل ساخته روزی به تقریب ضیافت طلبداشته مقید کردند و چون
هولکر دید که مورو پنڈت پهرنویس از تحرر دی سخن من نشنید و بالاجی پنڈت مرد فهیم است
و طرف او از جهت اعانت سندهیه و پیرکیه سگلین موافقت با لاجی صلاح وقت دانسته عهود
و مواثیق در میان آورده به سازش پرداخت و این چهار کس سوگند یکدل شدند و بالاجی
برای مزید تألیف مهداجی سندهیه سوای ماهوره او را در گنارا انداخته و قریب
هشتاد هزار سوار فراهم آورده برای مقابله سرداران انگریز روانه ساخت و خود با سوار
ماهورا و از قلعه پونه بر آمده در جبل پونا شد سرداران مرتبه نخست بعد اجیان انگریز
پیغام دادند که رگهناتهه راو وارث ملک را ناحق گشته در پناه شما رفته است او را نزد خود
جا نداده نزد ما باز روانه سازند انها در جواب نوشتند که رگهناتهه راو سردار قدیم و سرکار ما را
و وارث ملک است و شما که نوکران او هستند باهم اتفاق نموده او را بیدخل ساخته و
یک طفل مشتمص را بنام پسر نارایین خوانده بر مسند ریاست نشانیده اید و از تعدی
شما پناه بما آورده است ممکن نیست که پناه گرفته را حواله شما نموده شود و مجمد از کیفیات
به کمپنی اطلاع داده میشود و هر امریکه از انجا حکم خواهد شد بدان موجب به عمل خواهد آمد تا رسیدن
جواب منتظر باید بود و گرنه ما هم مستعد جنگیم سرداران مرهته باستماع این جواب
شروع به جنگ قزاقی نمودند و سر شوخی برداشتند و چهار رجمن فرنگی که از بندر بمبئی
برآمده بود با جمعیت سورت ملحق شده با افواج مرهته پرداخت و این جنگ
تا هشت ماه کشید و هیچکس از جانبین مقابل خود را نتوانست که مستاصل کند تا اینکه
دو پلتن دیگر از بمبئی برآمده در سنه هزار و یکصد و هشتاد و نه هجری قلعه ساشتی را که

در تصرف مرهته بود در عرصه چهار ساعت بخوبی بتصرف خود آوردند و چهار هزار کس از مرهته را
که در آن قلعه بود بیرون کردند پس از آن رگهناته راو و بالاجی پندت مراسلات
پیش مستر هستین گورنر در کلکته فرستادند و مضمون مرسله هر جانب آنکه حق بطرف
ماست و دیگر ناحق مناقشه می کند مستر هستین بعد ملاحظه مراسلات هر دو جانبین مستر
اپتن را جهت دریافت معاملت امین کرده به پونا فرستاد و به بالاجی پندت نوشته
که از اینجا امین مرسل شده او معامله را دریافت کرده آنچه حق است خواهد نوشت چنانچه
مستر مذکور در سال مزبور وارد پونا شده با اعیان آنجا در خور دانائی در جذب
قلوب او در اظهار حقیقت خود دقیقه فرو نگذاشت مستر مذکور بپاس خاطر اعیان پونا
خلعت و جواهر از جانب کمپنی به سوای مادهو راو داده بنای کار بر این گذاشت
که در خدمت مستر هستین به کلکته رفته و حقیقت حال اظهار نموده هر چه شایسته موافقت
با التماس مستحکم میسازم و اعیان پونا از خلعت و جواهر و نقد او را قوی دل ساخته و
سیوکرام نام را از طرف خود وکیل کرده همراهش به کلکته فرستادند رگهناته راو
همینی را دریافته مکاتیب مشتمل بر موافقت و آشتی به هولکر و سندهیه وغیره سرداران پونا
نوشت سندهیه و هولکر وغیره سوای هری پندت بهرکیه بعد الفض بکمال عقیدت نوشتند
که ما بدل و جان نوکر و خواهان ریاست آنخداوند نعمت ایم هرگاه آن خداوند نعمت
بذات خود نگهداشت فوج نموده با فوج فرنگ همراه گرفته متوجه پونا خواهند شد
ما بندگان مشرف اند و بملازمت گشته بالاجی پندت و غیره مخالفان را اسیر کرده
در حضور حاضر خواهیم ساخت رگهناته راو از مضمون خطوط سرداران مذکور
حاکم بمبئی را صورت آگهی داده در خواست کمک نموده خطوط سرداران را مع ایلچیان
بصحابت انکت راو و منوهنت راو بساطت و ترنجی پارسی بولایت انگلیس
روانه کرد که از آنجا احکام بنام حاکم بنگاله و بمبئی در باب اعانت خود بیارند

وملا

و علاء الدین سوداگر بالی روانگی اینها شد چون جهاز اینها بکناره رسید اتفاقاً حاکم آنجا جهاز را
گرفته هدایا و تحایف و غله را از دست ایشان انتزاع نموده و بجان رهائی داده و بی نیل
مقصود باز گردانید حاکم بندر بمبئی مستر کریک و مستر موم سابا چهار هیچن کار آزموده برفقای
رگهناتهه راؤ نامزد کرده مستر استول را میرخیل آن جماعه نموده گفت که اگر در جنگ
عهده برائی خود بینید مبادرت نماید ورنه بحفاظت خود پرداخته جنگ را اطلاع ناگذارد
در روز رخصت رگهناتهه راؤ را یک مالای مروارید و یک سرپیچ مرصع و چهار لک روپیه
نقد تواضع کرد چون این خبر به پونا رسید از آمد آمد جمعیت فرنگ تزلزل تمام در پونا افتاد
کاربرداران پونا خانها خالی کرده از اثاث و بنه پرداخته در فکر آن شدند که هرگاه
فوج اشرار فرنگ نزد پونا رسد بدست خود پونا را آتش زده بطریق قزاقی منتشر گردند
و بهری بنیاد شد و سندهیه با افواج خود که قریب یکلک و هشتاد هزار سوار بود از پونا
کوچ کرده آن طرف کهات باراده سد راه فوج فرنگ رفته فرود آمد چون فوج
اشرار فرنگ شروع بسر دادن توپها نمود و چند کس از سرداران نامی مرهته
کشته شدند هراسان گردیده و کهات را خالی گذاشته راه فرار پیش گرفتند و
هیچکس از سرداران مرهته که بطور مرافقت رگهناتهه راؤ نوشته بودند با او نپیوست
رگهناتهه راؤ با جمعیت فرنگ و یا پانصد سوار مغلیه که از قدیم ملازم او بود و فوج مرهته
را زده نزدیک تلیگاؤن که دوازده کروهی از پونا است رسید در آنجا از چهار سو
افواج مرهته هجوم آورده فوج فرنگ را مرکزوار در میان گرفته و قوم مرهته شروع
بسر دادن توپهای طولانی نمودند فرنگیان را از گوله توپ طولانی کار مشکل گردید که
سرخیل بود با تمام رسید و پای استقامت لشکریان بلغزید با وصف این مستر
کریک و مستر موم قدم جلادت افشرده با اندک کوشش تلیگاؤن را گرفتند و فوج
مرهته بمحاصره پرداخت و آذوقه غله مسدود ساخت آخر الامر سرداران انگریز

بتنگ آمده زنهار خواستند سندهیه درمیان آمده رگهناتهه راو را از ایشان گرفته پیش خود
نگهداشت و از سرداران انگریز نوشته گرفت که کاغذ گذاشت ساشتی و بندر بهروچ
انجا رفته بمهر کمپنی درست کرده ارسال دارند بعد گرفتن نوشته مذکور اینها را رهائی
داده و از بالاجی پندت سند کالپی جاگیر نهه لک روپیه بمهر سوائی مادهوراو بنام
رگهناتهه راو گرفته ششهزار از فوج خود همراه او کرده بصوب کالپی رخصت نمود
هرچند بالاجی رگهناتهه راو را از او طلب کرد بدست او نداد و بالاجی هم بنا بر مصلحت
وقت که کارهای عمده بصوابدید و اعانت او تمشی میشد اغماض را کار فرموده و سندهیه
را اشاره بقید کردن سکهارام نمود چنانچه روز دیگر سندهیه سکهارام را بفریب
سکهابشی در خیمه طلبیده بسته و بیکس ساخته حواله بالاجی پندت نمود بالاجی پندت او را
به قلعهٔ جارکده که سمت سواد انجا مشهور است فرستاده و دو سال در انجا ایام زندگی
بسر برده ازین جهان درگذشت بعد قید سکهارام کشن پندت نامی را با اپاجی
وسنهاجی که از کارپردازان سندهیه بودند با نقل نوشتجات سرکردگان و مستر
هوم پیش گورنر بمبئی فرستاده حسب القرار درخواست کاغذ واگذاشت ساشتی وغیره
نمود گورنر مذکور ایشانرا در مکان لایق فرود آورده استفسار کیفیت کرده بعد دریافت
کیفیت حال جواب داد که اسیر شدن سرداران امر تازه نیست اتفاقاً این چنین
شکست رو داده و کسان بخشند که هر دفعه اینچنین معامله خواهد شد و نوشته اسیران که
جهت رهائی خود جبراً نوشته اند سند نمی شود و صاحبان انگلیه مذکور بیغام واگذاشت
نمایند اگر خالی کرده بدهند بگیرند و اسیران و صاحبان انگلیه همه نوکر کمپنی اند و بکار
خداوند نعمت خود سرگرم نوشته یک نوکر بنوکر دیگر موثر نمی شود درینباب حکم کمپنی
باید و رگهناتهه راو که بهمراهی فوج سندهیه بکالپی روانه شده بود بعد قطع مراحل چند از آب
عبور کرده در کالپی بودن و در دست سندهیه اسیر ماندن ناگوار مزاج خود دیده فوج

سندهیه را غافل ساخته با مردم خود راه بندر سورت گرفت و در سه روز به یلغار آنجا رسیده
بگورنر بندر سورت از آمدن خود اطلاع داده گورنر در باغ ولکشا اورا فرود آورده
بگورنر بمبئی نوشت گورنر مذکور بوکلاے اهل پونا که در بمبئی بودند ازین ماجرا آگهی بخشید
انها به موکلان خود نوشتند بالاجی پندت و سندهیه بگورنر بمبئی ترقیم نمودند که چون رگهناتهه راو را
سرداران بشما حواله ما کرده بودند او بار دیگر گریخته آنجا رفته است باید که او را حواله ما نمایند
گورنر جواب داد که رگهناتهه راو بدون طلب ما خود بخود آمده است حالا رفتن از اینجا موقوف
بر رضاے اوست درین اثنا سندهیه براے شادی زنار بندی پسر خود از پونا
رخصت گرفته جانب اوجین رفت و از آنجا متوجه گوالیار گردید و هولکر در موضع چا
کانون که دوازده کروهی پونا است اقامت ورزید و جواب و سؤال حواله نمودن
رگهناتهه راو معرفت راماجی پتیل تا شش ماه درمیان بود آخر الامر وکلاے پونا مایوس شده
از بمبئی برخاسته نزد موکلان خود آمدند که از بمبئی جمعیت سه پلتن بسرکردگی سپاهی که
از قوم انگریز بسورت فرستاده حکم کرد که گجرات را مسخر سازند چنانچه گورنر مذکور
بگجرات رسیده در چار ساعت گجرات را تسخیر نمودند مردم مرهته بگهر ارعب داده و بنراک
از قوم دیگر که اندرون شهر گجرات بودند زنهار خواستند انها را امان جان داده
سه یراق ضبط کردند درین حال مستر هشتین ده پلتن کار آزموده همراه کرنل گادرد
باتفاق عبدالرحمن خان افغان که از نزد آصف الدوله ناظم صوبه اوده طلب داشته بود
به بندر بمبئی روانه ساخت باستماع این خبر اهل پونا اندیشناک گشته نزد بالاجی
پندت براے سد راه اینها شدن به بهونسله نوشت مفید نیفتاد و جمعیت مذکور
به بندر سورت رسید و کرنل گادرد با گورنر بمبئی ملاقات کرده و مجلس کنگاش ترتیب
داده جنگ با اهل پونا قرار داده به رگهناتهه راو گفت که صاحب درینجا تشریف دارید
من تن تنها اینهم را بانصرام میرسانم چنانچه چهار ده پلتن با جمعیت عبدالرحمن خان

و بست و پنج ضرب توپ بسمت پونا روانه شده بالاجی پنڈت وغیره در فکر ارسال
مراسلات بصاحبان بنگاله و بندر بمبئی و جانب ولایت انگلیس شدند و در همین اوان
حیدرعلیخان بهادر بارکات رسیده خطوط بنام سوای مادهوراو و بالاجی پنڈت و
هری پنڈت پهرکیه با پانزده لک روپیه نقد و سیزده زنجیر فیل و جواهر چهار لک روپیه
مصحوب نور محمد خان به پونا ارسال داشته، نور محمد خان پیش از رسیدن خود جوڑی
هرکاره فرستاده از چگونگی احوال اطلاع داد ازین جهت اهل پونا در فرستادن [illegible]
بجانب ولایت توقف کردند تا اینکه نور محمد خان به پونا رسید بالاجی پنڈت و هری پنڈت
و رستی و کشن راو لال و دهولکر بدربار پنڈت پردهان آمدند و سوای مادهوراو
راکه در آنوقت پنج ساله شده بود بر مسند نشانیدند و ایلچی مذکور پیشتر ازانکه بدربار
بیاید گفته فرستاده بود که اگر سوای مادهوراو بتعظیم من خواهد برخاست بدربار
خواهم آمد و الا دیدن بالاجی پنڈت و سوال و جواب با ایشان کافی است و بالاجی پنڈت
قبول کرده بود بمجرد رسیدن نور محمد خان بدربار سوای مادهوراو بتعظیم برخاست و همه
سرداران نیز بتعظیم برخاستند. خان مذکور خریطه خطوط را با نذر از نظر سوای مادهوراو
گذرانید بالاجی پنڈت خریطه را حواله راین راو منشی نمود و گفت که بآواز بلند بخواند
تا همه سرداران بشنوند مختصر مضمون خطوط آنکه این خیرخواه محض برای دوستی با سرکار
پنڈت پردهان سرداران انگریز چیره [illegible] است این خیرخواه با ازان خود دست
بیشتر [illegible] و دوستدار در مصالحت با کلاه پوشان نزنند و منتظر اخبار تردد و دوستداری
باشند که امید از فضل حق چنان است که اوشان خود بخود پیغام مصالحت خواهند
و هرگاه از جانب اوشان پیغام صلح آید این دوستدار را نیز شریک صلح خود سازند
ازین قبیل کلمات بسیار نوشته بود بعد استماع مضمون مراسلات بالاجی پنڈت
گفت که ما را هم دوستی خاطر نواب بهادر منظور است و فی الواقع گرفته بدلیشان بهم

مخفی

محض برای درستی کار سرکار پندت پردهان است انشاء الله تعالی تا بقای حیات
در دوستی همدیگر تغییر راه نخواهد یافت و امری خلاف مرضی همدیگر هرگز بظهور نخواهد رسید
بعد از این زر پیشکش و جواهر و افیال روبرو آوردند چون بابری پندت بهرکیه قرار سی ر
ده لک روپیه سالیانه به عمل آمده بود و مطابق آن به مجلس نیامد نور محمد خان که آدم
فهیم و چرب زبان بود در اثنای مطالعه بزبان آورد که بالفعل آقای ما در مهم سرکار سرگرم اند و بیشتر
اخراجات نا بالائق حال شده و احوال از جانبین درستی دوام صورت پذیرفته پانزده لک روپیه سال بسال واصل سرکار
پندت پردهان خواهد شد قبول باید نمود و بالاجی پندت باقتضای صلاح وقت قبول نمود
بعد از آن خان مذکور پنجهزار سوار از بالاجی پندت بطریق کمک که در جنگ شریک حیدر علی خان با ما
باشند درخواست نمود و گفت که وجه خوراک انها از سرکار بهادر خواهد رسید
بالاجی جواب داد که بالفعل خبر آمد آمد کرنل کاد... در آنجا گرم است بعد دلجمعی البته فوج
مطلوب تعین کرده خواهد شد و بعد از آن ایلچی حیدر علی خان را رخصت نموده در تکیه
لایق فرود آورد و تند ... وع بتالیف سرداران خود نمودند و هری پندت بهرکیه
که در خوش بیانی و تالیف قلوب ید طولی داشت با سرداران مخالف شده گفت که
این ریاست از شما است وقتیکه راو صاحب بزرگ خواهند شد بدستور یاد شما را و
قدر شما یاران خواهند دانست و مهمات عمده با مور خواهند ساخت این وقت
با نفشانی ما ... قصور در جنگ نخواهند کرد زود و دی افواج فراهم خواهند آورد
و در وقت مادهو راو که بهر سوار بیست و پنج روپیه در ماهه میرسید الحال که بنا بر صدق
فساد و هنگامه محاصل ملک رو بکمی آورده توقع از کرم صاحبان این است که به نصف آن
راضی شده روز دطریق رفاقت شوند غرض همه را متفق و راضی ساخته تا مقام
جمبو رکه نه کروهی از پونا است بهیئت مجموعی رفته فرود آمدند و پرسرام بهادر
را هم از قلعه مرج طلبداشتند و چون شنیدند که کرنل کادر از راه بندر بمبئی می آید

بالاجی پنڈت سه هزار پیاده را همراه راگهو گهوڑپوله جانب بندر مذکور و هری پنڈت پهڑکیه
را با پنجاه هزار سوار و هولکر را با جمعیت بست هزار سوار باتفاق هری پنڈت بپیشتر
کهات روانه ساخت و از فوج هری پنڈت و هولکر جمعیت بست هزار پائین کهات
شده سر راه کرنل کاڈر بستند کرنل کاڈر از بمبئی بر آمده اول بندر بسیئی را مفتوح ساخته
و در انجا تهانه خود قایم کرده راه پونا گرفت و آنکه مرهته را که سر راه بودند می گرفت و
جمعیت آنها را منتشر می ساخت تا آنکه مرهته را زده زده بکمال استقلال پائین گهات
رسید و یک پهر شب باقی مانده اول دو توپ معه دو پلٹن همراه گرفته بالای کهات
بر آمد و افواج مرهته را یارای آن نشد که حائل شوند و عقب او باقی پلٹن با توپ
و سامان بالای کهات بر آمده قایم شدند و اینطرف کهات هری پنڈت و هولکر با جمیع
سرداران مرهته در خبرداری خود کوشیدند بالاجی پنڈت باستماع این خبر بتر و شده
سواری کاه ... را تعلقه پورند هر فرستاده و خزانه و جواهر بر لوه کده روانه ساخت
و شهر پونا را بقصد آنکه بوقت آتش زده و از مردم خالی کرده ... الغرض
درین اثنا نوشتجات گورنر کلکته به گورنر بمبئی رسید که حیدر علیخان ... شورش
بر پا داشته است و از آنجا برای تنبیه او فوج روانه کرده شده و چون سرداران دکو
مکرر خطوط آشتی نوشته است باید که بالفعل جنگ با اهل پونا موقوف داشته تمام
جمعیت کرنل کاڈر را بتعجیل هر چه تمامتر بر جهاز نشانده روانه مدراس نمایند گورنر بمبئی
بموجب نوشته کلکته روانه کرنل کاڈر فرستاده نوشت که هر مکان که رسیده اند
از همانجا برگردند بنا برین کرنل کاڈر از آنجا به بمبئی برگشت و از بمبئی جمعیت خود را بر جهاز
جانب چینا پٹن روانه ساخت اگرچه هنوز صلحنامه نوشته نشده بود ولیکن بجابر رفتن
کرنل مذکور اهل پونا را فی الجمله دلجمعی حاصل شد بنا برین بالاجی پنڈت حسب القرار
پنج هزار سوار بکمک حیدر علیخان فرستاده و جمعیت مذکور همراهش بود تا آنکه در سنه

هزار یکصد و نود و سه هجری خبر رحلت حیدر علیخان و رفتن تیپو صاحب به نورنگوش با لاجی
پندت رسید پس افواج متعینه خود را طلبیداشته استفسار حالات تیپو نمود و نور محمد خان را
طلبیده گفت آنچه شدنی بود شد الحال که ایالت بذات تیپو تعلق گرفته است باید که
در جنگ اهمال نکنند و احتیاط خود مرعی دارند و خریطه مکتوب مشعر تعزیت و تهنیت
و اظهار آشتی و موافقت با خلعت اتفی باستصواب خانه کو مصحوب دو جوزی سرکار
پیش تیپو روانه نمود و نور محمد خان که مرد دانا بود از جانب خود به تیپو نوشت که نواب مرحوم
نظر بر مآل اندیشی و صلاح دولت خود با سرداران مرهته طریق مصالحت پیموده مبلغی
سالیانه مقرر نموده الحال اگر آن خداوند نعمت هم مسالک نواب مرحوم خواهند شد
موجب صلاح دولت است و این دولتخواه اشتیاق حضور دارد توقع از کرم
خداوندی است که کسی دیگر برای اینکار مقرر ساخته این فدوی را به حضور طلب گردد تیپو بعد
اطلاع بر مضامین مراسلات به لاجی پندت نوشت که نواب مغفرت منزلت بر اسم
دوستی کار سرکار پیشوا به جنگ سرداران انگریز متوجه شد و اجل فرصت نداد که اینکار را
با تمام رساند الحال که این امر به دوستدار تعلق گرفته است موافق رویه نواب مرحوم
این دوستدار را درستی کار سرکار منظور لهذا تا حال به جنگ سرداران انگریز اشتغال
دارد و در سنولا که از نمک حرامی و فساد اندیشی غلامی ایاز نام ملک بدنور متصرف کلاه پوشان
رفته بنابرین توجه این دوستدار بدان سمت ضرور افتاد توقع از کرم مشفقان آنکه
نظر بر خدمتگذاری و خیرخواهی نواب مرحوم و این دوستدار بالفعل فوج سنگین برای
کمک روانه نمایند که باتفاق همدیگر ملک خود از دست دشمنان مستخلص نموده شود بعد
ازان هرچه ایما خواهد شد بعمل خواهد آمد و اگر اراده صلح با سرداران انگریز منظور خاطر گرامی
باشد بلا شرکت و مشوره این دوستدار سوال و جواب مصالحت درمیان نخواهند آورد
و به خانه کو قلمی نمود که به لاجی پندت بگویند که اگر نواب مرحوم با سرداران انگریز جنگ

نمی پیوستند صاحبان را سکونت در پونا بل در دکن دشوار بود با وصف چنان کمی
و بدل بستند برای درستی کار سرکار پیشوا فوج را که برای اعانت فرستاده بودند
طلب نموده نشد آنچه شد الحال باید که بنای آشتی و موافقت را بارسال فوج جهت
کمک استحکام بخشند و بودن اشخاص عقیدت نشان در پونا موجب درستی کار سرکار است
یکصد روپیه برای پیاده آن عقیدت کیش افزون نموده شد لازم که بخاطر جمع آنجا بوده
سرانجام امور مرجوعه باید داد خان مذکور بمجرد ورود در مراسلات پیش بالاجی پنڈت
رفت و نامهٔ آقای خود رسانیده مطالب مرقومه را بحسن تقریر ادا نمود بالاجی پنڈت
در جواب گفت که هنوز مصالحت با سرداران انگریز قرار نیافته فی الحال روانگی فوج
صلاح وقت نیست و مراتب دوستی با آقای شما منظور خاطر اگر موافق تعهد بهادر مرحوم
زر سالیانه میرسید تدبیر روانگی فوج هم ازینجا بعمل می آید والا توقع کمک نباید داشت
بلکه در موافقت هم اختلال راه خواهد یافت بعد ازان بالاجی پنڈت در فکر مصالحت
با سرداران انگریز افتاده به سندهیه نوشت که در کلکته برای مصالحت بشرط سپردن
رکهناتهه راو مرقوم نمایند چنانچه سندهیه مطابق نوشتهٔ بالاجی پنڈت به صاحبان کلکته
نوشت بعد شورے که باصطلاح انها کونسل گویند مصالحت بشرط سپردن رکهناتهه راو و
تقرر جاگیر برای معاش باستصواب سندهیه تقرر یافت و صلحنامه بان ده شرط مذکور
بمهر صاحبان کونسل پیش سندهیه آمد بالاجی پنڈت بعد تقرر مصالحت جاگیر برای معاش
رکهناتهه راو مقرر کرده هری پنڈت پهڑکیه را برای آوردن رکهناتهه راو فرستاد و هری پنڈت
رکهناتهه راو را همراه آورده داخل کوپرگانون که در ضلع ناسک است گردانید و مردمان
قدیم او را جدا ساخته دو هزار پیاده و یکهزار سوار برای حفاظت او تعین ساخت و مردم
شاگرد پیشه از قبیل طباخ وغیره نیز از جانب بالاجی پنڈت و هری پنڈت مقرر شده
درانوقت پسران رکهناتهه راو و زن او آنندی بائی نام که بکمال زیرکی و رسائی فکر

اتصاف داشت و همیشه بالاجی پنڈت و هری پنڈت از زیرکی او اندیشه بخاطر داشتند
همراه رگهناتهه راو بودند بعد چندی زن مذکور در قید بایک ابدار که از جانب هری پنڈت
بود ساخته سه چیتهی شقه بدست خود که سواد نوشت و خواند هندوی داشت
نوشته و موم پیچیده در سبوی آب انداخته یکی به سمت بمبی و یکی دیگر پیش سندهیه
و یکی پیش تیپو روانه ساخت سندهیه بعد اطلاع بر مضمون شقه یکهزار سوار خوش اسپه
به کمال اخفا در حوالی جام گانون که در تصرف او بود فرستاده تاکید بلیغ نمود که
هرگاه رگهناتهه راو با پسران خود و ترونشها برسد نزد او را در پناه جام گانون آورده
بی اطلاع دهند و از اطراف و دیهات عملی خود جمعیت فراهم آورده مستعد باشند
که اگر فوج پیشوا تعاقب نماید بمدافعه پردازند و شقه که به بمبی فرستاده بود از
نامساعدت ایام بدست جاسوسان بالاجی پنڈت افتاد بالاجی پنڈت بمجرد ملاحظه
آن یکهزار پیاده دیگر به بهانه آنکه در جلو سواری رگهناتهه راو حاضر باشند متعین ساخت
و مخفیا تاکید به قید شدید نمود سواران سندهیه چون بمکان معهود رسیدند و از
هشیاری و تقید موکلان که بر رگهناتهه راو بودند آگهی یافتند برگشته رفتند و تیپو سلطان
بر مضمون شقه مطلع گشته شخصی را به خفیه نزد رگهناتهه راو فرستاد و پیغام داد که
به هر عنوان خود را تا سرحد ملک من باید رسانید که ده هزار سوار برای آوردن
صاحب تعین کرده ام فرستادهٔ تیپو سلطان تا پونا رسیده کیفیت بند و بست بالاجی پنڈت
دریافته بی نیل مقصود مراجعت کرد بعد چندی بنابر ناسازی هوای کوه به کانون مزاج
رگهناتهه راو از جادهٔ اعتدال منحرف شد بالاجی پنڈت اطبای معروف به معالجه
تعین کرد اگرچه زن رگهناتهه راو مجوز معالجه ایشان نمی شد اما رگهناتهه راو بنابر چاپلوسی و
اظهار عقیدت آن اطبا راضی شده شروع به خوردن دوا از دست آنها نمود و روز
بروز احوال مزاج دگرگون شده در عرصه چهل روز از قید هستی رهائی یافت و بالاجی

و بالاجی پنڈت بعد انعقاد مصالحت با سرداران انگریز و فوت رگھناتهه راو استقلال
کلی بهم رسانیده بخیال خود منازعت با ٹیپو سلطان راه داد و رفته رفته آن خیال
از کمون خفا بعرصه ظهور رسید چنانچه بعد ازین رقم پذیر قلم وقایع رقم خواهد گردید

ذکر وقایعیکه بعد جهاونی در بلده فرخنده بنیاد تا مستوجب شدن بندگان تعالی بتادیب احتشام جنگ بهادر و توجه بموی [illegible] بودن

بندگان عالی
در فرخنده بنیاد برای جهاونی رونق افزا شدند میر جمله بهادر نصیر جنگ را باستقلال
ظفر الدوله بصوبه داری بلده و خطاب عظیم الدوله سرفراز ساختند و محمد عارف خان برادر
وفادار خان را به قلعداری دولت آباد و بهادر بیگ خان را بداروغگی احتشام نوازش
ششم شهر شوال سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری از بلده فرخنده بنیاد نهضت فرموده
داخل خیام فلک احتشام شدند و چند روز بسیر قلعه دولت آباد و زیارت مراقد روضه
منوره و سیر باغات اطراف بلده بسر بردند و هشتم ذی قعده مبارز الملک در قلعه
دولت آباد ضیافت خصوصیه بتکلف هرچه تمامتر نموده جواهر گران بها و پوشاک فاخره
از نظر گذرانید و بست و یکم ماه مذکور از انجا کوچ نموده بتاریخ بست و هفتم با [illegible]
مرور از کتل [illegible] فرموده روز دویم آن بسیر قلعه فتح آباد دهارور که در تعلقه
شرف الدوله بهادر بود رسیده توجه آوردند عظیم الدوله نصیر جنگ ناظم فرخنده بنیاد را
بعطای سرپیچ و جیغه و کنتهی و مالای مروارید عز امتیاز بخشیده بانجا رخصت
مرحمت فرمودند و چون از انجا نهضت نموده بحوالی قلعه ادسه پرتو نزول افگندند
قلعدار انجا که غلام سید خان بود با پسر و بعضی مخصوصان خود باستان بوسی
رسید و روزیکه بسیر قلعه مذکور تشریف فرما شدند قلعدار انجا جواهر و پوشاک و اسپ
و فیل بنظر انور گذرانید و از انجا نهضت نموده بتاریخ دهم ربیع الاول سواد
قلعه کلیانی مضرب خیام فلک احتشام گردید و بستم ماه مذکور مبارز الملک با منصبداران

متعینه

متعینهٔ خود مثل سیدی عبدالله خان و سنبهاجی راو پانزده و صاحب خان نیز
بشرف ملازمت فائز گردیده و دو لک روپیه بابت نذر سواری مبارک که از قصبات
و جاگیرات منصبداران بعرض وصول آورده بود از نظر اشرف گذرانید و در مقامات
کلیانی هوای وبائی بشدت شیوع یافت و صدها مردم بقی و اسهال در اندک
فرصت هلاک شدند و بعد ازان مبارز الملک را برای تحصیل زر پیشکش از زمینداران
شولاپور و گدوال وغیره روانه فرموده عطف عنان عزیمت بصوب حیدرآباد نموده
بتاریخ چهارم جمادی الثانی زینت بخش بلدهٔ مذکور شدند و مراسم زیارت حضرت قدسیه
بتقدیم رسانیدند و درین ایام ترقی و اقتدار تیغ جنگ بهادر روز افزون و پایهٔ
نگهداشت گرم شد چنانچه مشار الیه بحکم حضور فوج شایسته از هر دو پایگاه و سلاحدار
بدرماهه بیش قرار فراهم آورد و ظفر الدوله زر پیشکش از زمینداران تحصیل نموده در
سواد سنگاریدی رسید و وقار الدوله حسب الحکم حضور باستقبالش شتافت مبارز الملک
جهت بند و بست تعلقهٔ نرمل وغیره استدعای رخصت از حضور نموده و اقرار حاضر شدن
خود در حضور بعد انقضای موسم برشکال کرده بنرمل رفت و درین ایام تقریبات شادیها
بمیان آمد چنانچه شادی صاحبزادی بدری بیگم با ذو الفقار الدوله مهابت جنگ
صورت انعقاد یافت و بجدهم شوال المکرم جشن سالگره مبارک آغاز شد و در ایام
شادی و جشن با امرا و مقربان خلعتها و جواهر و مناصب و خطابها فراخور رتبه مرحمت
گردید و چون غلام سید خان از تعلقهٔ او به حضور آمده دخل در تمشیت امور ریاست نمود
مبارز الملک دخل او را صلاح دانسته بوساطت وقار الدوله در حضور معروض داشت
که رسیدن فدوی در حضور منوط بآن است که غلام سید خان را از حضور اخراج نموده به تعلقه
او روانه فرمایند چنانچه بندگان عالی بپاس خاطر او همچنان کردند و عنایت نامه در باب
طلب او که بتعجیل هر چه تمامتر خود را به حضور رساند بمبارز الملک ارسال فرمودند

و خود بدولت بهفتم ذیحجه برای تادیب حیدرعلیخان که راه خودسری پیموده و اکثر اماکن
افاغنه و شجاع الملک را بقبضهٔ تصرف درآورده بود از بلده نهضت نموده رایات
ظفرآیات بسمت ملک آن خودسر افراشتند و سیف الدوله بهادر را به قلعهٔ بیدر مرخص
ساختند و راقم الحروف را به بند و بست تعلقهٔ صدارت که غربا از دست صاحبان این تعلقه
بجان آمده بودند تا بقیهٔ آن غربا برسد مامور ساختند و سواد اوراق جستهٔ امتثال
امر خداوند نعمت نموده به بند و بست آن پرداخت آنچنانکه موجب خوشنودی غربا
و خداوند حقیقی و مجازی گردید و صاحبزادهٔ عالیجاه را جمعیت رساله‌داران تعین نموده
بنواح گلبرگه روانه ساختند حکم چهاونی در آن نواح فرمودند و در ماه محرم سنهٔ یکهزار
و یکصد و نود و یک هجری از گرد باغ کوردمن داس سیته که در آنجا مضرب خیام بود کوچ
نموده بسمت دریای کشنا توجه فرموده در اثنای راه مبارز الملک که از تعلقهٔ خود بعزم
ملازمت آمده بود احراز شرف ملازمت نموده او را بنگهداشت جمعیت ده هزار سوار و ده هزار
پیاده سوای جمعیت معمولی قدیمی او مامور ساخته و افواج منصبداران سرکار با توپخانهٔ سنگین
تعین نموده پیشتر بسمت ملک حیدرعلیخان روانه کردند و خود بدولت نیز به پشت گرمی او
روان شدند و فوج مرهٹه بسرکردگی هری پندت پهرکیه برای تنبیه حیدرعلی خان باتفاق
ظفرالدوله از پونا روان شد و مبارز الملک کوچهای متوالی بسمت کرنول رفته
و لشکر فیروزی تا هوت پور که چهل کروهی بلده است رسیده و در آنجا مقامات شده و ظفرالدوله
بکرنول رفته و ضیافت از حاکم کرنول گرفته بقصبهٔ دون که از کرنول دوازده کروه فاصله
دارد و عنان عزیمت معطوف ساخت و از آنجا بر سنهپر که بفاصلهٔ دوازده کروهی تعلقهٔ
حیدرعلیخان بود تاخت و غنیمت فراوان بدست آورده رعایا و ساهوکاران آنجا را
مع قبائل و فرزندان دستگیر ساخته بمنزل جهت آبادی فرستاد و پس از آنجا عازم
کنجی کوٹه پرگنه کپا که در تعلقهٔ حیدرعلیخان بود گردیده نظر برینکه در اثنای راه کوههای

دشوارگذار و اشجار متراکم بود و مرور لشکر ازان دشوار می شود و سه روز به امید تحقیق
راه دیگر که گذار لشکر ازان به سهولت شود توقف ورزید حیدر علی خان باستماع این خبر
بعزم مقابله از مکان خود حرکت نمود و بطریق یلغار راهی شد شجاع الملک خبر یافته
به مبارز الملک نوشت که توقف دران کوهستان صلاح نیست که غنیم به خیال
استیصال میرسد مبارز الملک به مجرد دریافتن این مضمون ازانجا کوچ کرده بنواح
قلعه سکته آمده ازانجا بهدکیرا که هشت کروه از قلعه ادهونی است رسیده خیمه زد و ازانجا
بموجب نوشته شجاع الملک بهادر کوچ نموده با دهونی رسید و همان روز حیدر علیخان
خود را به هدکیرا رسانید مبارز الملک یکروز برادهونی مقام کرده و به بند و بست افواج
پرداخته وقت شب بدان صوب بعزم پیکار شتافت حیدر علیخان که مرد هوشیار بود
بر عزیمت او مطلع گشته پیش از رسیدن ظفر الدوله به قسبه کنی برفت و ازانجا به قلعه
سنکین کاده ملکنده که درانجا تا توپ و سه جنگ بود رفته بقصد پیکار پای استقامت
افشرد و فوج ظفر الدوله تا کنی متعاقب رفته حسب الحکم آقاسی خود ازانجا برگشت
و مقارن اینحال خبر رسید که هری پنڈت برکیه از جانب پیشوا به وهان با جمعیت
فراوان جهت اعانت ظفر الدوله روانه شده هست و اراده دارد که تعلقه کهنده رکنده را
که تعلقه حیدر علیخان است تاخت و تاراج نماید ظفر الدوله بر یافتن این معنی جریده
به تعجیل تمام تر بدان صوب شتافت و پیش از رسیدن هری پنڈت بدانجا رسیده
دست نهب و غارت کشاده غنیمت فراوان یافت و بعد رسیدن پنڈت مشار الیه
ملاقات با میان آمد و [illegible] بعد مکرر اتفاق مقابلات افتاد و دریں ایام زمینداران
آن نواح تحریک سلسله موافقت با ظفر الدوله نموده ترغیب آمدن در ملک حیدر
و استیصال او کردند حیدر علی خان اطلاع بر این معنی یافته نزد پاشی تمام فوج هری پنڈت
را با خود متفق ساخت سپاه هنگامه طلب تنخواه بر پا کرده و در کوچ ایستادگی کردند

هری پنت از جهت عدم تن دهی سپاه و قریب رسیدن موسم برشکال از انجا کوچ کرده
بسمت پونا رفت و ظفر الدوله کوچ کرده از کتل پاک تور فرود آمده و از زمیندار
گدوال سه لک روپیه پیشکش گرفته به کویل کنده حسب الحکم حضور جهاونی نمود
و منهیان اخبار بتاریخ سیوم ربیع الاول سنه مذکور بحضور بندگان عالی که به بهوت پور
رسیده مقامات کرده بودند معروض داشتند که مبارز الملک از قلعه ادهونی بفاصله
دوازده کروه و حیدر علیخان از سرابه مسافت دوازده کروه و فوج منقلای او
پیشتر از دو تفاوت و از دو کروه فرود آمده است و بست و ششم ماه مذکور
اضراب طولانی و حیرایر بابت ضبطی گوپال پیٹه از نظر انور گذشت به تیغ جنگ بهادر
ارشاد شد که منجمله آن انچه سبکبار و قابل برداشتن باشد به جزائر برداران تعلقه
محمد حسین و انچه سنگین بود به بکاربرداران توپخانه سرکار بسپارند و هشتم ربیع الاخر
بیوه است تا یکه هرکاره که از آن طرف گشته به حضور رسید یک راس اسپ و یکصد روپیه
بطریق انعام مرحمت کردید و چون جهاونی ظفر الدوله بکویل کنده قرار یافت
یازدهم جمادی الاولی عالیجاه بهادر برای جهاونی گلبرگه مرخص فرمودند و اکثر
سرداران فوج فیروزی را بجمعیت انها تعین نمودند و شرف الدوله بهادر
از حضور رخصت گرفته عازم حیدرآباد شده و علی محمد خان کارپرداز خود را
سرکرده فوج نموده در رکاب صاحبزاده روانه ساختند و بعد از آن از بهوت پور
نهضت کرده به ظاهر شهر نگر نزول اجلال فرمودند و پنجم ماه مذکور از انجا
کوچ شده متصل عیدگاه بلده حیدرآباد دایره لشکر گردید و روز کوچ ذو الفقار الدوله بهادر
مهابت جنگ و منصور جنگ بهادر زمست فائز گردیدند و در منزل قریب عیدگاه سید دلاور خان بهادر
ناظم بلده حیدرآباد وغیره اهل تعلقات احراز شرف ملازمت نمودند و بندگان عالی
در این منزل روز شنبه مبارک دو گهڑی توقف فرموده سوار شدند و در خواصی

تیغ جنگ

تیغ جنگ بهادر و امیرالدوله انشا نیده در ساعت نیک زینت بخش دولتخانه شدند و
نذر اعیان گرفته اندرون محل تشریف فرما گشتند و بتاریخ بیست و سیوم شهر مذکور برای
ملاقات شاهزاده‌ها اندرون و پیش بتاریخ بیست و پنجم برای ملاحظه توپخانه تشریف بردند
و بتاریخ بیست و نهم ماه مذکور راسته هوا فی ده سن که برای شادی کتخدایی پسر خود
بیولکشتن بیند و ستان رفته بود از آنجا مراجعت کرده بملازمت حضور مشرف گشتند
و درین ایام صلابت خان دیلم خان نیز به سواد حیدرآباد رسیدند و همراه
آورخان که باستقبال نامزد شده بود به حضور رسیده دولت ملازمت اندوختند
چهارم ماه شعبان پدری بیگم صاحبزادی به علت استسقا داعی حق را لبیک اجابت نمود
درین روز نامسید داورخان و تیغ جنگ بهادر هر یکی از اصل و اضافه منصب
هزاری و سه هزار سوار و علم و نقاره و پالکی جهالردار و اولین بخطاب
بخطاب شمس الدوله بهادر ... یافتند و همچنین مقربان دیگر فراخور
منصب و خطاب سرفراز گشتند و ... بجشن نورندی به
آن ... مناسب است ... از مقربان ملازمان فراخور رتبه
منصب و خطاب یافته رقوم جواهر سرفرازیها یافتند و بتاریخ هفدهم
ذی الحجه بار دیگر براسته ... حیدرعلیخان از فرخنده بنیاد نهضت نموده داخل
خیمه اقبال شدند در سنه هزار یکصد و نود و دو هجری نیز با حیدرعلیخان اتفاق
مقابله شده او بنابر ... به مصالحت انگریز رخ از مقابله برتافت
... کار ... شمس الدوله که با او صفا
و اقتدار و جمعیتش ... بود و ... استمداد ... خدمت
به حضور ارسال نموده رخصت گرفت ... و تا زنده بود
بملازمت ... و بتاریخ بیست و پنجم ربیع الثانی سال مذکور ...

بلدهٔ حیدرآباد شدند و در ماه جمادی الاولی پسران میرزا ممالک فرخ میرزا و
یعقوب میرزا و خواهرزادهٔ ایشان حاجی میرزا خان بملازمت فائز گردیدند و بهر یک
سرپیچ مرصع مرحمت شد و راسه رایان از اصل و اضافه به منصب دو هزاری یکهزار
سوار و خطاب راجگی و راسه نانا پنڈت از اصل و اضافه به منصب هزار و پانصدی و
دو صد سوار مدارج ترقی پیمودند و در بیست و ششم ماه مذکور بندگان عالی استقبال نموده
فرمان پادشاه گرفتند و سیوم ماه رجب کتخدائی صاحبزادی نقشبندی بیگم با ذوالفقار
مهابت جنگ به کمال تکلف و تجمل بر منصهٔ ظهور جلوه افروز گردید و درین ماه عظیم الدوله
عنجیت بلنیاد رخصت انصراف یافت و بسیاری از ملازمان مناصب و خطابات سرفراز
یافتند و چون درین ایام غش روپیه ظاهر شد و صرافان روپیه‌ها را بجها [illegible]
کم کرده می‌گرفتند حکم والاشرف نفاذ یافت که از روپیه‌ها سه نو آمدنی [illegible]
وغیره آنچه در خزانهٔ عامره موجود است به ساهوکاران بلده بدهند و ابلاغ امر
این را از غش صاف نموده و سکهٔ فرخنده بنیاد بر روپیه‌ها زده در عرصه یکماه در
خزانه نمایند و نقصان غش از سرکار بگیرند و همین روپیه‌ها را رائج کنند و در سال
هزار و یکصد و نود و سه هجری پوشاک اعلی و جواهر گران که تکوجی هولکر تحفه فرستاده
از نظر انور گذشت و منصور جنگ بهادر از اصل و اضافه به منصب پنجهزاری و خطاب
قمرالدوله سرمایهٔ افتخار اندوخت و وقار الدوله از اصل و اضافه شش هزاری
چهار هزار سوار و خطاب خانزدوران چهرهٔ اعتبار افروخت و همچنین بسیاری
از ملازمان بعضی به منصب و خطاب و بعضی به تعلقات لوای افتخار افراختند و
و هشتم ربیع الثانی مستر هالن برسم حجابت از جانب پادشاه انگریز بحضور آمده
بملازمت فائز گردید و تحایف مرسلهٔ پادشاه انگریز از نظر انور گذرانید و درین سال
بهلول خان [illegible]

جواهر و پوشاک مرسله راو پندت پردهان بنظر مبارک درآمد و در ایام جشن عید الفطر قمر الدوله
راجیقه و شمس الدوله راجیقه با کلغی پر هما مرحمت گردید و نهم شوال سنه الیه وقار الدوله
به علت خبط دماغ خود را به زخم کارد مجروح ساخت و بعد چندی جنون او اشتداد
پذیرفته بحالت ناگفتنی انجامید تا اینکه از جهان درگذشت و چهاردهم ذی قعده مکرمه
بانو بیگم صاحبه عرف بانی بیگم ازین غمکده فانی به عشرت سرای جاودانی رخت هستی
بربست و بعد چندی خود بدولت برای انشراح خاطر به لاله کوره به تقریب شکار تشریف
داشتند و نجم الدوله بهادر سیف جنگ با فوج شایسته جهت حراست تعلقه کونور
مرتضی نگر که آمده بود سرداران انگریز هم در آن نواح استیلا یافته بودند مرخص شد و
در ماه صفر سنه یک هزار و یکصد و نود و چهار هجری میر بخشم خان که برای آوردن اسباب
موسی لالی فرنگی رفته بود بحضور رسیده اسباب را از نظر انور گذرانید سیزدهم
ربیع الاول جشن نوروز و غسل صحت مزاج مبارک که اندک از جاده اعتدال
منحرف شده بود ترتیب یافت و اطبای حضور به خلعت و جواهر سرفرازی یافتند
و در ماه جمادی الاول شاه یدالله حسینی مع فرزندان وارد شهر شدند و
خود بدولت برای ملاقات تشریف ارزانی فرمودند و در ماه جمادی الاخری
شادی کدخدائی قطب الدوله پسر حیدر جنگ با دختر همشیره خود بدولت به تکلف
لایق سرانجام یافت و درین سال نیز اکثری بمناصب و خطابات درخور مرتبه خویش
ارتقا رساند و رخصت شدند و غلام سعید خان که در حین حیات وقار الدوله از او سه طرف را هم
وکیل را فرستاده عرضی بحضور و خط به وقار الدوله در باب طلب حقوق ارسال داشته
به مطلب خود فائز نشده بود درین وقت بعد فوت وقار الدوله که مانع از طلب
او بود فرصت وقت غنیمت دانسته به نیاز ابراهیم ضیاء الدین جنگ مکاتیب موقت

ملاقات با مبارز الملک در حضور ارسال داشته دستوری حاصل کرده برای ملاقات
او از او سعد به نزل رفت از انجا که در تدبیر و رسم دنیا داری ید طولی داشت
او را به چاپلوسی هر چه تمامتر و اطاعت ظاهری فریفته برسر آن آورد که در باب او
عرضی ستایشش بحضور ارسال دارد و چنانچه مبارز الملک بحضور فرستاد که غلام عقیدت کیش
خیر اندیش را بدون بودن معین الدوله غلام سعید خان بهادر در سرانجام جنگ
در حضور دلجمعی نمی‌شود و طلبیدن ایشان در حضور انور باعث طمانیت بر روسه دل اینجانب
مفتوح ساختن است بندگان عالی بپاس خاطر شمس الدوله بهادر که در حضور پایه
وصداقت کیش بود در طلب غلام سعید خان تامل را کار فرمودند و چون به تحقیق
پیوست که شمس الدوله را بجز کار سپاه خود التفاتی به کلیات ریاست نیست
و از شخصی که مشاور شود در انوقت لابد بود عنایت نامه طلب بنام او ارسال گشته
و بتاریخ پنجم ماه شعبان در فرخنده بنیاد بابستان بوسی رسید تا وقت زوال
از خوف شمس الدوله هیچ امری از مکنون خاطرش بظهور نرسید و چون تعلق تمام
پیش آمده و اظهار صداقت خود نموده شمس الدوله را از جانب خود مطمئن ساخته
با اظهار کفایت سرکار و نمودن باغ سبز برکف دست با افزودن مبلغ زر تعهد سالها
بر عمال و محصول مال تجارت بر تجار و گرفتن بهانه‌ها سه مرده و اموال ایشان بهر حیله
که سر ایا ظلم بود خداوند نعمت را به خود مایل گردانیده مشار الیه و متعلقین گردید
و رفته رفته جمیع مقدمات ملکی و مالی دخیل گشته عمده شد مستقر دارالمهامی
بدون آنکه مخلع گردد به خود متعلق گردانید و در عهد او مردم مشهور نامی نجبا و علما
و صلحا و سادات چه اذیتها که نکشیدند تا بجدیکه اکثری جلای وطن و گوشه عزلت
اختیار کردند و سلیمانیان و مردم بوارج و مفتریان و خبیث طینتان بعرصه آمدند
و مقاطع و انعامات و یومیه بابی بی وسیله بضبط در آمد و تنخواه نقدی منصبداران

تو قع نمیر

نیم روپیه را هفت آنه مقرر گردید و از آن هفت آنه اخراجات کالشانه حق چوبداری که برایشان به وکالت مقرر کرده
دو دیگر اخراجات استعدیان وضع می شد و بعد اخراجات هم ماه بماه یکی نمی رسید بلکه شش ماه یا در سالی ششماه و برخی را ازین هم
بر و ... را از کثرت آه و فغان جان بلب میرسید غرض در عهد او مردم ...
رجهت گرانی غله بسبب احتکار و افزونی محصول و از جهت عدم وصول تنخواه از
... هلاک گشتند و مردم صاحب استطاعت با اندیشه جور و ستم او جان
رتاب نداشتند و تسبیح الحفیظ هر که و مه را ورد زبان بود عامله الله
بما عامل به الخلق مخفی نماند که سلیمانی زبان عرب است از ثقات
منظمه تحقیق نموده شد که سلیمانیان از اولاد آن قبطیان اند که از مصر باطراف
اسے تجارت و غیره چون از آن رفته بودند در روز غرق فرعون همراهش نبودند و چون
سمع ایشان را خبر غرق فرعون و فرعونیان رسید از خوف حضرت موسی علیه السلام
بملک شام کوهستانی که معروف بکوه سلیمان است رفته فرار نمودند بنابر آن اولاد
ایشان موسوم به سلیمانیان گشتند آمدیم بر سر مطلب در همین سال شکارگاه
دوازده جسری سمت مرغزار باحاطه آن در آمده بود در پرورش قمرغه که بهندی
رکه نامند باهتمام شمس الدوله بهادر تیار شد و خود بدولت با جمیع مردم محل
آن سمت زمین پرتو نزول افکندند و هر روز بشکار تفریح می نمودند و بعد از ان
در روز با محلات متوجه سمت حسین باغ گردیدند و شبها اطراف آن چراغان
افروخته میشد باز بار دیگر بدستور سابق متوجه شکار شدند درین اثنا منهیان
خبر رسانیدند که مهاراجه الملک بمرض ... مبتلا گشته است و تمام بدن
پر از ریم و صدید شده و علاج اطبا سود نمی بخشد پس بندگان عالی حکیم
... خان مسیح الدوله و جراح هندی پلیا نام ... که از مشاهیر زمان
... ند برای معالجه او روانه فرمودند هنوز ... مراحل بمنزل مقصود نرسیده بودند

که خبر رحلت او رسید و شجاعت و استقلال بنام احتشام جنگ خلف خدا بیار جنگ
باستصواب غلام سید خان از پیشگاه حضور ارسال گردید بعد از آن یکروز د
شکار قمرغه نمودند و بسیاری ملازمان را از صغیر و کبیر بعطای مناسب و خطاب با
عز اختصاص بخشیدند چنانچه میرزا خان بهادر را از اصل و اضافه به منصب
چهار هزاری دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و خطاب بهادر جنگ و یعقوب
را به منصب چهار هزاری دو هزار سوار و جمال الدین حسین خان را بمنصب یکهز
دو صد سوار و میر حیدر خان منشی حضور را باضافه یکهزاری یکهزار سوار و خطاب
و عطای علم و غلام مرتضی خان پسر غلام سید خان را باضافه یکهزاری یکهز
و خطاب سپهدار جنگ و فرخ میرزا را بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و
و نقاره و خطاب احتشام جنگ بلند پایه ساختند و در جشن عید الفطر صمصام الم
میر عبد الحی خان را یک زوج دست بند مرصع و بدستور غلام سید خان ر
به پسر او مرحمت شوند و در پیشگاه بخانه شمس الدوله پسر متولد گردید و درین
محمد احمد خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب
و راجه دیانت ونت را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار
بهادری و عطای نقاره و پسر او راجه رینکا دیس را از اصل و اضافه بمنص
هزاری و شمس الدوله را از اصل و اضافه به منصب هفت هزاری شش هز
سوار و خطاب شمس الملک به پایه اعتلا رسانیدند و سوای اشخاص مذکور
ملازمان که ذکر اینها بتفصیل تطویل بلاطائل است بمناصب و خطابات امتیاز یا
و درین سال سربلند جنگ بهادر به تنبیه زمیندار شولاپور مامور گردید و جامع
در مسجد مکه مسجد به تعلقه فضای بلده فرخنده بنیاد تکیه بر مسند افتخار زد و شمس ال
و غلام سید خان و عظیم الدوله وغیره اشخاص فراخور حال به خلعت و جواهر

نشستند و کرتوجه بندگان عالی بتادیب احتشام جنگ جهالت شعار
بیان آنچه که تا انتزاع قلعهٔ نرمل از دست آن ره نورد
طریق ادبار بوقوع پیوست هنگامیکه احتشام جنگ ظفر الدوله بعد فوت
پدر خود به خلعت ایالی و استقلالی از پیشگاه حضور سرفرازی یافته بجای پدر
بر مسند کامرانی نشسته باغوای ولی محمد بخشی بیگ و میرزا و فرید میرزا اسمعیل را
با ضیا یار جنگ قرابت قریبه داشتند بی آنکه تقصیری باثبات رساند کشت و بعد چندی
ولی محمد که باعث کشتن دیگران شده بود بدمظنه کشته موسی ریمه را نیز بقتل
رسانید و دست جفاکاری بر عسکر خود جهت ضبط و نسق دراز کرده عالمی را
تیغ جور و ستم ساخته مگر داینده خیالات فاسده بخود راه داد بندگان عالی
استماع این اخبار تامل را کار فرموده و نظر ترحم بر ریعان شباب او کرده
نهایت امجات مشتمل بر موعظت و اندرز فرستادند چون مواعظ
در پیمانه ضلالت را اثر نبخشید بتاریخ بیست و یکم شهر محرم الحرام سنه
یکصد و نود و شش هجری بقصد هموار ساختن آن ناهموار از فرخنده بنیاد
نهضت فرموده به سواد باغ کور دهن دهس پرتو نزول افگندند و تا دو ماه
بترتیب سپاه و سرانجام توقف ورزیده غایت امجات فهمایش ارسال نمودند چون
آن خود سر بر سر راه نیامد بیست و چهارم ربیع الاول از آنجا کوچ کرده حوالی قلعهٔ نگر
ساحل دریای موسی مضرب خیام ظفر احتشام ساختند و چند روز در آنجا اقامت
بودند در ایام اقامت هر شب حسب الحکم بر برج و باره قلعه و بالا حصار چراغان
تمام سرفراز جنگ افروخته و آلات آتش بازی سر داده میشد و عالمی تماشا
شاید آن سرمست دل اندوخت درین ایام سرفراز جنگ به تنهایی مرداریدو
نظام یارخان پسر سعید الدوله مرحوم سرپیچ مرصع و اعتضاد الدوله به قلعه‌دار

بهونگیر و تعلقه‌داری تعلقات راجه رانیا متوفی و دلاور جنگ برادرزاده صمصام ا
میر عبدالحی خان بخلعت دیوانی محمدآباد بیدر منظور نظر عنایت گشتند و بعد از آن
از انتقام نموده جشن نوروز بکمال تکلف ترتیب دادند و امرا و منصبدار
به عطای منصب و خطاب و جواهر رتبه برتبه سرفراز نمودند چنانچه سپهراپا
را بخطاب بشیر الملک و اضافه یکهزاری یکهزار سوار و شمس الملک را
بموجب سند پاسبانی سرداری مروارید و محمد عظیم خان را بسرپیچ مرصع و اضافه منصب و یکهزا
و علم و خطاب بهادری و مستقیا زاد و را به منصب پنجهزاری و علم و نقاره و خطاب
قیام الملک و میر حیدر علیخان را از اصل و اضافه به منصب دو هزاری و عطا
نقاره و خطاب ممتاز جنگ و همچنین بسیاری از ملازمان دیگر را بمناصب و خط
و عنایات ساختند و شاوه جنگ ناظم فرخنده بنیاد در اجینیه و بادا
مرحمت نموده بجانب قلعه کولاس متوجه شدند و بعد نزول موکب اجلا
در آن نواح اتفاق مقامات شد و درین ایام پانزدهم جمادی الاو
صمصام الملک میر عبدالحی خان که امیر ذو الاحترام و صاحب علم و فضل
تمکین بود بعارضه درد شکم به جوار رحمت پیوست و درین مقامات
محمد فرج و توپخانه پرداختند و چون موسم برشکال قریب رسید
بیست و دویم ماه مذکور از قلعه کولاس الاسلام مراجعت بسمت حیدر
افراشتند و بتاریخ بیست و هشتم بر تالاب حسین ساگر نزول اجلال فر
بانتظار تاریخ سعد پنجروز توقف ورزیده و هر شب بتماشای روشنی و آتشباز
اشتغال داشته بعیش و سرور بسر بردند و دویم ماه جمادی الاخری از مهد
و باران و تگرگ برج عظیم بر دم لشکر رسید و بتاریخ چهاردهم ماه مذکور روز جمع
دولتخانه عالی شدند و درین اوان اکثر سه برای ملاقات شیخ شهر مثل شاه فضل الله

در

بیشناه امرالله خلف شاه رضا صاحب مرحوم تشریف بردند و شرف الدوله به منصب هفت هزاری
شش هزار سوار و خطاب شرف الملک سر افتخار یافت و سید مکرم خان بدیوانی پادشاهی
بطریق نیابت سرفراز و مکرم گشت و عظیم الدوله را سرپیچ مرصع و جیغه و کنٹھی مروارید
خلعت و پاندان رخصت کبوسه اورنگ آباد مرحمت شد و بیست و پنجم رجب سنه
لندن رخصت شده بکلکته رفت و در ماه رمضان وکیل حیدر علی خان سپهسالار افواج
بحصول شرف ملازمت مباهی گشته تحایف و جواهر مرسله از نظر انور گذرانید و چون
نبیان اخبار بعرض رسانیدند که احتشام جنگ فوج خود از سوار و پیاده و سواد
مسبرنا ندیر فرستاده اراده فساد دارد خاطر اقدس متوجه تنبیه او گشته حسام الدین خان بهادر
رف گهانسی میان را با دو هزار سوار همراه بجاسه دفع شر او نامزد فرمودند خان مشارالیه
شتافته کوب بقلعه بودن رسید و پیش تازان سپاه نصرت دستگاه جمعیت مخالفان
بیرون حصار قلعه مذکور بوده تاخته منهزم ساختند و اکثری از آنها اندرون حصار
متبسر دادن توپ و بندوق پرداختند دلاوران معرکه نبرد قدم جلادت افشرده
یورش در عرصه دو و نیم ساعت قلعه را مفتوح کردند و قلعگیان بعضی امان طلبیدند
بعضی کشته شدند و برخی بدر رفتند احتشام جنگ باستماع این خبر وحشت اثر بتعجیل
بتهیه مستعد دلاور جنگ فرنگی و ابو میان مهدوی را با سه هزار سوار و دو ضرب توپ
با دستگاه تلنگ و روهیله و جوش و خروش بمقابله خان مشارالیه فرستاد و بیستم
هم شوال مرشدزاده سکندر اقبال که احوال بسن وقت اند میر اکبر علی خان بهادر
به خطاب اسد الدوله سر اختصاص بخشید و بعضی اعیان دولت را با جمعیت
بالیقین سوده بدالصوب رخصت نمودند و سیدی عبدالله خان و حشمت جنگ را
مشد که پاسه کوب خود را کمک حسام الدین خان رسانند احتشام جنگ باستماع
ان خبر با بو میان مهدوی و دلاور جنگ فرنگی نوشت که پیش از ملحق شدن فوج

کمک بجنگ مبادرت نماید آن هر دو حسب الحکم از جای خود چهارم ذی القعده
اضراب پیش روی خود کشیده شروع به سر دادن گلوله‌ای متصل غیر منفصل نمو
هر چند که بسیاری از مبارزان فوج فیروزی بضرب گوله از پا در آمدند اما پای
استقامت ایشان از جای نلغزید ابو سیان چون دید که از ضرب گوله تزلزل
اساس استقامت ایشان راه نمی یابد از دائره فوج جدا شده با جمعی از سو
پیش قدمی نموده بر فوج فیروزی حمله آور گردید حسام الدین خان بمدافعه او پرداخت
مقدمة الجیش او را برهم زده بر جوق فرنگی انداخت و هر دو قبل نشان او
در اول حمله بزور شمشیر گرفت الحاصل جمعیت مخالف هزیمت یافته تا قلعه ...
عنان نکشیدند دلاور جنگ فرنگی وقت شب قرار نموده به منزل رفت و دو
فیل سه نشان و چند راس اسپ و نقاره و قیچی های بان سه شتر ان گاو و ا
گوله و باروت که بدست مبارزان فوج فیروزی آمده بود با نوعید اشت شتمل
فتح بحضور ارسال نمودند و احتشام جنگ بعد این سر جنگ فوج خود فراهم
پا از سواد منزل بیرون نگذاشت و حسام الدین خان حسب الحکم با جمعیت سپا
در سواد قلعه بالکنده که آب و علف نزدیک بود فرود آمده منتظر حکم حضور نشسته
و درین ایام محمد امجد خان بخطاب سربلند جنگ بهادر و سرپیچ مرصع و صاحبخان
بمنصب سه هزاری هزار سوار علم و نقاره و خطاب نظام نواز خان بهادر فرزند
با اضافه منصب و خطاب بهادری سرفرازی یافتند و بتاریخ دویم ذی القعده
خبر رحلت امیر الامرا بسالت جنگ بهادر بروضه رضوان بعرض رسید کمال
ملال پیرامون خاطر اشرف گردید و سه روز موقوفی نوبت بعمل آمد و بسال
صفدر جنگ باوجود ... رخصت گشت و نیابت جنگ مبارز الدوله سپر
مرصع و جیغه و حاجی سید خان سرپیچ مرصع عز امتیاز یافته بر کاب سعادت

[مر]شدزاده بلند اقبال اسد الدوله بهادر متعین گشتند و راجه دیانت ونت بهادر بعطای
[ج]یقه مرصع و شمشیر و راجه امانت رام بعنایت جیقه مشمول عواطف خداوندی گشتند
[ب]تاریخ بست و یکم ذی قعده خود بدولت از بلده فرخنده بنیاد نهضت نموده در سواد
[با]غچه محل نزول اجلال فرمودند و بست روز توقف نمودند و عنایت نامجات مشتمل بر
[ا]مالت و رهنمونی باطاعت باقتضام جنگ فرستادند و در باب تحمل و دلالت
[او] در فلاح دقیقه فرو گذاشت نکردند چون ادبار رهنمون او گشته بود از خود سری
[ب]نیاد بیس صلاح کار در گوشمالی او دیده نجم الدوله میربخشی و سید عمر خان را با جمعیت
[ش]ایسته به کمک حسام الدین خان روانه نموده تاکید بلیغ فرمودند که تا مقدور از خود
[س]بقت در جنگ نکنند و در صورت مبادرت او بمقتضای حسن سلیقه
[...]ل بدهد عمل نمایند و درین ایام ذوالفقار الدوله مهابت جنگ بهادر از اصل و
[اض]افه بمنصب نه هزاری نه هزار سوار دو اسپه یک اسپه و خطاب امیر الممالک و ماهی مراتب
[و] سرپیچ مرصع و کلگی مرصع بپایه اعلا رسید و مهم تعلقه ادهونی و رایچور باو مفوض گردید
[صمصا]م الدوله بهادر و تیکارام امیر الوکلا همراه رکاب مرخص گشتند و سید جلال الدین
[بخ]لعت میر سامانی سرکار از تغیر اعتقاد الدوله و شیخ عظمت الله برادر میر فرزند جنگ
[بق]لعه‌داری [illegible] و حکیم غیاث الدین خان بخلعت کوتوالی فرخنده بنیاد و غیره امتیاز یافتند
[ب]تاریخ ششم ذی الحجه از سواد کوشه محل نهضت فرموده بسمت قلعه ایلگندل متوجه شدند
[د]ر حوالی موضع علی آباد مرشدزاده سکندر اقبال در اثنای سواری [illegible] یافته
[گش]تند بندگان عالی بست و هشتم ماه مذکور پرتو نزول در سواد قلعه ایلگندل افگندند و روز دوم
[تس]خیر آن قلعه متوجه شدند و بست و هشتم از انجا کوچ لشکر فیروزی شد و بتاریخ
[بس]ت و نهم منزل ابهلواره که قریب انجا جلیه راجه یک سوار است مضرب خیام
[گر]دید و درین ایام علاؤ الدوله از تغیر عظیم الدوله نظامت خجسته بنیاد

رسید و در ایام عشرهٔ محرم سنه هزار و یکصد و نود و هفت هجری در انجا اتفاق مقامات شده تا
سیوم ماه مذکور دوله راے بحکم حضور با جمعیت سرکار و افواج فلک کشا و کرنال بند و مال
محاصرهٔ قلعه چکتیال روانه گردید و بعد انقضاے عشرهٔ محرم از منزل ایلواره کوچ
نزول فرمودند بعد کوچ از منزل مذکور راجه پدم سنگه و کنور جودھ سنگه را به کمک دوله
مرخص ساختند و هر روز در هر منزل قطع اشجار نموده طے مسافت مینمودند و
حسام الدین خان بملازمت سعادت اندوز گشته بعطاے خلعت فاخره و سرپیچ
و خطاب بهادری و علم و نقاره و منصب سه هزاری دو هزار سوار به بلندپایه
رسید و افواج فیروزی قلعه چکتیال را که بنا کردهٔ مبارز الملک بکمال استحکام بطور اهل فر
محاصره کرده کار بر محصورین تنگ ساختند و بضرب توپ و کرنال تزلزل در ارکان
قلعگیان انداختند آخر الامر قلعدار انجا ظفر الماس حبشی بعجز گراییده قلعه را با جمله
و ادوات بتاریخ بیست و ششم محرم سپرد اولیاے دولت قاهره نمود و بوساطت
دوله راے باستان بوسی رسیده به منصب پانصدی و خطاب خانی چهرهٔ افتخار افروخت
و دوله راے از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و علم و خطاب بهادر
و سرپیچ مرصع و گوشوارهٔ زمرد دولت اعتبار اندوخت و بعد ظفر از سوار
گورنله کوچ نموده بمنزل چکتیال نزول اجلال فرمودند و بعد سپردن قلعه با قلعدار
انجا بنام ظفر الماس مقرر کرده از انجا نهضت نموده به سمت نرمل متوجه شدند و
منزل محمد عظیم خان بهادر که براے خبرگیری اسباب جالی کالون رفته بود
دو ماه با دو هزار سوار پایگاه با ساز و یراق بشرف ملازمت رسیده مورد تحسین واقع
گردید و ازین منزل رایات عالیات بسمت قلعه بالکنده باهتزاز آمد و درین
بملازمت بهلول خان و رخصت احسن الدوله به تعلقهٔ ورنگل و سرکار کهم صورت
یافت و میر عبد العزیز خان ولد میر عبد السلام خان مرحوم از اصل و اضافه به منصب

چهار هزاری و خطاب قوام الدوله و خلف دومیش با اضافهٔ منصب و خطاب مجاهد جنگ
و علم و نقاره و فرزند سومیش با اضافهٔ منصب و خطاب تهمتن جنگ و علم علم افتخار
فراخته‌اند و میر بهادر خان که به اودهولی رفته بود از انجا آمده احراز سعادت ملازمت
نمود و بتاریخ چهارم ماه مذکور سرداران بهادر مثل رفعت الدوله سربلند جنگ
حسام الدین خان و یکتاز جنگ و محمد بهلول خان و سید عبد الله خان و سید عمر خان
وغیره رساله‌داران کاردان و جرار اندازان آن طرف دریای گنگ عبور نموده
رو داده‌اند و بحزم و احتیاط پرداختند گویند در حینیکه فوج فیروزی ازان طرف
دریای گنگ عبور نموده احتشام جنگ مع دو دشمن با چند سوار سعد و متوجه شکار بوده
از این معنی به بهادران فوج فیروزی معلوم میشد خود ضعیف آن بهادران میگردید
بحمله احتشام جنگ خبردار گشته به چستی و چالاکی کناره گرفته با جمعیت سوار و پیاده
توپخانه عنان عزیمت بمقابله تافته شروع بکارزار نمود و لیکن شکسته شدن و سواران
پیادگان رو بمقابله تافته در تدبیری چپاول متحصن گشت روز دیگر بندگان عالی
عبور دریای گنگ نموده [illegible] دریا نزول اجلال فرمودند و در انجا تحمل را
رسم نموده مبقیت در جنگ نکردند و بیست و دوم ماه مذکور مرشدزاده سکندر
جاه را استدعای پیشدستی بر دهان براسم شادی کتخدائی سوار ساختند و همراه به ایشان [illegible]
باشند و اکثر سرداران و اعیان دولت مثل شرف الدوله و بهادر الدوله وغیره
در رکاب مرشدزاده تعیین شدند و غره ربیع الاول احتشام جنگ عرضی مشتمل بر
روضیات خود بوساطت [illegible] ارکان دولت بحضور ارسال نمود و هر روز جواب
سوال در میان بود تا انکه ششم ماه مذکور بدون تحریک احدی زمیندار چینور
نبوازان دو وله راسته به سواران پایگاه بگرفتن کوهچه که حایل فیما بین بود و متوجه
ماندند تا مخالف آن کوهچه را بدست خود کرده و توپها بران نصب کرده مورچال قایم

نکند افواج مخالف مقابل شده گوله ها سر دادند و آخر راه فرار پیش گرفته پناه بحصار
چتیال بردند فوج فیروزی مقابل حصار چتیال باسی جلادت افشرده مورچال
قایم کرده تمام شب به هوشیاری بسر بردند خود بدولت باستماع اینخبر روز دیگر
از کنار دریای گنگ حرکت نموده محاذی کوچه مذکور رایات ظفرآیات نصب نمو
و چون دیدند که شعلهٔ این فساد بدون آب شمشیر منتفی نمی شود و جز تحریک تیغ و سنان
این قضیه به فیصله نمی انجامد بمنطوق آخر الحیل السیف روز دویم آن برهود
آهنی نشسته با فوج نصرت قرین بتنبیه او متوجه شدند و حکم فرمودند که از همه
نایرهٔ جدال و قتال ملتهب ساخته با اهل بغی بمنطوق کریمه فاقتلوهم حیث
وجدتموهم پیش آیند و درین روز شمس الملک که در خواصی نشسته
دلیران پایگاه و رساله خود را ایما نمود که بیکبار حملهٔ مردانه نموده مخالفان را بر
تا توانند زنده نگذارند و دلاوران با نام و ننگ از هر جانب بر سر آن مد
تاختند و درعین گرمی هنگامه کارزار سید محمد خان جلوه ریز خود را بحضور رسا
عرض نمود که سیدی یاقوت و دلاور جنگ فرنگی با جمعیت کثیر مقابل جمعیت غلام
قلیلی است رسیده نایره پیکار مشتعل ساخته اند امیدوار اعانت و کمک است بندگا
شمس الدوله اشاره کمک کردند شمس الدوله محمد مکارم خان را بکمک همراه داد
بیدر بخش علی خان را حکم رسانید که زود کمک نمایند مقارن این حال شاه میرزا
ثابت جنگ بهادر الدوله با سواران پایگاه و جمعیت روهیله و جوش حمله آ
اکثری را به شربت مرگ سیراب گردانید درین اثنا محمد عظیم خان با جوانان خاصه
رساله خود و سواران برکمر گاه او زد و جنگ صعب روداد و زد و خورد عجیب
درین بین شمس الدوله و محمد امجد خان سربلند جنگ و غلام امام خان و صولت
از یکجانب و ازجانب دیگر حسام الدینخان بهادر باستمداد خان خود از یکجانب رفته

افواج مغلیه و انگلیجانب پرورشش علیخان با جمعیت خود و همین قسم از جمیع جوانب رسا[له]
داران دیگر بر سر ان اجل گرفته‌ها تاختند و آن برگشته بختان را همچون بخت‌شان
سرنگون ساختند همگنان پشت بجنگ داده راه فرار پیش گرفته و بپناه دیوار قصبه خزیدند
در جنگ نشانهای کاردیان و پیادگان و روهیله بدست مبارزان لشکر فیروز
درآمد و هولا در جنگ فرنگی مجروح گشته بدر رفت و سعیدی با قوت زخم برداشته
برگشت الحاصل درین جنگ فتح عظیم نصیب غازیان لشکر ظفر اثر شد بعضی از
لشکریان لشکر فیروزی راه سفر آخرت پیمودند و برخی زخم گشته بسلامت بخیمه خود
رسیدند و صولت جنگ خلف شرف الدوله بهادر بزخم گوله که بپایش رسید زخمی گردید
خداوند نعمت وقت شب حین معاودت خود بپرسش تشریف برده او را و چون در
زخم کاری هراسی او پیدا بود و بروز دوم آن از آن زخم گذشته صفر اسپه و همین روز
انشام جنگ والده خود را فرستاده بکمال تضرع و زاری طالب امان گردید بندگان عالی
بمقتضای شیوه مرضیه خاندان عالیشان خود ترحم بر احوالش نموده با و... او را بمحل فیلیه
فردو ضمانتش بسمع قبول اصغا نموده روز دوم ان مشیرالملک را بجهت آوردن او
باقلعه در حضور بیارند نیز داور روانه ساختند چنانچه چهاردهم ماه مذکور ...
بحضور حاضر شده و بعد عجز و نیاز جبین عقیدت بر زمین عبودیت سائیده بعفو جرایم
مشمول عواطف خداوندی گشت و بهنگام رخصت سرپیچ مرصع با و مرحمت شد
معتمدالدوله را برای بندوبست اندرون قلعه نزول پیشتر روانه فرموده بعد از آن
پنج روز دهم ماه مذکور با جمیع پردگیان تتق عصمت رونق بخشش قلعه نزول شده
ابراهیم باغ که میرزا زالملک بصرف مبلغ کثیر بتکلف تمام تیار کرده بود پیموده
نگذشتند بعد از ان تمام قلعه جات را که در تصرف او بود گرفته قلعه داران معتمد را
بر فرمودند و معتمدالملک همت یار خان بهادر را به قلعه داری ظفرآباد ...

رخصت نمودند و بعد فراغ از مهم و بست تعلقهٔ نزل نظامت برار از تغیر بهرام جنگ بنا
احتشام جنگ مقرر فرموده و بمنصب عمده و خطاب ظفر الدوله و ماهی مراتب پایهٔ قدر
افزوده او را روانه آن صوب کردند یعقوب میرزا محتشم جنگ برادر احتشام جنگ
که دران قلعه محبوس بود و برآورده در سلک ملازمان رکاب نصرت مآب ساختند و بعد
از خیرخواهان دولت را بعطاے مناسب و خطابات و خلاع و جواهر بقدر مراتب
چنانچه محمد صلابت خان را از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری چهار هزار سوار و
ماهی مراتب و سرپیچ مرصع و جیغه و کنٹهی و مالهٔ مروارید و سپهدار جنگ خلف شیر الملک
را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب شمشیر الد
و جمال الدین حسین خان را بمنصب دو هزاری هزار سوار و علم و نقاره و خطا
بهادری و افتخار جنگ را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار
خطاب افتخار الدوله و پالکی جهالردار و ضرغام جنگ خلف حسام الدوله مرحوم
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب
حسام الدوله و محمد سربلند خان را سرپیچ مرصع و جیغهٔ مرصع و کنٹهی با ما
مروارید و محبوب خان را سرپیچ مرصع و کنٹهی و محمد بهلول خان را سرپیچ مرصع
جیغه و کنٹهی با مالهٔ مروارید نواختند و اکثر اهل مناصب از تعلقهٔ نزل و حضور
و مرشدزادهٔ آفاق که از پونا بعد فراغ از شادی کتخدائی سواے مادهو راو
پیشوا آورده بودند بشرف ملازمت فائز گشتند و یک خوان جواهر و هفت
پوشاک و چهار راس اسپ و دو زنجیر فیل مع عماری سبز و سامان آن پیش
مقبول ملتفات از نظر انور گذشت و بعد از ان خود بدولت بخیمهٔ شرف اکتساب
بتقریب پرسش صولت جنگ تشریف فرما شدند و سرپیچ مرصع از دستار بها
خود کشاده بر سر بهادر موصوف بسته به تشفی و تسلی او پرداختند و نور دیده

برهان الدوله که بعد مسترد شدن از صوبه ایلچپور آمده بود آخر از شرف ملازمت نمود و بتاریخ
بیست و ششم ماه مذکور عنان عزیمت بصوب فرخنده بنیاد معطوف نمودند و امیر الدوله
نجیب خان و محمد شجاعت خان را حکم شد که یکدو روز عقب مانده و آنچه که
اسباب سفر ابو تراب مرزا و متعلقان ظفر الدوله را مطلوب باشد رسانیده اینها
همراه خود آرند و خود بدولت بعد طی مراحل چهارم رجب روز جمعه بفتح و فیروزی
رونق افزای بلده فرخنده بنیاد شدند **فصل سیوم در ذکر وقایعیکه**
بعد تشریف فرما شدن نواب آصفجاه ثانی بحیدرآباد تا رحلت
ن نواب غفران مآب بعالم جاودانی ازین جهان
ست بنیاد صورت وقوع یافت چون بندگان عالی بعد
نزول بحیدرآباد رونق افزا شدند مشیر الملک را بمزید عاطفت اختصاص بخشیده
راجه دیانت فراست رایان و راجه امانت ونت نانا پندت را که دفتر پیشکاری دیوانی
ن و دفتر مال نزد ایشان بود حکم شد که بمشیر الملک رجوع نمایند و بعد رجوع
ایشان مفوض الیه از عزل و نصب چه ورق گردانیها که نکرد و درین سال یعنی سال
یکهزار و یکصد و نود و هفت نجم الدوله بهادر به تنبیه سپه داران مرتضی نگر و کونور
حسب الحکم حضور مامور شده بودند فراوان بمرحض وصول آورد و هم درین سال
انتقال حیدر علیخان ازین جهان فانی بعرض حضور رسید و نیز درین سال جوانان
رساله سید محمد خان از جهت اهمال نمودن مشیر الملک در دادن تنخواه آنها
ازین همیشه با نها ماه بماه میرسید بر خانه مشیر الملک هجوم آورده هنگامه آرا گشتند
دقیقه از بی حرمتی فرو گذاشت نکردند آخر الامر به تأکید حضور دست
از باز داشتند و هم درین سال میر محمد حسین خان برادر حقیقی موجودات سرکار
انتقال دارا بیگ و غلام نبی خان خلف نجم الدوله بخلعت بخشیگری سایر سرکار

مرشدزاده آفاق اسدالدوله بهادر و بهادر علیخان پسر سید دلاور خان تعلقه
شاگرد پیشه و منصب سه هزاری دو هزار سوار و نقاره و علم و خطاب بهره ور جنگ
و میر محسن علیخان از اصل و اضافه به منصب سه هزاری دو هزار سوار و سرگرده
سوداجی پسر سرپیچ مرصع و چمنا راجه بهادر به کنتی و مالا سه مروارید و راجه
و یانت و ست و امانت و ستاور اسیه دولت رام هرکاب سرپیچ مرصع و تحفه خا
بخلعت تحصیلداری تعلقه ونکت نارایین راو و بدستور کسان تیپیا بخلعت
و عطای جواهر سرفراز یافتند و درین آوان تکرر وقوع دید دولت نجابت نظفر یا
و فتح یاب جنگ ظل مرحمت گستر شدند و در اواخر همین سال شادی کتخدا
خلف مشیر الملک با صبیه اشجع الملک ولد شیر جنگ مرحوم بکمال تجمل و تکلف
یافت و در ماه صفر سنه هزار یکصد و نود و شش هجری راجه راسته رایان
حسن بیل و عارضه تپ ازین جهان درگذشت برادر و پسرانش به خلعت ما
و عطای خدمت او و اضافه مناصب مفتخر گشتند و عظیم الدوله بخطاب
خجسته بنیاد و کوتوالی و کروری دامنی و غیره تعلقه آنجا عز امتیاز یافت و
به شکارگاه و که با اهتمام راسته دولت رام تیار شده بود مایل شدند و بعد از
به شکارگاه که مشیر الملک تیار کرده بود متوجه شده شکار قمرغه نمودند و
توجه بندگان عالی تا کنار دریای بهیمرا و ملاقات نمودن
و در آنجا با سرداران مرهته در قرار دادن تنبیه تیپو سلطان
بنا دادند لیکن چون تیپو سلطان ولد حیدر علیخان بعد فوت پدر بجای
نشسته از غرور جوانی و نشه حکمرانی بر سر هوای ادبار سلسله موافقت با بندگان
و پیشوا و مرهته ها گسیخته آغاز تمرد و شورشها نمود بندگان عالی و کارپرداز
پیشوا و مرهته ها در فکر تنبیه او شده باتفاق یکدیگر سرانجام این مهم نمودند

این اجمال آنکه بالاجی پنڈت به نور محمد خان که از وقت حیدر علیخان به رسم حجابت
در پونا بود گفت که زر تعهد دو ساله را از عهد حیدر علی خان بهادر نرسیده و بعد
از آن پسر او که از دو سال بر مسند حکومت نشسته است زر تعهد دو سال
سابق و دو سال حال واصل به سرکار پنڈت پردهان نمود و باید که هیچ کمی
بر تعهد بهادر مرحوم افزوده زر چهار ساله برساند آنوقت آشتی فیما بین خواهد ماند
الا باسه جنگ و جدال میان خواهد آمد نور محمد خان از راه دولتخواهی به ٹیپو سلطان
نوشت که مزاج اهل پونا بنابر نرسیدن زر تعهد منحرف شده بسر شورش آمده است
و موافقت با ایشان منظور خاطر اشرف است زر تعهد موافق قرار سابق باید
طلب اضافه محض برای تهدید و تخویف است اگر زر تعهد موافق معمول با ایشان
داده رسید از فراهم آوردن و ساختن پایندگان نفاسه و بهوسله که زیر بار افواج
آمده می شوند نخواهند کوشید و سر از آشتی سرکار نخواهند پیچید از انجا جواب رسید
حرف پنڈت و قول مرهٹه مانا را اعتبار نیست پیش از انعقاد صلح با سرداران
مرهٹه در اقرارنامه نوشته بودند که مصالحت با کلاه پوشان مذکور بصوابدید ما نگیر
د شد و چون دیدند که کلاه پوشان در ملک ما دخل کرده اند اقرار خود را کان
لم یکن انگاشته بی‌شتابی رکت ما صلح کردند و فوج کمک را هم پیش خود
طلب نمودند و آینده در صدد مخالفت اند درین صورت آنعزیز القدر را لازم که
بدو درخواست رخصت از بالاجی پنڈت نکنند و جواب و سوال بلیت و لعل
نید چراکه از رخصت گرفتن شما مرهٹه از موافقت ما مایوس گشته به نظام شریک
شده و هنوز انفراغ کلی از مهم بیدر کوتبال نشده است و نیز باب اخذ
سد و خواهد شد بنابرین نور محمد خان پیش بالاجی رفته گفت که انشاءالله تعالی
فراغ از مهم کوتبال که عنقریب میشود سبیل زر سرکار تمام و کمال بعمل می‌آید

بالاجی پنڈت و هری پنڈت مطمئن گشته در پی درستی کار خود شدند و کشن راو
به حضور بندگان عالی فرستاده پیغام دادند که انتظام بعضی مهمات بنوشت
و پیغام زبانی درست نمی شود توقع از کرم عمیم چشم داریم آنکه از فرخنده بنیاد نهضت
سه چهار ده پانزده منزل بصوب توجه فرمایند و ما اخلاص مندان قدیم نیز
پونا بر آمده بملازمت حضور فائز می شویم و بعد روانگی او بستن اسباب سفر
ملتفت و وکیل مذکور کوچ نمودند نخست هری پنڈت و هولکر باتفاق هم روانه
پس از سه روز بالاجی پنڈت سوای مادهو راو را با پلٹن و امرت راو
سپرد کرده از پونا برآمده بعد گردآوری سپاه سرداران مرهٹه در عرصه کم
تا بندر پیره (?) رسیدند و با انتظار خبر نهضت بندگان عالی از حیدرآباد در آنجا مقام
کردند و وکیل ایشان به حیدرآباد رسیده به ملازمت حضور فائز گردیده وقایع
آنها بعرض رسانید بندگان عالی که بنا بر شورش و هنگامه آرائی ٹیپو عزم یلغار کردن
به خاطر داشتند مسعود صفات وکیل را بعرض پذیرایی رسانیده و ملاقات بالاجی
متصل قلعه اسگیر (?) قرار داده بتاریخ چهاردهم ربیع الاول سنه هزار و یکصد
و نود و هشت از حیدرآباد نهضت نمودند و بعد طی مراحل نزدیک قلعه
نزول اجلال فرموده برای ملاقات سرداران مرهٹه مقامات لشکر زدند و در این
مرشدزاده آفاق سکندر اقبال اسد الدوله بهادر بمنصب هفت هزاری هفت هزار
سوار و ماهی مراتب و خطاب آصف الملک و صاحبزاده میر سبحان علیخان بهادر از اصل
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و ماهی مراتب و خطاب انتظام الدوله و صاحبزاده میر ذوالفقار
از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و ماهی مراتب و خطاب نصیر الدوله را پایه
افراختند و از اعیان و منصبداران از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو
سوار و علم و نقاره و خطاب لشکر جنگ بهادر و محمد رستم خان جنگ از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو

وخطاب بهادری و محمد حسین خان بمنصب یکهزاری و پانصدی و خطاب بهادر و رای بهوانی داس
بسر و قرست ال منصو چید را با و محمد آقا و سید رکوبن انتیا ر نواختند و برهان الدوله ازیل
و علاء الدوله از تحسنه بنیاد بحضور رسیده بملازمت فایز گشتند و ممتاز الدوله برادر
مشیر الملک بعنایت سرپیچ مرصع ممتاز و مرخص گردید و بالاجی پندت معروف نانا پهرنویس
باستماع خبر نهضت لشکر فیروزی بسمت اتگیر از پنه پور کوچ کرده در نواح اتگیر
بملازمت رسیده بعنایت شمشیر قبضه مرصع با علی بند و یکدسته خنجر مرصع با علاقه مکلل سرافراز
گردید و بعد ازان خود بدولت بتاریخ هفدهم ماه رجب به خیمه او رونق افزا شده
جواهر گران بها و تحفه اعلا را که بطریق نذر گذرانیده بودند پذیرا فرمودند و در انجا به
ترتیب مجالس سرکاسشن اتفاق مقالات افتاد و چنان تقرر یافت که سال آینده باتفاق
هم تسخیر ملک ٹیپو پیشنهاد همت ساخته ملک سرکار و ملک پیشوا از دست او انتزاع باید نمود
ملک سرکار در قبضه اختیار اولیای دولت قاهره و ملک پیشوا از قلعه بادامی و دهارور
وغیره در دست تصرف دولتخواهان پیشوا باشد و ماورای ملک هر دو سرکار از ممالکت
ٹیپو آنچه بتسخیر درآید نصف به سرکار عالی باشد و نصف در سرکار پیشوا و بعد ازان
هری پندت تکوجی هولکر را که گفته بالاجی پندت بحضور آورد بعد استفسار خیریت و یکدو
کلمه دیگر سرپیچ مرصع از دست مبارک خود بر سرش بسته و بالای مروارید عطا نموده
مرخص فرمودند و بعد ازان خود بدولت با صاحبزاده ها و ناصر الملک که درین ایام
از قید ٹیپو رهائی یافته همراه رکاب بود به خیمه تکوجی هولکر نفس ملاقات گستردند و او
جواهر و اقمشه بنظر درآورد و به صاحبزاده ها و ناصر الملک نیز تواضع نمود و درهمین ایام
مستر جانسین که از کلکته وارد حیدرآباد شده بود بحضور عرضداشت نمود که آنجا
حاضر شود یا همین جا اقامت ورزد درین باب هرچه ارشاد در جواب قلمی شد
همانجا وقفه باید کرد که عنقریب لشکر فیروزی بانجا میرسد و بعد ازان بسیر قلعه اتگیر

متوجه شدند عسکر جنگ قلعه ارا بیگی پوشاک و جواهر از نظر گذرانید پس از آن راجه
بهوبا حیدرآباد افراشته سرپیچ مرصع و جیغه و کنٹھی و مالای مروارید بهولکر راو کار
و راسه پیچ و جیغه فراخور رتبه و بالاجی پنڈت را سرپیچ مرصع الماس گران بها
مرصع و بهوجبند زمرد و طرّه مرصع و کنٹھی و مالای مروارید با آرسی و مہر برام
را سرپیچ و جیغه مرصع و کنٹھی و مالای مروارید و کشن راو بلال را سرپیچ و جیغه
و مالای مروارید و بلونت راو را که از جانب مو داجی بهوسله آمده بود سرپیچ و جیغه و
و مالای مروارید مرحمت نموده رخصت انصراف ارزانی داشته بتاریخ پنجم ماه شعبان
از انجا نهضت نموده متوجه حیدرآباد شدند و درین ایام معقول علیخان به خدمت
داروغگی دیوانخانه خاص عز امتیاز یافت و راجه پدم سنگه و فتح حسین خان کہنه
هر یکی را سرپیچ مرصع و پاندان رخصت عنایت شد و در اثنای راه درمیان
درویشی بیهوده گو که در حق قوم سید و بیان سخنان بیهوده گفت دو سه جوان از
به تادیب او برخاسته او را مجروح کردند جوانان رساله سرفراز الدوله بتائید
درویش برخاسته بازار خونریزی گرم ساختند و اکثری از افاغنه مجروح و کشته
گردیدند و مال تجارت اکثر افغانان تجارت پیشه بغارت رفت و بعد ازین بتاکید
آتش خونریزی تسکین یافت و روز دوم آن از آن منزل کوچ فرموده و دوازده
ماه مذکور بقصبه خجسته بنیاد رسیده رونق افزای دولتخانه مبارک شدند و درین ایام فتح
بهادر به خلعت بخشیگری پادشاهی و دکن سرفرازی یافت و برخوردار خلف امیر الامرا
مرحوم بملازمت شرف اندوز گردیده بعطای خلاع فاخره و سرپیچ مرصع مورد
عنایات گشتند و بست و یکم ماه شعبان مستر جانسین که از عمده مصاحبان انگ
بود بزیور قابلیت اتصاف داشت بملازمت فائز گردیده جواهر گران بها و تحفه
مرسلهٔ پادشاه فرنگ از نظر مبارک گذرانید و سلخ ماه مذکور ایلچیان مست

شریف فرما شدند و از پیشکشی جواهر و یک کشتی کارها پارچه‌ها و سه مرصع و چند کشتی
شد و دو زنجیر فیل با دو لا بچه‌ها و پالکی کلابتونی و دوازده راس اسپ بنظر
بارک درآورده بمهه چشم پذیرائی گشته شد و میر قمرالدین منت که همراه
بگی آمده بود ترکیب بند قصیده مدح سرکار برخواند و سه هزار روپیه صله
یافت و درین ایام نامی‌جاه بهادر و آصف الملک بهادر و ناصرالملک سه زنجیر
فیل و سه راس اسپ و سه عدد دیگر خنجر مرصع بطریق نذر گذرانیدند
رفعت الدوله به سرپیچ مرصع و جیغهٔ مرصع سرپا یه سباها بتاند و حسته‌الصورة
پذیر مرتضی گشت و شمه تفنیمات بها در خلف عضدجنگ مرحوم از اصل و اضافه
منصب سه‌هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و خطاب قوی‌جنگ بهادر علم بلند نامی افراشت
سیدی عبدالله خان از اصل و اضافه بمنصب سه‌هزاری دو هزار سوار و خطاب
... جنگ بهادر و سید عمر خان از اصل و اضافه بمنصب یکهزاری و خطاب بهادر و
بدستور اشخاص بسیار که ذکر آنها به تفصیل خبر نشود یدا و راق گنجایش ندارد بمناصب
خطابات و بعضی به تعلقات نیز سرفرازی یافتند و درین ایام جشن سالگره مبارک
بکمال تکلف ترتیب یافت و بخانه مشیرالملک ظل مکرمت گستردند جواهر و اسپ و
فیل بطریق نذر گذرانیدند جواهر و اسپ درجهٔ پذیرائی یافت و فیل معاف شد و
عشرهٔ ماه محرم سنه هزار و یکصد و نود و نه با عتقاد و تمام به زیارت
عاشورخانها موافق معمول رفته نذر رسانیدند و بتاریخ بست و نهم ماه مذکور
بشکارگاه که با هتمام دوله راسے تیار شده بود تشریف فرما شده و هزار روپیه بجمیع
زاولان مرحمت نمودند و درین سال نیز بدستور سالهای گذشته اشخاص بسیار
بمناصب و خطابات و بعضی بتعلقات سرفرازی یافتند چنانچه اشجع الدوله بهادر
... و مالاسے مرداریه و اعتصام الدوله بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب

اعتصام الملک و پالکی جهالردار بغرا امتیاز یافتند و سترجانشین را بعطای کر
مالای مروارید با آرسی و دست بند مرصع مشمول مراحم ساختند
معین الدین خان ساکن قصبهٔ بودن از تلامذهٔ زبدة العلما شیخ الاسلام خان
بلدهٔ محمد بنیاد و بخلعت متعلق قضای بلدهٔ فرخنده بنیاد از انتقال ملا قائد محمد
که مسمی که مخاطب به شریعت الله خان شده بود کامیاب گردید و بتاریخ
ماه جمادی الاولی سنجانه سترجانشین ظل عطوفت گستردند مشار الیه بخوان ها
و تحایف و عطردان و پاندان و هفت زنجیر فیل با عماری زر و یاسه اسپان
و پالکی جهالردار و دروزی از نظر انور گذرانید و در ماه جمادی الاخر
سترجانشین را سرپیچ مرصع و جیغه و کنٹهی و مالای مروارید با آرسی و
از همراهیان او را که هم قوم او بود سرپیچ و جیغه مرصع و کنٹهی نوازش
مرحمت نموده به کلکته مرخص ساختند و هم شوال جهت استقبال فرمان
سوار شدند و سلخ ماه مذکور ظفر الدوله احتشام جنگ از ایلچپور آمده شرف
ممتاز گردیده به عنایت سرپیچ مرصع و جیغه سرفرازی یافته و در ماه ذی قعده
متوجه سیر قلعه محمد نگر شدند و درین ایام مهر شمشیر داده با فراخور رتبه رقوم
مرحمت نمودند به اعیان و ارکان دولت مثل شمس الدوله و شمشیر جنگ
رقوم جواهر فراخور رتبه عنایت شد و اعتصام الدوله نیز با [illegible] عنایت گشته
عز اختصاص یافت و [illegible] سال [illegible] واقعه دریا
از شدت بارش طغیانی نموده فصیل [illegible] را تا بلده
منهدم ساخت ذکر توجه بندگان عالی جهت تنبیه [illegible] سلطان
با اتفاق مرهٹه تا قلعه بادامی و مراجعت فرمودن
از انجا بفرخنده بنیاد و حیدرآباد و آنچه بعد ازان رو داد

چون بالاجی پنڈت تنبیه ٹیپو سلطان بر سال آینده قرار داده از نواح اتیکیره پونا معاودت
نمود و مو داجی بهوسله که سابق از رفقای رگهنا تهه راو شده بود از موافقت نمودن بالاجی
پنڈت با بندگان عالی اندیشناک گشته وکیل خود بلونت راو نام را با چهار صد کس و قدری جواهر
و چهار زنجیر فیل برای پنڈت پردهان و بالاجی پنڈت و هری پنت جهت استحکام اساس موافقت بپونا فرستاده
بالاجی پنڈت با وکیل مذکور بجوشش ملاقات نموده در خلوت سخنهای گله از جهت رفاقت موکل او
با رگهنا تهه راو بمیان آورد وکیل مذکور به تصفیه پرداخت بالاجی گفت که صداقت گفتار شما آنوقت
بعرض ظهور خواهد رسید که موکل شما درینجا تشریف آورده با راو صاحب ملاقات کنند و بالمشافه تصفیه
حسب دلخواه نمایند موما الیه عرض کرد که البته موجب مرضی تشریف تشریف خواهند آورد و سر مو از گفته شما
تجاوز نخواهند کرد پس بالاجی پنڈت مکاتیب درباب طلب مو داجی فرستاده به وکیلش گفت که
با قائی خود باید نوشت که زود خود را برسانند مو داجی برطبق مراسلات با جمعیت دوازده
هزار سوار و دوازده هزار پیاده و پنجاه ضرب توپ خود را به پونا رسانید و بعد وقوع ضیافتها
از جانبین مجالس اکنکاش ترتیب یافته چنان قرار یافت که در مهم ٹیپو شریک باشد و در جنگ کوتاهی
نکند و آنچه از ملک او مفتوح گردد آنرا شش حصه سازند دو حصه بندگان عالی و دو حصه پیشوا و یکحصه
مو داجی و یکحصه تکاجی هولکر فیما بین تقسیم نمایند و تا مدت هفت ماه بالاجی پنڈت بهوسله را در پونا
نگاه داشته و بعهد و پیمان خاطر جمع ساخته مرخص نمود و بعد رخصت او متوجه تیاری توپخانه و گرد
آوری سپاه شد نور محمد خان وکیل ٹیپو آشتی بندگان عالی با بالاجی آشتی و شراکت بهوسله درین مهم دریافته
به آقائی خود نوشت ٹیپو بدریافت این معنی وکیل مخفی در مقام باب کانون نجفیه پیش هولکر برای
تالیف فرستاد و بتطمیع پنجلک روپیه پیغام داد که در جنگ جد و جهد ننماید و موافقت او منظور نظر دارد
و وکیل دیگر محمد غیاث نام را معه دوازده زنجیر فیل و جواهرات لک روپیه با پانصد جوان با پیشتر
بالاجی فرستاده تاکید کرد که بجناح استعجال خود را به پونا رسانند بالاجی بورود اینها اطلاع
بیرون پونا اینها را فرود آورد در روز دویم آن معرفت پکهس راو راسته وکیل مذکور را با نور محمد خان

باپروانچۀ پیشوا طلب داشت وکلا خریطه را با پیتکشن مرسله گذرانیدند ملخص مضمون مکتوب آنکه
دوستدار را از جانب خود در موافقت سرکار بهیچنوع کوتاهی نکرده است ولی کند فدبر یافت
انحراف مزاج گرامی مجمل غیبات را که از معتمدان دوستدار است برسم حجابت فرستاد
اگر مطبق اظهار او عمل خواهند فرمود دوستدار هم در صلح وآشتی راسخ قدم است والا
حسب اراده گرامی ازینطرف هم قصور نخواهد شد بعد دریافت مضمون مکتوب روز دیگر
وکلا را در خلوت طلبیده استفسار کیفیت معاملت نمودند نامبرده ها گفتند که آقای ما بعد
فوت نواب بجاه دربارۀ رفع فساد ملک از نور از خدمت گرامی درخواست کمک کردند
صاحبان نکردند و صلح که با سرداران انگریز که باستصواب نواب مرحوم تقرر یافته بود
آقای ما بهمان سررشته شراکت خود در صلح درخواست نمودند پی شراکت ایشان مصالحت
منعقد ساختند و برین هم اکتفا نکرده با بندگان عالی و مودا جی ساخته کمر عزیمت به تسخیر ملک
ایشان بسته اند درینصورت شکست عهد از کدام جانب بعمل آمده با لاجی نیت بعد اتمام
کلام وکلا گفت که باعث اینهمه مراتب عدم ارسال زر ست سال هم زر تعهد سابق و حال همراه
آورده اند یا نه وکلا در جواب گفتند که اگر مهاراج فسخ این عزیمت کنند البته زر سرکار
رسانیده خواهد شد بالاجی گفت که بدون ارسال زر فسخ عزیمت صورت امکان ندارد
و بعد وصول زر موافقت البته منظور است بر همین دو کلمه اختصار کرد و نامبرده ها را رخصت نمود
و روز دویم آن کشن راو بلال را پیش بندگان عالی روانه ساخته پیغام کرد که حسب القرار کوچ
فرمایند و باتفاق به تسخیر پتو متوجه شوند و نیز بلونت راو وکیل مودا جی را طلب داشته تاکید
گفت که بموکل خود باید نوشت که موافق قرار کوچ باید کرد و در اثنا راه ملحق باید شد و این خط
را مصحوب دو شتر سوار روانه ناگپور نمود و کشن راو بلال بحیدرآباد رسیده محرک سلسله
کوچ گردید بندگان عالی فرمودند که برای سرانجام این مهم جمعیت و نیجلکر و پیدا عانت کنند
و ملک بیجاپور با قلعه احمدنگر واگذاشت نمایند و قتیکه ملک پتو را تسخیر خواهند کرد و موافق قرار

لتقسیم بعمل خواهد آمد ملک مذکور با ز لشکر مسترد نموده خواهد شد و بدون این نهضت مشکل وکیل
مذکور چون دید که اگر این سوال و جواب را بر نوشتجات میگذارد در کار تعویق می افتد
و محتمل که بالاجی و هری پنڈت راضی نشوند و سلسله موافقت گسسته گردد و کار سرکار پیشوا
ابتر شود و در جواب عرض نمود که حضرت بالفعل درخواست زر نقد موقوف فرمایند هرگاه کوچ
خواهند فرمود با عانت خواهند پرداخت بالاجی پنڈت مشمول احسان حضرت شده از گذاشت
ملک بیجاپور دریغ نخواهند کرد و این سخن مصلحت آمیز بدون استمزاج بالاجی و هری پنڈت
از پیش خود از ان سبب گفت که آن هر دو او را وقت روانگی بسمت حیدرآباد بتاکید بلیغ
گفته بودند که صاحب مرد دیرینه و محرم و خیرخواه هر دو سرکار اند بهر وجه که مناسب
دانند مزاج بندگان عالی را بر سر این مهم آرند بندگان عالی چون وکیل مذکور را صادق القول
و معتمد میدانستند بپاس خاطر او دست از طلب زر نقد باز داشته و اکتفا بر اقرار زبانی
او بتفویض ملک بیجاپور نموده و جاگیر یک لک روپیه حق سعی او مقرر کرده به تهیه سفر پرداختند
و درین ایام شادی بسم الله خلف شمس الدوله بهادر شروع شده بود و تا یک و نیم ماه
جشن این شادی به تکلف تمام ترتیب یافت که در اثنای آن وکیل مرهٹه رسید و بنابر تعجیل
وکیل در عشره ثالث محرم از حیدرآباد نهضت نموده در میدان عیدگاه نزول اجلال فرمود
و از ناگپور موداجی نیز کوچ کرده بالاجی و هری پنڈت در پونا امرت راو سهی را با جمعیت دو
هزار کس بخدمت سوائی مادهو راو متعین ساخت و از پونا کوچ کرده بمقام ترب هر که چهار
کروه از پوناست فرود آمدند و در آنوقت جمعیت ایشان بیست هزار سوار بود و از انجا بالاجی
پنڈت هری پنڈت را پیشتر فرستاد که تکوجی هولکر را همراه گرفته بطریق هراول چهار کروه
پیشتر از لشکر فرود آمده باشند و هولکر که دوازده لک روپیه برای خرچ سپاه از بالاجی
درخواست کرده بود هری پنڈت او را بر چهار لک روپیه نقد و پارچه یک لک روپیه راضی
ساخته شریک مهم کرد و بعد ازان بطی مراحل به پنڈهرپور رسیده مقامات کرد و نانا با جمعیت

مرهٹه تا پنجاه هزار سوار رسیده و از پندرپور شتر سواران بطلب مواجی که زود خود را
برسانند و پیش کشن راو وکیل حیدرآباد که از کیفیت آنجا اطلاع دهد فرستادند و بعد
چندی خبر رسید که مواجی با جمعیت پانزده هزار سوار بفاصله نسبت کروهی از پندرپور
رسیده و بندگان عالی تا هشتم ماه صفر در منزل عیدگاه بپاس خاطر شمس الدوله اقامت ورزیده
و تتمه شادی مذکور را زیب و زینت داده و رقوم جواهر و پوشاکهای اعلی که شمس الدوله از نظر
انور گذرانید قبول فرموده از آنجا کوچ نمودند و بمیدان لنگر حوض پرتو نزول افگندند و روز
دویم آن نذر فتح قلعه پرینده که باهتمام رفعت الدوله و عظیم الدوله صورت وقوع یافت
از نظر انور گذشت و دهم ماه مذکور مولوی معین الدینخان قاضی بلدهٔ فرخنده بنیاد بمنصب
دو هزاری و خطاب معین الاسلام خان مباهی و مفتخر گردید و امیر الملک بهادر مهابت جنگ
بخطاب شجاع الملک و بحالی تعلقه ادهونی وغیره و عنایت سرپیچ مرصع پالکی جهالردار و سلک
مروارید کوس دولت نواخت و درین روزها راجه امانت رام بعارضه ذات الجنب
رخت هستی بر بست و رای رنگا داس پسر رائی رایان بخطاب دیانت ونت سرفرازی یافته
بکار پدر خود مامور گردید و سوای اشخاص مذکور بسیار امرا و منصبداران و ملازمان بعضی
بمنصب و خطابات و بعضی بتعلقات و برخی بعنایت رقوم جواهر مشمول عواطف خداوندی
گشتند پس از آن مقام نهضت نموده بسمت قلعه اتگیر متوجه شده بطی مراحل سواد آن
قلعه را مضرب خیام فلک احتشام گردانیدند و از پنڈهرپور بالاجی پنڈت و مواجی بهوسله
وغیره بنواح قلعه مذکور رسیده احراز شرف ملازمت نمودند مگر هولکر که بالاجی پنڈت او را
پیشتر برای عبور گنگا فرستاده بود و تا دوازده روز اتفاق مقامات هر دو لشکر در آنجا شد
و ضیافتها از جانبین بعمل آمد پس از آن بندگان عالی باتفاق سرداران مرهٹه از آنجا نهضت
نموده کوچ بکوچ تا دریای گنگا رسیدند و فوج مرهٹه یکروز پیشتر و فوج فیروزی یکروز
بعد عبور گنگا نمود و بعد از آن باتفاق همدیگر پیشتر روان شدند تا اینکه بفاصله سی چهل کروه

از قلعه بادامی که در تصرف ٹیپو بود رسیدند وکشن راو بلال بعد عبور کشنا بعلت مرضی که لاحق حال او شده بود از بالاجی رخصت گرفته بپونا رفت و بعد یکماه درانجا فوت شد و بالاجی وهری پنڈت دوازده جوڑی جاسوس و بندگان عالی شش جوڑی جاسوس برای دریافت احوال ٹیپو و لشکر و سرانجام جنگش بملکبار او فرستادند و هولکر که سابق برین ٹیپو با وی ساخته و مبلغ پنجلاک روپیه رسانیده وعده کرده بود که اگر اعانت و جانبداری او منظور دارد در رعایتها بعمل خواهد آمد در صورت منازعت با پیشوا پنجلاک دیگر و بر تقدیر مصالحت و تقرر معاملت پنجلاک روپیه و ماوراء آن سال بسال دو لک روپیه فرستاده خواهد شد وکیل خود را مخفی پیش ٹیپو فرستاده پیغام داد که بجمیع وجوه مطمئن بوده و این دوستدار را حسب القرار از آن خود دانسته بی اندیشه بعزم مقابله کوچ نمایند ٹیپو که در آن ایام از سرینگ پٹن برآمده به بنگلور رسیده مقام کرده بود و اندیشه از استماع خبر اجتماع هردو فوج بخاطر خود داشت برسیدن پیغام مذکور مطمئن خاطر گشته و معهذا عهد و پیمان موکد بایمان از وکیل هولکر گرفته از انجا کوچ نمود و جاسوسان هردو سرکار را که آنجا رسیده بودند مقید ساخت از ینجهت خبر انجا بهردو سرکار نرسید پس بندگان عالی و بالاجی جهت دریافت خبر وکیل راو داجی بهوسله و یک وکیل تیمهن را و راسته که در جواب وسوال ٹیپو بود نزد او فرستاده پیغام داد که اگر اراده جنگ ست پیشتر باید آمد و اگر اراده آنست که بقرار داد معاملت مصالحت بوقوع آید وکلا را باید فرستاد تا فیصل معاملت نماید درین اثنا بالاجی بنابر ناسازی آب و هوای انجا بمرض اسهال مبتلا شده خواست که معاودت نماید که در عرصه قلیل مرض او بصحت گرائید و بصواب دید هری پنڈت معاودت را موقوف نموده تا تنجیر بادامی بودن خود درانجا صلاح وقت دید بعد از ان بندگان عالی جواب وسوال ملکبار بجا پور رسانیده آوردند و چون بالاجی از گذاشت آن ابا نمود بمعاودت خود بحیدرآباد صلاح وقت دانسته

بعد رد و بدل بسیار شرف الملک برادر رکن الدوله مرحوم را با جمیع سرداران که در وقت
رکن الدوله متعین او بودند با جمعیت هفت هزار سوار و حشمت جنگ را با یکهزار سوار و
زور آور جنگ را با دو هزار سوار همراه بالاجی تعین نمود. بدین قرار که اگر تنها بالاجی
پنڈت هری پنڈت را مهم پیشوا مقرر کرده تنها عازم پونه شود فوج فیروزی همراه هری
پنڈت باشد و اگر هری پنڈت و سرداران دیگر با فوج خود همراه بالاجی پونا روند
باید که فوج فیروزی را بحضور مرخص کنند و هر چه از ملک تسخیر شود یکحصه ازان باولیای
دولت قاهره بسپارند و بعد ازان خود به دولت بخیمه بالاجی جهت رخصت تشریف فرموده
او وقت برخاست دو کشتی پارچه و عطردان و پاندان از نظر انور گذرانید و بعد ازان
مشیر الملک و شمس الملک جهت رخصت که بخیمه او علیحده علیحده رفته بودند بالاجی هر یک را
عطر و پاندان داده رخصت نمودند. گاه گاهی به کوچهای طولانی از آنجا متوجه حیدرآباد
شده و هشتم رجب کشنا را از معبر کالا چبوتره عبور نموده بتاریخ نوزدهم ماه مذکور داخل
حیدرآباد شدند و در اثنای این سفر تا رسیدن بحیدرآباد مرشدزاده سکندر اقبال [illegible]
اسد الدوله بهادر به منصب نه هزاری نه هزار سوار و خطاب سکندر جاه و انتظام الدوله
بهادر را از اصل و اضافه به منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب
انتظام الملک و نصیر الدوله بهادر را از اصل و اضافه به منصب هفت هزاری هفت هزار سوار
و خطاب ذوالفقار الملک و ناصر الملک را از اصل و اضافه به منصب نه هزاری نه هزار سوار
و خطاب همایون جاه مورد عنایت بیغایت گشتند و بدستور امرای دیگر که از سلسله قرابت
بندگان عالی بودند به مناصب و خطابات عمده سرفرازی یافتند. و از امرا هر که بخطاب
دوله امتیاز داشت مثل شجیع الدوله بخطاب ملکی و هر که خطاب جنگی داشت می طلب
به دوله و هر که خانی داشت بخطاب بهادری و جنگی و هر که خطابی نداشت بخطاب خانی
چهرهٔ امتیاز افروخت و دولت افتخار اندوخت و مرزبان شولاپور حسین مساوات منصب

پنجهزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و سرپیچ مرصع و جیغه و کلغی مروارید و پاندان خاصه
سرفراز و ممتاز گردید بالاجی پنڈت بعد روانه شدن بندگان عالی بسمت حیدرآباد بعزم تسخیر
قلعه بادامی متوجه شده از انجا کوچ نموده تا اینکه بفاصله چهار کروهی از بادامی رسید و تا این
منزل منتظر آن بود که از جانب ٹیپو وکلا بیایند و معاملت را انفصال نمایند که از همین جا از
معاملت گرفته برگردد چون ٹیپوی جهالت کیش ناآل اندیش که از مراجعت بندگان عالی
مسرور و زیاده تر مغرور گشته بود واحدی را برای جواب و سوال معاملت نفرستاد
آنوقت بالاجی نور محمد خان و محمد غیاث را طلبداشته گفت که تا حال هم از ینجا نسبت
اهمال و رعایت بعمل آمد لیکن آقای شما نفهمید آنها در جواب گفتند ما هم در ارسال
خطوط مشعر بفهمایش قصور نکردیم لیکن چون نوکریم چاره نداریم پس بالاجی نظر بنیکی وکلا
از اخبار هر روزه لشکر ٹیپو اطلاع میدادند بودن اینها همراه لشکر صلاح وقت ندانسته
بهر یک یک سیله و دستار و یک تهان کمخواب داده مرخص نموده وقت رخصت گفت
که بر شما هیچ امری از سوال و جواب گذشته و حال مخفی نیست بهر قسم که مناسب دانند
در خیرخواهی آقای خود بدل جهد نمایند و یکصد سوار لچھمن راو را همراه آنها تعین نمود
که تا دریای تمبهدرا که نه منزل از انجا بود آنها را رسانیده برگردند و بعد رفتن وکلای
مذکور کوچ دو کروهی دیگر نموده بفاصله دو کروهی از قلعه رسیده هری پنڈت و
سرداران دیگر را بمحاصره و بستن مورچال مامور ساخت و آتش جدال و قتال از
جانبین ملتهب گردید و مدت محاصره تا بیست و هشت روز بامتداد کشید آخر الامر بزور شمشیر
آن قلعه را گرفتند و مردم قلعه را که دو هزار نفر بودند از قلعه برآورده و چند روز محبوس
کرده بجان رهائی دادند و شخصی از متوسلان لچھمن راو را به ستداری قلعه داری آنجا مقرر
کردند و روز دیگر بالاجی بخیمه موداجی و غیره سرداران رفته و بخاطرداری پرداخته
شریک هری پنڈت ساخت چنانچه فوج موداجی بهوسله بسرکردگی پسر او چمنا بابو باهری

پنڈت با معاودت اوپیونا همراه بود و بعد ازان بالاجی با جمعیت قلیل بونا پاشتافت و هری
پنڈت با ششصد اسپ بوسالہ و هولکر با تمام لشکر بسمت قلعه دهاروار کوچ نمود و هی نمود و ازان
طرف ٹیپو که در سنگاور با جمعیت خود و توپخانه اقامت داشت باستماع این خبر با شش کوب با دهونی
رسیده یورش کرد و مهابت جنگ که با اهل و عیال در انجا بود پای استقامت افشرده و جلادت
را بکار فرموده بمدافعه او پرداخت و حمله های آورد ساخت و چون اینخبر به بندگان عالی رسید
همایون جاه بهادر را سپرکردگی مقرر کرده و بعنایت شمشیر و جمدهر و سرپیچ الماس
و کلکی نواخته و شمس الملک و مشیر الملک را با رسالداران در رکاب او متعین ساخته و اکثر
رسالداران را بعطای سرپیچ و جیغه فراخور رتبه مشمول عواطف نموده و اعتقاد الدوله
را برای تیاری سامان جهت عبور دریای کشنا تعین فرموده بجانب ادهونی فرستادند
تا مهابت جنگ را معه اهل و عیال ازان قلعه برارند و هری پنڈت را در باب کمک
نوشتند هری پنڈت اپا ملونت و یکسردار دیگر را با جمعیت پانزده هزار سوار از دهاروار
بکمک ادهونی فرستاد و فوج فیروزی عبور کشنا و تمهید را نموده با دهونی رسید ٹیپو
از خبر آمد آمد سرداران مذکور پیش از رسیدن ایشان مورچال را از ادهونی برداشته
هفت کروه از عقب رفته در پناه کوهستان نشاه ددکر فرود آمد شمس الملک و مشیر الملک
مهابتجنگ دارا جاه را معه ناموس صفیه از قلعه ادهونی بحفاظت تمام برآورده برکنار دریای
تمهید را رسیده بسرعت هرچه تمامتر عبور دریای مذکور نمودند بعد عبور تمام لشکر و بنگاه بفاصله
یکپاس دریای مذکور طغیان آمده حائل میان فوج فیروزی و فوج مخالف گردید
دارا جاه سالما معه ناموس داخل قلعه رایچور شدند و شمس الملک و مشیر الملک ملبوس خاص
و جواهر که ازپیشگاه حضور جهت دارا جاه ارسال شده بود در انجا رسانیدند و بندگان عالی
باستماع این نوید عافیت نذور گرفته حکم بسر دادن توپها نمودند درین اثنا هری پنڈت
هم بعزم مقابله ٹیپو از دهاروار رسیده و بفاصله دوازده کروه از لشکر مخالف کشنا را

در میان گرفته فرود آمد و سرداران مذکور حسب الطلب حضور از آنجا مراجعت کرده
بتاریخ پنجم ذی قعده سنه هزار و دوصد در حیدرآباد بآستان بوسی حضور فائز
شدند و درین سال مستر مین سین که از جانب مستر جانسین آمده بود بوساطت راقم الحروف
بسعادت ملازمت فائز و بعنایت سرپیچ و جیغه مشمول عواطف گردید و بسیاری
از ملازمان حضور بعضی باضافه منصب و خطاب و برخی بعطای جواهر سرفرازی یافتند
و ٹیپو بعد مراجعت فوج فیروزی ادهونی را خالی یافته قلعه مذکور را متصرف شده
بسوختگی دل انهدام و مسمار نمود و از آنجا بطرف ساونور متوجه گشت و ازین سو
هری پنڈت نیز متوجه آن سمت شد عبدالحکیم خان حاکم ساونور که از عداوت و سختگیری های
ٹیپو هراسان بود وکیل خود نزد هری پنڈت و هولکر فرستاد که این وقت دستگیری ما
باید کرد و دستگیری نموده اینجز خواه را نزد خود پناه دهند و ملک ساونور را از دست آن ظالم خلاص
کنند که تا دوام الحیات ممنون از دولتخواهان سرکار پیشوا خواهیم شد بعد آن ٹیپو یکهزار ڈنگی تیار کرده
اول ده هزار بار با پنجاه توپ از دریای کشنا پار آنکه فوج مرهٹه خبردار شود بسرعت هرچه
تمامتر عبور کنانید و روز دویم آن خود با تمامی لشکر عبور کرده بقصد مقابله بفاصله هشت کروه
از لشکر مرهٹه فرود آمد و هری پنڈت و هولکر که بفاصله سه کروه از ساونور فرود آمده بودند
حسب الطلب حاکم آنجا زیر فصیل قلعه ساونور رفته حاکم آنجا را با عیال و قدری اسباب و اموال
از آنجا برآورده همراه خود گرفته بفرودگاه خود رسیده مقام کردند ٹیپو باستماع این خبر از آنجا
کوچ کرده متصل ساونور رسیده یکهزار بار اندرون قلعه فرستاده تقیه اموال و
اسباب عبدالحکیم خان را متصرف گشت و بفاصله دو نیم کروه از ساونور با فوج و توپخانه
آمده دست بجنگ گردید از ینطرف هری پنڈت و هولکر بفاصله یک کروه بعزم مقابله ایستاده
در دامن کوهی توپخانه را گذاشته شروع بجنگ نمودند و از طرفین تا پاس و نیم جنگ توپخانه
درمیان بود درینوقت سرداران مرهٹه به هری پنڈت گفتند اگر حکم شود از هیچ جو ...

یورش کرده جمعیت او را متفرق میسازیم بشرطیکه اگر اسپ ضایع شود از سرکار عوض آن مرحمت گردد و اگر سوار تلف شود نصف درماهه از سرکار مدام برای پس ماندگان او بحال باشد هری پنڈت گفت من هم مثل شما نوکر سرکار ام بدون حکم سرکار من از جانب خود نمی توانم که این شرط با شما در میان آرم باستماع اینجواب هیچکس پاس جلادت پیشتر نگذاشت بعد ازین توپها از جنگگاه کشیده و بخیمه گاه که به فاصله سه کروه از رزمگاه بود رسیده فرود آمدند و ٹیپو نیز بفاصله دو کروه به خیمه گاه خود رفته فرود آمد و مابین هر دو لشکر فاصله پنج کروه بود و تا چهار روز دیگر آتش جدال و قتال ملتهب نشد تا آنکه روز پنجم که آفتاب بغروب نشسته و قریب یکپاس از شب گذشته ٹیپو شبخون بر لشکر هری پنڈت زد و لشکر را پریشان ساخت و در شبخون اموال و اسباب بسیار دست خوش تاراجیان گشت و لشکر نواب که بفاصله یک و نیم کروه بود بر سر شبخون نرسید روز دیگر سرداران مرهٹه از شبخون اندیشناک گشته بنگاه و اسباب بیوتات را پیدا بسته کرده عقب فرستادند و بعزم مقابله بفاصله سه کروه از لشکر فرود آمدند و شب تیار استاده بسر بردند و روز سوار شده در مقابل رفته می ایستادند نه ٹیپو بسر ایشان می آمد و نه ایشان بر سر وی رفتند از خود جنگ میکردند تا پانزده روز همین منوال منقضی شد تا اینکه ٹیپو یکروز به هری پنڈت پیغام داد با وصفیکه اینهمه فوج فراوان همراه خود دارند چرا بجنگ مبادرت نمی نمایند هری پنڈت گفت که جنگ ما همچو جنگ دزدان نیست که اکثر شبها دری دارند بمیدان آمده صف جنگ نمایند تا غالب از مغلوب جدا شود و شنیدن اینجواب روز دیگر ٹیپو توپخانه پیش رو کشیده بعزم مقابله شتافته و از آنجانب مرهٹه ها نیز سوار شدند و بعد مقابل گشتن تا دو پهر جنگ توپخانه در میان بود نه از هیچ جانب ظفر شد از آنجا خطر باز وقت سه پهر سرداران هر دو لشکر بلشکرگاه خود معاودت نمودند و تیار است و حفاظت خود ها پرداختند از آنجا که هری پنڈت مکرر

شکس

با بیا و اشاره بل بصراحت بهولکر گفته بود که از جهت جانب داری صاحب ٹیپو
خیره شده است و مهم بطول انجامید و هولکر میخواست که بتقریبی ترددنمایان بعرصه
ظهور آورد که موجب شرخروئی و باعث رفع بدنامی جانب داری شود لهذا هولکر
روزی که جاسوسانش خبر رسانیدند که خزانهٔ ٹیپو همراه پنجهزار بار و بیست ضرب
توپ از مار نور نزدیک لشکرش رسیده و فردا داخل لشکر خواهد شد بهانروز بهری
پنڈت پیغام فرستاد که امروز بر سر ٹیپو میروم آنچه خواهد گذشت معلوم خواهد شد
و فی الفور ربعا الله سوار شده بر خزانه ریخت و چهار هزار پیاده و پانصد سوار ٹیپو را
کشته دهون پنجلک روپیه گرفته معاودت به لشکر خود کرد روز دیگر ٹیپو وکیل خود پیش
هولکر فرستاده پیغام نمود که من بر سخن شما اعتماد کرده مطمئن بودم و صاحب بخلاف قرار
خود عمل نمودند هولکر در جواب گفت که من ملازم پیشوا هستم علانیه در وقت جنگ نمیتوانم
که اعانت نمایم و همیشه که صاحب بر لشکر هری پنڈت غالب شدند از جهت پهلوتهی
کردن این دوستدار بود از ینجهت بجانب داری صاحب متهم شدم برای رفع تهمت
اینحرکت نمودم و موافق قرار صاحب موافق ام و الحال آنچه که صلاح کار صاحب و بهبودیست
اظهار میکنم بهتر آنست که زود تر بقبول معامله مصالحه نمایند و درین امر اهمال نکنند که انجام خوب
نیست لیکن اینوقت وکلا را برای تقرر معاملت نباید فرستاد بل یک شبخون دیگر
بر فوج هری پنڈت زده یکجنگ غالبانه بهری پنڈت نموده آن وقت معتمدان خود را
برای سوال و جواب معاملت نزد این دوستدار باید فرستاد بعد رهنمائی برین
[illegible] وکیل ٹیپو را رخصت ساخت ٹیپو برهنمونی او یک شبخون دیگر بر لشکر هری پنڈت
[illegible] هری پنڈت متفرق شد لیکن شکست فاحش نیافت چراکه فرار نمودن و بار
[illegible] کار مرهٹه است تا وقتیکه ده بیست هزار کس از ینها کشته نشود شکست فاحش
[illegible] نمی یابد اینقدر شد که مرهٹه مورچال خود از قلعه دهاروار برداشت و قلعه بهادربنده

که بتصرف مرهته رفته بود و سانور ملک سه لک هون کرک و یک مکان دیگر که محاصلش یک لک
و پنجاه هزار هون کرک بود بقبضهٔ تیپو درآمد و چون موسم برشکال قریب رسید و فکر نهیا و
دامن گیر حال هر دو لشکر گردید تیپو باندیشه گرانی و دیر رسیدن خزانه از سرنگاپتن
صلاح در مصالحت دیده وکیل خود را پیش هولکر فرستاد و پیغام داد که زر چهار ساله که باقیست
میدهیم و آینده مبلغیکه در تعهد از قدیم مقرر یافته سال بسال به سرکار پیشوا خواهد رسید
بشرطیکه ملک بادامی وغیره که در تصرف آورده اند واگذاشت نمایند بهمانوقت هولکر پیش
هری پندت آمده پیغامش اظهار کرد و هری پندت به بالاجی پندت نوشت بالاجی قلمی نمود
که صاحب دریم مختار اند و هر چه بهتر و صلاح کار سرکار حسب الوقت بدبینند بلا توقف
و بی استصواب غیر بعمل آرند که کرده صاحب در سرکار منظور و مقبول هری پندت بدریافت
این جواب هولکر را طلبداشته گفت که این مصالحت بچند شرط منظور است اول آنکه قلعه بادامی
که بجنگ تسخیر گشته و زر بسیار بصرف آمده و همچنین قلعه نرگنده مسترد نخواهد شد دویم آنکه زر پیشکش
تمام و کمال و چوتهی واگذاشت ادهونی ارسال دارند سوم آنکه معاملت بندگان عالی همراه متعلقات
پیشوا مفروغ سازند چهارم آنکه ملک عبدالحکیم خان را که متوسل سرکار پیشوا شده بشان الیه
باز دهند و آینده در صدد مخالفت او نباشند پنجم آنکه عهد واثق نمایند که زر سرکار سال بسال
بلا عذر خواهد رسید و بار دیگر بعد مراجعت افواج بندگان عالی و پیشوا مصدر فساد نشوند
هولکر این مراتب را به تیپو گفته فرستاد و باز تیپو وکیل روانه نمود که از ملک بادامی و نرگنده
بپاس خاطر سرکار پیشوا دست برداشتم و این مصالحت بعذر نیست بل بکمال صفائی آ
بدوستی مرا یکی آنکه حسب طلب راکا و پندت پردهان برای ماقلی بسازند باید که در القاب لفظ
سلطان بیفزایند و وقت حاجت ما را بارسال فوج مطلوب کمک کنند و چوتهی واگذاشت
ادهونی میدهیم و فیصل معاملت حضور در ضمن انمعاملت نمی شود بل علیحده بوساطت وکلا
انفصال خواهد یافت و عبدالحکیم خان بالکیر سرکار ماست محاسبه نگرفته روپیه از و میخواهیم

اگر وجه بابت سرکار صاحب است باید که اول سبیل زر سرکار ما ادا نمایند بعد از آن
درخواست واگذاشت ملک او کنند اگر هر دو شرط مذکور قبول دارند از این طرف هم صلحنامه
حسب القرار به طبق رضای طرفین قلمی می‌گردد و چون لچهمن راو راسته وقت روانگی
خود به پونا همراه بالاجی پندت بادرکوجی سنه خود را پیش هری پندت گذاشته بود که هرگاه
پای معاملت در میان آید شریک باشد هولکر او را نیز شریک جواب و سوال نمود و هری
پندت چون دریافت که زر نقد بالفعل بدست می‌آید و به فیصل معامله حضور و عبد الحکیم خان
نیز مطلع نخواهد داد از جهت قریب رسیدن موسم برشکال تعویق در مصالحت صلاح وقت
ندانسته به تفصیل معامله سرکار پیشوا راضی به صلح شد اما در مقدمه افزود لفظ سلطان
و سایر القاب اندکی استادگی کرد و گفت در این باب به بالاجی پندت نوشته می‌شود
بر طبق نوشته مشار الیه عمل خواهد آمد هولکر گفت که زنهار درین امر ایستادگی نباید
کرد و در پایگاه سرکار پیشوا صدها نفر سلطان نام دارند این هم از آن قبیل شاید
جواب این امر بالاجی خواهم گفت صاحب در نوشتن صلحنامه تاخیر نکنند و زود بگیرند
هری پندت قبول کرده در قرارنامه افزودن لفظ سلطان و القاب نوشته به معرفت
هولکر و شیو بهم نوشتجات خود دستخط هولکر فرستاد و روز دیگر مصحابت وکیل خود
با چهار هزار بار و پانصد سوار ده لک هون کرک و هفت لک روپیه نقد و پارچه سه لک روپیه جمله پنجاه لک روپیه
بابت سرکار پیشوا فرستاد و ده لک روپیه باقی را وعده نمود که بعد داخل شدن لشکر
در پونا فرستاده خواهد شد و برای هولکر چهار لک روپیه نقد و جواهر و دو لک روپیه پارچه یک لک روپیه
نوشته بود که سوای این دو لک روپیه سال بسال موافق قرارداد سابق به عرض رسال
خواهد آمد فرستاد و خود همان روز عبور کرده آن طرف کشنا مقام نمود و روز دیگر هری
پندت وکیل شیو را خلعت با پارچه خلعت با سرپیچ مرصع از سرکار پیشوا و صلحنامه حسب القرار
نوشته داده رخصت نمود و هولکر از جانب خود یک سرپیچ مرصع و خلعت باو داد القصه

هری پنت بعد انقضای زر معامله سرکار پیشوا روز سیوم بطرف پونا کوچ کرده وسردار
بندگان نواب را رخصت نموده خود با هولکر وپنها با پوسپه متوجه بهوسله و ا با بلونت بهونا رسید
و بالاجی پنت در پونا ضیافتهای سرداران نموده هر یکی را بمبلغ او رخصت نمود وانیکه [illegible]
در سنه یکهزار و دو صد و یک بعرض وقوع آمد و [illegible] پنجسال [illegible] بیگم [illegible] محل خاص
عالیجاه بهادر باجل طبیعی از ینجهان در گذشت و خود بدولتخانه عالیجاه ظل کبریا تشریف [illegible]
دو پارچه خلعت ماتمی بصاحبزاده و دختران آنمرحومه عنایت فرموده تسلی بخش خاطرها شدند
در ماه صفر سنه اقبال فرجام بادشاه نمودند و نیز در حویلی نواب شمس الملک بهادر تقریب
ضیافت تشریف بردند و شجاع الملک را بعطای خطاب امیر الامرا بهادر و سرپیچ [illegible] و
کلکی مرصع و پوشاک خاص و جوشن و خود رومی طلائی و دو دستانه هر دو دست و شمشیر
با حلی [illegible] درجلدوی ترددی که در ادهونی کرده بود سرفراز ساختند
دیگر فرار نمودن موهن راو پینکایه و فتح قلعه ردرور چوره و ماوه پور
و دستگیر شدن رسید از آنمکان بدست فوج منصور [illegible]
دست اخذ و جبر بحالات جاگیرداران دراز کرده از موهن راو پینکایه زر یکساله اطلاق
پیشکش درخواست نمود مشار الیه بنابر عدم استطاعت در تقبل ایستادگی کرد غلام [illegible]
در سنه هزار و دو صد و دو ضبطی بر جاگیر او فرستاده محصلان شدید براو گماشت
موی الیه نجات خود در فرار دیده وقت شب فرصت یافته بقلعه ردرور که [illegible]
او بود رفته متحصن گشت و به بند و بست برج و باره آن قلعه پرداخت غلام [illegible]
این مقول برمنشا دانگیزی نموده شورش او بحضور معروض داشت و فوج فیروزی
بسرکردگی سهراب [illegible] الدوله پسر حسام الله خان قلعه دار ادونی [illegible]
کنانیده در عقب او راجه بهارامل را نیز روانه گردانید موی الیه [illegible]
ایا [illegible] لاحاصل زده از آنجا نیز فرار نموده جان خود بسلامت برد [illegible] غلام

تمام جاگیر موروثی او را بضبط در آورده تهانهٔ سرکار در آنجا قایم کرد و درین سال راجه چنپور
از تسلط و سخت گیری راجها رسید که سرکار ریگناول و ورنگل و میدک و غیره باضافه
تعهد از غلام سید خان گرفته بود به تنگ آمده سر از اطاعت او پیچیده و دلیسکه مذکور را از سرکار
او در پیچ و تاب شده به غلام سید خان نوشته برای تنبیه او درخواست کمک کرد پس
غلام سید خان بهادر اول را بخطاب راجه بهونت بهادر و عطای جیغه و سرپیچ از پیشگاه
حضور سرفراز کنانیده با فوج کثیر کمک دلیسکه مذکور فرستاد و راجه بهونت به یلغار
رسیده بمحاصرهٔ مکان راجه چنپور پرداخت و بازار جدال و قتال گرم ساخت و بعد
چندی به یورش حصار بیرون آن مکان را گرفت و خواست که بهمین منوال قلعه را نیز بگیرد
راجه چنپور امان جان و آبرو درخواسته تسلیم قلعه نمود و راجه بهونت نذر فتح و عرضی
مشعر به کیفیت تسخیر آن باستصواب غلام سید خان بحضور فرستاد و غلام سید خان
رانیه ارچنپور را طلبداشته در قلعه محمد نگر محبوس ساخت و جمیع ملک موروثی او را از
ماده پور و غیره بضبط در آورده سپرد دلیسکه مذکور نمود و سلخ جمادی الاولی شروع
جشن نوروز شد و بستم ماه شوال جشن سالگرهٔ درین سال نیز بسیاری از امرا و منصبداران
و متصدیان سرکار بعنایت منصب و خطاب و جواهر و تعلقات فراخور مساعدت
طالع مشمول نوازش خداوندی گشتند چنانچه مقرب خان بخلعت استقلالی قلعه‌داری گلکنده
و اعتصام الدوله بهادر بعنایت دستنبد مرصع و محمد امجد خان بهادر به بلند جنگ
از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری شش هزار سوار و پالکی جهالردار و خطاب امجد الدوله
و ... سپاه جنگ بهادر از اصل و اضافه بمنصب ششهزاری چهار هزار سوار و پالکی جهالردار و
خطاب سردار الدوله و رای سه بهوانی داس مهر دفتر دیوانی سرکار و رای درگا داس
و راجه بهونت بهادر هر یک بعنایت کلغی مروارید و رای کیول کشن و رای خوشحال چند
هر یک بعطای سرپیچ مرصع و رای ... را بمنصب و خطاب و علم و نقاره و تعلق بعض

تعلقات نرمل وقلعه بودن واتنور قوال وغیره محالات و یک زنجیر فیل و جمال الشرف خان ربنا
سرپیچ مرصع وخطاب بهادری وخلعت تعلقه کوپل که هنوز قلعه کوپل به تسخیر اولیای دولت
قاهره نیامده تنها تنخواه سرکار در آن تعلقه قایم شده بود سرفرازی یافتند و درین سال
خواجه بهادر خان و حافظ فریدالدین را برسم حجابت نزد ٹیپو فرستادند و در ماه محرم شش
سال هزار و دو صد و ششت سید محمد نامی باطها آرا که من شریف مکه ام بملاقات حضور فایض گردید
و مبلغ ده هزار روپیه باو مرحمت شد و بیست و نهم ربیع الثانی خواجه بهادر خان و حافظ
فریدالدین از نزد ٹیپو مراجعت نموده مشرف اندوز ملازمت گردیدند و مراسلات
او با جواهر و الماس و اسپ و فیل از نظر انور گذرانیدند و درین سال حسام الدوله به تعلقه
کروڑگیری بلده فرخنده بنیاد از تغیر محمد عبدالله خان و میر ابراهیم بهادر صفی الدوله
بقلعه داری قلعه گلبرگه و در اسپ سنت رای به تعلقه امینی صرف خاص و شوکت الدوله
بخلعت دیوانی پادشاهی صوبه خجسته بنیاد بعز اختصاص یافتند و یازدهم جمادی الاخری
شروع جشن نوروز عالم افروز شد و دهم شعبان فرمان و خطاب ستم دوران از پیشگاه
حضور پادشاه بنام متعالی بندگان عالی رسید و جشن ترتیب یافت و درین هر دو جشن امرا
و منصبداران بعضی بمناصب و علاقه رقوم جواهر و برخی بخدمات چهره افتخار افروختند
اکرام الدوله مرحوم خلف اشجع الملک غیور جنگ مغفور بخلعت میرسامانی سرکار عالی و معتمد
جنگ بنظامت بلده فرخنده بنیاد از تغیر شکوه الدوله سرمایه افتخار اندوختند و درین سال
جمیع مشایخ نامی شهر را بدولت خانه نو تعمیر بتقریب ضیافت دعوت نمودند و ضیافت بتکلف هرچه
تمامتر ترتیب یافت و بتاریخ پنجم شوال بستر مین سرپیچ مرصع و پاندان رخصت مرحمت گردید
و بیست و نهم ماه مذکور مستر جان کنوئی همه حیرین از نزد لارد بهادر آمده بملازمت فایز گردیده
و تحایف فرنگستان از نظر انور گذرانید و درین اوان قمرالملک بخلعت بخشیگری سایر و تعلقه دیو
کنده و ناگمنده از تغیر نجم الملک لوای امتیاز افراشت و طوطی که خدایی همایون جاه بهادر

با قرة العین عالیجاه بهادر و نور چشمی قمر الملک بهادر بر منصهٔ ظهور جلوه گر شد و بیستم ذیقعده
بتقریب ضیافت بخانه مشیر الملک ظل کرامت گستردند و فرو نقد و جواهر که منشا رالیه از نظر
فیض منظر گذرانید مزین بدستخط معافی کردند و امتیاز الدوله بخطاب ممتاز الامرا و
ماهی مراتب و شمس الملک بخطاب شمس الامرا و مشیر الملک بخطاب اعظم الامرا که در مادهٔ تاریخش
عطای اسم اعظم بسبب خاطر مولف افتاد و افتخار الدوله بخطاب افتخار الملک سرفرازی
یافتند و مسود اوراق جهت استحکام اساس مودت با صاحبان انگریز و تنظیم و تنسیق
امور ریاست حسب الحکم حضور به بندر کلکته عازم شد و حافظ فرید الدین بخطاب خانی
ره نورد طریق افتخار گشته حسب الحکم حضور برسم حجابت نزد ٹیپو رفت و بتاریخ بیست و
یکم ذیحجه روز پنجشنبه بخجسته بانو بیگم صاحبه عرف خان بهادر بجوار رحمت حق پیوست و بتاریخ
هشتم جمادی الاولی سنه هزار و دو صد و سه هجری بسیر قلعه محمد نگر تشریف فرما شده جشن
بلوکانه ترتیب دادند و درین اثنا دست مبارک بگزیدن بوزنیه که بدیدن تماشای آن
متوجه بودند مجروح گردید و بعد یکماه و چند روز زخم بیست باندمال رسید و اسد علیخان
تمنا تخلص در مادهٔ تاریخ آن گفته مصرعه ای دست ترا مدد ید الله + و مقارن
غسل صحت جشن سال نور وز بکمال تکلف ترتیب یافت و هم درین سال جشن سالگره بآئینی
که چشم فلک مثل آن ندیده جلوه ظهور پذیرفت و درین جشن از فیض عمیم صدها مردم
از وضیع و شریف از امرا و منصبداران و فقرا و مطربان بمناصب و خطابات و عطای
جواهر و خلعتها و تصدقات و انعامات فراخور رتبه که تفصیل آن موجب اطناب است
کامیاب گشتند و نیز درین سال انگریز خواه دولت آصفیه بر جمیع مطالب سرکار فیض آثار
حسب دلخواه خداوند نعمت دستخط صاحبان انگریز کنانیده از بندر کلکته مراجعت نموده فائز ملازمت
حضور گردید و نوشتجات صاحبان انگریز از نظر مبارک گذرانید و ٹیپو سلطان همراه حافظ
فرید الدین خان قطب الدین خان و علی رضا خان را با تحف و هدایا و عرائض برسم حجابت در حضور

فرستاد و درین سال نصرت الملک زور آور جنگ بهادر بعارضه اسهال کبدی رخت هستی بر بست

ذکر توجه بندگان عالی بنواح قلعه پانکل و فرار نمودن قطب الدین خان از میدان جنگ و جدال و تسخیر کهم و کرپه وغیره از قلایع خیبریه

چون جواب و سوال مصالحت تیپو در حضور نیابرادبار او صورتی نه بست بندگان عالی
غره رجب سنه یکهزار و دو صد و چهار هجری از حیدرآباد بقصد تنبیه نهضت نموده
در میدان باغ کور دهین نزول اجلال فرمودند و قطب الدین خان که از جانب تیپو آمده
بود چون رنگ مجلس دگرگون دید بجهت عقیدت ظاهری بر سبیل تزویر پیش آمده
بوساطت حافظ فرید الدین خان باعظم الامرا پیغام داد که ملک تیپو از قلعه گتی تا سرحد
سرا در قبض تصرف اند و لنخواه ست اگر رخصت انصراف ارزانی شود و فرید الدین خان نیز
همراه باشد مملکت مذکور بتسلیم نموده و تهانجات سرکار در آن ممالک قایم کنانیده باز بآستان
بوسی حضور میرسد و در رکاب ظفر انتساب حاضر بوده مراسم جانفشانی را در مهم تنبیه تیپو بتقدیم
خواهد رسانید و از فضل خداوندی امید آن دارد که بعد تقدیم جانفشانیها بمنصب
و جاگیر سرفرازی یابد چون حافظ فرید الدین خان پیغام نزد اعظم الامرا آورد اعظم الامرا قبول نموده
و این را از فتوحات غیبی انگاشته قطب الدین خان را بمنصب و جاگیر متوقع ساخته
از حضور مرخص کنانید قطب الدین خان باتفاق حافظ فرید الدین خان بسمت گتی راهی
گردید و بندگان عالی بنگهداری و آوری سپاه و تیاری یراق پرداختند و درین اثنا
مزاج شمس الامرا بهادر بمرض سل از جاده اعتدال منحرف گشت و حکما در رگ تریاق
کشته زدند و درین روز وقت شام از افتادن وزیدن باد سخت و باریدن تگرگ
هرج عظیم در مردم لشکر فیروزی رسید و تا یکماه اتفاق مقامات در آنجا شد و بعد
یکماه رایات ظفر آیات از آنجا باهتزاز آمد و بعد قطع چند مراحل سواد قلعه پانکل مضرب
خیام فلک احتشام گردید و در فکر استیصال مخالف شده در آنجا طرح اقامت انداختند

و به تعمیر عمارات و فتحنامها غازیان رکاب را مامور ساختند و درین ایام منهیان بعرض
رسانیدند که قطب الدینخان برگشته بخت بسرحد خود رفته از قول و قرار خود برگشت و فتح
قمرالدین از برگشتن او مایوس و اندیشناک گردیده به قلعه کرنول در بنیاد رستمخان
رفت و درین روزها دارا جاه بهادر از قلعه رایچور با پادشاه از شرف ملازمت بحضور رسید
و به تسخیر قلعه کوپل و غیره با فوج سنگین از سلحداران و پایگاه شمس الامرا بهادر و لین
فرنگی که در سرکار نوکر شده بود با ضرب توپخانه قلعه گشا نامزد گردیده رخصت انصراف یافت
و نشان ماهی دارا جاه با کوس نام آوری نواخت و بعضی سرداران مثل رفعت الملک خانه زاد
آور جنگ و رحم و راجه راو رنبها و غیرها از منصبداران دیگر تعین شدند و پرسرام بهاو
که تشنه خون ٹیپو بود با فوج خود بحکم نشئت برهان بر قلعه دارواڑ رفته مورچال قایم کرد
و همت به تسخیر قلعه مصروف داشت و مستر ... صاحب که سردار عمده بود با جمعیت قریب ده
دوازده هزار کلاه پوش انگریز و پنجاه هزار بار و چهارصد زنجیر فیل از کتل گشن گری گذشته
از سمت شرقی ممالک ٹیپو در آمده هنگامه آرا گشت و ٹیپو بمقابله شتافته مصروف شد و جمیع
زمینداران آن نواح از نایار و غیره و راجه قریب شش هزار پیاده از سمت جنوب
شورش عظیم در ممالک ٹیپو برپا کردند و اسد علیخان بهادر تاج الدوله فرصت وقت
غنیمت دانسته قلعه بنکین پلی را که از دست او بتصرف حیدر علیخان رفته بود متصرف شده
و مستعد جدال و قتال گردید قطب الدین خان هزیمت نصیب با فوج ده هزار پیاده
و دو هزار سوار و چند ضرب و چند توپ بارادهٔ تسخیر بنکین پلی از کتی راهی شد
اسد علیخان بمقابل با دلیران فوج خود بر سر مخالف حمله آور گشته صفوف
مخالف را متفرق ساخت و قطب الدین خان راه فرار پیش گرفت و تمام اسباب
لشکر او را غنیمت نمودند درین فتح عظیم مع توپها که غنیمت آورده بود بحضور ارسال
داشتند و درین جنگ اسد علیخان زخمی زیر بغل برداشت و برادرزاده اسد
علیخان که شانزده ساله بود از پا درآمد و قطب الدین خان بار دیگر بفراهم آوردن

فوج سپرداخته از قلعه کتی بعزم مقابله برآمد اعظم الامرا راجه تیجونت رابکمک فوج منصور
فرستاد و قطب الدین خان باستماع اینخبر در حیص وبیص افتاد و درین اثنا خطوط پیشوه
متضمن طلب او رسید پس او خود را به سیر تک پتن رسانید و حافظ فرید که اولاً مخاطب
بمؤید جنگ وثانیاً بمؤید الدوله شده بود جمعیتی فراهم آورده باعانت راجه شتاب رای
پیشکار بخشی سائر که فوج سرکار همراهش بود کرپه و کهم را متصرف گشته متوجه تسخیر قلعه
سدهوته گردید و درین ایام شمس الامرا بهادر بتاریخ بست وپنجم شهر ربیع الثانی
بعارضه مرض سل رخت هستی بربست وبعضی مورخان ماده تاریخش فی ظل نخل الجنة
یافتند پس لاش او را برکریو د محاذی لشکر فیروزی بخاک امانت سپردند و در ماه شعبان از آنجا
برآورده بیرون شهر فرخنده بنیاد در جوار مرقد سید حسن برهنه مدفون ساختند و مقبره و مسجد
حسب الحکم حضور تعمیر نمودند و در آنجا حفاظ جهت تلاوت قرآن مجید مقرر کردند و چون
مشارالیه از جهت صدق عقیدت وحسن خدمت و حاضر باشی و سپاه پروری
در دل خداوند نعمت جای خود کرده بود بندگان عالی بعد فوت او خلف او را از
شهر طلبداشته بعنایت خاص خداوندی و دیگر و زبعطای جواهر اعلی وجمیع خطابات و
جاگیرات پدرش سرفراز فرمودند و امجد الملک بهادر به نیابت او مقرر و سردار الملک
و امام الملک و اعظم الملک بدستور عهد آن مرحوم بکارهائیکه تعلق بایشان داشت
بحال و برقرار نمودند در ایام چهاونی پانگل بتاریخ چهاردهم شعبان روز شنبه سنه
هزار و دو و پنج هجری اشجع الملک غیور جنگ خانخانان خلف منیر الملک تیغ جنگ مرحوم که همراه
رکاب سعادت بود بعارضه شدت خفقان راه سفر آخرت پیمود و بندگان عالی از فرط
عنایت بتاریخ بست و سوم شعبان خلعت دیوانی پادشاهی کل صوبجات دکن
بخلف ارشد او حیدر یار خان بهادر شوکت جنگ مرحمت فرمودند و بست و ششم
رمضان المبارک سال مذکور آن خلف بلند اقبال منیر الدوله را بخطاب بغیر سلک که این

نکات

خطاب جهانگیر گوار اد او بود سرفراز فرمودند و تتمهٔ احوال این امیر کبیر بلند اختر و احوال باقی اقلاع
اشجع الملک خان خانان مرحوم پیش ازین بتفصیل زبان قلم داده شد ذکر آمدن
لارڈ بهادر از بندر کلکته بمهم ٹیپوی فسادپیشه و فرستادن بندگان
عالی مظفر الملک و راجه تیجونت را با دلاوران معرکه ستیز برای اعانت
صاحبان انگریز و هزیمت یافتن فوج ٹیپوی خودسر با بعضی وقایع
دیگر چون ٹیپو مقابل مستر میدوس شتافته سد راه او گردید و مستر میدوس نتوانست
که از نواح کوئمبتور طرف گجل هتی هم چند قدم پیشتر گذارد و هرگاه آتش جدال و قتال
فیما بین مشتعل میشد هیچ کدام از جانبین را غلبهٔ تام بر دیگری دست نمیداد گاهی
یک جانب فی الجمله مغلوب میشد و گاهی جانب دیگر لارڈ بهادر که بانی این مهم بود
باستماع اینچنین اخبار خود متوجه انمهم گشته از بندر کلکته سوار جهاز شده به بندر چنیاپٹن
رسیده مستر میدوس را پیش خود طلبید مستر میدوس مع فوج همراه چنیاپٹن راهی
شد و فوج ٹیپو نیز در تعاقب او روان گردید و ملک ارکاٹ که در اثنا در راه بود بهنگام
آرائی فوج ٹیپو تاخت و تاراج گشت و بعد رسیدن مستر میدوس به چنیاپٹن لارڈ بهادر در
کونسل یعنی شوری کرده و در کونسل چنان قرار یافت که آذوقه پنج شش ماه همراه گرفته
متوجه مهم ٹیپو باید شد چنانچه لارڈ بهادر سامان آذوقه فراوان فراهم آورده باتفاق مستر میدوس
با اسباب جنگ و جمعیت کثیر بسمت سرنگاپٹن راهی گردید ٹیپو درینوقت تاب مقاومت
در خود ندیده خود را کناره کشید و لارڈ بهادر بلا ممانعت احدی بقلعه بنگلور رسیده در عرصه
قلیل قلعه مذکور را که مستحکم ترین قلاع آن نواح بود مفتوح ساخت و تهنیت نامهٔ این فتح
مبین بحضور بندگان عالی ارسال داشت و هم درین ایام نوید فتح کوپل که راجه بهادر
تسخیر نمود و فتح قلعه بیسهوته که مؤید الدوله با عانت فوج فیروزی آثار بسته بود
بحضور رسید و راجه تیجونت و اسد علیخان مظفر الملک با اکثری از فوج پایگاه خاص

حسب الحکم حضور با ششنه کوب برای اعانت کلاه پوشان متصل لشکر لارڈ بهادر رسیدند
لارڈ بهادر باستقبال پیش آمده ملاقات نموده و بعد بندوبست قلعه بنگلور مع فوج
فیروزی که بکمک رفته بود از انجا حرکت کرده راه سرینگ پتن پیش گرفت و چون نزدیک
معموره پتن رسید اضراب پتن روزها ده قدم قدم سمت لال باغ ورود کاویری روان
شد و مردم تیپو بسر دادن توپها که بر بتیرها بود شروع نمودند و ازینجانب هم در مقابل
آنها توپها سر دادند تا اینکه از جلد دستی کلاه پوشان مخالفان هوش و حواس باخته
پشت بمعرکه داده راه فرار پیش گرفتند ترپ سواران فرنگ تعاقب نموده آنها را تا نزدیک
رود کاویری رسانیدند و از روز دویم آن تا پانزده روز برای ملاحظه نمودن مکان
مورچال حوالی سرینگ پتن می گشت درین بین از وقوع آفت قحط خارج از
شرح و بیان و هنگامه آرائی سواران بید که از جنگ قزاقی ابواب استراحت برروی
هر دو لشکر مسدود ساخته بود ابواب یاس از تسخیر سرینگ پتن برروی همگنان
مفتوح گردید که ناگاه به تسبیب مسبب حقیقی که چاره ساز درماندگان و بیچارگان است
هری پنت در آن نزدیکی رسید باستماع این نوید لشکر اسلام حیات تازه یافت
و هر دو لشکر فیروزی با لشکر هری پنت رفته غله خرید میکردند چندی برین نگذشت
که باز آثار گرانی و نایابی غله شروع شد و اکثری از لشکریان بی استقلال گشته
بی رخصت سرداران از انجا برخاسته راه وطن مالوف خود گرفتند بل بعضی سرداران
مثل مظفر الملک و صلابت خان و بسیاری از جمعداران و دفعداران خودها را بپانگل رسانیدند
و لارڈ بهادر چند اضراب توپ سنگین را جهت فقدان گاوان توپکشی بزمین مدفون ساخته
از انجا برگشت و کیفیت حال بحضور نوشت بندگان عالی خطوط تفقد متضمن وعده رسیدن
خود ابلاغ نموده این راقم الحروف خیرخواه دولت را جهت امداد و اعانت و بندوبست
آنجا روانه حضور نموده و غله از پرگنات خالصه وغیره به تقید تمام فراهم نموده همراه فوج فیروزی

بعد انقضای عشرهٔ محرم سنه هزار و دوصد و شش هجری فرستادند و درین سال بنا بر
کمی باران در اکثر ممالک آفت قحط پیدا شد و لکوکها خلقت از آدم و دواب بفاقه
کشی تلف گشتند گویند این خشک سالی از حدود کابل و پنجاب شروع شد تا گجرات
و بندر سورت رسید و ازانجا بدار السرور برهان پور راه یافته به سمت سیکاکول راجبندری
و مچهلی بندر و پونا و ناگپور و آرکات سرایت کرد و ازانجا در صوبه فرخنده بنیاد و صوبه
بیجاپور و تعلقه پٹن پوساری گشت و علاوه این شیر الملک با حداث بدعت چهوترهٔ
برهمنو نی کشن ونت کثر دزد عالمی را بخاک سیاه برابر ساخت بالجمله بتاریخ هفتم شهر
صفر سنه مذکور اعظم الامرا همراه رکاب مرشدزادهٔ آفاق سکندرجاه بهادر دام اقباله
و اجلاله بسمت سرینگ پٹن کوچ کرده بملک کڑپه رسیده از راه کمار کالو که نسبت به
کتلهای دیگر هموار بود مرور نموده بحوالی قلعه کورم کنده رسید و درینجا بتاریخ سلخ
ربیع الاول موید الدوله و راجه جوت سنگه و غلام قادرخان یکمنزل برای استقبال
مرشدزادهٔ آفاق پیش آمده بشرف ملازمت فائز گردیدند و روز دویم برقصبه دوپر
که از قلعه مذکور سه کروه فاصله داشت نزول اجلال فرموده مقام نمودند و زمیندار
آن نواح باستان بوسی رسیده بعطای تشریف دوشاله مورد عنایات خداوندی
گشتند و موید الدوله را درباب تسخیر قلعه تاکید بلیغ نموده رخصت انصراف دادند و
بمشارالیه حکم شد که سواران لشکر فیروزی را که از سرینگ پٹن بسبب گرانی غله بنواح
کورم کنده آمده اند در عرصه دو سه روز روانه سرینگ پٹن باید نمود و بعد ازان
جمعیت انگریز را که ملازم سرکار بود بهراولی لشکر ظفر اثر مقرر کرده پیشتر متوجه
شدند و از همین منزل که تعلقه نو تسخیر انگریز بود به لشکریان تاکید و تهدید بعمل آمد که کسی
دست درازی بنهب و غارت نکند و در اثنای راه بسبب باران هر روزه اتفاق یازده
مقام افتاد و درین اوان خبر رسید که لارڈ بهادر و راجه جیچونت و هری پنت پهڑکیه

از بنگلور کوچ کرده متصل قلعه ماکری فرود آمده مورچال قایم کرده مستعد پیکار گشته اند
و پسر خورد ٹیپو بجمعیت سه هزار سوار و چار هزار بار از آنطرف قلعه در پناه خیال فسادستان
خزیده است و پیداها هر روز قفا بو یافته دست و پا میزنند و لارڈ بهادر دو پلٹن جهت
تنبیه آن فساد اندیشان و دو پلٹن همراه لشکر مرهٹه و دو پلٹن همراه راجه
تیجونت جهت تقویت و اعانت تعیین کرده است و بتاریخ بیست و دویم ربیع الثانی
نیمهیان خبر رسانیدند که سواران مخالف غله و اسباب غله فروشان را دست خوش
نموده بردند مشیر الملک همان وقت نرسر بالاجی را با چند پیاده و یکهوری هرکاره سه کا
جهت دریافت کیفیت غله فروشان فرستاد و بیست و سیویم ماه مذکور مظفر الملک و ملک
عیسی را با سه هزار سوار جرار جهت تنبیه آن تیره کیشان مامور نمود درین اثنا تحقیق پیوست
که پسر ٹیپو سلطان و علی رضا خان با سواران پیدا از انجا بنواح قلعه کورم کنده رفته
متواری گشته اند و در کمین نشسته اند مشیر الملک باستماع این خبر بمظفر الملک و ملک عیسی
با تاکید گفت که از آنسو برگردیده بطرف کورم کنده جهت تنبیه آن فساد انگیزان متوجه
شوند و مؤید الدوله نوشت که فوج دشمن در کمین است حزم و احتیاط لازم دانند و سواران
پیاده برسر گوبند کشن پسر کشن راو ملال که عقب مانده برکنار تالاب فرود آمده بود خجسته
گوبند کشن یکبار جمعیت سواری آهسته قدم ثبات افشرده بمحافظت خود پرداخت
متهاران نیکال مظفر الملک و ملک عیسی قریب رسیدند سواران پیدا از ان سو آگاه یافته
راه کورم کنده پیش گرفته بیابانها زیر سم مؤید الدوله گرفتند مشار الیه از راه غرور پشت به
حزم و احتیاط از دست داده با جمعیت قلیل که حاضر الوقت بود سوار شده و براجه جیوت که
با تاکید گفته فرستاده که بتعجیل هر چه تمامتر سوار شده بمدد غله فروشان یا رسیده واخبت
و خود که مست باده نخوت بود بدون آنکه سلاح بر تن خود راست کند تا نیمه که در دشت
بمقابله آنها شتافت و بمجرد مقابله سواران پیدا او حمله نموده کار آن مست باده غرور را با تمام

رسانیدند و بعد از آن بسمت قلعهٔ مذکور روانه شده در اثنای راه سواران و پیادگان
که برای کمک هونادالی ولایت فرستاده اسیر و قتیل نموده تا کورم کنده بمزاحمت اعادی رسیدند
و زن و بچه لشکریان و ساهوکاران و خزانه و افیال و شتران و اسپان همه را دست
خوش نمودند و از غله هرچه بدست آمد بالای قلعه فرستادند و دیگر روز مقام کرده مادر
قمرالدین خان و تمام اقارب و عشایر را از قلعه برآورده از راه کوهستان دشوار
گذار بدر رفتند و بتاریخ بست و هشتم شهر مذکور مرشدزادهٔ آفاق بار دیگر برفاهر
قلعه کورم کنده نزول اجلال فرمودند و جمعیت مستر کیٹن را که ملازم سرکار بود بقایم
کردن مورچال تعیین نمودند قلعگیان هراسان گشته بالاحصار رفتند و حصار پائین
را اولیای دولت قاهره متصرف گشتند از آنجا که مظفر الملک بنابر وقفیت او بر آن
ناحیه متکفل تسخیر قلعهٔ مذکور گردیده تمامی قلاع آن ناحیه و تسخیر قلعهٔ مذکور تفویض او نموده
بار عنان عزیمت بصوب سرینگاپٹن معطوف گردانیدند و بتاریخ دوم جمادی الاولی
خبر رسید که راکبری ورک و ماویری ورک که مابین قلعهٔ ماکری و سرینگپٹن است
مفتوح گردیده و متعاقب آن نوید فتح ماکڑی که از قلاع نامی آن نواح است نیز رسید
الغرض بکوچهای متواتر بموضع کشنا پور که نزدیک بنگلور است رسیدند مستر الکانستیه
از قلعهٔ بنگلور برآمده بملازمت مرشدزادهٔ آفاق فائز گردیده و ضیافت مرشدزاده بکمال
تکلف و ضیافت امرا و منصبداران که همراه رکاب بودند نمود و بتاریخ بست و سیوم ماه مذکور
مرشدزادهٔ آفاق با امرا و مقربان بسیر آن قلعه متوجه شدند اگرچه آن قلعه از جهت
کارستانی های معماران که در اماکن آنجا بکار برده بودند قابل سیر بود اما تماشای
عجیب آن بود که صاحبان انگریز گوله ها بجاهای زده بودند که وهم و خیال را در آنجا
گذر نه بود و بتاریخ بست و هشتم شهر مذکور راجه تیجونت و شاه بیگ خان و مرزا اوزبیگ
با جمعیت یکهزار سوار از فوج منقلا بحضور آمده دولت ملازمت اندوختند و براجهٔ مذکور

جیغه و سرپیچ و بجاعه دوران بیره های پان و پاندان مرحمت شده و پس ازان از قلعه بنگلور
نهضت نموده بسمت سرینگپتن متوجه شدند و جمعیت لارڈ بهادر یکهزار بارده و ده فرنگی
که برای حفاظت متردین لشکر و حراست طرق در آن نواح فرود آمده بودند در آن حین که
سواری مبارک از انجا گذشت توپهای سلامی سر دادند و سلخ جمادی الاولی مستر اسکاک با پسر
خود تا یک کروه باستقبال میری نپذت پهرکیه رفت و بعد ملاقات میری نپذت چند پارچه
و جیغه و سرپیچ به پسر و پدر داد و لارڈ بهادر و مستر جنرل سیدس و مستر چیری به جمعیت
دو هزار ترپ سوار فرودگاه خود مسافت نیمکروه بطریق استقبال طی نموده در اثنا در راه
جائیکه شامیانه خاص استاده شده بود بحضور رسیدند وقت رخصت عطر و پاندان تا آنها
مرحمت شد و مرشدزادهٔ آفاق از آنجا سوار شده متصل فرودگاه صاحبان انگریز نزول
اجلال نمودند و قریب شام میری نپذت و آپا بلونت و دیگر سرگروه های نپذت ابردهال
بحضور آمدند و چار گهری نشسته عطر و پاندان یافته مرخص شدند مگر میری نپذت و گوبند راو
که یکپاس نشسته مرخص گشتند و بتاریخ پنجم جمادی الاخری لارڈ بهادر جنرل سیدس و مستر
چیری که اعظم الامرا باستقبال ایشان رفته بود بدیوانخانه مرشدزاده آمدند و مرشدزاده
ایشان را بمعانقه عز امتیاز بخشیدند و باقی سرگروه های فوج فرنگ آداب مجرا بتقدیم
خود ها بجا آوردند و با هر سرگروه فوج فرنگ تخلیه نشستند و تا تشریف لارڈ بهادر مرحمت
نموده و بدیگران عطر و پاندان داده مرخص ساختند و سرداران مذکور از راه حسن خلق
جهت خوشنودی خاطر مرشدزاده بخیمه مشیر الملک که متصل بود رفتند و عطر و پاندان یافته
مرخص گشتند و قریب شام اعظم الامرا و این راقم الحروف و تنخواه با بعضی اعیان بگیر
سوار فیلان چار جامه شده و روشنی مشعلها بخیمه میری نپذت رفته تا یکپاس جلسه آتشبازی دیده
نقشه سرینگپتن ملاحظه نموده و عطر و پاندان گرفته معاودت کردند و بتاریخ ششم
ماه مذکور مرشدزادهٔ آفاق برای ملاحظه فوج انگریزیه متوجه شدند میری نپذت و آپا بلونت

وغیره سرکرده های مرهته وجمیع سرداران سرکار با جمعیت معدود همراه رکاب
سعادت بودند ولارد بهادر و سرداران دیگر با پانصد ترپ سوار کلاه پوش
باستقبال آمدند و موافق ضابطه خود آداب مجرا و سلام بجا آوردند ولارد بهادر
و جنرل سندیس و ستر چیری با دوصد سوار صاحبان انگریزیه که هر یک صاحب رتبه
بود در جلوس خاص پیش پیش می رفتند و اعظم الامرا و هری پنڈت وغیره در قول
حاضر بودند و چار گهری روز باقی مانده که از ملاحظه فوج انگریزی فراغ حاصل شد
بخیمه لارد بهادر تشریف فرما شدند وقت رخصت لارد بهادر از نوادر صنایع فرنگ یک
کهرمال گذرانیده عطر و پاندان پیش آوردند تا جلوخانه مشایعت نمود از انجا متوجه دولتخانه
شده از اثنای راه هری پنڈت وغیره را مرخص فرمودند و روز دوم آن کوچ هفت
کروه بعمل آمد سواران مخالف از دور سیاهی نمودند و بعض ره گشتن جنگیدند و در
هر کوچ بر کهی و بر ساقه لشکر هنگامه آرائی میکردند تا اینکه یازدهم شهر مذکور بر ظاهر
سرینگ پٹن بفاصله دو کروه بر کناره ناله پرتو نزول افگندند و از انجا موتی تالاب
بر دست راست سمت مغرب بفاصله یک کروه ماند و جمعیت انگریزی پیش لشکر فیروزی و فوج هری
پنڈت جانب راست بلافاصله فرود آمده بحراست و محافظت پرداختند و مخالفان
هر شب بطریق شبخون بر سر هرسه لشکر بان اندازی بسیار درست مینمودند و چون بهادران
هرسه لشکر بمدافعه انها می پرداختند گریخته در پناه دمدمه ها می رفتند تا اینکه شبی
صاحبان انگریز بنوعیکه احدی را خبر نشد بر سر ان مدبران تاختند و خیمه و خرگاه رنگارنگ
مخالف را پامال ساختند ٹیپو در آن وقت از خواب غفلت بیدار شده هر چند توپها
سر داد اما تزلزل در ارکان استقامت صاحبان انگریز راه نیافت و قدم قدم
پیشتر رفته و همه تپیر بهادر و دمدمه ها و لعل باغ و شهر گنجام را متصرف شدند بتاریخ
سیزدهم پیش از طلوع آفتاب نوید این فتح مبین بحضور مرتبه زاده آفاق معروض

گردید در خلال این احوال مخالف با جمعیت خود از سرینگاپتن برآمده بر سلطان پیٹری
که سرکوب همه پنڈاریها بود و هفت مرتبه یورش نمود چون سعی او بجائی نه رسید از انجا برگشته
داخل سرینگاپتن گردید از انروز تا غره رجب هر روز آتش جدال و قتال مشتعل شد
و بتاریخ چهاردهم لشکر فیروزی از فرودگاه کوچ نموده متصل دمدمه‌ها دائره نمود
مقارن اینحال خبر رسید که جنرل اکرمبی به جمعیت هشت هزار باره و چهار هزار کلاه‌پوش
از ترپ سوار و غیره و چند اضراب از بندر بمبئی وغیره بکمک لارڈ بهادر در آمده در نواح
سرینگاپتن رسیده اند بنابرین محمد ابراهیم خان خلف رستم خان به جمعیت
یکهزار و پانصد سوار و اعتقاد جنگ با دو پلتن انگریزی ملازم سرکار از پیشگاه حضور
مرخص شد و یکهزار سوار از فوج پنڈت پردهان و چهار پلتن انگریزی از جمعیت لارڈ
بهادر برای آوردن آنها روانه شد و روز دویم که بفاصله چهار کروهی رسیدند فوج
مرهته بسبب مشغول بودن باکل و شرب اندکی عقب ماند و حیدر پسر تیپو با جمعیت هشت هزار
سوار بر سر آنها رسید فوج مرهته تاب مقاومت در خود ندیده راه فرار پیش گرفته
در پناه لارڈ بهادر در آمد لارڈ بهادر باعانت فوج مرهته شتافته بمدافعه فوج تیپو که هنگامه آرا
شده بود پرداخت و تا دو کروه مخالفان را زده زده طی مسافت نمود سواران ایشان
بر ساقه و بنگاه جنرل اکرمبی رسیده دست غارت کشادند بهادران فوج فیروزی
بر سر آن اشرار تاخته اکثر را کشته اسپان را بدست آوردند الغرض جنرل مذکور بر ساقه
ابراهیم خان را و بر مقدمه جمعیت هری پنڈت را و جانب یمین و یسار پلتن ها ترتیب
داده بفاصله دو سه کروه از لشکر فیروزی رسیده بر کنار تالاب فرود آمده و صباح
آن محمد ابراهیم خان وغیره از ان فرودگاه برخاسته بفرودگاه خودها رفتند و لارڈ بهادر
باستقبال جنرل مذکور شتافته بعد از ملاقات او را همراه خود آورده او متصل عیدگاه
بر دست راست لشکر فیروزی بفاصله یک و نیم کروه فرود آمده و همان شب لارڈ از

از جانب جنوب کنار هم رود کاویری را عبور نموده بر دو پشته که در آن مقام واقع بود شروع
به بستن دمدمه ها نمود و قریب نصف شب جمعیت لارڈ بهادر بطریق شبخون بر لشکر
مخالف که در پهلوی قلعه مجتمع بود رفته تزلزل در بنیاد استقامت آنها انداخت
و قریب صبح برگشته بفرودگاه خود آمد و جمیع درختان لال باغ وغیره بکار دمدمه مصروف
میشد با وجود اینچنین حادثه ٹیپوی سرکش به پیام صلح حسب دلخواه خود نمود و چون بمعرض
پذیرائی نرسید لاچار شده بتاریخ بستم ماه مذکور وقت شب غلام علیخان و
رضا علیخان را برسم حجابت فرستاد آنها متصل عیدگاه فرود آمدند و روز دوم
آن یک و نیم پاس روز برآمده این خیرخواه دولت باتفاق دانا ورجنگ و بچاجی پنڈت
وکلای ٹیپو را بدلائل معقول ملزم ساخته بر سر راه آورد و وکلای مذکور اعتراف بقصور
نموده اقرار نمودند که اشتباه آقای خود را هیچ قاطع از راه خیرخواهی برسم مصالحت
می آریم و خیمه ها را که بر جای نصب کرده بودند گذاشته نزد ٹیپو رفتند و بعنوان مناسب
او را بر سر راه آورده پیغام دادند که سرداران سه لشکر سه کرور روپیه نقد و نصفی از
ملک و دو پسر بعنوان یرغمال تا ادای زر و واگذاشت ملک میخواستارند ٹیپو قبول
کرد و بعد تقبیل چون اهمال و تعلل که لازمه فساد اندیشی است ورزید جنرل ایکرم بی بتاریخ
بست و ششم ماه مذکور صبحدم با جمعیت خود بمقابله جمعیت مخالف که متصل سلطان پیٹه فرود
آمده بود رسیده تاخت و رد و خورد هم صعب بمیان آمد و بعد از آن روز لارڈ بهادر با جمعیت خود
کوچ کرده نزدیک خیمه جنرل قریب عیدگاه نزول نمود و پس جنرل بحکم لارڈ بهادر با جمعیت
خود از عقب سرینگاپٹن بفاصله دو کروه طرف غرب عبور رود کاویری نموده بر سر
فوج مخالف رسیده بازار کارزار گرم ساخت درین روز نیز جنگ صعب بمیان آمد
و بتاریخ بیست و هشتم ماه مذکور دو پاس روز برآمده ٹیپو با جمعیت خود بر مورچال مستر
جنرل ریخته جمعیت مستر مذکور نیز بمدافعت تا یکپاس انداز پس پا گشته که مستر مذکور

با توپ سواران و جمعیت دیگر وغیره تکمک رسیده تا یکپاس آتش کارزار مشتعل گردید
و مورچال بیست انگریزیان بود و روز دویم یکپاس روز برآمده بکمال غیظ از مورچال گذشته با
جمعیت ٹیپو درآویخت و از آن جانب از بالای قلعه نیز توپها سر میدادند آخر الامر [illegible]
مورچال خود را بر لب رود کاویری که متصل قلعه پتن قایم ساخت و وکلای ٹیپو نزد صاحب
بهادر ٹیپو موافق قرارداد آورده حواله این خیرخواه دولت نمودند و لارڈ بهادر در آن دمدمه
که متصل عیدگاه مشرف بر قلعه نواحی آنجا ٹیپو بسته بود پانزده ضرب توپ برای انداز
و تخویف سر داد و غرّه رجب یکپاس روز باقی مانده خیمه پسران ٹیپو متصل عیدگاه نزدیک
خیمه وکلای مذکور برپا شد و از این طرف خیمه این خیرخواه بفاصله یک میدان انداز بیرون خاربند
نصب گردید و بتاریخ سیوم شهر مذکور هر دو پسر ٹیپو یکی عبدالخالق نام که ده ساله و دویم
معزالدین نام که هفت ساله بود با دو عماری نقره و دو عماری ساده با جمعیت سواری
غلام علیخان و رضا علیخان از دروازه شرقی سرینگ پتن با چند نفر شاگرد پیشه برآمدند
لارڈ بهادر با دلاور جنگ تا نیم کروه استقبال نموده در خیمه که مابین راه استاده شده بود
ملاقات کردند و از آنجا باتفاق سوار شده تا خیمه لارڈ بهادر آمدند لارڈ بهادر دست هر دو طفل گرفته
بخیمه خود آورده بر کرسیها نشانیده با ایشان کلمات تسلی بخش عطر و پان داده رخصت فرود
آمدن داد چنانچه در جابر عیدگاه عقب لشکر لارڈ بهادر فرود آمدند و از این روز تا بیره
جدال و قتال منتفی گشت باز لارڈ بهادر برای بازدید آن هر دو طفل در خیمه آنها رفته
آن هر دو طفل پنج پارچه خلعت بادله و یک سرپیچ و یک جیغه مرصع و یک قبضه شمشیر بلارڈ بهادر و
یک قبضه شمشیر بدلاور جنگ بهادر تواضع نمودند و لارڈ بهادر یک ضرب بندوق اعلی [illegible]
یکدست تفنگچه بمعزالدین داد و عطر و پان از دست گرفته بخیمه خود آمد مستر [illegible] که از این
خفی شد و باستماع این خبر کشیده خاطر شده غضب آلود گشته بضرب تفنگچه خود را مجروح ساخت
لارڈ بهادر و جمعیت او را بمستر [illegible] سپرده چوکی و پهره اطراف خیمه او تعین کرده جراحان برای

مصالحه او فرستاد و پسر سرام بهاو نیز که باین صلح راضی نبود خواست که صلح را بهر نوع
بر هم کند لاکن چون بنای صلح بتوسط انگریز خیرخواه دولت بهمچو سد سکندر استحکام پذیرفته بود
از دست و پا زدنش ادنی تزلزل بان راه نیافت و بتاریخ پنجم شهر مذکور پسران ٹیپو
سلطان بسعادت ملازمت مرشدزاده آفاق مستسعد گشتند و سیف الملک با یکهزار سوار و چند
اشخاص صاحبان انگریز باستقبال آنها شتافت خلعت با دو پنج پارچه و یک جیغه مرصع
و یک زنجیر فیل آنها یافت و چون بملازمت مرشدزاده فایز گردیدند مرشدزاده آفاق وقت
[illegible] سرپیچ و جیغه مرصع بر سر هر یک بدست مبارک خود بسته مرخص فرمودند و بعد انفراغ
[illegible] مرشدزاده مع فوج فیروزی و هری پنت با افواج مرهٹه و صاحبان انگریز بجهت
دولت رایات مراجعت خود را افراختند و پسران ٹیپو بطریق یرغمال همراه صاحبان انگریز
بها در بچینا پٹن رفتند سرداران انگریز بر طبق قول حکما که فرموده اند سخاوت مکش
مانع را بسخا رکند ره نورد طریق حسن سلوک گشته آنها را باعزاز و اکرام نگاه داشتند
نواب آصفجاه را شائسته که اینچنین مهم عظیم بیاوری اقبال و نیروی بازوی اتفاق
صاحبان انگریز عالی دست و شجاعت تمثال بهمت اولیائی دولت قاهره حسب دلخواه
صورت انصرام یافت رایات توجه از پانگل بصوب فرخنده بنیاد حیدرآباد افراشتند
فکر و تردد و سبدل باطمینان گردیده عارضه تشنج که در ایام اقامت پانگل بنابر ناسازی
هوای آن ناحیه بپای مبارک عارض شده بود بعد ورود مسعود آن بلده طیبه در اندک
زمان باستعمال تبرید صحت گرائید و پس از چند ماه بحکم یفعل الله ما یشاء غلام سید
خان که بنا بر کمال تقرب حضور زمام مشیت امور ریاست در دست داشت بوجوه چند
ره نورد طریق خلاف با اهل پونا گردیده و مرضی حضور پرنور بعرض مکرر تنبیه آنها
مایل گردانیده به تهیه اسباب جنگ پرداخت چنانکه در سنه ۱۲۰۹ هجری عنان
عزیمت به تنبیه اهل پونا بدلالت معزی الیه تا محمدآباد بیدر معطوف گشت و در آنجا

جهت فراهم آوردن افواج قاهره و تیاری اسباب جها داتفاق توقف مدا افتاد
و بتاریخ یازدهم شهر جمادی الآخر سنه ۱۲۰۹ هجری از بهیدر بسمت پونا نهضت رایات
عالیات شد و بتاریخ بست و پنجم شهر مذکور سواد جمعیت پیدا از جانب مخالف‌ان نمودار
و در اطراف و جوانب غبار هنگامه آنها مرتفع کردید و بتاریخ دهم شعبان
از سال مذکور سرداران فوج که پیش رو لشکر فیروزی بودند حکم عالی شرف نفاذ یافت
که هنگام شب از کتل کوه مهری مرور نموده رودهای پائین کهاث بتصرف درآورند
نشود که جمعیت مخالف آب آن رودها بجانب خود گیرد مزاحمت پیش آید سرداران
مامور بلا توقف امتثال فرمان واجب الاذعان نموده وقت شب کوچ کرده آن
سوی کتل کنار آبی که در پائین کهاث بود منزل ساختند و این معنی موجب
رعب عظیم در دلهای مخالفان شد چه اراده آن اشقیا چنان بود که سد
کتل مذکور نمایند و نه گذارند که لشکر اسلام از آن بگذرد و بتاریخ بست
و نهم شهر شعبان از سال مذکور فئتین متقابل همدیگر شده آتش جدال
و قتال ملتهب ساختند و بعضی سرداران جلادت کیش بر لشکر
مخالف تاخته تزلزل در بنای ثبات کفار انداختند و زد و خورد
عظیم بمیان آمد و اکثری از جانبین زخمی شدند و اجل رسیدگان
جان به قابض ارواح سپردند چنانچه پرسرام بهاو که سردار
نامی لشکر مخالف بود به شمشیر آبدار غازیان جلادت شعار مجروح
گشت و وزیر خان که جمعدار عمده در میان آن غازیان بود بضرب
بان جان ستان جان بجق تسلیم نمود القصه جنگ صعب بمیان
آمد و نبرد تنگ بود که نسیم فتح بر پرچم اعلام اسلامیان وزد
و پای کفار از نبردگاه به لغزد در این بین جمعیت فراوان با توپ و تفنگ

از جانب لشکر مخالف کمک متواتر رسید اشقیا بورود کمک قوی دل گشته از
جمیع جوانب هجوم آوردند شیران بیشهٔ شجاعت که بجرات بر لشکر دشمن تاخته داد دلاوری
داده بودند بنابر وقوع تعویق در رسیدن کمک از لشکر فیروزی بجهت
حایل بودن سلسله‌ها و توپخانه عنان از معرکه تافته به لشکر استقامت اثر
پیوستند و چون نیّر اعظم سر بگریبان غروب کشید و روشنی روز بتاریکی
شب مبدل گشت و نایرهٔ جدال و قتال اطفا پذیرفت بندگان حضرت از رزمگاه
معاودت فرموده در قلعه کهرده پرتو نزول افکندند و سرداران فوج دریا
موج جابجا بهر حفاظت و دفع اعدا مستعد گشته پای ثبات افشردند و مردم لشکرگاه در
پناه فصیل قلعهٔ مذکور فرود آمدند گویند کشن وکیل راو پنڈت پردهان مصلحت
سرد دولت و رفاه خلایق و صلاح مصلحت اندیشیده مقدمات چند که موجب
انقراض مرضی اقدس از غلام سید خان باشد بعرض ملازمان حضور رسانید
باقتضای صلاح وقت معروض آن وکیل بعز پذیرایی رسید و وکیل مذکور برای
تاسیس بنای صلح بلشکر راو پنڈت پردهان مرخص گردید و حسب الحکم عالی
امر مصالحت بکرسی تقرر نشانیده و مراجعت از لشکر پنڈت پردهان نموده
بتاریخ هشتم رمضان بشرف ملازمت فایز گردیده مقدماتی که مدار مصالحت
بود بحضور پرنور عرض نمود و بتاریخ نهم ماه مذکور وثیقهٔ صلح فیمابین بزبان
قلم در آمد و بتاریخ دوازدهم آنماه الویهٔ سعادت افراخته و کوس کوچ
از کهرده نواخته شد و این دولتخواه که پیش ازین حسب الحکم حضور
برای درستی بعض امور بپونه رفته بود ببیشکور از آنجا معاودت نموده
بتاریخ چهاردهم شهر مزبور راساً از شرف ملازمت کرده مورد عنایات
خداوند نعمت گشته و راجه شامراج و رگهوتم راو نیز در آنروز باستان بوسی

مباهی شدند و بتاریخ پانزدهم ماه مذکور سرداران فوج فیروزی حکم عالی شرف
نفاذ یافت که تخفیف جمعیت نگهداشت نمایند بعد ازین بندگان حضرت غفران
مکان توجه بطی مراحل معطوف فرموده بتاریخ هفدهم شوال از سال
مذکور روز پنجشنبه در ساعت سعید بلدهٔ فرخنده بنیاد ظل رافت و مکرمت گستر و
رونق افزای مسند جاه و حشمت شدند و بتاریخ سیوم ذیقعده از سال مذکور
روز دوشنبه کورنیدگشن که بار دیگر از کهڑه رخصت انصراف یافته مصحوب
صلحنامه پونا رفته و از آنجا مراجعت نموده بحیدرآباد رسیده بود بعز ملازمت
سر بفلک مباهات سوده در همین سال بعد ورود مسعود در بلدهٔ حیدرآباد
بفاصلهٔ اندک زمان از نیرنگی فلک شعبده باز سانحه دیگر رو داد مجملش آنکه
راجه شام راج که در نیابت غلام سید خان تمشیت امور ملکی و مالی نیابتاً
می نمودند برهنمونی رکهوتم راو کفایت سرکار مطمح نظر داشته مرضی حضور را
بتخفیف سپاه مایل ساخته با نیدولت خواه که در آن آوان تاسیس بنای
موافقت با صاحبان انگریز بهادر و انخراط جمعیت شان در سلک ملازمان
حضور بصواب دید این مولف بود پیغام تخفیف جمعیت مذکور از حضور رسانیدند
این مولف از راه مآل اندیشی و دولت خواهی خداوند نعمت این معنی را خلاف
صواب انگاشته بحضور معروض داشت که بچه سعی بلیغ و حسن تدبیر موافقت
و اتحاد با صاحبان انگریز بهادر صورت انعقاد بسته و باقبال خداوندی
بآن پایه رسیده که جمعیت آن بهادران ملازم سرکار دولتمدار گردیده
و این معنی موجب استحکام اساس دولت روزافزون و مورث ازدیاد سطوت
و صولت بر دلهای مخالفان است مبادا ازین حرکت مهابت از دلها زدوده
شود و سانحه رو دهد که تدارک آن مشکل گردد الحاصل چون تقدیر رنگی دیگر ریخته

بود جمعیتِ آن بهادران که ملازمِ سرکارِ فیض آثار بود رخصتِ انصراف از
حضور یافته از مستقرِ دار السلطنت کوچ کرده بکتل واڑاپلی رسید درین
اثنا واقعه طلبانِ فساد اندیش شیطنت کیش که ترقی خود ها در تنزل غلام
سید خان می اندیشیدند وپس از تنزل و بُعدِ آن مقربِ بارگاه از حضور
اثری از تمنای خود ها در مرآتِ ظهور جلوه گر نیافتند خفاشِ وار عدو آفتاب
کامران گشته خواهانِ زوالِ روشنی روزِ دولت عالیجناب خورشید جناب
بهمت عالمیان شدند تا به تبدیل آن روشنی بتاریکی که عالم را در گیرد حسب
دلخواه به اوجِ عروج پرواز کنند وچه تدابیر و حیلها در ینباب که نکردند
آخر الامر بنا بر خلو دار الامارت از جمعیت دلاوران انگریز بهادر فرصت وقت
مغتنم انگاشته بتخفیه مرشدزاده عالیجاه بهادر در ساخته وعقدِ مرافقت و کمر
اطاعت بمیان بسته آنمرشدزاده را بر سر خیالِ باطل آوردند الحاصل شبی
آن مرشدزاده بدلالت رهنوردانِ وادی ضلالت از جای خود حرکت نموده
روسمت دیای سعی لا حاصل زده از حیدرآباد مستقر دولت بدر رفته باستظهار
رفاقت سداسیو ریڈی زمیندار وغیره مفسدان غدار عازم قلعه محمد آباد
بیدر شده متصرفِ آن قلعه شد و زمیندار مذکور بر سر عبد الله خان حبشی
که جمعیتِ جوانان بار بهمراهش بود و از حضور مرخص شده برای تادیب
مرشدزاده تعاقب میرفت در اثنای راه بغفلت ریخته جمعیت او را منتشر
ساخت وعبد الله خان زخمی شده مع اهل وعیال باسیری در آمد و چون
منهیان اخبار این خبر و خبر اجتماع مردم بی روزگار از اطراف و جوانب
نزد مرشدزاده باشتهار صیت روزگار بسمع اجلال رسانیدند بندگانِ
قدر قدرت او لا ترحم و شفقت را کار فرما شده خوشش رقم خاطر اسعوب

عنایت نامه متضمن مراتب ترغیب و ترهیب مختوم بمهر بخشی بیگم صاحبه برای
فهمایش و هموار ساختن مزاج مرشدزاده که باغوای مغویان نو تمرد پیشه شده
بود روانه فرموده بودند و چون مراتب اندرز سودمند نشد و مزاج مرشدزاده
بدلالت رفقای که رهنمون فساد بودند بصلاح و همواری نگرائید ثانیاً
بقهر و خشم پیش آمده و سیاست را که از لوازم ریاست است مطمح نظر ساخته
موسی ریمو فرنگی را با جمعیت او و دیگر سرداران را با افواج قاهره جهت
باز گردانیدن آن ناهموار از خودسری که در حق او سم قاتل بود و پیشه
فتنه انگریزان دیگر تعاین کردند پس از ورود وصول فوج نصرت اثر سپه بیداد
فساد اندیشان که او بار پیش رو ایشان بود بمقابله پرداختند و دست
و پای بیجا نه زده راه فرار پیش گرفتند و مرشدزاده را بخجسته بنیاد
بردند و در آنجا جهت بهم رسانیدن سرمایه برای نگاهداشت جمعیت دست
تعدی دراز کردند و جمعیت سرکار بتعاقب پرداخته پاشنه کوب بانجا رسید
و فرصت آن نداد که به تیاری اسباب مقابله پردازند هر چند مرشدزاده
باهل پونا در باب اعانت و امداد پیغام فرستاد آنها بپاس حضور خاطر
ننموده باعانت نپرداختند و چون از رسیدن کمک اهل پونا یاس
بهم رسید این دولت خواه جمعیت مذکور صاحبان انگریز بهادر را که برخلاف
رای صواب تمامی شان از حضور رخصت انصراف یافته تا کتل واترا پلی
رسیده بود مجدداً استمالت نموده باتفاق هم حسب الحکم حضور متوجه
تادیب صاحبزاده بصوب خجسته بنیاد شدند و جمعیت همراهی صاحبزاده
از صولت آمد آمد آن جمعیت رو بانتشار آورد و مرشدزاده از وخامت کردار
خود و خجلت نامرادی خورده از گران خواب غفلت بیدار گشته ندامت کشیده

طوعاً

طمع گاو کرده از سر دستی پیچیده همراه نوح فیروزی به توقع عفو جرایم
عازم آستان بوسی حضور لامع النور گردید و بقول سعدی شیرازی
بلیه از نحسه ه هر آنکه تخم بدی کشت و چشم نیکی داشت ＊ دماغ بیهوده
پخت و خیال باطل بست در اثنای راه پیش از رسیدن به مستقر دولت
ندای حق را لبیک اجابت گفته ازین سپنجی سرا درگذشت و در سال
مذکور مادهوراو سوائی سر و راه اهل پونا که بندگان حضرت آصف زمان
صاحب اسم اعظم اقبال او را از بدو تولد مشمول عواطف به دفع اعدائش گردانیده
بر مسند حکمرانی نشانیده بودند و پس از رسیدن به سن رشد و مستقل
گشتن در حکمرانی بنابر اتفاقی که پیش ازین شرح آن بزبان قلم داده شد
برخاست و از دل تقدس منزل آن رحمت عالمیان افتاد به قهر
خدای عزوجل از بام قصر خود به زیر افتاد و صرصر فنا بالیش (?) از جهان برداشت
هرکه با بزرگان درافتاد برافتاد و چون پاسه کامرانی او از میان برخاست
باجیراو پسر رگهناتهه راو به نام بر چار بالش پیشوائی نشست و
وانچه که بعد فوت مادهوراو سوائی از اختلافات و انقلابات که میان
سرداران پونا و در مملکت مرهته راه یافت تفصیلش درینجا گنجایش
ندارد خلاصه کلام آنکه سقوط مادهوراو سوائی در حقیقت سقوط بخت اهل
پونا بود که از آن روز ستاره دولتشان بنابر اختلاف فیما بین راجع
به هبوط شده نزول به سر باجیراو مذکور نمود و به دستگیری سرداران
انگریز بهادر نام سرداری و پیشوائی باو تعلق گرفت و غلام سیدخان
که در ایام آن اختلافات در پونا بود متخالف فیما بین اهل پونا را به سبب
مسبب الاسباب از موجبات فلاح خود دانسته و قابوی وقت مغتنم

انگاشته با بعضی سرداران آنجا بنای موافقت گذاشت و باستر ضای
باجیراو بحسن تدبیر از آنجا بر آمد و باستان بوسی حضور رسید و زیاده
بر سابق تقرب و اقتدار بهم رسانید و برای حفاظت و استدامت
دولت و ازدیاد قرب و منزلت خود با سرداران انگریز عقد اتحاد و
موافقت بربست و باظهار آنکه صاحبان انگریز با بقاء عهد و ایفاء
وعده و راست گفتاری و درست کرداری که ترجمهٔ انجیل حکمت است
مشهور آفاق اند تودد ایشان در دل خداوند نعمت جا رداده بنای
موافقت فیمابین مستحکم ساخت و چون تقدیر با تدبیر پیش
گشت آنچه که از بندوبست امور ریاست بنوعی که تکنون ضمیرش
بود بعرض ظهور آورد الحاصل بصوابدید صاحبان انگریز باتفاق
و معاونت همدیگر تنبیه ٹیپو پسر حیدر علیخان حاکم سرینگ پٹن که از
بیخردی کوس سلطانی می نواخت و الویهٔ مخالفت با صاحبان
انگریز می افراخت صورت تقرر یافت و بعد تهیهٔ اسباب جنگ
سرداران انگریز باستظهار افواج قاهره سرکار متوجه تنبیه ٹیپوی
برگشته بخت گشته بقول مشهور مصرع دو دل یک شود بشکند
کوه را - آن کوه متکبر را شکستند چنانچه ٹیپو در رزمگاه بقتل رسید
و جمعیتش متفرق گردید و خزانه چه خزانه اندوختهٔ راجها و
سرداران آن نواح که بسالهای دراز حیدر علیخان بقهر و
تسلط گرفته و خود هم بر آن افزوده بود و تمام اسباب دولت و حشمت
بمعرض تلف در آمد و فرزندان ٹیپو باسیری نزد سرداران انگریز
رفتند شرح این قصه طولانی است مختصرش اینکه ٹیپوی خیره سر

صحت و طبع یافته بود و نمایند انشاءالله تعالی عنقریب در جلد ثالث باوراق اتباع
و آثار تمام خواهد یافت

مممم
مممم
مم
م

یا فتاح

مضمون	صفحه	مضمون

فهرست مقالهٔ ثانی

از کتاب حدیقة العالم

۴۱۵ تمت